



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

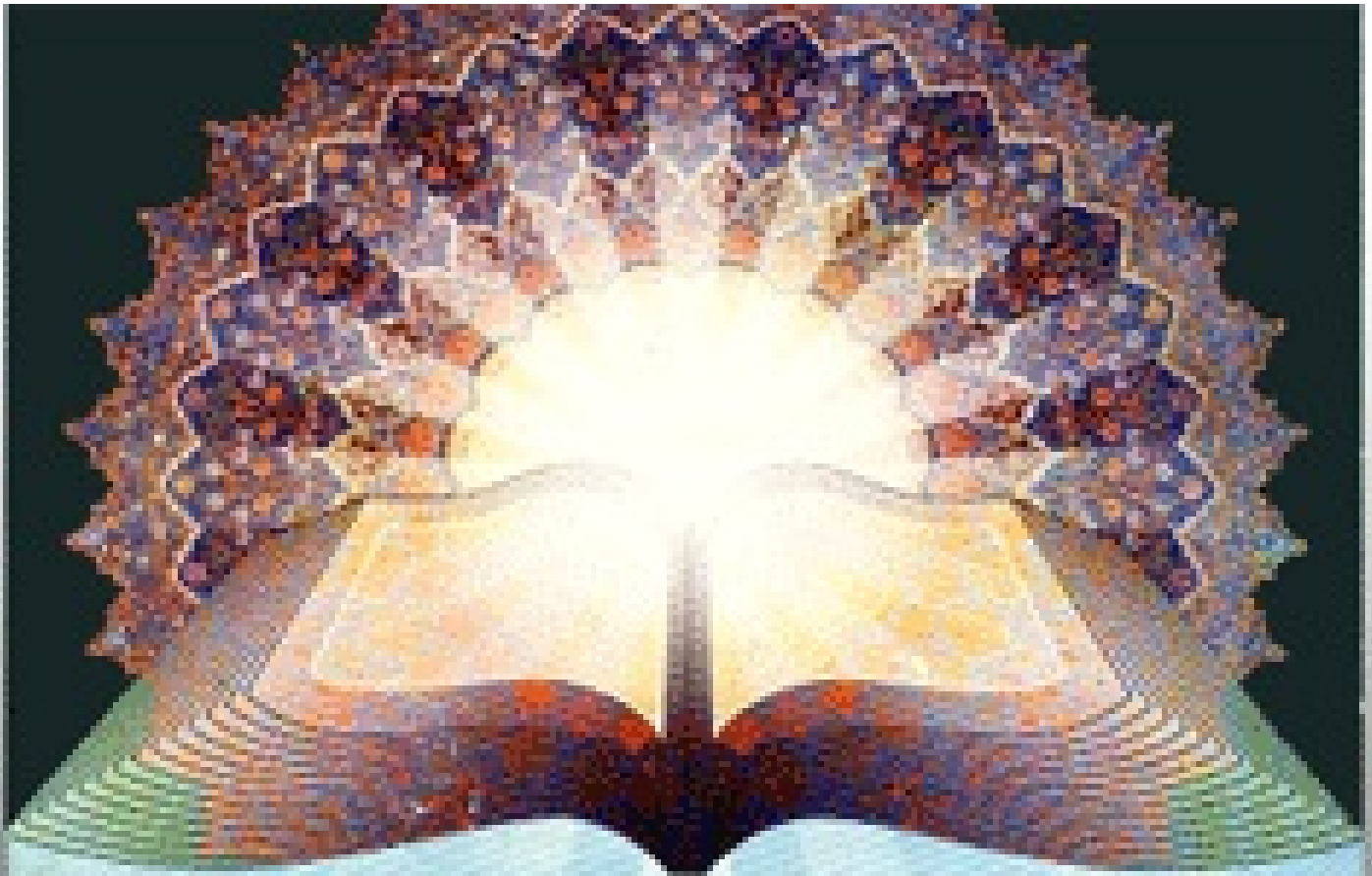
Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir



پژوهشی در

علوم قرآن

حبیب اللہ احمدی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پژوهشی در علوم قرآن

نویسنده:

حبيب الله احمدی

ناشر چاپی:

فاطمیما

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۷	پژوهشی در علوم قرآن
۱۷	مشخصات کتاب
۱۷	اشاره
۲۹	پیشگفتار
۲۹	انگیزه قرآن
۲۹	ویژگی های قرآن
۳۱	قرآن پژوهی
۳۱	اهمیت علوم قرآنی
۳۲	ویژگی های این نوشتار
۳۳	وحی یا آموزه الهی
۳۳	اشاره
۳۴	قرآن و آموزه الهی
۳۵	معنای وحی
۳۵	کار برد قرآنی وحی
۳۷	وحی همگون انبیا
۳۸	حقیقت وحی
۳۹	ویژگی های وحی
۳۹	الف: آگاهی فرابشری
۴۰	ب: وحی، آموزه ای شفاف
۴۰	اشاره
۴۱	مراحل آگاهی انسان
۴۱	۱_ خود آگاهی
۴۱	۲_ آگاهی کسبی

- ۴۲ج:وحی شک بردار نیست!
- ۴۴تحلیل های ناسازگار از وحی
- ۴۵نقد و بررسی -
- ۴۷تشخیص وحی
- ۴۷افسانه «ورقه بن نوفل»
- ۴۸افسانه «گرانیق» -
- ۴۹راه های دریافت وحی
- ۴۹اشاره
- ۴۹الف: وحی لدنی
- ۵۰ب: وحی با واسطه
- ۵۱گذری به آنچه گذشت
- ۵۲نزول وحی
- ۵۲اشاره
- ۵۲معنای نزول
- ۵۲اشاره
- ۵۳زمینه وحی فراگیر
- ۵۵آغاز بعثت
- ۵۵اشاره
- ۵۷اولین آیه ها
- ۵۷اشاره
- ۶۰قرآن چگونه نازل شده است؟
- ۶۲دیدگاه ها
- ۶۶استدلال عامه
- ۶۸آخرین سوره
- ۶۹بررسی یک نکته
- ۷۰نام گذاری سوره ها

۷۲	فضای مکه
۷۳	فضای مدینه
۷۵	اسباب نزول
۷۷	شأن و مقام اختصاصی
۷۹	سخنی با فخر رازی
۷۹	اشاره
۸۰	معیار مکی و مدنی
۸۱	راه شناخت مکی و مدنی
۸۲	سوره های مکی
۸۳	سوره های مدنی
۸۳	معنای آیه
۸۳	اشاره
۸۴	معنای اصطلاحی آیه
۸۵	کار برد آیه در روایات
۸۶	توقیفی بودن حدود آیه ها
۸۸	فایده شناخت آیه ها
۹۰	آخرین آیه
۹۱	سخنی با سیوطی
۹۱	اشاره
۹۲	گذری بر مطالب این بخش
۹۴	تدوین و جمع قرآن
۹۴	واژه «جمع»
۹۵	دیدگاه ها
۹۵	۱- دی_دگ_اه اول
۹۶	۲- دی_دگ_اه دوم،
۹۹	بررسی

- ۱۰۰ ----- مراحل تدوین
- ۱۰۰ ----- ۳- دی_دگ_اه_س_وم
- ۱۰۱ ----- مرحله اول
- ۱۰۱ ----- اشاره
- ۱۰۱ ----- انگیزه مرحله اول
- ۱۰۲ ----- نویسندگان وحی
- ۱۰۷ ----- جواب یک اشکال
- ۱۰۸ ----- ترتیب آیه ها
- ۱۰۹ ----- مرحله دوم
- ۱۰۹ ----- اشاره
- ۱۰۹ ----- انگیزه مرحله دوم
- ۱۱۰ ----- مرحله سوم
- ۱۱۰ ----- اشاره
- ۱۱۱ ----- انگیزه مرحله سوم
- ۱۱۲ ----- تعداد قرآنهاى مرحله سوم
- ۱۱۳ ----- موفقیت مرحله سوم
- ۱۱۴ ----- دیدگاه علی علیه السلام
- ۱۱۵ ----- قرآن علی علیه السلام
- ۱۱۶ ----- ویژگی های قرآن علی علیه السلام
- ۱۱۷ ----- سرنوشت قرآن علی علیه السلام
- ۱۱۸ ----- مصحف های دیگر
- ۱۲۱ ----- قرآن با چه خطی نوشته می شد؟
- ۱۲۳ ----- قرآن بر چه چیز نوشته می شده است؟
- ۱۲۴ ----- مروری بر مطالب این بخش
- ۱۲۴ ----- صیانت قرآن
- ۱۲۴ ----- اشاره

- ۱۲۵ دلیل تواتر
- ۱۲۵ استدلال به آیه های قرآن
- ۱۲۶ پاسخ شبهات
- ۱۲۹ قرائت متواتر در قرآن
- ۱۲۹ اشاره
- ۱۳۰ معنای قرائت
- ۱۳۰ دیدگاه منتخب
- ۱۳۰ تأسیس قاعده
- ۱۳۱ برهان عقلی
- ۱۳۳ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و اختلاف قرائت
- ۱۳۵ اختلاف لهجه
- ۱۳۶ ائمه علیهم السلام و اختلاف قرائت
- ۱۳۶ اشاره
- ۱۳۹ احتمال دیگر
- ۱۴۰ پدیده اختلاف قرائت
- ۱۴۰ عوامل اختلاف قرائت
- ۱۴۱ روایات احرف سبعة
- ۱۴۳ قراء سبع
- ۱۴۶ تواتر قرآن
- ۱۴۶ اشاره
- ۱۴۷ سبب تواتر
- ۱۴۸ تواتر یک قرائت
- ۱۴۹ کدام قرائت متواتر است؟
- ۱۵۴ قرائت های حاشیه ای
- ۱۵۴ فقهاء و قراء سبع
- ۱۵۵ ادله فقهای شیعه

۱۵۷	اجماع
۱۵۹	نقد اجماع
۱۶۰	توجیه تواتر
۱۶۰	اشاره
۱۶۲	قرائت عاصم
۱۶۴	ملاک صحت قرائت
۱۶۵	مروری به آنچه گذشت
۱۶۷	محکم و متشابه
۱۶۷	پیدایش این بحث
۱۶۸	معنای محکم
۱۶۹	معنای متشابه
۱۶۹	دیدگاه ها
۱۶۹	اشاره
۱۷۰	عوامل ابهام واژه
۱۷۵	دیدگاه صحیح
۱۷۷	تفسیر متشابهات
۱۷۷	اشاره
۱۷۸	خطر پیروی از متشابهات
۱۷۹	تاویل چیست؟
۱۸۱	چرا قرآن مشتمل بر متشابه است؟
۱۸۳	مروری بر آنچه در این بخش گذشت
۱۸۵	ناسخ و منسوخ
۱۸۵	شیوه های قانون گذاری
۱۸۶	یهود و امکان نسخ
۱۸۷	اقسام نسخ
۱۸۸	اقسام ناسخ

۱۸۹	موارد نسخ
۱۹۳	فخر رازی و توجیه مرام
۱۹۴	آنچه در این بخش گذشت.
۱۹۶	اعجاز قرآن
۱۹۶	اعجاز در سخن
۱۹۶	اهمیت سخن
۱۹۸	مراتب و اعجاز در سخن
۱۹۹	فراخوانی قرآن
۲۰۱	رمز اعجاز
۲۰۲	بی پایگی صرفه
۲۰۳	حقیقت اعجاز
۲۰۵	اعجاز و توحید
۲۰۶	انگیزه اعجاز
۲۰۶	اعجاز جاوید
۲۰۷	علم و اعجاز
۲۰۸	اعجاز و کرامت
۲۰۸	اعجاز و سحر
۲۰۹	ابعاد اعجاز قرآن
۲۰۹	اشاره
۲۱۰	بخش اول زی با سخن
۲۱۰	اشاره
۲۱۱	ویژگی های سخن
۲۱۱	الف _ ویژگی های حروف و واژه
۲۱۶	ب _ انتخاب اعراب
۲۱۸	ج _ ساختار جمله
۲۲۲	نمونه دیگر

۲۲۳	قرآن و تمثیل
۲۲۵	قرآن و استعاره
۲۲۵	نمونه های دیگر
۲۲۸	سجع
۲۲۸	اقسام سجع
۲۲۸	اشاره
۲۲۸	الف _ سجع متوازی
۲۳۰	ب _ سجع متوازن
۲۳۱	ج _ سجع مُطَوَّف
۲۳۲	بخش دوم: سخن زیبا
۲۳۲	ابعاد معارف قرآن
۲۳۲	ابعاد انسان
۲۳۳	دو مبدأ، دو گرایش
۲۳۳	اشاره
۲۳۳	گرایش فطری
۲۳۵	گرایش طبیعی
۲۳۵	اشاره
۲۳۶	دو راهنما، دو سرنوشت
۲۳۷	قرآن و روابط سیاسی و بین المللی
۲۳۹	قرآن و حقوق انسانی
۲۳۹	اشاره
۲۳۹	پیمانها
۲۴۰	عدالت
۲۴۱	احسان
۲۴۲	تفاوت در روابط
۲۴۳	دوستی با کفار!

- ۲۴۳ پذیرش ولایت کفار!
- ۲۴۴ حفظ اسرار ..
- ۲۴۵ هوشیاری سیاسی و دفاعی
- ۲۴۵ اشاره ..
- ۲۴۶ الف _ جنگ ستیزی کفار
- ۲۴۷ ب _ توطئه و خیانت کفار ..
- ۲۴۷ ج _ جاسوسی کفار
- ۲۵۰ اعجاز و دانش بشر ..
- ۲۵۱ گردش کرات آسمانی ..
- ۲۵۲ پدیده های جوی ..
- ۲۵۴ قرآن و بارش باران ..
- ۲۵۵ اُمی بودن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ..
- ۲۵۵ اشاره ..
- ۲۵۶ اعجاز عددی ..
- ۲۵۸ زبان قرآن ..
- ۲۵۸ اشاره ..
- ۲۵۹ دو چهره پیامبران ..
- ۲۶۰ وحی در قالب لفظ ..
- ۲۶۱ سخن و مخاطب ..
- ۲۶۲ مخاطب قرآن ..
- ۲۶۳ پیامبر و زبان قوم ..
- ۲۶۴ زبان قوم چیست؟ ..
- ۲۶۴ ویژگی های زبان قوم ..
- ۲۶۴ الف: واژگان گویشی ..
- ۲۶۴ ب: قرار دادی بودن مفاهیم ..
- ۲۶۵ ج: قواعد سجاوندی و فنون سخن ..

- ۲۶۵ د: فضای سخن
- ۲۶۶ قرآن و زبان قوم
- ۲۶۷ دی_دگ_اه پنجم
- ۲۶۸ زبان قرآن از زبان قرآن
- ۲۷۰ ویژگی های زبان قرآن
- ۲۷۰ الف: واژگان عربی
- ۲۷۰ ب: فنون زبان عربی
- ۲۷۱ ج: شیوه های محاوره
- ۲۷۲ ۱_ مثال های قرآن
- ۲۷۶ ۲_ سوگند و نفرین
- ۲۷۸ ۳_ طرح آداب و رسوم
- ۲۸۰ ۴_ دانش مخاطب
- ۲۸۱ ۵_ رهنمود به واقعیت ها
- ۲۸۳ ۶_ جدال
- ۲۸۴ ۷_ فضای سخن
- ۲۸۶ ۸_ شأن نزول و طرح سؤال
- ۲۸۸ ۹_ قرآن و تاریخ
- ۲۹۱ ۱۰_ توصیف ها
- ۲۹۶ ۱۱_ فرهنگ مردگرایی
- ۲۹۷ خطاب های قرآن
- ۳۰۰ واقعیت های اجتماعی
- ۳۰۱ خاستگاه واقعیت های اجتماعی
- ۳۰۴ ۱۲_ تسامح و مبالغه
- ۳۰۷ بازتاب فرهنگ زمانه
- ۳۰۸ نگاهی به آنچه گذشت
- ۳۱۰ عترت علیهم السلام و زبان قرآن

۳۱۰	زبان دیگر قرآن
۳۱۲	تلاوت قرآن
۳۱۲	اشاره
۳۱۴	آداب تلاوت
۳۱۹	سبک شناسی و روشها
۳۱۹	ضرورت سبک شناسی
۳۲۰	روش ها
۳۲۰	الف: تفسیر به ماثور یا روایی
۳۲۰	اشاره
۳۲۲	پی آمد این روش
۳۲۳	ب: بی نیازی از روایات
۳۲۴	ج: عرفانی و باطنی
۳۲۵	د: تفسیر شهودی
۳۲۵	ه: علم گرایی
۳۲۵	اشاره
۳۲۷	بررسی
۳۲۷	و: روش الحادی و مادی
۳۳۰	ز: تفسیر قرآن به قرآن
۳۳۱	ح: تفسیر موضوعی
۳۳۱	اشاره
۳۳۲	پیشینه این روش
۳۳۴	نگاهی دیگر
۳۳۵	تفسیر به رای چیست؟
۳۳۶	دیدگاه دیگر
۳۳۸	نقش عقل
۳۴۱	مقام رفیع عترت علیهم السلام

- ۳۴۲ محوره‌های اتحاد قرآن و عترت علیهم السلام
- ۳۴۲ الف: حق محوری
- ۳۴۳ ب: صراط مستقیم
- ۳۴۳ ج: کوثر معارف
- ۳۴۴ د: عروه الوثقی
- ۳۴۵ عترت مفسر قرآن
- ۳۴۸ روش صحیح در تفسیر قرآن
- ۳۴۹ کدام روایت مفسر قرآن است؟
- ۳۴۹ روایت مخالف قرآن
- ۳۵۰ خلاصه آنچه گذشت
- ۳۵۲ گزیده منابع
- ۳۵۸ درباره مرکز

سرشناسه: احمدی، حبیب الله، ۱۳۳۶ -

عنوان و نام پدیدآور: پژوهشی در علوم قرآنی / نویسنده حبیب الله احمدی.

وضعیت ویراست: ویراست ۲

مشخصات نشر: قم: فاطیما، ۱۳۸۴.

مشخصات ظاهری: ۳۳۶ ص.

شابک: ۱۸۰۰۰ ریال: ۹۶۴-۹۱۱۲۲-۱-۹

یادداشت: پشت جلد به انگلیسی: Habib - o - lloh Ahmady. A research in Quran - scienses.

یادداشت: چاپ پنجم

یادداشت: کتابنامه: ص. [۳۴۴] - ۳۳۶؛ همچنین به صورت زیرنویس

موضوع: قرآن -- تحقیق.

موضوع: قرآن -- علوم قرآنی .

رده بندی کنگره: ۵/۶۹/۵BP/الف/۳۵پ ۴۳۸۴

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۱۵۸

شماره کتابشناسی ملی: ۱۰۹۰۴۲۵

ص: ۱

اشاره

انگیزه قرآن

موضوع سخن قرآن، انسان شناختی و رهنمود آن در ابعاد گوناگون می باشد. تامین این هدف م هم با استمداد از آموزه های قدسی مقدور است. ویژگی وجود انسان به گونه ای است که، تنها با بهره وری از کوثر معارف غیبی به مقصد می رسد از همین رو با شروع زندگی انسان معارف وحی ارزانی وی شده است.

عامل تبلور ارزش های انسانی در جامعه، وحی است. اگر وحی نبود زندگی اجتماعی انسان شکل و تداوم نمی یافت. خوی حیوانی و خواهش های نفسانی مانع سامان یافتن زندگی انسان شده و در صورت شکل گیری نیز باعث فروپاشی آن می شد. به همین جهت عوامل تشکل زندگی اجتماعی و تمدن بشر وحی است. و انگیزه وحی شکوفایی ارزش های انسانی می باشد.

ویژگی های قرآن

وحی به ویژه قرآن برای تأمین این مهم، از ویژگی های پایه ای بهره ور است، که بدون آنها این هدف تـأمین نمی شود. قرآن حق مدار و بی پی رایه از هرگونه باطل گرایی می باشد، بالحقّ انزلناه و بالحقّ نزل، لا یأتیه الباطل.

قرآن پیام آور فرابشری است که آموزه های آن در فکرس بشر نمی باشد، ان هو الا وحی یوحی.

قرآن در تمام عرصه های اعتقادی، رهنمود مطمئن و در تمام عرصه های عملی راه کار عملی است، انّ هذا القرآن یهدی للّتی هی اقوم.

قرآن اندیشه و معرفتی پاک از جانب عالم قدسی است که به معارف عمیق آن جز پاکان دسترسی ندارند، لا- یمسه الا المطهرون.

قرآن در تمام زمینه ها داور حق مدار است که حرف آخر را می زند، انه لقولٌ فصل.

قرآن سخن راست و به دور از هر نوع لهو، لغو و بیهوده گرایی است، و ما هو بالهذل.

قرآن زیباترین و شیرین ترین سخن در عرصه سخن است، و الله نزل احسن الحديث.

قرآن سخنی روان و هم خوان با خواسته های فطری انسان است، ولقد یسرنا القرآن للذکر.

قرآن اندیشه زلایی است که تمام ناهنجاری های اعتقادی و روانی و اجتماعی را درمان است، و تنزل من القرآن ما هو شفاء. قرآن سخنی با برکت و سبب بالندگی اندیشه هاست، هذا ذکر مبارک.

قرآن آموزه فرابشری است که آموزه های آن در دسترس دانش انسان نمی باشد، یعلمکم ما لم تكونوا تعملون. ان هو الا وحی یوحی.

قرآن رهنمودی است که سخن او کهنه نمی شود: یجری مجری الشمس و القمر. زیبایی های قرآن مشمول زیبایی های مرور زمان نمی شود. قرآن برای هر زمان تازه و زیباست، فهو فی کل زمانٍ جدید و عند کل قومٍ غض الی یوم القیامه.

سخن قرآن همواره سخن روز است. قرآن سخن زیبایی است که نه زیبایی های ظاهر آن پایان دارد و نه به پایان معارف عمیق آن می توان رسد: ظاهره انیق و باطنه عمیق.

قرآن مشغل نورانی است که فروزانی آن به خموشی نمی گراید، نوراً لا تطفأ مصابیحه. قرآن چراغی است که از فروزندگی آن کاسته نمی شود، سراجاً لا یخبو توقده. قرآن دریایی عمیق است که ژرفای آن پایان نمی پذیرد، بحرّاً لا یدرک قعره. قرآن رهنمودی که مشعل های آن هیچ گاه خاموش نمی شود. رهرو را گمراه نمی سازد، منهاجاً لا یضلّ نهجه.

قرآن نورانیتش هیچ گاه تاریک نمی گردد، شعاعاً لا یظلم ضوءه، قرآن شفافیت حق و باطل است که هیچ گاه نور برهانش خاموش نمی شود، فرقاناً لا یخمد برهانه. و قرآن بنای استواری است که بنیان آن مرصوص بوده و هیچ گاه فرسوده نخواهد شد. بنیاناً (براساس برخی نسخ نهج البلاغه) لا تهدم ارکانه.

بر این اساس قرآن سخنی استوار و فخیم، فرابشری و سخنی شیرین و زیبا و دل نشین و ژرف و عمیق است. قرآن سخنی است که مرور زمان نه تنها از زیبایی های او نمی کاهد، بلکه باعث شکوفایی زیبایی های پنهان آن نیز می شود. این ها برخی از ویژگی های قرآن می باشد.

قرآن پژوهی

در مورد قرآن سخن بسیار گفته و نوشته شده است. جاذبه های قرآن همواره هنر آفرینان را به عرصه بی پایان زیبایی های قرآن فراخوانده است شیفتگان قرآن در زمینه های گوناگون تفسیری، عِلْمِ قرآنی (قرآن پژوهی)، تفسیری، کلامی، فقهی و ... سخن گفته و نوشته اند.

پژوهش در پیرامون قرآن باید باتوجه به ویژگی های آن باشد تا بتوان از کوثر معارف شهد شیرین چشید و از هر گونه خطر بپرهیزید.

بدین جهت آشنایی با ویژگی های قرآن به ویژه در عرصه قرآن پژوهی پیش نیازی از تفاسیر و روش ها و معارف و هر گونه بهره وری از قرآن است. بدون آشنایی از خصوصیات، بهره وری صحیح میسر نخواهد شد.

اهمیت علوم قرآنی

گرچه قرآن نور است و نور یعنی روشنائی و شفافیت. به همین خاطر در فهم واژگانی قرآن به غیر قرآن نیازی ممکن است نباشد. لیکن در فهمیدن قرآن دو نکته را نباید از نظر دور داشت. نخست آشنایی با زبان قرآن، دیگری آشنایی با اندیشه و سیره عترت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم.

در محور نخست با ویژگی های زبان قرآن که آگاهی از «علوم قرآنی» عمده محورها را

شامل می شود، راه صحیح فهمیدن قرآن را هموار می سازد.

محور دوم آشنایی با مقاصد قرآن را هموار می سازد. زیرا گرچه در فهم واژگانی قرآن نیاز به عترت احساس نمی شود، لیکن در دسترسی به مقاصد قرآن در ابعاد گوناگون و نیز در رسیدن به مفاهیم عمیق و باطن قرآن راه صحیح، اندیشه و روش عترت می باشد. به این لحاظ هم آشنایی با «علوم قرآنی» در راستای فهم قرآن بایسته است و هم در رسیدن به مقاصد قرآن راه عترت، راه مطمئنی است که به مقصد می رسد.

ویژگی های این نوشتار

در زمینه «علوم قرآنی» از آغاز وحی نوشتار فراوان پدید آمده است، که هر کدام به توان هنر خویش زیبایی دی_گ_ری در ای_ن_زم_ی_نه آفریده اند. گرچه بسیاری از آن ها از محور اصلی بحث خارج شده و به ب_ح_ث_ه_ای تفسیری، کلامی، فقهی و ... پرداخته اند و برخی نیز مشتمل بر اطناب می باشند.

انگیزه این ن_وش_ت_ار پژوهش یک دوره علوم قرآنی به صورت موجز و مستدل به زبان فارسی می باشد. در این ن_وش_ت_ار تلاش بر گزیده گویی بوده و از پرداختن به موضوعات بیرون از علوم قرآنی پرهیز شده اس_ت. و ن_ی_ز از م_حورهای غیرضروری علوم قرآنی نیز صرف نظر شده است.

این نوشتار افزون بر ش_ی_وه_ج_دی_د، در ب_س_ی_اری از م_وارد م_م_کن است دیدگاه های جدیدی را مطرح کند. انتظار این است که در ای_ن_گ_ون_ه_م_وارد خ_وان_ن_د_گ_ان عزیز عنایت بیشتر نموده و در صورت مواجه شدن با کاستی ره_ن_م_ود لازم را ارائه نمایند.

در ای_ن_ن_وش_ت_ار تلاش شده است در آغاز هر سرفصل به م_ح_وره_ای اص_ل_ی آن اش_اره_ش_ود و در پ_ای_ان_ه_ر_ف_ص_ل_فشرده آن فصل جمع بندی شود، تا خ_وان_ن_ده_گ_رام_ی_ب_هتر در فضای سخن قرار گیرند. به امید اینکه مورد پذیرش صاحب سخن زی_ب_ا«خ_دای_س_بحان» قرار گرفته و مشمول دعاهاى خیر حضرت ولی عصر علیه السلام و خوانندگان گرامی باشیم.

سَخَن در پی رامون وحی از عرصه گسست رده ای برخودار است؛ در ابعد گونگان تفسیر وحی مورد کاوش می باشد. همه آن بحث ها هماهنگ با موضوع علوم قرآنی نیستند. لیکن چون علوم قرآنی پیش نیاز تفسیر می باشد، شناخت برخی ابعد وحی که در فهمیدن قرآن، مفسر را یاری می نماید بایسته است.

از این جهت روی کرد به مباحث وحی در علوم قرآن در زمینه های مفهوم وحی، حقیقت وحی و ویژگی های وحی و امثال این ها می باشد اما مطالبی چون امکان وحی، تجرد روح انسان و ویژگی های روح مجرد و مطالبی از این قبیل که بیشتر رنگ کلامی و یا فلسفی دارد؛ ارتباط آن چنانی با علوم قرآنی ندارند. در علوم قرآن تلاش برای شناخت ویژگی های وحی رسالی است، تا با بررسی ویژگی های وحی برخی شبهات در این رابطه پاسخ داده شود.

برخی؛ بلکه بسیاری برای شناخت وحی و یا ویژگیهای آن تلاش می کنند مفهوم صحیح از واژه «وحی» بدست آورند. به گمان این که اگر به این کار موفق شوند، شناخت صحیح از وحی حاصل می شود. در صورتی که راه صحیح فهمیدن وحی زبان خود وحی یعنی قرآن است و قرآن حقیقت وحی را تبیین نکرده است، تنها خصوصیات این آموزه الهی را مطرح نموده است. در بیان ویژگی ها هم تنه «وحی» بهره نبرده است، بلکه قرآن از این حقیقت تعبیرات گوناگون نموده است. اگر ترجمه لغت راه گشای اش د ب اید تمام

آن واژه ها ترجمه و تبیین شوند. لیکن ترجمه واژه نیز آنچنان کارآیی در شناخت حقیقت وحی ندارد.

قرآن و آموزه الهی

قرآن از ای-ن-آم-وزه و ت-علیم الهی به انزال، تلاوت، قرائت، القاء، اظهار، فرقان، تعلیم، وحی و ... تعبیر نموده است. بالحق انزلناه وبالحق نزل (۱) «قرآن را به حق فرود فرستادیم و به حق هم فرود آمده است.» الله الذی انزل الكتاب بالحق والمیزان (۲). «خدای آن چنانی که کتاب و میزان را به حق فرود فرستاد.»

قرآنا فرقناه لتقرأه علی الناس علی مکث (۳)؛ «قرآنی را که قطعه قطعه بر تو فرود فرستادیم، تا آن را با مکث و آرام بر مردم بخوانی.» ت-ل-ک-آی-ات-الله-ن-ت-لوه-ا-علیک-بالحق-وانک-لمن-المرسلین (۴)؛ «آن ها آیه های خدای سبحان هستند که بر تو به حق تلاوت می کنیم و تو از فرستادگان خدا هستی.» سنقرئک فلا تنسی (۵)؛ «قرآن را به تو قرائت می کنیم هیچ گاه آن را فراموش نمی کنی.»

انا سنلقى الیک قولاً ثقیلاً (۶)؛ «ما به زودی بر تو سخن گران قدر و سنگین القا خواهیم کرد.» ف-لا-ی-ظ-هر-علی-غیبه احداً الا من ارتضى من رسول (۷). «خدای سبحان کسی را از علم غیبش آگاه نمی کند مگر کسی از پیامبران که مورد رضایت او باشد.»

وع-ل-م-ک-م-ال-م-ت-کن-تعلم (۸)؛ «خدای سبحان حقایقی به تو یاد می دهد که هیچ گاه قادر

ص: ۱۸

۱- اسراء، ۱۰۵.

۲- نساء، ۱۰۵.

۳- اسراء، ۱۰۶.

۴- بقره، ۲۵۲.

۵- اعلی، ۶.

۶- مزمل، ۵.

۷- جن، ۲۶.

۸- نساء، ۱۱۳.

نیستی آنها را یاد بگیری». و لقد اوحینا الیک و الی الذین من قبلک (۱)؛ «بر تو و بر پیامبران پیش از تو وحی کردیم». ان هو الا وحی یوحی (۲) «قرآن جز وحی چیز دیگری نیست».

معنای وحی

این ها همه تعبیر از یک حقیقت می باشند. از این حقیقت به «وحی» یاد می شود. گرچه مفهوم واژگانی وحی به لحاظ ویژگی هایش بیشتر رهنمود به خصوصیت وحی است. زیرا واژه وحی را به اشاره سری ع (۳)، سر عت (۴)، سَخَن پَن هانی (۵) اشاره (۶) القاء امر در باطن دیگری (۷) معنا نموده اند. این تعبیرها، ویژگی های وحی را بهتر می رساند.

در کاربرد این واژه ممکن است برخی این خصوصیات در ن ظ ر ب اش د و ممکن است در مثل وحی رسالی تمام خصوصیات مورد توجه باشند. چنان که ابن اثیر می گوید: وحی بر نوشتار و اشاره، رسالت، الهام، سخن پنهانی اطلاق می شود. (۸) در هر صورت شناخت واژه وحی وام ث ال آن در راه ی اب ی به حقیقت وحی رسالی آن چنان کمکی نمی کند به خصوص با توجه به کاربردهای قرآنی آن.

کاربرد قرآنی وحی

قرآن وحی را در خصوص آموزه های غیبی و وحی رسالی به کار نبرده است، بلکه وحی در معنای القا م ط ل ب به دی گری ب ام رات بی ک ه دارد به کار رفته است. حتی در مصادیق متضاد رحمانی و شیطانی، وحی تعبیر شده است.

ص: ۱۹

۱- زمر، ۶۵.

۲- نجم، ۴.

۳- مفردات، ص ۵۱.

۴- کتاب العین، ۸۴۳. نهاییه ابن اثیر، ج ۵، ص ۲۹۶.

۵- المنجد، ص ۸۹۱، صحاح اللغه، ج ۶، ص ۲۲۵۰.

۶- لسان العرب، ج ۱۵، ص ۲۴۰.

۷- التحقیق، ج ۱۳، ص ۵۶.

۸- النهاییه، ج ۵، ص ۱۶۳.

واژه وحی در القا مطلب به دیگری از سطح جماد گرفته تا وحی رسالی کاربرد دارد. و اوحی فی کل سماء امرها (۱)؛ «دستور هر آسمانی را به آن وحی نموده است.» و اخرجت الارض اثقالها بان ربك اوحی لها (۲)؛ «زمین های سنگینی های خود را بیرون افکنند، زیرا خدای سبحان چنین وحی و دستوری به او داده است.» در مورد حیوان نیز می فرماید: و اوحی ربك الی النخل ان اتخذی من الجبال بیوتاً (۳)؛ «پرورش دهنده تو بر زنبور عسل وحی کرد که از کوه ها، خانه ها انتخاب کن.»

در مورد آدم و ختن به انسان عادی می فرماید: و اوحینا الی ام موسی ان ارضعیه (۴)؛ «بر مادر موسی علیه السلام وحی کردم که موسی را شیر بنوشان.» و اوحیت الی الحواریین ان آمنوا بی (۵)؛ «بر حواریون عیسی علیه السلام وحی کردیم که به من ایمان آورید.»

در مورد آموختن به ملائکه می فرماید: اذ یوحی ربك الی الملائکه (۶)؛ «آن گاه که پروردگار تو بر فرشته ها وحی کرد.» ح-ت-ی وح-ی در ال-ق-اءات شیطانی به کار رفته است، ان الشیاطین لیوحون الی اولیائهم (۷) «شیطان ها بر دوست داران خود وحی می کنند.» و ک-ذل-ک ج-ع-لنا لکل نبی عدواً شیاطین الانس و الجن یوحی بعضهم الی بعض (۸) «برای هر پیامبری، از میان انسان ها و جن ها دشمنانی قرار دادیم که برخی بر برخی دیگر وحی می کنند.» و نیز وحی رسالی مانند، کذلک یوحی الیک و الی الذین من قبلک. (۹)

ص: ۲۰

۱- فصلت، ۱۲.

۲- زلزال: ۵.

۳- نحل: ۶۸.

۴- قصص، ۷.

۵- مائده، ۱۱۱.

۶- انفال، ۱۲.

۷- انعام، ۱۲۱.

۸- انعام، ۱۱۲.

۹- زمر، ۶۵.

ب_ا_ت_و_ج_ه_ب_ه_م_ر_ا_ت_ب_ا_ی_ن_گ_و_ن_ه_آ_م_وز_ه_ه_ا_، از کاربردهای قرآنی که به صورت یک نواخت می باشند ن_م_ی_ت_و_ا_ن_ا_ز_خ_و_د_و_ا_ژ_ه_ب_ه_ح_ق_ی_ق_ت_ی_ا_و_ی_ژ_گ_ی_و_ح_ی_ر_س_ا_لی_پ_ی_ب_ر_د_ب_را_ی_د_س_ت_ر_س_ی_ب_ه_و_ی_ژ_گ_ی_ه_ای_و_ح_ی_ر_س_ا_لی_را_ه_د_ی_گ_ری_ب_ا_ی_د_ا_ن_ت_خ_ا_ب_ن_م_و_د_._ا_ل_ت_ه_ا_ی_ن_ت_ع_ب_ی_را_ت_ا_ز_ی_ک_ل_ح_ا_ظ_د_ر_خ_و_ر_ت_و_ج_ه_م_ی_ب_ا_ش_ن_د_،_ک_ه_ا_خ_ت_ص_ص_ا_ص_ب_ه_و_ح_ی_ر_س_ا_لی_ر_س_و_ل_ا_ل_له_ص_لی_ا_ل_له_ع_لی_ه_و_آ_له_و_س_ل_م_ن_دا_ر_ن_د_،_ب_ل_ک_ه_د_ر_م_و_ر_د_آ_م_وز_ه_غ_ی_ب_ی_و_ا_ل_ه_ی_س_ا_ی_ر_ا_ن_بِی_ا_ه_م_ه_م_ی_ن_ت_ع_ب_ی_را_ت_آ_م_د_ه_ا_س_ت_.

وَحی همگون انبیا

از کاربردهای قرآن این نکته به خوبی آشکار است، که این نوع آموزه که «وَحی رسالی» نامیده می شود اَخ_ت_ص_ص_ا_ص_ب_ه_پ_ی_ا_م_ب_ر_خ_ا_ص_ی_ن_دا_ر_د_؛_ب_ل_ک_ه_ح_ق_ی_ق_ت_ی_و_ح_ی_و_و_ی_ژ_گ_ی_ه_ای_آ_ن_م_ر_ب_و_ط_ب_ه_و_ح_ی_ت_م_ا_م_ا_ن_بِی_ا_م_ی_ب_ا_ش_د_._ا_ز_ا_ی_ن_آ_م_وز_ه_ا_ل_ه_ی_د_ر_م_و_ر_د_ه_م_ه_ا_ن_بِی_ا_ت_ع_ب_ی_ر_ه_ا_ی_ک_س_ا_ن_ا_س_ت_:

نَزَّلَ عَلَیْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَانزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ (۱)؛ «به حق بر تو کتاب فرود فرستاد» از ارسالی که این کتاب مصدق کتاب های آسمانی است که در دسترس تو است و تورات و انجیل را فرود فرستاد.» از ارسالی که این کتاب های آسمانی تعبیر به انزال نموده است.

كَذَلِكَ يُوحى إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ اللَّهُ (۲)؛ «این چنین خدای سبحان بر تو و بر همه انبیا پیشین وحی کرد.» از همه تعبیر به وحی شده است معلوم می شود حقیقت و ویژگی های وحی در طول تاریخ رسالت ی_ک_س_ا_ن_ا_س_ت_،_ل_ذا_ق_ر_آن_ک_ه_ا_ز_ه_ر_گ_و_ن_ه_ت_ح_رِی_ف_د_ر_ا_م_ا_ن_م_ا_ن_د_ه_ا_س_ت_و_ق_ت_ی_و_ح_ی_را_م_ع_ر_ف_ی_م_ی_ک_ن_د_ن_س_ب_ت_ب_ه_م_ه_و_ح_ی_ه_ای_پ_ی_ش_ی_ن_ن_ی_ز_م_ع_ر_ف_ی_خ_و_ا_ه_د_ب_و_د_._خ_ص_و_ص_ی_ت_و_ح_ی_ر_س_و_ل_ا_ل_له_ص_لی_ا_ل_له_ع_لی_ه_و_آ_له_و_س_ل_م_ه_م_ا_ن_خ_ص_ص_و_ص_ی_ت_و_ح_ی_ن_و_ح_و_ا_بِرا_ه_ی_م_و_م_و_س_ی_و_ع_ی_س_ی_و_س_ا_ی_ر_ا_ن_بِی_ا_ه_م_ا_ل_ی_ه_م_ا_س_ل_ا_م_م_ی_ب_ا_ش_د_._و_ی_ژ_گ_ی_و_ح_ی_ح_ق_خ_ا_ل_ص_ب_و_د_ن_ا_س_ت_._ه_ر_گ_و_ن_ه_پ_ی_را_ن_ه_و_ب_ا_ط_ل_ا_ز_د_ا_م_ن_و_ح_ی_ا_ن_بِی_ا_ع_لی_ه_م_ا_س_ل_ا_م_ز_د_و_د_ه_ا_س_ت_._گ_ر_چ_ه_ا_ز_ک_ت_ا_ب_ه_ا_ی_ی_ک_ه_ب_ه_ن_ا_م_ک_ت_ا_ب_م_ق_د_س_آ_س_م_ا_ن_ی_د_ر_د_س_ت_ا_س_ت_چ_ن_ی_ن_ن_ک_ت_ه_ا_ی_ا_س_ت_ف_ا_د_ه_ن_ش_و_د_._ق_ر_آن_ک_ه_و_ح_ی_خ_ا_ل_ص_ی_ا_س_ت_،_د_ا_م_ن_ه_م_ه_را_ت_ط_ه_ی_ر_و_و_ی_ژ_گ_ی_ه_ای_ه_م_ه_را_ی_ک_س_ا_ن_ب_ی_ا_ن_ن_م_و_د_ه_ا_س_ت_.

ص: ۲۱

۱- آل عمران، ۳.

۲- شوری، ۱.

مفهوم واژه وحی و تعبیرات دیگری که در قرآن از این حقیقت شده است، انسان را در فهمیدن حقیقت وحی یاری نمی کند. شاید حقیقت وحی رسالی برای غیر پیامبران قابل درک نباشد و تا انسان پیامبر نباشد قادر نخواهد بود این حقیقت را درک کند.

از کاربردهای قرآن هم این چنین استفاده می شود که قرآن اصراری ندارد که حقیقت وحی را تبیین کند تا انسان های عادی آن را درک کنند، بلکه قرآن توجه بیشتر به بیان ویژگی های وحی دارد. از حقیقت وحی مانند بسیاری از معارف که قابل درک همگان نیست با سکوت عبور کرده است.

مانند این که در مورد ارائه ملکوت آسمان ها و زمی ن ب ه اب راهیم خلیل علیه السلام می فرماید این کار را برای یک اهدافی که قابل درک شما نیست و ب رای ای ن ک ه اب راهیم به یقین برسد انجام دادیم، و کذلک نری ابراهیم ملکوت السموات و الارض و ل ی ک و ن م ال م وق ن ی ن (۱)؛ «ملکوت آسمان ها و زمین را به ابراهیم نشان دادیم برای انگیزه هایی، از جمله این که او از یقین کنندگان قرار گیرد.» «واو» در ولیکون من الموقنین نقش مهمی ایفا می کند سخن از وسط شروع شده یعنی اهدافی بزرگ در نظر داشتیم که قابل فهم شماها نیست، آنچه برای شما قابل درک است بازگو می کنیم و آن این ک ه اب راهیم با دیدن ملکوت، یقین به حق پیدا کند.

همچنین مانند این که در مورد دست به دست ش دن ق درت ه ا در روزگ ا ران می فرماید: وتلک الایام نداولها بین الناس و ل ی علم الله الذین آمنوا م نکم (۲)؛ «قدرت ها را دست به دست می کنیم برای اهدافی که قابل درک شما نیست و برای امتحان انسانها تا مؤمن از غیر مؤمن مشخص شود و خدای سبحان انسان های مؤمن را بشناسد.» و نظایر این تعبیرها که در قرآن آمده است در هر صورت آیه ای یافت نمی شود که حقیقت وحی را تبیین نموده باشد. آنچه سخن در قرآن در مورد وحی است درباره ویژگی های وحی است.

ص: ۲۲

۱- انعام، ۷۵.

۲- آل عمران، ۱۴۰.

از برخی آیاتی که عنوان شد یکی از خصوصیات این آموزه الهی به دست آمد این نکته اشاره شد که وحی یک آگاهی معمولی نیست. وحی یک آگاهی برگرفته از تدبیر عقلانی انسان نیست و یک دان‌ش‌ب‌رگرفته از نبوغ انسانی نیست. و نیز وحی یک آگاهی درونی و تجلی سلوک و مکاشفه ان‌س‌ان‌ن‌م‌ی باشد. بلکه وحی رسالی یک آگاهی فرابشری است. وحی یک تعلیم قدسی و ملکوتی است. وحی آگ‌اهی است که ویژگی های آگاهی و دانش بشری را ندارد.

وحی آموزه غیبی است و برخ‌واسته از اندیشه و عرفان و تجربه پیامبر نیست. اصولاً پیامبر یک واسطه بیش نیست. این چنین نی‌س‌ت‌ک‌ه‌دس‌ت‌آوردهای وحی در اختیار پیامبر باشد. وحی آموزه ای است که از جانب خدای س‌بحان از ملکوت به پیامبر متجلی می شود، انک لتلقى القرآن من لدن حکیم علیم (۱)؛ «تو قرآن را از نزد خ‌دای ح‌ک‌ی‌م‌ع‌ل‌ی‌م‌ق‌بلک لتکون من المندرین (۲)؛ «قرآن را روح الامین (جبرئیل) بر قلب تو فرود آورده تا تو از بیم دهندگان باشی.» پیامبر در این آگاهی نقشی ندارد و تنها واسطه است.

قال الذین لا یرجون لقاءنا انت بقرآن غیر هذا او بدله قل ما یکون لی ان ابدله من تلقاء نفسی ان أتبع الا ما یوحی الی (۳)؛ «آن‌ان‌ک‌ه‌به‌قیامت ایمان ندارند به پیامبر می گفتند قرآنی غیر از این قرآن بیاور و یا این قرآن را ت‌ب‌دی‌ل‌به‌قرآن دیگر کن! در جواب آنها بگو که من از نزد خود اختیاری ندارم که تبدیل کنم من آنچه را که وحی است پیروی می کنم».

ص: ۲۳

۱- نمل، ۶.

۲- شعراء، ۱۹۴.

۳- یونس، ۱۵.

قُلْ أَنْزَلَهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ (۱)؛ «بگو قرآن را آن کسی که پنهان را در آسمان ها و زمین می داند نازل کرده است.» فاعلموا أنما أنزل بعلم الله (۲)؛ «بدانید قرآن با علم الهی نازل شده است و از علم الهی نشأت گرفته است.» وكذلك اوحينا اليك روحاً من امرنا ما كنت تدري ما الكتاب ولا الايمان (۳)؛ «به دستور ما به وسیله فرشته وحی، بر تو وحی کردیم اگر وحی نبود نه کتاب خدا را (قرآن) می شناختی و نه می دانستی ایمان چگونه است.» وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ (۴)؛ «خدا به شما (پیامبر) آموزه هایی آموخت که هیچ گاه خودت آن را یاد نمی گرفتی».

این تحلیل وحی از زبان وحی است. وحی خود را این گونه معرفی می کند که یک تعلیم قدسی و غیبی و الهی است که از ملکوت بر پیامبر ارزانی می شود. پیامبر نقش واسطه را دارد، وحی آموزه غیبی محض است؛ ان هو الا وحی یوحی (۵) «قرآن جز وحی الهی نیست.» وحی را نمی توان با دانش های بشری مقایسه کرد، زیرا وحی آگاهی فرابشری است و لذا کاستی ها و سایر ویژگی های دانش بشری را ندارد.

ب: وحی، آموزه ای شفاف

اشاره

از ویژگی های مهم دیگر وحی این است که چون یک تعلیم قدسی و فراتر از دانش بشری است؛ تدریجاً و خستگی دو ویژگی آگاهی های بشری است، در آن راه ندارد. با توضیحی که داده می شود، چگونگی این ویژگی آشکار خواهد شد.

ص: ۲۴

۱- فرقان، ۶.

۲- هود، ۱۴.

۳- شوری، ۵۲.

۴- نساء، ۱۱۳.

۵- نجم، ۴.

۱_ خود آگاهی

گ_رچه همه علوم افزایه از سوی خداست که مبدأ هر فیض و نعمت است؛ فما بکم من نعمه فمن الله (۱)، «هر نعمتی از جانب خداست.»

ل_یکن همه آگاهی ها یکسان نیستند؛ بلکه مراحلی دارد یک نوع آگاهی وجدانی و یافتنی است که ب_ه طور مستقیم بدون واسطه «صورت علمیه در ذهن» برای انسان حاصل می شود که از آن به «ع_لم حضوری» یاد می کنند. ویژگی این نوع آگاهی این است که عالم هیچ گاه تردید نمی کند، عالم در صحنه حضور قرار می گیرد، حقیقت محض است. مانند این که کسی در درون دریا قرار دارد، در وجود آب نمی تواند شک کند.

آگاهی های حضوری مانند آگاهی انسان به هستی خودش. آگاهی انسان به نفسانیات و خواسته های درونی هستی خویش، مانند احساس گرسنگی، تشنگی، خوش حالی و درد و رنج. انسان هیچ گاه در هستی خودش شک نمی کند. احساس گرسنگی را با تشنگی اشتباه نمی کند. خوش حالی را با ناراحتی اشتباه نمی گیرد. در درک این حقایق نیازی به رهنمود دیگری ندارد؛ خود آگاه است. در این آگاهی ها خطا راه ندارد. این آگاهی قابل انکار و تردید نیست. انکار ای_ن_ه_ا_ان_کار بدیهیات می باشد. البته علم حضوری نیز یک سان نیست مراحل و مراتب می تواند داشته باشد، لیکن ویژگی های اصلی که اشاره شد در همه مراحل مشترک می باشند.

۲_ آگاهی کسبی

ن_وع دیگر از آگاهی انسان آگاهی با واسطه است؛ یعنی انسان که عالم و آگاه می شود، آگاهی او ب_ه صورت ذه_نی_ی_ا_ص_ورت_ع_ل_م_ی_خ_ودش_ک_ه_همراه_اوست_و_به_آن_«معلوم بالذات» گفته می شود، شکل می گیرد. آنگاه وقتی آن صورت علمی منطبق با معلوم خارج باشد، می شود علم؛ و آن خارج «م_ع_ل_وم_ب_ال_عرض» می باشد.

برای توضیح بیشتر: وقتی شما یک گل زیبایی را در درون گلدانی می بینی آگاهی

ص: ۲۵

داری که فلان نوع گل با چه زیبایی هایی در درون گلدان قرار دارد. آن چه معلوم بالذات شماست آن صورت علمی این گل است که در وجود شما نقش بسته است و از شما ج_دا_ه_م_ن_یست، به همین خاطر اگر از آن صحنه دورشدی و دیگر آن گل را نمی بینی، باز هم صورت علمی با خصوصیاتش در ذهن شما وجود دارد. می توانی آن گل را به خاطر بیاوری. این صورت علمی شما «م_ع_ل_وم_ب_ال_ذات» است. و آن چه بیرون از ذهن شما وجود دارد یعنی آن گل که در بیرون نهاده شده، «معلوم بالعرض» است.

آنگاه اگر این خصوصیات با آن گلی که در خارج است، تطبیق کند، علم شما ح_ق_ی_واق_عی خواهد بود اگر تطبیق نکنند، خطا و اشتباه خواهد بود. برای همین است که خطا یا تردید در این گونه معلومات انسان راه دارد. از این آگاهی تعبیر به «علم حصولی» و آگاهی کسبی می کنند. زیرا اندیشه انسان در رسیدن به آن، نوعی نقش دارد، تحصیل می کند خود آگاه نیست.

در هر صورت ویژگی این نوع آگ_اه_ی، اح_تمال خطا و تردید است، که ممکن است با آن معلوم خارجی هماهنگ باشد و ممکن است نباشد این نوع آگاهی انسان هم یک نواخت نیست زیرا گاهی راه تحصیل آن حس ظاهری است، گ_اه_ی خیال و گاهی عقل و برهان و استدلال که هر کدام مراحل و ویژگی هایی دارند که ای_ن_جا جای طرح آن ها نیست. نوع معلومات انسان در معارف، و علوم حسی و تجربی، عقلانی، از این ق_بیل است. تمام این مراحل در یک جهت همگون هستند و آن این که احتمال خطا و اشتباه در این گونه معلومات راه دارد.

ج: وحی شک بردار نیست!

ب_ا_ت_وج_ه_ب_ه_ای_ن_د_و_ن_وع آگاهی انسان، وحی و آموزه الهی از قسم اول آگاهی است؛ یعنی علم حضوری است. آن هم بالا_ترین و زلال_ترین مرحله علم حضوری است. به همین خاطر ویژگی این نوع علم را هم در مرحله بالا برخوردار است و آن این که خطا و شک و تردید در آن راه ندارد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هیچ گاه وح_ی را با غیر وحی اشتباه نمی کند. هیچ گاه در شناخت وحی تردید نمی کند. هیچ گاه در بعثت خ_ودش ت_ردی_د ندارد. در تشخیص وحی

نیاز به دلیل برهان و تایید این و آن و یا حتی نیاز به معجزه ندارد، تا خودش ب_اور کند که پیامبر شده است و مطالبی که بر او وحی می شود علوم غیبی است، نه القائات شیطانی.

ن_ش_أه وحی ن_ش_أه ح_ضور کامل و آگاهی محض و بدون تردید است. در آنجا شك راه ندارد، القاء شیطان راه ندارد. لذا وحی خود آگاهی درونی پیامبر نیست؛ مانند خود آگاهی و علم حضوری ان_س_ان، گرچه ویژگی های بالاترین مرحله خود آگاهی و علم حضوری ویژگی های آن رادر بر دارد. ذلك الكتاب لا ريب فيه (۱)؛ «این کتاب که وحی است تردید بردار نیست.» چ_را_ش_ك ب_ردار نیست؟ چون وحی است. حق محض است. در حق محض هیچ گونه ابهام، خطا و ت_ردی_د نخواهد بود. این مسائل از ویژگی های علوم حصولی است. ظهور محض و زلال ترین مرحله ظهور، آمیخته به این مسائل نیست. نه کسی که صحیح می اندیشد در حقیقت وحی تردید می کند و نه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و واسطه وحی در مورد آن شك می کند. زیرا آنجا عرصه تردید نیست همانند عرصه ق_ی_ام_ت_ك_ه شك بردار نیست. نه این که فقط وقوع آن شك بردار نباشد بلکه چون صحنه قیامت ظهور محض است عرصه شك و تردید نیست.

رب_ن_ان_ك_ج_ام_ع_الناس لیوم لا_رب_فيه (۲)؛ «خدایا تو مردم را برای روزی که شك بردار نیست گرد آورنده هستی.»

بر این اساس ه_ی_چ_گ_اه_پ_ی_ام_بر_شك نمی کند که آنچه بر وی نازل شده وحی است، یا القائات شیطان. پیامبر هیچ گاه وحی را ف_رام_وش ن_می_کند. مرحله ای از علم و حضور است که حضور آن دائمی است. نسیان و فراموشی راه ندارد، سنقرئک فلا تنسی (۳)؛ «به زودی وحی را بر تو قرائت می کنیم و تو هیچ گاه فراموش نخواهی نمود.» در عرصه وحی خطا نیست، القاء شیطان هیچ کدام راه ندارند. اصولاً شیطان بر پیامبر نفوذ و تأثیر ندارد و اگر برخی نصوص موهم تأثیر شیطان در پیامبر است، همه آن ها مفهوم صحیح دارند.

در هر صورت از مطالب گذشته نکاتی آشکار شد؛ نخست این که شناخت حقیقت وحی برای انسان عادی امکان ندارد.

ص: ۲۷

۱- بقره، ۱.

۲- آل عمران، ۹.

۳- اعلی، ۶.

دو دیگر این که وحی یک آموزه فرابشری است و تحلیل صحیح از وحی خود آیه های قرآن می باشند، که آن را تعلیم قدسی که پیامبر در آن نقش ندارد معرفی می کنند.

سوم این که وحی چون همانند علم حضوری است، ویژگی های علم حضوری را در مرتبه بالا دارد و به همین خاطر خطا و نسیان و تردید، در آن راه ندارد. بر این اساس تحلیل های دیگر از وحی مانند تدبیر عقلانی یا عرفانی و یا تجربه، آموزه انسانی و امثال این ها مردود خواهد بود. و نیز افسانه هایی که پیامبر را مردد در نبوت خویش دانسته، که حضرت وحی را با القاء شیطانی اشتباه می کرده است، بی اساس خواهد بود.

تحلیل های ناسازگار از وحی

روش صحیح در تَحْلِيلِ وَحْيِ زَبَانِ خُودِ وَحْيِ است که به برخی آیه های آن اشاره شد. در این راس تا مبانی و تحلیل های غلط نیز اظهار شده است، که به لحاظ اهمیت موضوع برخی از آنها یادآوری می شود.

بَرخِ وَحْيِ رَانَ تَيْجِهَ سِيرٍ وَ سَلُوكٍ وَ مَكَاشِفَاتِ دُرُونِي پيامبر می پندارند، که پیامبر در اثر صفای باطنی و اعتدال مزاج، قلب و روح او به مرحله شهود و مکاشفه رسیده یعنی خدای سبحان از بیرون بآ پیامبر سخن نمی گوید، بلکه چون قلب پیامبر زلال و منور می شود از درون مظهر چشم و گوش الهی شده و وحی او همان الهام ها و مکاشفات درونی وی می باشد. از این تحلیل، تعبیر به «درک عرفانی» می نماید.

این دیدگاه را به برخی عرفا و صوفی های مسلمان نسبت می دهند. البته در عبارات برخی افراد منحرف و در واقع ملحد و توجیه گری نیز چنین سخنانی دیده می شود که وحی را «خود گوش» پیامبر دانسته که از درون بگرفته بر او نازل می شود. شرح کوتاه در این باره در بخش سبک شناسی و روشهای همین نوشتار آمده است. (۱)

برخی دیگر وحی را نتیجه رشد عقل استدلالی و برهان پیامبر پنداشته اند! که در اثر ارتباط با «عقل فعال» می تواند چنین معارفی را دست پیدا کند؛ یعنی پیامبر چون فردی سرشار از عقل و ذکاوت است، در اثر رشد عقلانی و ارتباط با عقل فعال معارف را از

ص: ۲۸

جانب خدای سبحان دریافت می نماید، از این نوع تحلیل تعبیر بر «تدبیر عقلانی» می نمایند.

تَح_لیلِ سومی نیز وجود دارد که وحی همان بازتاب نبوغ اجتماعی پیامبر است در حقیقت پیامبر نیز ه_م_ان_د_س_ای_ر_ان_سان_ها_است، لیکن به لحاظ مرتبه بالای از درک و فهم بهتر، می تواند به آموزه_های_ک_ه_ح_اصل تجربه طولانی زندگی اجتماعی و تجربی انسان هاست دست پیدا کند. در واقع معارف وحی همان معارف تجربی - اجتماعی جامعه می باشد، که پیامبر به لحاظ ویژگی های فردی خود بهتر از دیگران به این رتبه نایل شده و بهتر به درک این تجربیات موفق می شود. به دیگر سخن وحی ه_مان_جلوه و بازتاب آموزه های بشری است که در اثر نبوغ پیامبر در عرصه روان شناسی و جامعه_ش_ن_اخت_ی و ... در او جلوه گر شده است. از این آموزه تعبیر به «تجربه انسانی» می شود.

در هر صورت این نوع تحلیل ها هم در مورد وحی بر چشم می خورد و هم درباره برخی از دست آوردهای آن که برخی گرچه اصل وحی را این چنین تفسیر ن_می_کنند، ل_ی_ک_ن_می_پندارند که وحی در مسائل سیاسی جامعه دخالت ندارد. حقوق اساسی و نهادهای سیاسی ج_ام_ع_ه را تدبیر عقلانی و تجربیات اجتماعی بشر شکل می دهد. وحی در این عرصه ها قدم نهاده اس_ت. ا_ی_ن_ها_ع_ر_ص_ه های تدبیر اجتماعی بشر است و اگر پیامبری در این راستا سخنی دارد به لحاظ ت_د_ب_یر_اجتماعی_وی_است، نه تعلیم الهی و وحی!

نقد و بررسی

بی پایگی هر سه دیدگاه از مطالب ق_ب_لی روشن شد. زیرا که هر سه دیدگاه با تفاوت هایی که دارند در این جهت همگون هستند که وحی را برگرفته از درون پیامبر می پندارند. حال یا تجلی عرفانی و یا رشد عقلانی و یا تجربه انسانی، هر کدام باشد وحی را تابشی از افکار و مکاشفات و اندوخته های بشری می پندارند.

زبان وحی که وحی را الهام از بیرون پیامبر می داند و می گوید پیامبر هیچ نقشی در معارف وحی ندارد و معارف وحی برگرفته از اندیشه و عرفان پیامبر نمی تواند باشد، بلکه یک آگاهی فرا دانش بشری است؛ تمام این مسلک ها را مردود می نماید.

بر این اساس وحی یک تعلیم قدسی و غیبی است که اصولاً در اختیار و در فکررس

بشر نمی باشد و اگر بشر در رشد عقلانی و کشف عرفانی و اندوخته های انسانی خویش میلیون ها سال هم رشد و تعالی پیدا کند، به آموزه های الهی همانند وحی دسترسی پیدا نخواهد کرد، که خود تصریح نمود که اگر وحی نباشد، تو که پیامبر هستی در بالاترین مرحله تکامل عقلی و عرفانی هستی، هیچ گاه به این معارف نمی رسیدی، و علمک ما لم تکن تعلم (۱)؛ «خدای سبحان چیزی به تو آموخت که هیچ گاه نمی توانستی بیاموزی».

البته رشد عقلانی و نیز بُعد عرفانی پیامبر زمینه ساز وحی است؛ یعنی پیامبر چون از ذکاوت و تقوا در مرحله ع-ص-م-ت ب-ر خوردار است، چون مراقب نفس خویش است و چون از لحاظ استعداد و تفکر، بالاتر از مرحله انسان ها قرار دارد، این زمینه ها سبب شده که معارف قدسی را بتواند از عالم ملکوت دریافت کند، نه این که اینها باعث می شود که از درون خود بجوشد. بین این دو سخن، فاصله بسیار است.

احتمالاً ب-رخی از فلاسفه مسلمان و نیز عرفای پاک و منزّه مسلمان نیز منظورشان همین نکته ب-اشد، که اینها نمی خواهند بگویند وحی از درون قلب پیامبر می جوشد!! بلکه رشد فکری و صفای باطنی پیامبر را زمینه ساز تجلی وحی می دانند. همان نکته که همه متکلمان مسلمان می گویند که از شرایط نبوت عصمت و طهارت و تقوای پیامبر است.

در هر صورت سخن از ه-ر کسی باشد، این سه مبنا و نیز مبانی مشابه آن، چه در اصل وحی و چه در ابعاد نفوذ وحی، بی پ-ای-ه خ-واه-ن-د بود. این مبانی هماهنگ با آیه های قرآن و انبوه روایات و آثار عترت علیهم السلام نمی باشد و با تمام ای-ن-م-ع-ارف و م-ت-ون-دی-ن-ی ناسازگار است.

البته هر کدام از این تحلیل ها نارسایی های دیگری ن-ی-ز دارن-د، م-انند این که در تدبیر عقلانی همانند سایر معلومات حصولی خطا و تردید راه دارد. یا مکاشفات عرفانی قابل انتقال به دیگری نیستند، دریافت های شخصی می باشند و امثال این اشکالات؛ به ل-ح-اظ ای-ن-ک-ه بی پایگی این تحلیل ها آشکار شد، دیگر نیازی به گسترش سخن در این زمینه ها دیده نمی شود.

ص: ۳۰

ب_ا_ت_و_ج_ه به مبنای صحیح در تحلیل وحی که ویژگی بالاترین مرتبه علم حضوری را دارد، پاسخ شبهات دیگر نیز که افسانه ای بیش نیستند، در رابطه با وحی روشن می شود. زیرا این شبهه ها ناشی از ناگاهی از حقیقت وحی می باشند. برخی وحی را در حد اندیشه های حصولی و دانش انسان ت_ن_زل داده اند، آنگاه برخی شبهات را پذیرفته اند! در واقع اساس وحی را زیر سؤال برده اند!

اینان در م_و_ر_د_و_ح_ی_ب_ه_گ_و_ن_ه ای ان_دی_شیده اند که پیامبر و معارف وحی را همانند سایر آموزه های انسانی پ_ن_د_ا_ش_ت_ه که تردید در آنها روا می باشد. به طوری که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قادر به تشخیص معارف وحی نمی شود، سخن فرشته را از سخن شیطان تشخیص نمی دهد! الهامات رحمانی را از القائات شیطانی ب_ا_ز_نمی شناسد! پیامبر وقتی به رسالت رسیده است خود باور ندارد و مطمئن نیست که در این مقام است و این معارف از کدامین سو بر او متجلی می شود! و افسانه های ساختگی و بی پایه ای را ن_ی_ز در ای_ن_ر_ا_س_ت_ا_ن_م می برند، از جمله داستان ساختگی «ورقه بن نوفل» و افسانه ی «غرانیق» را می توان یاد کرد.

افسانه «ورقه بن نوفل»

خ_ل_ا_ص_ه این داستان که در کتاب های علوم قرآن به خصوص اهل سنت راه پیدا کرده است، این است که وق_ت_ی اولین تجلی ملکوتی وحی در جبل النور در غار حرا بر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آشکار شد، حضرت از ب_ا_لای کوه پایین آمدند، حالت هایی که به او دست داده بود و سخنانی که می شنید نمی دانست چه ک_س_ی_ب_ا_و سخن می گوید! حالت خود را تشخیص نمی داد، وقتی به خانه بازگشت همسرش خ_د_ی_ج_ه، حال مضطرب و لرزان او را مشاهده کرد و از خصوصیات او پرسید.

در نهایت نه حضرت و نه خدیجه نتوانستند موقعیت پیامبر را تشخیص دهند! خدیجه به پیش «ورقه بن نوفل» یک عالم مسیحی و پ_س_ر_ع_م_و_ی_خ_د_ی_ج_ه_ب_و_د، رفته و شرح حال حضرت را بازگو نمود. ورقه هم از وی ژ_گ_ی_ه_ای او ج_و_ی_ا_ش_د_ک_ه_ا_گ_ر_ای_ن_چ_ن_ب_ا_ش_د_القَاء_شِیْطَانِی،

اگر آن چنان باشد نبوت رحمانی است. آن گاه وقتِ یقین و شواهدی که ورقه گفته بود به عنوان نشانه های نبوت در رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مشاهده شد، مطمئن شد، که به مقام رسالت مبعوث شده است (۱)!!

افسانه «غرائق»

مشابه ای ن داس-تان، «افسانه غرائق» است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از این که وحی الهی بین او و اقربای کافرش جدایی افکننده بود ناراحت بود! و امیدوار بود که آیه ای نازل شود موجب التیام و همدلی با اقوام او گردد. در هنگامی که سوره نجم نازل می شد و حضرت آن را تلاوت می نمود به این آیه ها که رسید، افرأیتم اللات و العزی و مناه الثالثه و الاخری؛ «ای مشرکان آیا دو بت بزرگ «لات و عزی» را دیدید، آیا سومین بت، «منات» را دیدید».

در این هنگام شیطان به صورت حیوانی سفید بر او ظاهر شد و این جمله را اضافه کرد، تلك الغرائق العلی و ان شفاعتهن لترجی؛ «اینها سفید پوشان بلند مرتبه هستند که امید شفاعت آنها می رود». ح-ض-رت هم این جمله ها را قرائت کرد آنگاه سوره را ادامه دادند! مسلمانان و نیز مشرکان مکه از ای-ن-م-وضع گیری خوشحال شده و سجده کردند (۲)!

باور نمودن این افسانه ها در مورد وحی ن-اش-ی از آگاهی نداشتن به ویژگی های وحی و رسالت است. که پیامبر در عرصه نبوت شک می کند که پیامبر شده یا نه، آنگاه به تأیید یک عالم نصرانی مطمئن می شود که پیامبر شده است! و یا پیامبر القائنات شیطان را از الهامات رحمان تشخیص نمی دهد. در لابلای آیه های قرآن، آیه های شیطانی را قرائت می کند! افسانه بودن این داستانها آشکار است و هیچ مسلمانی با شناختی که از نبوت و مقام وحی دارد، ب-ه-ای-ن-اف-س-انه ها توجه ندارد گرچه اینها بهانه به دست مستشرقان معاند و بهانه جو می-ده-د و ب-اع-ث-خ-ورده گیری به اسلام و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می گردد. برای زدودن این تهمت ها،

ص: ۳۲

-
- ۱- صحیح بخاری، ج ۱، ص ۳، صحیح مسلم، ج ۱، ص ۹۷، سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۷۳.
 - ۲- تفسیر طبری، ج ۹، ص ۱۷۷. ذیل آیه ۵۲ حج. در المنثور، ج ۴، ص ۱۹۴، تمهید، ج ۱، ص ۸۵. توضیح غرائق به پرندگان سفید و در اصل پرندگان سفید دریای گفته می شود، در این جا بت های بت پرستان به پرندگان سفید و زیبا تشبیه شده است.

بَرَعَلَم_ای_اهل_سن_ت_اس_ت_ک_ه_ای_ن_اف_س_انه_ها_را_از_باورهای_خویش_تطهیر_کنند. و بهانه به دس_ت_دش_م_نان_اسلام_و_قرآن_ندهند. عرصه وحی عرصه تردید بردار نیست تا پیامبری در مقام نبوت خ_ودش_شک_کند، یا القائنات را با وحی به اشتباه بگیرد. صحنه وحی آشکاری و آگاهی محض است. هیچ حقیقت ب_ه_چ_ی_ز_دیگر_مشتبهِ نمی_شود. راه های دریافت وحی بسیار مطمئن است که هیچ گونه راه نفوذ شیطان و یا بروز نسیان و اشتباه در آن راه ندارد.

راه های دریافت وحی

اشاره

چ_گ_ون_گ_ی_دریافت_وحی_را_در_یک_تقسیم_کلی_می_توان_به_دو_قسم_با_واسطه_و_بی_واسطه_تقسیم_نمود. هر دو راه مطمئن و بدون نفوذ شیطان و نسیان و امثال این کاستی های می باشند. این دو راه را مورد بررسی قرار می دهیم.

الف: وحی لدنی

ق_سم_اول_که_وحی_بی_واسطه_است، که پیامبر به طور مستقیم بدون وساطت هیچ موجود دیگری حتی جبرئیل و فرشته، وحی از جانب خدای سبحان دریافت می کند. به این آموزه «وحی ل_دن_ی» گ_ف_ته_می_شود؛ یعنی آموزه الهی از نزد خدای سبحان است، و انک لتلقى القرآن من لدن حکیم علیم؛ [\(۱\)](#) «تو قرآن را از نزد خدای حکیم و علیم دریافت می کنی».

در گرفتن این وحی هیچ چیز واسطه نیست، بلکه عروج و صعود و قرب معنوی پیامبر به آن مرحله قاب ق_وس_ین؛ به آن مرحله ای که حتی فرشته وحی را یارای همراهی نمی باشد، شرط است، تا وحی را م_ستقیم دریافت نماید. حال این گونه وحی آیا تنها معارف عمیق الهی و مفاهیم قرآن است یا در م_رح_له_الفاظ_هم_چنین_شیوه_تحقق_دارد؟ این بحث دیگری است. آنچه مسلم است رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم وحی لدنی این چنین داشته است.

ص: ۳۳

قسم دوم، وحی با واسطه است که توسط جبرئیل یا موجود دیگری بر پیامبر تجلی پیدا می کند و پیامبر صدایی که وحی را تـلاوت می کند از فرشته یا درخت و یا چیز دیگر می شنود، نزل به الروح الامین علی قلبک لتکون من المندرین (۱)؛ «فرود آورد به قلب تو آن را روح الامین تا این که تو مردم را از عقاب الهی بیمناک کنی». ایـن نوع وحی، وحی با واسطه است حال واسطه ممکن است فرشته باشد، یا درخت یا چیز دیگر که به این ویژگی ها در آیه دیگر اشاره شده است، و مـا کـان لبشر ان یکلمه الله الـما و حیاً او من وراء حجاب او یرسل رسولاً فیوحی باذنه ما یشاء انه علی حـکـی م (۲)؛ «خدا با بشر سخن نمی گوید، مگر از سه راه: وحی (وحی لدنی) یا از پشت پرده (مـانـنـد درخت که وحی از طریق آن بر موسی علیه السلام متجلی شده) (۳) و یا با فرستادن رسول و فرشته وحی».

هـر دو طـریـق بـه نوعی مطمئن است که به هیچ وجه انحراف در آنها راه ندارد و وحی را سالم از خـدای سـبـحـان گرفته و حفظ کرده و سالم به گوش مردم ابلاغ می کند، عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احداً الا من ارتضی من رسول فانه یسلک من بین یدیه و من خلفه رسداً لیعلم ان قد ابـلـغوا رسالات ربهم (۴)؛ «خدای سبحان عالم به غیب است و بر غیب خویش کسی را آگاه نمی کند، مـگـر کـسانی که مورد پسند و رضایت او باشند. آنگاه وقتی او را (پیامبر را) از غیب آگاه می کند در اطـراف او نگهبانانی می گمارد تا بدانند که پیامبران وحی را سالم به گوش مردم رسانده اند».

وحی بـا حـفـظ حراست نگهبانان الهی صیانت دارد، هم در مرحله گرفتن وحی هم در

ص: ۳۴

۱- شعراء، ۱۹۴.

۲- شوری، ۵۱.

۳- فلما أتھا نودی من شاطی الوادل الایمن البقعه المبارکة من الشجرة ان یا موسی انی انا الله رب العالمین (قصص، ۳۰)
«هنگامی که موسی به آن درخت نزدیک شد، از جانب وادی ایمن در آن بارگاه مبارک از آن درخت مقدس ندایی رسید که ای موسی هوش دار که منم خدای که پرورش دهنده جهانیان هستم».

۴- جن، ۲۸.

مرحله حفظ و ن_گ_ه داری وحی و ه_م در مرحله ابلاغ وحی به مردم. وقتی به گوش مردم رسید، آنگاه حجت خدا تمام شده است، اگر خطا و اشتباهی صورت بگیرد از ناحیه مردم خواهد بود.

گذری به آنچه گذشت

تاکنون مطالبی چون مفهوم وحی، کاربرد قرآنی وحی، همگون بودن وحی انبیا و حقیقت وحی، ویژگی های مهم وحی که تعلیم فرادانش بشری و مصونیت از هرگونه خطا و تردید دارد و ت_ح_ل_ی_ل صحیح وحی از زبان وحی، طرح شد. همچنین به تحلیل های غلط مکاشفه ع_رفانی و یا تدبیر عقلانی و یا اندوخته های دانش انسانی اشاره شد، و این مطلب مستند است که این برداشت ها همه خلاف آیه های قرآن و به دور از م_ع_ارف اسلامی می باشند. همه این ها ناسازگار با زبان و تحلیل قرآن می باشند.

در بین سخن به این ن_گ_ه نیز اشاره شد که پیامبر در نبوت خود و وحی آسمانی تردیدی نمی کند و در تشخیص وحی نیاز به تأیید دیگری ندارد و نیز شیطان راه نفوذ بر انبیا ندارد و هیچ گاه القائنات شیطانی در عرصه وحی و ج_ود ن_د دارد، تا با وحی اشتباه گرفته شود. افسانه هایی که در این رابطه داستان شده اند همگی بی پ_ای_ه_س_ت_ن_د_ک_ه ب_ای_د از م_عارف زلال و اندیشه های برهانی وحی زدوده شوند. در پایان راه های دریافت وحی اشاره شد و این نکته نیز توجه داده شد که وحی در سه مرحله، گرفتن و ن_گ_ه داری و ابلاغ آن، مصون از تغییر و نسیان است، تا سالم به گوش مردم برسد و اتمام حجت شکل ب_گ_ی_رد. ب_ه گمان این که این مقدار از بحث وحی که ارتباط با علوم قرآنی دارد، فضای روشن و دیدگاه صحیحی در این راستا در افق فکری خواننده بازنموده باشد، این بخش را پایان می بریم.

نَزول وحی، زمینه وحی فراگیر، آغاز رسالت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اولین آیات نازل شده، آخرین سوره نازل شده، نَم گَزاری سوره ها، فضای مکه، فضای مدینه، اسباب نزول، شأن نزول اختصاصی، سوره های مکی و مدنی ترتیب سوره ها، معنای آیه، توقیفی بودن آیه ها، فایده شناخت آیه ها، آخرین آیه نازل شده، از جمله بحث های این بخش پیش رو می باشد.

معنای نزول

اشاره

نزول به معنای فرود آمدن چیزی از بلندی می باشد وقتی چیزی جابجا شود و از بالا به پایین بیاید، می گویند فرود آمد و نازل شد (۱) نَزول بَه دوش کَل تَحقق دارد: گاهی جسمی از بلندی فرود می آید مانند باران از ابرها نازل می شود، که یک جسم جابجا شده و تغییر مکان داده است. در این نوع از نزول که در اجسام تحقق دارد، «تَجافی» نامیده می شود. یعنی وقتی آن جسم به پایین فرود می آید دیگر در جای اول نخواهد بود.

نوع دیگری از نزول شکل می گیرد که در عین حال که در مرحله بالا تحقق دارد به پایین هم تنزل می کند. به این نوع نزول «تجلی» گفته می شود که این نوع نزول در مجردات تَحقق دارد. در وحی نزول به شکل دوم یعنی تجلی است، با این که حقایق قرآن در مرحله خودش تَحقق دارد به صورت لفظ در آمده بر پیامبر متجلی می شود. فتجلی لهم سبحانه فی کتابه (۲)؛ «خدای سبحان بر مردم در کتابش متجلی شده است.»

ص: ۳۶

۱- مفردات، ص ۴۸۸.

۲- نهج البلاغه، خ ۱۴۷، ص ۱۴۲.

بر این اساس قرآن یک مرحله از وجود دارد که در نزد خدای سبحان است: و انه فی ام الكتاب لدینا لعلی حکیم (۱)؛ «قرآن در ام الكتاب در نزد ماست که بلند مرتبه و حکیم است.» قرآن نازل می شود یعنی از آن مرحله تنزل نموده به صورت لفظ عربی در می آید تا در فکرس همگان در آید. این مرحله دیگری از وجود قرآن است، انا انزلناه قرآناً عربیاً لعلکم تعقلون (۲)؛ «ما قرآن را به صورت لفظ عربی نازل کردیم تا شاید شما در آن اندیشه کنید.» در این مرحله از نزول رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم صدای تلفظ قرآن را می شنود و بر مردم ابلاغ می کند.

زمینه وحی فراگیر

نمی از ه میشکی انسان به معارف قدسی و فرادانش بشری، سبب نزول وحی بر انسان است. گرایش طبیعی ان سان به زندگی خاکی و دنیاگرایی وی، همواره سعادت او را که توجه به مبدأ و معاد است، ت هدید می کند. برای رهایی از این خطر همزمان با زندگی فردی انسان وحی بر او ارزانی ش ده است، ق ل ن ا ه بطوا منها فاما یأتینکم منی هدی فمن تبع هدای فلا خوف علیهم و لا هم ی حزنون (۳)؛ «از آن بهشت فرود آید (آدم و حوا علیهم السلام) آنگاه که رهنمود من بر شما ارزانی شد هر آن که آن را پذیرفت در دنیا و آخرت بیمناک و محزون نخواهد بود.» آم وزه ه ای ال ه ی یعنی وحی با زندگی فردی (آدم علیه السلام) شروع شده و بدون وقفه ادامه داشته است، و لقد وصلنا لهم ال ق ول ل علمهم یتذکرون (۴)؛ «سخن وحی را به هم پیوسته ارزانی آنان نمودیم تا شاید متنبه شوند.» ثم ارسلنا رسلنا تتر (۵)؛ «پیامبران خود را پشت سر هم فرستادیم.»

ص: ۳۷

۱- زخرف.

۲- همان، ۲.

۳- بقره، ۳۸.

۴- قصص، ۵۱.

۵- مؤمنون، ۴۴.

و چون نیازهای انسان متفاوت می باشد، وحی نیز به تناسب تفاوت ها، تکامل و توسعه یافته است. به خصوص در زندگی اجتماعی بشر این امر بهتر آشکار است، که به فراخور نیازها، وحی که خود عامل توسعه و تکامل است، نیز رشد نموده است.

روند تکامل و توسعه جامعه بشری به مرحله ای می رسد که پدیده‌های وحی فراگیر می شود. یعنی در اثر رشد زندگی اجتماعی و متمدن و بالنده شدن افکار و اندیشه های انسان، نیازهای او نیز توسعه یافته و زمینه برای یک برنامه شامل و کامل فراهم می شود.

به دیگر سخن؛ زندگی اجتماعی توسعه یافته در زمینه های گوناگون و رشد عقلانی و اجتماعی و ایجاد روابط تنگاتنگ اجتماعی که از پیچیدگی روز افزون نیز برخوردار است؛ رشد استعدادها، پنهان، نیازها را روز افزون فزونی بخشیده است، تا مرحله ای که جامعه پذیرای وحی کامل و دین فراگیر می شود. بنابراین ارزانی شدن وحی کامل به لحاظ زمینه سازی جامعه می باشد. رشد جامعه نیاز جامع فراهم را می سازد و وحی جامع و فراگیر پاسخ دهنده این نیاز است.

نتیجه این که گرچه در هنگام نزول وحی فراگیر و بعثت جهانی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم جامعه بشری به آنواع ناهنجاری اعتقادی و اجتماعی دچار بود؛ که خود وحی از آن به «جاهلیت» یاد می کند، و لات، بروج، نبت، برج، الجاهلیه الاولى (۱)؛ «همانند ظاهر شدن جاهلیت ابتدایی در ملاء عام ظاهر نشوید.» و نیز جامعه را در خطر سقوط معرفی می کند، و کنتم علی شفا حفرة من النار (۲)؛ «شما بر لبه پرتگاه گودالی از آتش قرار داشتید».

لکن جهل و آلودگی سبب وحی جهانی نیست. اگر چنین بود انسان اولیه بیشتر درگیر این مسائل بودند، باید وحی فراگیر ارزانی آنان می شد. آن چه سبب ارزانی شدن وحی فراگیر است، توسعه اجتماعی و نیاز روز افزون جامعه به وحی کامل می باشد. به همین خاطر دین فراگیر اگر چه از یک نقطه مانند حجاز آغاز می شود، لیکن مخاطب آن تنها مردم حجاز نمی باشند، مخاطب آن همه انسان ها و پیام فراگیر ه مگان است. بر این

ص: ۳۸

۱- احزاب، ۳۳.

۲- آل عمران، ۱۰۳.

اساس فضای بعثت جهانی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را نباید در محدوده عربستان جستجو نمود؛ بلکه باید زمینه های جهانی آن را در افقی فراتر چشم اندازی نمود. در سطح جهانی می توان روند رو به رشد و تکامل جامعه را زمینه ساز بعثت جهانی عنوان نمود.

آغاز بعثت

اشاره

دیدگاه ها در مورد آغاز بعثت متفاوت است که به چند دیدگاه عمده اشاره می شود.

۱- یعقوبی می نگارد که بعثت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در ماه ربیع الاول در زمانی که حضرت در سن چهل سالگی بوده است رخ داده است. (۱)

۲-۳ دیدگاه دوم و سوم که هر دو به اهل سنت نسبت داده شده است، هفدهم و هیجدهم رمضان عنوان می باشد. (۲)

۴- دیدگاه چهارم که بسیار از اهل سنت پذیرفته اند بیست و چهارم ماه رمضان می باشد. بر این دیدگاه آیات قرآنی که دلالت دارند، قرآن در ماه رمضان نازل شده است؛ استدلال شده است، مانند: شهر رمضان الذی انزل فیہ القرآن. (۳)

۵- دیدگاه پنجم که به تعبیر برخی اتفاق شیعه بر آن است، (۴) و روایاتی نیز آن را تأیید می نماید. این که آغاز بعثت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در ۲۷ رجب بوده است. و چون این گونه موضوعات را با روایات و تاریخ می توان مستند ساخت و برهان عقلی بر آن وجود ندارد، بر این اساس می توان گفت برترین دیدگاه، دیدگاه پنجم می باشد، که روایاتی از شیعه و نیز برخی روایات از اهل سنت آن را تأیید می نماید.

همچنین اکثر محققان آن را پذیرفته اند. همین دیدگاه معروف و مشهور در میان شیعه می باشد. حتی در روایات برای این روز به همین اعتبار احکام خاصی بیان شده است، عن الصادق علیه السلام فی الیوم السابع والعشیرین من رجب نزلت النبوه علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا تدع

ص: ۳۹

۱- تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۳۴۱.

۲- بحار، ج ۱۸، ص ۱۹۰.

۳- بقره، ۱۸۵.

۴- علامه مجلسی رحمت الله علیه، بحار، ج ۱۸، ص ۱۹۰.

ص-ی-ام-ی-وم-س-بع و عشرين فانه يوم الذى نزلت فيه النبوه على محمد صلى الله عليه و آله و سلم (۱)؛ «از روزه ب-ی-س-ت و ه-ف-تم رجب غافل مباش که این روز روزی است که رسالت بر رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم نازل شده است.»

ع-ن-ال-رضا عليه السلام بعث الله عزوجل، محمداً رحمه للعالمين فى سبع و عشرين من رجب فمن صام ذل-ك-ال-يوم ك-تب-الله له صيام ستين شهراً (۲)؛ «از امام رضا عليه السلام نقل شده است که خدای سبحان محمد صلى الله عليه و آله و سلم را به عنوان رحمت برای همه انسان ها در روز بیست و هفتم ماه رجب به رسالت م-ب-ع-وث ك-رد. ه-ر-ك-س-ای-ن-روز را روزه بدارد خدای سبحان ثواب شصت ماه روزه را بر او می نویسد.»

همچنین در روایت دیگری از امام هادی علیه السلام آمده است: چهار روز را روزه می توان گرفت، یکی از آنها بیست و هفتم ماه رجب است که خدای سبحان محمد صلى الله عليه و آله و سلم را رحمت برای همگان مبعوث نمود، السابع والعشرين من رجب يوم بعث الله محمداً صلى الله عليه و آله و سلم الى خلقه رحمه للعالمين. (۳) و روایات متعدد دیگری نیز از امام صادق علیه السلام و امام جواد علیه السلام به همین محتوا رسیده است.

برخی روایات اه-ل-س-ن-ت نیز همین دیدگاه را تایید می کنند. از ابو هریره، من صام يوم سبع وع-ش-رين من رجب كتب الله تعالى صيام ستين شهراً و هو اليوم الذى نزل فيه جبرئيل على النبي صلى الله عليه و آله و سلم (۴)؛ «هرکس روز بیست و هفتم ماه رجب را روزه بگیرد ثواب شصت ماه روزه دارد. در این روز جبرئیل بر پیامبر صلى الله عليه و آله و سلم نازل شده است.» از س-ل-مان فارسی رحمه الله عليه نیز نقل می کنند: فى رجب يوم و ليلة و هو لثلاث بقين من رجب فيه بعث الله محمداً صلى الله عليه و آله و سلم؛ (۵) «در ماه رجب شب و روزی است (سه روز به آخر ماه مانده) که در آن روز خدای سبحان محمد را به رسالت مبعوث نموده است.»

ص: ۴۰

۱- بحار، ج ۱۸، ص ۱۸۹.

۲- کافی، ج ۸، ص ۱۴۹، وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۳۲۹.

۳- وسائل، ج ۷، ص ۳۳۰.

۴- نقل از التمهید، ج ۱، ص ۱۰۷.

۵- همان.

در این ک_ه_ک_دام_آی_ه_ا_اب_ت_دا بر رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده اند، دیدگاه های گوناگونی از سوی پژوهشگران شیعه و سنی وجود دارد. برخی را مورد نگر قرار می دهیم.

الف: دی_دگ_اه_ن_خ_ست این است که آغاز رسالت رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله و سلم با نزول پنج آیه اول سوره علق می باشد. ه_نگامی که حضرت در غار حرا در جبل النور در حال مناجات بودند فرشته وحی بر او متمثل شده خطاب به حضرت نموده که بخوان، بسم اللّٰه الرحمن الرحیم، إقرأ باسم ربك الذي خلق، خلق الانسان من علق، اقرأ وربك الاكرم، الذي علم بالقلم، علم الانسان ما لم يعلم. «بنام خداوند بخشاینده مهربان، بخوان به نام پرورش دهنده خویش که آفریده، همان که انسان را از خون بسته شده آفرید، بخوان به نام پرورش دهنده خویش که ارجمندترین است، همان که به وسیله قلم انسان را آموخت، به انسان آن چه را که یاد نداشت آموخت».

برای اثبات این گونه ادعاها برهان عقلی وجود ندارد، تنها به نقل روایات و تاریخ می توان اطمینان نمود. چندین شاهد روایی این دیدگاه را تأیید می کند. افزون بر این که دیدگاه مشهور نیز می باشد. ب_ه_ل_ح_اظ_ای_ن_ک_ه_ش_واهد نقلی دیگر را می توان به گونه ای با این دیدگاه سازگار نمود، این دیدگاه بهترین می باشد.

ع_ن_ال_رض_ا_علیه السلام: س_م_عتّ ابی یحیی عن ابیه علیه السلام اول سوره نزلت بسم اللّٰه الرحمن الرحیم اقرا ب_اس_م_رب_ک_ال_ذی_خ_ل_ق، و آخ_ر_س_ورهِ ن_زَل_ت_إِذَا ج_اء_ن_ص_ر_اللّٰه (۱)؛ «ام_رض_ا_علیه السلام؛ از پ_درم_ش_نیدم که می فرمود اولین سوره ای که نازل شد، بسم اللّٰه الرحمن الرحیم اقرا باسم ربك الذي خلق، و آخرین سوره، إذا جاء نصر اللّٰه می باشد. ع_ن_اب_ی_ع_ب_د_اللّٰه علیه السلام اول ما نزل علی رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله و سلم، بسم اللّٰه الرحمن الرحیم إقرأ باسم ربك الذي خلق، و آخره إذا جاء نصر اللّٰه (۲). این روایت از امام صادق علیه السلام نقل شده است و مضمون آن همان

ص: ۴۱

۱- نور الثقلین، ج ۵، ص ۶۰۹.

۲- همان.

روایت قبلی است. ع-ن أب-ی ج-عفر علیه السلام انه كانت اول سورة نزلتیا اقرا باسم ربك الذی خلق (1)؛ «امام باقر علیه السلام می فرماید اولین سوره ای که نازل شده إقرا باسم ربك الذی خلق است.» ع-ن الباقر علیه السلام نزل جبرئیل علی محمد صلی الله علیه و آله و سلم فقال یا محمد، إقرأ قال و ما أقرأ، قال إقرأ باسم ربك الذی خلق-ل-ق، خ-ل-ق الآن-س-ان م-ن ع-لق، إقرا و ربك الاكرم، الذی علم بالقلم، علم الانسان ما لم ی-ع-لم (2)؛ «امام باقر علیه السلام نقل می کنند: جبرئیل علیه السلام بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد و گفت بخوان. گفت چه بخوانم، گفت بخوان إقرأ باسم ربك...».

روایت دیگری از طریق اهل سنت از عایشه نقل شده: قالت اول ما یری به الرسول الرؤیا الصالحة فجاءه ال-ملك فقال إقرا باسم ربك الذی خلق ... علم الانسان ما لم یعلم (3)؛ «اولین مرتبه که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ف-رش-ته را خواب دید به او گفت بخوان؛ اقرا باسم ربك الذی خلق ... تا آیه پنجم. روایات دیگری به همین مضمون از طریق اهل سنت از صحیح بخاری و نیز مستدرک حاکم نقل شده است (4).

سیوطی هم می گوید در این که اولین آیه ها نازل شده کدامند اختلاف است، لیکن دیدگاه صحیح این است که إقرا باسم ربك الذی خلق اولین آیه ها هستند. (5) گرچه تعبیر برخی روایات س-وره ع-ل-ق اس-ت، لیکن با توجه به شواهد دیگر روایی و تاریخی منظور همان پنج آیه اول سوره می باشد. مسعودی نیز همین دیدگاه را تأیید می کند. (6)

ص: ۴۲

۱- همان.

۲- همان.

۳- صحیح بخاری، ج ۶، ص ۲۱۶. (عایشه گرچه در آغاز بعثت متولد نشده بوده است، لیکن ممکن است در زمان همسرداری با حضرت این حقیقت را از حضرت شنیده باشد.)

۴- البرهان فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۲۶۳

۵- اتقان، ج ۱، نوع ۷.

۶- مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۷۶.

ب: دیدگاه دوم این که سوره «مدثر» اولین قسمت قرآن است که نازل شده است. از جابر بن عبد الله انصاری نقل شده که از وی پرسیدند، ای القرآن انزل؟ قال: المدثر (۱)؛ «کدام قسمت قرآن نازل شده است؟ گفت: مدثر».

م-م-ک-ن است اشتباه از جابر باشد و یا بهتر است گفته شود منظور وی بعد از وقفه ای که در ن-زول وح-ی پ-دید آمده می باشد، چون مدتی وحی متوقف شد آنگاه در شروع مجدد اولین سوره مدثر نازل شده است.

ج: دی-دگاه سوم که برخی تمایل دارند آن را بپذیرند این است که اولین سوره، حمد بوده است که «ف-ات-ح-ه ال-ک-ت-اب» نامیده شده است. بر اساس روایت شرحییل حضرت اول ندای وحی را شنید که م-ی-گ-ف-ت، ی-ا-م-ح-م-د، ق-ل: ب-سم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين حتى بلغ و لا الضالين (۲) اولین ندای وحی به حضرت گفت: سوره حمد را تا و لا الضالين بخوان.

نکته ای این دیدگاه را ممکن است تایید کند و آن این که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و همراهان از آغاز بعثت نماز می خواندند و در اسلام نماز بدون فاتحه الکتاب، یعنی سوره حمد تشریح نشده است. بنابراین اول-ی-ن-س-وره-ه-مین سوره می باشد. روایات لا صلوه إلا ان یقرءها (۳)؛ «نماز نیست مگر ای-ن که سوره حمد قرائت شود.» همین را تایید می کند.

افزون بر این در روایات سوره حمد «فاتحه الکتاب» نامیده شده است. یعنی اولین سوره کتاب مانند: من قرأ فاتحه الکتاب أعطاه الله بعدد کل آیه من ال-سماء ثواب تلاوتها (۴) «کسیکه فاتحه الکتاب را قرائت کند خدای سبحان ثواب تلاوت هر آیه ای که از آسمان نازل شده است را به او خواهد داد.» و م-ع-ل-وم-اس-ت در ابتدای بعثت که قرآن تدوین نشده

ص: ۴۳

۱- البرهان فی علوم القرآن، ج ۳، ص ۲۶۵، اتقان، ج ۱، ص ۳۲، متأهل العرفان، ج ۱، ص ۹۴.

۲- همان، متأهل، ج ۱، ص ۹۶.

۳- وسائل، ج ۴، ص ۷۳۲.

۴- نور الثقلین، ج ۱، ص ۴.

بود تا سوره حمد در اول آن قرار گیرد و فـاتـحـه الـکتاب نامیده شود. این که این سوره فاتحه الکتاب نامیده می شود به این جهت است که اولین سوره ای است که نازل شده است. یعنی آغاز کتاب است در نزول نه در نوشتار.

از این مطالب می توان پاسخ داد. زیرا این که روایت می فرماید اولین سوره فاتحه الکتاب است. بدین اعـتبار است که اولین سوره ای که کامل نازل شده، فاتحه الکتاب است. نه این که اولین آیه ها منظور باشد. از این جهت با دیدگاه اول ناسازگار نیست و فاتحه الکتاب نامیده شدن این سوره به لحاظ همین جهت است که اولین سوره کامل، این سوره است.

این که گفته شد از آغاز نماز خوانده می شده است، و در اسلام نماز بدون فاتحه الکتاب سراغ نـداریـم، اولاً اگر از اوائل بعثت و لو بعد از چند سوره هم نماز تشریح شده باشد، صحیح است گفته شود نماز از آغاز بعثت است و فاتحه الکتاب پنجمین سوره است که نازل شده است.

افزون بر این از کجا از اول بعثت نماز اسلام به همین صورت بوده است، چه بسا با اذکار دیگر باشد و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قبل از بعثت هم نماز می خوانده همان نمازی که در دین ابراهیم خلیل مشروع بوده است، چه بسا ابتدای بعثت همان نماز را می خوانده و روایت «لا صلوه إلا بقرائتها» هم زمان صدورش بعـد از نزول سوره حمد بوده است، دلیل نمی شود که سوره حمد اول نازل شده باشد. اگر سوره حـمـد پـنـجـمـیـن سوره باشد روایت می تواند بگوید «لا صلوه الا بقرائتها» در هر صورت با توجه به این که می توان شواهد روایاتی را با دیدگاه اول سازگار نمود، بهترین دیدگاه همان است که پنج آیه اول سوره علق ابتدا نازل شده اند.

قرآن چگونه نازل شده است؟

پذیرش دیدگاه پنجم در مورد بعثت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سؤال هایی را مطرح می سازد. زیرا از یک سو مفاد برخی روایات این است که قرآن در ماه رمضان نازل شده است، و از جانبی بعثت با نزول قرآن آغاز شده است، با این که مضمون برخی آیات این است که قرآن در

ماه رمضان نازل شده است، پس چگونه آغاز بعثت در ماه رجب است؟ و نیز با توجه به این که نزول قرآن به صورت تدریجی و در طول بیست و سه سال رسالت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بوده است، چگونه در آیه ها ماه رمضان به عنوان ماه نزول قرآن مطرح شده است؟

بر این اساس این موضوع یکی از موارد تفاوت دیدگاه بین پژوهش گران علوم قرآنی و مفسران می باشد. که پیش از اشاره به برخی دیدگاه ها یادآوری چند نکته متناسب است.

نخست: مضمون برخی آیات قرآن این است که تمام قرآن در ماه رمضان، آن هم در شب قدر نازل شده است. شهر رمضان الذی انزل فیہ القرآن (۱)؛ «ماه رمضان ماهی که قرآن در آن نازل شده است.»

مفاد این آیه این است که قرآن در ماه رمضان نازل شده است. اما شب و روز آن را مشخص نمی کند. انا انزلناه فی لیلہ مبارکه (۲)؛ «ما قرآن را در شب مبارکی نازل کردیم.» مفاد این آیه این است که با توجه به نزول قرآن در ماه رمضان این پدیده در شب ماه رمضان بوده است نه روز.

انا انزلناه فی لیلہ القدر، «ما قرآن را در شب قدر نازل کردیم.» مضمون این آیه مشخص نمودن آن شب است که شب قدر شب نزول قرآن است.

نکته دوم، براساس مفاد بسیاری از آیات و شهادت قطعی روایات و نیز تاریخ قطعی و شأن نزولهایی که برای بسیاری از آیات عنوان شده است؛ نزول قرآن به صورت لفظ عربی مبین، یک مرتبه نبوده است؛ زیرا اولاً- یکی از اعتراض های چالشگران همین بود که می گفتند چرا قرآن یک مرتبه و یکجا بر حضرت نازل نمی شود، لولا نزل علیه القرآن جمله واحده كذلك لثبت به فؤادک و رتلناه ترتیلاً. (۳) «چرا قرآن بر حضرت یکجا و یک مرتبه نازل شده نشده است، همین گونه است که قرآن را به تدریج نازل کردیم تا قلب تو را استوار سازیم.»

ص: ۴۵

۱- بقره، ۱۸۵.

۲- دخان، ۱.

۳- فرقان، ۳۲.

قرآن در پاسخ این سؤال می پذیرد که قرآن یک مرتبه نازل نشده است و حکمت نزول تدریجی آن را عنوان می نماید، که برای تثبیت قلب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به تدریج نازل شده است.

با توجه به این نکات محققان در صدد پاسخ این سؤال ها برآمده اند که برخی دیدگاه ها را این گونه می توان توضیح داد.

دیدگاه ها

۱- برخی از اهل سنت که آغاز بعثت را ماه رمضان می دانند، در پاسخ این سؤال می گویند، منظور از نزول قرآن در ماه رمضان نزول تمام قرآن نیست، بلکه نزول برخی آیات آن است. در حقیقت آغاز نزول ماه رمضان است. چون آغاز بعثت در ماه رمضان بوده است، و بعثت با نزول بخشی از آیات قرآن بوده است، نزول قرآن را به ماه رمضان نسبت داده است.

برخی مدعی هستند نزول بیشتر آیات قرآن در ماه رمضان بوده است. به همین خاطر در آیات آمده است که قرآن در ماه رمضان نازل شده است. (۱) این دیدگاه را در میان اهل سنت به محمد بن اسحاق و شعبی و نیز فخر رازی و زمخشری می توان نسبت داد. (۲) این دیدگاه را به برخی محققان شیعه نیز مانند شیخ مفید و سید مرتضی و ابن شهر آشوب نسبت داده می شود. (۳)

۲- دیدگاه دوم که منتخب برخی از محققان شیعه است. همین دیدگاه با اندکی اضافه و آن این که آغاز بعثت یا آغاز نزول قرآن را باید از یکدیگر جدا کرد. آغاز بعثت مربوط به بیست و هفتم ماه رجب است که با تعداد اندک از سوره علق و برخی سوره های دیگر همراه بوده است. آنگاه به مدت سه سال فاصله حاصل شده که وحی نازل نمی شده است. سپس بعد از سه سال وقفه آیه فاصدع بما تؤمر (۴) نازل می شود و پیامبر مأمور می شود

ص: ۴۶

۱- البرهان فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۲۸۹، اتقان، نوع ۱۶، ص ۵۴.

۲- مجمع البیان، ج ۲، ص ۲۷۶. اتقان، ج ۱، ص ۴۰، تفسیر کبیر، ج ۵، ص ۸۵، کشاف، ج ۱، ص ۲۲۷. نقل از التمهید. ج ۱، ص ۱۱۲.

۳- تصحیح الاعتقادات الامامیه: ص ۸۲، باب ۳۱، مناقب نقل از التمهید، ج ۱، ص ۱۱۴.

۴- حجر، ۹۴.

رسالت خویش را آشکار کند؛ مجدداً نزول قرآن آغاز می شود. و چون آیات آغاز بعثت اندک بوده اند و در واقع شروع نزول بیشتر قرآن بعد از سه سال فاصله بوده است و این شروع دوم در ماه رمضان بوده است، بدین خاطر صحیح است که گفته شود قرآن در ماه رمضان نازل شده است. یعنی آغاز نزول مرحله اصلی ترین قرآن در ماه رمضان بوده است. (۱)

این دیدگاه نیز از چند جهت آسیب پذیر است، نخست این که خود ایشان می پذیرند آغاز بعثت با نزول بخشی از آیات قرآن مانند پنج آیه اول سوره علق، آنگاه سوره مدثر و سپس سوره حمد و ... بوده است. چگونه می توان بعثت را با آغاز نزول قرآن تفکیک نمود؟

دو دیگر این که نسبت نزول قرآن در ماه رمضان به آغاز نزول قرآن گر چه صحیح است، لیکن نسبت مجازی است که پذیرش آن دلیل و شاهد می طلبد.

وانگهی این دیدگاه در صورتی سامان می پذیرد که اثبات شود، شروع مجدد قرآن بعد از سه سال فاصله، در ماه رمضان بوده است؛ تا بتوان آیات سوره بقره و دخان و قدر را به صورت مجاز به آن تطبیق نمود و این نکته با کدام شاهد و دلیل به اثبات می رسد؟!

همچنین این دیدگاه افزون بر این با شواهدی که دلالت دارند آغاز بعثت در ماه رجب می باشد، سازگاری ندارد. با زبان قرآن نیز ناسازگار است. زیرا مفاد آیات قرآن این است که تمام قرآن در ماه رمضان نازل شده است. گر چه پدیده های بزرگ را به آغازین روز آنها نسبت می دهند. مانند این که ساختمانی که در مدت ده سال به اتمام رسیده است، به سال شروع آن ساختمان که کلنگ آن زده شده است، نسبت داده می شود. لیکن این نسبت در نهایت نسبت مجازی است و همراه با قرائن و شواهد دیگر است.

۳- دیدگاه سوم در این باره با توجه به شواهد روایی است که از جانب اهل سنت عنوان شده است که منظور از نزول قرآن در ماه رمضان نزول آن بر جامعه انسانی و حتی شخصی پیامبر نیست. بلکه منظور نزول قرآن نزول یک مرتبه آن است. به آسمان دنیا، آنگاه در طول بیست و سه سال رسالت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به تدریج بر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده است. (۲) سیوطی بر این دیدگاه روایت نقل می کند، نزل القرآن جمله واحده لاربعة و عشرين من رمضان و

ص: ۴۷

۱- التمهید، ج ۱، ص ۱۱۰ و ۱۱۱.

۲- البرهان، ج ۱، ص ۲۸۹، الاتقان، ج ۱، نوع ۱۶، ص ۵۳.

۴- دیدگاه چهارم در این راستا مانند دیدگاه سوم است که نزول قرآن در ماه رمضان بر آسمان دنیا بوده است، لیکن نه در یک شب قدر بلکه در هر سال از شب قدر بخشی از قرآن نازل می شده است. (۲)

اشکالی متوجه این دو دیدگاه می شود و آن این که این گونه مسائل به نقل اتکا دارند، باید روایت یا تاریخ قطعی موضوع را تأیید نماید که چنین چیزی وجود ندارد.

۵- دیدگاه دیگر می گوید منظور از نزول قرآن در ماه رمضان این است که در شأن ماه رمضان یعنی در عظمت و شرافت ماه رمضان قرآن نازل شده است، نه این که تمام قرآن در ماه رمضان نازل شده باشد.

این دیدگاه نیز آسیب پذیر است زیرا اولاً این نکته در خصوص آیه سوره بقره، شهر رمضان الذی انزل فیہ القرآن. (۳) ممکن است صحیح باشد. با آیات سوره دخان و قدر ناسازگار می باشد. افزون بر این که در همان آیه سوره بقره نیز مجاز است و شاهی از قرآن و روایات آن را تأیید نمی کند.

۶- دیدگاه ششم را می توان گفت از برخی از محدثان شیعه است که منظور از نزول قرآن در ماه رمضان نزول یک مرتبه ای قرآن در شب قدر ماه رمضان بر بیت العزه، یا بیت المعمور در آسمان اول و یا آسمان چهارم می باشد. این دیدگاه براساس برخی روایاتی است که امثال مرحوم صدوق نقل نموده اند، می باشد. براساس این دیدگاه قرآن دو مرحله نزول دارد یک مرحله آن یک مرتبه بوده است در آسمان چهارم بر «بیت المعمور» شکل گرفته است. این نزول در ماه رمضان بوده است. روی کرد آیات نزول قرآن در ماه رمضان این نزول می باشند. نزول دوم که تدریجی است از آغاز بعثت تا پایان بعثت در مدت بیست سال بوده است که به صورت تدریجی شکل گرفته است. در این باره می گوید: اعتقادنا

ص: ۴۸

۱- در المنثور، ج ۱، ص ۱۸۹.

۲- همان.

۳- بقره، ۱۸۵.

فی ذلک أن القرآن نزل فی شهر رمضان فی لیلہ القدر جمله واحده الی بیت المعمور. (۱)

در مورد این دیدگاه می توان گفت گرچه برخی روایات دلالت بر این دیدگاه می نمایند، لیکن سؤال هایی مانند این که نزول قرآن بر بیت المعمور در آسمان چهارم چه ثمری دارد، که از آن ستایش می شود و نیز اوصافی که قرآن برای خویش عنوان می کند مانند «هدی للناس» یعنی رهنمون مردم بودن. قرآن در آسمان چهارم چگونه رهنمون مردم است؟ همانند این نوع سؤال ها در رابطه با این دیدگاه و دیدگاه های مشابه بی پاسخ می مانند.

۷- علامه طباطبایی؛ دیدگاه دیگری در همین راستا مطرح می نماید که می توان گفت برگرفته از دیدگاه صدوق و نیز محدث کاشانی می باشد. محدث کاشانی دیدگاه صدوق را این گونه اصلاح نموده است که منظور از بیت المعمور قلب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می تواند باشد. که قرآن در شب ماه رمضان یک مرتبه به قلب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده است. آیه نیز دلالت دارد که نزل به روح الامین علی قلبک. (۲)

آنگاه نزول در مدت رسالت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بر زبان وی آشکار شده است که نزول تدریجی قرآن به این مرحله مربوط می شود. (۳) این دیدگاه فیض کاشانی را محقق زنجانی نیز پسندیده است. (۴) علامه طباطبایی یک توضیح دیگری به این دیدگاه افزوده و آنگاه آن را پذیرفته است.

علامه می گوید قرآن یک مرحله باطن دارد که انه فی ام الكتاب لدنیا لعلی حکیم. باطن و حقایق قرآن یک مرتبه بر قلب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در ماه رمضان متجلی شده است. منظور از نزول قرآن در ماه رمضان نزول الفاظ قرآن نیست، بلکه باطن و حقایق و معانی قرآن است. که یک مرتبه بر قلب حضرت نازل شده است.

آنگاه قرآن به صورت واژگان عربی در طول مدت رسالت حضرت به تدریج نازل شده

ص: ۴۹

۱- تصحیح الاعتقادات الامامیه، ص ۸۲، باب ۳۱. بحار، ج ۱۸، ص ۲۵۰، ۲۵۳ و ... التمهید، ج ۱، ص ۱۱۶.

۲- شعراء، ۱۹۴.

۳- تفسیر صافی، ج ۱، ص ۴۲، مقدمه ۹.

۴- تاریخ القرآن، ص ۱۰.

است. در حقیقت قرآن دو مرحله دارد، مرحله باطن که نزول دفعی مربوط به آن می شود. دیگر نزول تدریجی که مربوط به الفاظ عربی قرآن می باشد. (۱)

بر این دیدگاه برخی اشکال ها مانند این که قرآن چگونه رهنمون مردم است؟ و ثمره نزول دفعی آن چیست؟ پاسخ داده می شود، زیرا هنگامی که بر قلب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده باشد، رهنمون مردم می تواند باشد. گر چه هنوز فرصت ابلاغ به مردم فراهم نشده باشد.

استدلال عامه

استدلالی که علامه طباطبایی بر این دیدگاه مطرح می سازد آیات قرآن می باشد، که روش تفسیری علامه در سرتاسر المیزان همین است. وی قرآن را با خود قرآن تفسیر می کند. به همین خاطر تفسیر نفیس خویش را «المیزان» می نامد. یعنی میزان در تفسیر قرآن خود قرآن است.

در هر صورت ایشان از آیات قرآنی این گونه بهره می برد که قرآن یک مرحله حقیقت و باطن دارد؛ انه لقرآن کریم فی کتاب مکنون (۲)؛ «به تحقیق آن قرآن ارجمند و گرامی است که در کتابی سرپوش نهاده شده قرار دارد.» بل هو قرآن مجید فی لوح محفوظ؛ (۳) «بلکه آن قرآن با عظمت و مجد است که در لوح مصون و حراست شده قرار دارد.» این مرحله از حقیقت قرآن چون در غالب الفاظ نیست یک حقیقت است و هیچ گونه تغییر و تحول در آن راه ندارد. ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه، یا عام و خاص و ... در این مرحله راه ندارد. زیرا این مسائل به عالم الفاظ مربوط است. در این مرحله لفظی وجود ندارد.

مرحله دوم قرآن که آیات بر آن دلالت دارند، مرحله الفاظ است که به صورت لفظ و لغت و زبان عربی درآمده است. یعنی از آن مرحله تنزل نموده و فرود آمده در قالب الفاظ عربی جلوه گر شده است، حم و الکتاب المبین انا جعلنا قرآناً عربياً لعلکم تعقلون و انه فی ام الکتاب لدنیا لعلی حکیم. (۴)

ص: ۵۰

۱- المیزان، ج ۲، ص ۱۵ و ۱۶.

۲- واقعه، ۸۰.

۳- بروج، ۲۲.

۴- زخرف، ۴.

کتاب الحکمت آیاتہ ثم فصلت. (۱) مرحله احکام به مرحله اول توجه دارد، مرحله تفصیل به مرحله الفاظ عربی آن نگر دارد.

همچنین تفاوت است میان دو واژه «انزال» و «تنزیل» انزال که از باب افعال است به معنای فرود دفعی است و تنزیل به معنای فرود تدریجی. به همین خاطر از نزول مرحله اول که نزول دفعی یعنی یک مرتبه است تعبیر به «انزال» شده است. هم در آیه بقره و هم در آیه دخان و هم در آیه قدر، انا انزلناه فی لیلہ القدر. این مرحله چون یک حقیقت است، نزول آن هم یک جا می باشد. این مرحله در ماه رمضان بر قلب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم متجلی شده است. یعنی تمام حقایق قرآن یک جا در شب قدر به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرود آمده است. آنگاه مرحله دیگر قرآن که در قالب الفاظ عربی می باشد در مدت رسالت حضرت به صورت تنزیل و تدریج در ظرفیت ها و مناسبت های گوناگون نازل شده اند.

بر این اساس مرحله نخست قرآن که از آن تعبیر به انزال شده است، در شب قدر ماه رمضان بر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بوده است. و مرحله دوم قرآن که در قالب الفاظ عربی درآمده است، به تدریج در مدت بیست و سه سال نازل شده است. (۲)

با توجه به این که علامه این دیدگاه را با شواهد قرآنی ساماندهی نموده است، و نیز با توجه به این که این دیدگاه با آثار روایی نیز ناسازگاری ندارد و روایات بعثت در ۲۷ رجب و نیز روایات نزول قرآن به بیت المعمور را می توان با آیات قرآن همساز نمود؛ به نظر می رسد به این دیدگاه کمترین اشکال متوجه باشد. و اگر در برخی موارد کاربردهای مجازی نیز باشد براساس شواهد و قرائن است.

همچنین این نکته هم برهانی است که هر چیزی که به عرصه وجود مادی می رسد، یک مرحله وجود دیگر که باطن و حقیقت آن می باشد نیز دارد. قرآن از آن حقیقت به ملکوت تعبیر می کند، بیده ملکوت کل شیء. (۳) «ملکوت هر چیزی به دست خداست.» مرحله

ص: ۵۱

۱- هود، ۱.

۲- المیزان، ج ۲، ص ۱۵ و ۱۶.

۳- یس، ۸۲.

وجود مادی قرآن الفاظ آن است و مرحله وجود ملکوتی آن باطن و حقیقت وی می باشد. در هر صورت می توان گفت از میان دیدگاه های هفت گانه مستندترین دیدگاه، دیدگاه هفتم می باشد.

آخرین سوره

از مَحْتِوای برخی سوره می توان اطمینان حاصل نمود که در اواخر رسالت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده اند، مانند سوره نصر، سوره توبه و سوره مائده و ... لیکن از درون سوره نمی توان این نکته را به دست آورد که فِی لَایِنِ سوره آخرین سوره می باشد. لذا برای تشخیص آخرین سوره باید به شواهد روایی و تاریخی رجوع نمود. شواهد روایی در این رابطه متفاوت است برخی دلالت دارند، آخرین سوره کِه بَه صورت کامل نازل شد توبه است، آخر سوره نزلت تامه سوره براءه. (۱)

برخی از شواهد دلالت دارد آخرین سوره مائده است، عایشه یا جبیر تقرأ سوره المائده فقلت نعم فقالت اما انها آخرسوره نزلت فما وجدتم فيه من حلالٍ فاستحلوه و ما وجدتم من حرامٍ فحرّموه (۲)؛ «سوره مائده آخرین سوره ای است که نازل شده، هر حکم حلالی در آن مشاهده کردید حلال بدانید (نسخ نشده است) و هر حکم حرامی در آن دیدید حرام بدانید.» از عبدالله بن عمر نیز نقل شده که آخرین سوره مائده و فتح می باشد (۳)، عن علی علیه السلام و کان آخر ما نزل سوره المائده نَسَخَتْ ما قبلها و لم یَنسَخْها شیءٌ (۴)؛ «از علی علیه السلام نقل شده است آخرین سوره مائده بوده است که چیزی از آن نسخ نشده است.» و یا آخرین سوره، سوره توبه باشد در سال نهم، انها آخر سوره نزلت فی السنه التاسعه بعد عام الفتح. (۵)

ص: ۵۲

۱- در المنثور، ج ۳، ص ۲۰۸.

۲- همان، ج ۲، ص ۲۵۲.

۳- در المنثور، ج ۲، ص ۲۵۲.

۴- نور الثقلین، ج ۱، ص ۵۸۲.

۵- تفسیر برهان، ج ۱، ص ۶۸۰.

و برخی دیگر از روایات دلالت دارند که آخرین سوره، سوره نصر است، عن الرضا علیه السلام ان اول ما نزلت بسم الله الرحمن الرحيم، اقرا باسم ربك الذي خلق، و آخر سوره نزلت اذا جاء نصر الله (۱)؛ «از امام رضا علیه السلام نقل می کنند که اولین سوره علق و آخرین سوره نصر می باشد.» از اب-ن-ع-ب-اس-ه-م نقل شده که آخرین سوره ای که یکجا نازل شده است سوره نصر است، آخر سوره نزلت من القرآن جميعاً اذا جاء نصر الله و الفتح (۲)

با توجه به این که سوره مائده یکجا نازل نشده است، می توان گفت شواهد روایی، تاریخی که می گویند سوره براءت یا سوره نصر آخری-ن-س-وره می باشند، با روایاتی که دلالت دارند مائده آخرین سوره است ناسازگاری ندارد. زیرا م-ن-ظ-ور آن-ه-ا از آخرین سوره آخرین سوره ای است به صورت کامل نازل شده است و منظور این روایات آخرین سوره ای که قطعه قطعه نازل شده است مائده می باشد. بدین خاطر بر اساس شواهد آخرین سوره، سوره «مائده» است و محتوای سوره که سخن از «الیوم ها» دارد و نیز موضوع ت-ع-ین رهبری در روزهای آخر عمر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نیز شاهد بر این نکته خواهد بود. گر چه آخرین سوره ای که به صورت کامل نازل شده سوره «نصر» یا «توبه» باشد.

بررسی یک نکته

برخی در مورد شواهد روایی دو سوره نصر و توبه و ... می فرمایند چون سوره نصر در سال هشتم که س-ال فتح مکه بود نازل شده است و سوره توبه یک سال بعد از آن در سال نهم نازل شده است. راه ج-مع روایاتی که برخی سوره نصر را و برخی سوره توبه را آخرین سوره معرفی می کنند، این است که گفته شود آخرین سوره ای که کامل نازل شده، سوره نصر در سال هشتم بوده و آخرین سوره ها که به لحاظ اوایل آنها در سال نهم نازل شده سوره توبه می باشد.

این سخن مخدوش به ن-ظ-ر می رسد، زیرا سوره نصر پی آمد فتح را می رساند که بعد از

ص: ۵۳

۱- همان، ج ۵، ص ۶۹۰.

۲- در المنثور، ج ۶، ص ۴۰۷.

فتح مکه چه حوادثی رخ خواهد داد و طبعاً بعد از فتح مکه زمینه برای گسترش اسلام فراهم شد و مردم فوج فوج از حجاز و خارج از آن ب_رح_ضرت وارد می شدند و ایمان می آوردند. چه بسا سوره نصر سال دهم بعد از سوره توبه نازل شده باشد. که می فرماید: و رایت الناس یدخلون فی دین الله افواجاً. سیوطی هم نقل می کند که سوره نصر در حجه الوداع در سال دهم نازل شده است، هذه السورة نزلت علی النبی صلی الله علیه و آله و سلم اوسط ایام التشریق بمنی و هو فی حجه الوداع اذا جاء نصر الله و الفتح حتی ختمها فعرف رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انه ال_وداع. (۱). «این سوره در ایام تشریق در منا در حالی که حضرت در «حجه الوداع» بودند نازل شد: اذا جاء نصر الله ... وقتی سوره را تا آخر قرائت کرد حضرت متوجه شدند که آن حج آخرین حج است.»

ب_رخی شواهد در آثار شیعه هم دلالت دارد که سوره نصر آخرین سوره ای است که نازل شده است. (۲) در هر صورت نتیجه این شواهد و برداشت صحیح از آنها این است که آخرین سوره که به صورت کامل نازل شده است سوره «نصر» در سال دهم و در منا بوده است و آخرین سوره که به صورت تدریجی نازل شده است، سوره «مائده» می باشد. و الله سبحانه هو العالم.

نام گذاری سوره ها

س_خن از نام گذاری خود قرآن و نیز سوره های آن خیلی بحث مهم و اساسی نیست. در عین حال برای آشنایی خوانندگان گرامی به این نکته نیز اشاره می شود.

ب_دون ش_ک ن_ام ق_رآن از تعبیرات خود قرآن گرفته شده است که واژه «قرآن» هفتادمرتبه در قرآن به کار رفته است در مواردی مانند: وعداً علیه حقاً فی التوراه و الانجیل و القرآن. (۳) این واژه برای همین کتاب آسمانی قرار گرفته است. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نیز از این

ص: ۵۴

۱- در المنثور، ج ۶، ص ۴۰۹.

۲- نور الثقلین، ج ۵، ص ۶۹۰.

۳- توبه، ۱۱۱.

کتاب با اسم یعنی «قرآن» یاد نموده است.

گرچه در کتاب های علوم قرآن ی ب رای ق ر آن نام های دیگری چون فرقان و نور و ... بیان شده است، لیکن اینها به لحاظ صفت هستند نه اسم علم. از این کتاب آسمانی اسم به عنوان «علم» فقط قرآن یاد شده است. اما به اعتبار صفات چون قرآن صفات بسیاری دارد برخی آنها را به عنوان اسامی قرآن یاد نموده اند. زرکشی از قاضی ابو العالی نقل می کند که پنجاه و پنج اسم به این اعتبار برای قرآن نام برده است. مانند کتاب، کلام، نور، هدایت، رحمت، فرقان، شفا و ... (۱) لیکن صفات قرآن با به عنوان اسم قرآن را یاد کردن صحیح به نظر نمی رسد.

اما نام گذاری سوره نیز نمی توان گفت به دستور رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می باشد. بلکه هر سوره ای به لحاظ محتوایی که دارد و به لحاظ مطالب اعجاب آوری که برای خوانندگان دارد ع ن اوین ی را ب ه ع ن وان اس م آن انتخاب نموده اند. مثلاً نام گذاری سوره «نساء» به اعتبار این که ب سیاری از احکام زنان را بیان کرده است. سوره مائده به این جهت که در این سوره سخن از مائده (سفره) آس م ان ی اس ت. سوره انعام به لحاظ این که در این سوره سخن از چهار پایان است. سوره نحل به ل حاظ این که سخن از زنبور عسل است. یا سوره نمل به لحاظ این که سخن از مورچه می باشد و یا ب رخ ی س و ره ه ا به لحاظ حروف مقطعه نام گذاری شده اند. مانند سوره «ق، ص، حم، عسق».

بر این اساس سوره ها ضابطه خاصی در نام گذاری نداشتند. بلکه به صورت طبیعی در زبان مردم نام گذاری می شده اند. مردم حوادث را به لحاظ نکات نادرش یا نکات برجسته و اعجاب آورش، نام گ ذاری می کنند. مانند سال جنگ، سال پیمان و صلح، سال زلزله، سال باران و ... و مانند شهر ای مان، شهر علم، شهر صنعت و مانند اینها.

نام گذاری سوره ها نیز به صورت طبیعی شکل گرفته است. برای همین نکته است که بسیاری از سوره ها بیش از یک اسم دارند، مانند سوره بقره، «مناط ال قرآن» سوره آل عمران، «طیبه»، سوره نحل، «نعیم» و سوره جاثیه «شریعت»، و سوره مائده «عقود»، سوره

ص: ۵۵

غافر، مؤمن»، و سوره فاطر، «ملائکه» و سوره توبه، «برائت». حذیفه این سوره را سوره «عذاب» نامیده است. اب-ن-ع-م-ر آن را «م-شقشقه» نامیده است. (۱) برای برخی سوره ها مانند حمد بیست نام یاد نموده اند؛ ام الکتاب، ام القرآن، فاتحه الکتاب و... .

فضای مکه

گ-ر-چ-ه پیام قرآن در ابعاد معارف، اجتماعی، حقوقی و فقه و جهانی است، لیکن چون وحی به صورت ل-ف-ظ و سخن در می آید و هر سخن گوی حکیم ملزم است تناسب فضای سخن خویش را رعایت کند. گ-ر-چ-ه خ-ط-اب او ف-راگیر انسان هاست، اما مخاطبی که در حال صدور سخن شنونده است، باید ت-ناسب فضای آن نیز مورد توجه سخن گو باشد. به همین سبب چون فضای سخن مخاطب متفاوت اس-ت، سخن نیز به تناسب آن تفاوت پیدا می کند.

به همین خاطر چون فضای مکه با فضای مدینه دو جو کاملاً متفاوت بوده است، سخن وحی هم به تناسب آن تفاوت ها طرح شده است. البته پذیرش این واقعیت به معنای تأثر از فرهنگ جامعه نیست. معنای این سخن این نیست که وحی بازتاب فرهنگ جامعه خ-وی-ش اس-ت؛ ب-ل-که رعایت عناصر زیبایی سخن است که هر سخن گوی حکیم را وادار به رعایت آنها می کند. شرح این نکته در فصل «زبان قرآن» آمده است. (۲)

برای رعایت همین معیار است که خطاب ها و محتوای س-خ-ن قرآن در مکه با مدینه تفاوت دارند. در مکه که آغاز کار است و شرک و فساد و ناهنجاری های اعتقادی و اج-ت-م-اع-ی دام-ن گسترده است، سخن به صورت آرام آرام از مسائل اعتقادی و اجتماعی و اخلاقی شروع می شود. سخن با اندیشه های پر بار زلال و پایداری و در عین حال محورهای کلی طرح می شود. مانند دعوت به توحید، آشنایی با معاد. صفات حسنی خدای سبحان. مبارزه با مفسد اجتماعی و اخلاقی و ام-ث-ال ای-نها.

در رابطه با رسول اللّه صلی الله علیه و آله و سلم و هوادارانش هم، سخن از صبر و بردباری و تحمل م-زاح-م-ت ه-ا و

ص: ۵۶

۱- البرهان، ج ۱، ص ۳۳۹.

۲- ص ۲۴۷.

ش_ک_نجه های دشمن است نه سخن از عده و هجوم و نه تمکن و توان مندی آنان. به همین خاطر سوره های مکی که حدود ۸۵ سوره می باشند و تقریباً دو سوم حجم قرآن را تشکیل می دهند، در این ح_ال و ه_واس_خن می گویند. در این سوره ها سخن از شرک زدایی، توحید، معاد، خصوصیات آن، حرمت بسیاری از مفاسد اجتماعی و اخلاقی؛ کوبیدن روحیه تقلید کورکورانه از پیشینیان و احیای کرامت و تبیین ارزش_ه_ای_ان_س_انی می باشد. و این در حالی که محتوای سخن وحی در مدینه تفاوت آشکار با این گونه مطالب دارد.

فضای مدینه

در مدینه سیزده سال از آغاز بعثت گذشته است. عده چشم گیری به اسلام روی آورده اند. تمکن و قدرت مسلمانان افزون شده است. یک فضای باز در افق گشوده شده و نوید توان مندی آنان را می دهد. مسلمانان متشکل و همدل می توانند آزادانه ایده خویش را مطرح کنند. خلاصه به ط_ور_ک_ل_ی فضا عوض شده است.

مدینه بستر مساعد برای طرح فروعات فقهی است. زمینه مناسب برای طرح یک تشکل و نهاد سیاسی است. در مدینه اهداف دیگری چون مقابله با هجوم نظامی دشمن مطرح است، و اعدوا لهم ما استطعتم من قوه (۱)؛ «هر چه در توان دارید برای ستیز دشمن آماده باشید، و توان خود را افزون کنید».

در م_دی_نه سخن از مناظره با تشکیل میز گرد با اهل کتاب است. قل یا اهل الکتاب تعالوا الی ک_لمه سواء بیننا و بینکم (۲)؛ «هان ای اهل کتاب پیش آید به سوی یک آرمانی (توحید) که در نزد ما و شما یکسان است.» در م_دینه سخن از تشکل اجتماعی است، یا ایها الذین آمنوا اصبروا و صابروا و رابطوا (۳)؛ «ای مؤمنان مقاوم باشید و با هم پایداری کنید و روابط خویش را تنگاتنگ کنید.» و اع_ت_صموا بحبل اللّهِ جمیعاً (۴)؛ «با هم به ریسمان الهی

ص: ۵۷

۱- انفال، ۶۰.

۲- آل عمران، ۶۳.

۳- آل عمران، ۲۰۰.

۴- همان، ۱۰۳.

متمسک شوید»، (با هم مسلمان باشید).

در مدینه به لحاظ این که جامعه اسلامی شکل گرفته و متحد و نیرومند در مقابل شرک و نفاق و ظلم مقاوم شده است، سخن از دفاع است. سخن جنگ های خونین چون بدر و احد و خیبر است. سخن از «قاتلوا ائمه الکفر انهم لا ایمان لهم» است. «سردمداران کفر را که به هیچ پیمانی وفادار نیستند به هلاکت برسانید».

در مَدِیْنَه بَلَدِ حَاضِرَة که جامعه اسلامی بیمه شده و خطر آسیب پذیری ندارد، سخن از ایجاد روابط، حَتَمِیَّاتِ خَلْقِ اَنْوَادِکُمُ بِالْاَهْلِ كِتَابٍ است، الیوم احل لکم الطیبات و المحصنات من الذین اوتوا الکتاب (۱)؛ «امروز پاکیزه ها بر شما حلال شده است و امروز طعام (دست پخت) اهل کتاب بر شما حلال و طعام شما برای آنها حلال شده است. امروز ازدواج با زنان پاکدامن مؤمن بر شما حلال و نیز ازدواج با زنان پاک دامن اهل کتاب بر شما روا می باشد».

این خطاب های «امروز» می توانید با آنها ازدواج کنید؛ در برابر «دیروز» است. امروز مدینه با دیروز مکه. فضای باز و توان مند مدینه مقابل فضای تباهی و خفقان مکه. آن فضاهای بسته اَنْذَر عَشِیرَتِکَ الْاَقْرَبِیْنَ (۲)؛ «خویشاوندان خویش را بیم بده». آن چنان تغییر نموده است که در سطح گسترده سخن از ناامیدی کفار است، الیوم یاس الذین کفروا مَدِیْنَه کَثِیْرَةٌ مِمَّنْ کَفَرُوا (۳)؛ «امروز کفار از خاموش شدن نور دین شما نا امید شده اند».

امروز سخن از روابط سیاسی با دیگر ملت هاست. امروز سخن از حقوق جزایی و فروع فرعی طرح یک شریعت کامل و جامع می باشد. امروز سخن از اكمال دین و اتمام نعمت می باشد، الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی (۴)؛ «امروز دین شما را برای شما کامل و جامع کردم و نعمت را تمام نمودم».

ص: ۵۸

۱- مائده، ۵.

۲- شعراء، ۲۱۴.

۳- مائده، ۳.

۴- همان.

بِه_م_ی_ن_ج_ه_ت شناخت دو گونه فضای مکه و مدینه انسان را با خطاب های قرآن بهتر آشنا می کند. یک مفسر برای فهم قرآن هر چه بیشتر از ویژگی های این دو فضا آگاهی فراهم آورد، بهتر تناسب سخن قرآن را با دو گونه فضا به دست می آورد و بهتر می تواند به مقاصد اصلی قرآن راه پیدا کند.

اسباب نزول

شناخت حوادثی که نزول برخی آیه ها را به دنبال داشته است، که از آنها به «شأن نزول» یا «اسباب نزول» آیه ها یاد می شود، مخاطب را با فضا و تناسب سخن بیشتر آشنا می کند. اسباب نزول نیز در رسیدن به مقاصد قرآن مفسر را یاری می رساند. تعداد این حوادث را حدود چهار صد و شصت و پنج مورد شمرده اند. (۱) البته صحت همه آنها مورد تردید است. به همین خاطر اکثر آیه های قرآن بدون این گونه پیشینه ها نازل شده اند. برخی آیه ها در اثر بروز حادثه ای در فضا خ_ا_ص_ی_ن_ا_زل_ش_د_ه_ا_ند.

در این گونه موارد آگاهی به خصوصیات آن حادثه کمک شایانی به شناخت فضای خاص آن آیه ها می کند. مفسر بهتر می تواند تناسب سخن قرآن را درک کند. مانند «اف_ک» ان_ال_ذی_ن_جاؤوا_بالافک_عصبه_لکم_لا_تحسبوه_شراً_لکم_بل_هو_خیر_لکم (۲)؛ «آن_ان_ک_ه_اف_ک_و_ب_ه_ت_ان_آوردن_د_و_گ_روه_ه_م_پیمان_و_مصمم_بودند،_گمان_نکنید_کار_آنها_بر_ضرر_شماست،_بلکه_موجب_خیر_و_رشد_فکری_شما_می_باشد».

شان نزول آیه طبق روایات اهل سنت (۳) در مورد حادثه ای است که در جنگ بنی مصطلق برای «عایشه» همسر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اتفاق افتاده است. ایشان برای انجام کارهای شخصی از جمعیت همراه دور می شود. وقتی بر می گردند م_س_ل_مانان_از_آن_مکان_حرکت_کرده_بودند. وی از همراهان جدا می افتند. شخصی به نام صفوان بن المعطل از راه می رسد با کمال ادب وی را ه_مراهی_می_کند_تا_به_رسول_الله_صلی_الله_علیه_و_آله_و_سلم_و_همراهان_می_رساند. این حادثه باعث می شود که برخی مانند ابن سلول زمینه را مساعد دیده به ایشان تهمت بزنند که جریان

ص: ۵۹

۱- مجله نامه مفید، شماره ۸، ص ۶۳.

۲- نور، ۱۱.

۳- در تفسیرهای شیعه شأن نزول دیگری مانند تهمت به «ماریه قبطیه» مطرح است. (البرهان، ج ۵، ص ۳۶۹).

بَس_یار مفصل است. (۱) چون موضوع از اهمیت بالا برخوردار بود و همسر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و بیت وحی به ناحق در معرض اتهام قرار گرفته است. قرآن وارد عمل می شود و دامن وی را از این اتهام تطهیر می کند که این افک و بهتان است.

البته این رخداد برای جامعه اسلامی از یک جهت سبب خیر است نه باعث شر؛ زیرا وقتی بررسی و تحقیق شد، معلوم شد که دامن همسر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پاک است. این رویداد این پ_ی_ام را همراه دارد که جامعه هر خبر را نباید بپذیرد. بلکه باید رشید و بالنده باشد در مورد شنیده های خود ت_ح_ق_ی_ق_ک_نید، تا شایعه نتوان بیماری روانی ایجاد کند و موجب اضطراب جامعه گردد.

و مانند آیه اول سوره تحریم: ی_ایها النبی لم تحرم ما احل الله لک تبتغی مرضات ازواجک؛ «ای پیامبر، از چه جهت برای جلب رضایت همسران برخی مباح ها را بر خویش ممنوع می کنی.» ح_اد_ث_ه_ای که در مورد حضرت با همسرانش اتفاق افتاد و حضرت برای جلب نظر همسرش با خود ع_ه_د_ک_رد_ب_رخ_ی_م_ب_ا_ح_ها را بر خود ممنوع کند. و خود را به زحمت اندازد. (۲) آیه مبارکه می فرماید نیازی نیست برای جلب نظر آنان خود را به زحمت افکنی.

شأن نزول می تواند در فهم م_راد_آی_ه_ک_مک کند که تحریم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تحریم یک حکم شرعی از جانب خویش نبود که حلالی را ح_رام_ک_رده_ب_اش_د. بلکه تنها بهره وری از مباح را بر خویش ممنوع ساخته بود. و مانند: و_ع_ل_ی_ال_ث_ل_ای_ه_ال_ذین خُلِفُوا حتی اذا ضاقت علیهم الارض بما رحبت (۳)؛ «آن سه نفر متخلفی که زمین با همه پهناوریش بر آنها تنگ شد.» ک_ه_در_م_ورد_سه_نفر_به_نام_های_کعب_بن_مالک،_مراره_بن_ربیع،_و_هلال_بن_امیه،_نازل_شده_است. این سه نفر از شرکت در جنگ تبوک سر پیچی کردند. حضرت آنها را تنبیه کرد و هیچ کسی حق ارتباط ب_ا_آن_ها را نداشت! حتی همسران و خانواده آنان با آنها قطع رابطه کردند. به نوعی که عرصه بر

ص: ۶۰

۱- در المنثور، ج ۵، ص ۲۵. مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۳۰.

۲- مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۱۴.

۳- توبه، ۱۱۸.

آنها تَنَگَشِد از شهر بیرون رفتند، پنجاه روز در بیابان ماندند و توبه و انابه کردند. آنگاه آیه نازل شد که توبه آنان پذیرفته است. (۱)

آشنایی با خصوصیات این حوادث آشنایی با فضای سخن قرآن است و این نَکَتَه اسِ است که باید به آن توجه نمود. نکات دیگری نیز در این راستا باید مورد توجه قرار گیرد:

نخست این که شأن نزول ها آمیخته با برخی مسائل ضعیف و گاهی خرافی و خلاف واقع می باشند. باید حوادثی که به عنوان شأن نزول عنوان شده اند، تحقیق و بررسی شوند.

دو دی_گر این که شأن نزول، فضای سخن را جهت می دهد. پیام سخن را اختصاص نمی دهد. به همین خاطر شأن نزول مخصص و پیام و خطاب عام آیه نمی باشد. آشنایی با فضای سخن است و تنها جری و تطبیق است؛ یعنی مصداق برای یک حکم و پیام کلی است، که صدها مصداق دیگر می تواند داشته باشد.

سه دی_گَر ای_ن ک_ه ای_ن چنین نیست که اگر آن حادثه اتفاق نمی افتد پیام قرآن و آن آیه ها نازل نمی شدند. بلکه معارف و احکام که برای سازندگی جامعه رهنمود می باشند، اگر آن شأن نزول ها هم نبود به نوعی دیگر در فضای دیگر نازل می شدند.

چهار دیگر این که برخی شأن نزول ها اختصاصی می باشند و آیه ها گرچه از جهات دیگر پیام برای همگان داشته باشن، لیکن اختصاص به مقام و موقعیت خاص دارند.

شأن و مقام اختصاصی

شأن ای_ا س_ب اب نزول به آن حوادثی گفته می شود که حادثه قبل از نزول آیه ها رخ داده باشد، که زمینه برای نازل شدن آیاتی از قرآن می شود. اما حوادثی که در رابطه با آیه هاست، ای_ا ای_ات ای_ک_ه در مورد مقام و موقعیت برخی می باشند شان نزول به حساب نمی آیند. بیان شأن اختصاصی خواهد بود.

مانند آیه تطهیر، انما یرید الله لیزهد عنکم الرجس اهل البیت و یتطهروا. (۲)

ص: ۶۱

۱- مجمع البیان، ج ۵، ص ۷۹.

۲- احزاب، ص ۳۴.

«خدای سبحان به طور حتم اراده نموده است هر گونه آلودگی را از دامن شما اهل بیت بزدايد و شما را منزّه و پاک گرداند.» این آیه در مورد مقام و موقعیت ویژه اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد. مَنظور از اهل بیت هم بر اساس روایات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم افراد خاصی مانند حَضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها و دوازده نفر جانشین حضرت علیه السلام می باشند. مقام هم اختصاصی یعنی عصمت اهل بیت را بای آن می کند، عن امیر المؤمنین علیه السلام عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انما نزلت فیّ و فی اخی و ابنِتی و تسعی مَن ولد ابِنی الِحَسَنِ الِحَسَنِ لَیْسَ مَعَنَا فِیْهَا احَدٌ غَیْرُنَا (۱)؛ امیرالمؤمنین علیه السلام از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نقل می کند وقتی آیه تطهیر نازل شد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مرا و فاطمه علیها السلام و دو فرزندم حَسَن و حسین را زیر کسا جمع کرد و فرمود اینها اهل بیت علیهم السلام من هَسْتِنْد. وقتی ام سلمه خَواست در جمع ما وارد شود، حضرت اجازه ندادند در عین حال که از او ستایش کردند. آنگاه فرمودند «این آیه در خصوص من و برادرم و دخترم و نه نفر از فرزندان حسین می باشد کسی در این خصوصیت با ما همراه نیست».

سیوطی از ابو سعید خدری نقل می کند که وقتی این آیه نازل شد، رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فاطمه و حسن و حسین و علی علیهم السلام را گرد آورد و بر روی آنها پوششی قرار داد، آنگاه فرمود: هؤلاء اهل بیتی، اینها اهل بیت من هستند. هنگامی که ام سلمه سؤال کرد من هم با آنها هستم،

فرمود: تو مقام خاص خودت را داری از او ستایش کرد حضرت وی را شریک مقام اهل بیت قرار نداد. (۲)

و مَن ان د آی ه: اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولوالامر منکم (۳) «از خدا و رسول و صاحبان ولایت از خودتان پیروی نمایید». مَنظور از اولوالامر و صاحبان ولایت افراد خاصی چون اهل بیت رسول الله علیهم السلام می باشد. که از مقام ولای عصمت بهره مندند، نه همه افرادی که والی به حساب می آیند. زیرا امر به اطاعت مطلق نموده است. و اطاعت مطلق و بدون قید و شرط از غیر معصوم روا نیست. زیرا غیر معصوم دچار لغزش است،

ص: ۶۲

۱- نور الثقلین، ج ۴، ص ۲۷۲.

۲- در المنثور، ج ۵، ص ۱۹۸.

۳- نساء، ۵۹.

نَمَی تَوَان سَی رَه او را فراگیر معتبر دانست.

روایات منظور از اولوا الامر را بیان می کنند، عن الـبـاقـر علیه السلام یـاـایـهـا الذین آمنوا اطیعوا اللّٰه و اطیعوا الرسول و اولوا الامر منکم، ایانا عنی خاصه (۱)؛ «مات ن ه ا منظور آیه هستیم.» امام علیه السلام نمی خواهد واژه را معنا کند زیرا از لحاظ لغت اولوا الامر ی ع ن ی ص ا ح بان ولایت، فراگیر است لیکن وقتی افراد خاص منظور باشند روایات مقصود آیه را تبیین می کنند، نه این که مفهوم واژه را بیان کنند. روایات به این مضمون فراوان است.

سخنی با فخر رازی

اشاره

فخر رازی در ذیل آیه: سیجنبها الاتقی الذی یؤتی ماله یتزکی (۲)؛ «اهل تقوا از آن آتش در امان ماندند، آن که مالش را جهت تزکیه نفس اعطا می کند». می گوید آیه در شان ابوبکر نازل شده است بر اساس این آیه ابوبکر با تقواترین انسان می باشد.

از سوی دیگر بـر اسـاس آیه حـجـرات بـرتـری انسان را به فضایل انسانی و تقوا شکل می گیرد، ان اکرمکم عندالله اتقیکم (۳)؛ «برترین شما با تقواترین شما می باشد». از مـفـاد دو آیه می توان برهان تشکیل داد که ابوبکر برترین انسان است. زیرا صغرای برهان را آیه اول بی ان ک رد و ک ب رای آن را آیه حـجـرات، به همین خاطر نـتـیـجـه ای ن م ی شـود کـه ابوبکر برترین انـسـان هـا (۴) بـعـد از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می باشد. آنگاه سیوطی نیز این سخن را می پذیرد! (۵)

ای ن سـخـن از جهاتی مخدوش است زیرا اولاً شان نزول هایی در مورد آیه گفته شده است گـوناگون است (۶) و خود اهل سنت مانند زمخشری این موضوع را که شان نزول آیه

ص: ۶۳

۱- نور الثقلین، ج ۱، ص ۴۹۷.

۲- لیل، ۱۷.

۳- حجرات، ۱۳.

۴- تفسیر کبیر، ج ۳۱، ص ۲۰۱.

۵- اتقان، ج ۱، ص ۴۰.

۶- در المنثور، ج ۶، ص ۳۷۵.

ابوبکر ب_اشد، نمی پذیرد. (۱) ع_ج_ب از س_ی_و_ط_ی است با این که نقل های متفاوت در شأن نزول آیه وارد شده، سخن فخر را درست می پذیرد.

شان نزول که بسیاری نقل می کنند درباره صاحب یک درخت خرما می باشد، که شاخه های آن در م_ن_زل_ه_مسایه فقیرش کشیده شده بود و فرزندان او را از خوردن خرماهایی که از درخت م_ی_ری_خته، به شدت منع می نموده. شخصی به نام «ابو دحداح» با وساطت آن درخت را در ب_راب_ر_چ_ه_ل_درخت_خرما می خورد و به آن شخص فقیر می بخشید. از آن فرد بخیل دنیا طلب به «من ب_خ_ل و اس_ت_غ_نی»؛ «کسی که بخل ورزید و طلب بی نیازی کرد» یاد شده است. از ابو دحداح به ع_ن_وان «س_ی_جنبها الاتقی» یاد شده است. (۲) با این بیان مقدمه اول برهان فخر مخدوش می شود.

اف_ز_ون بر این «أتقی» در آیه أفعال تفضیل مطلق نمی تواند باشد. چه شأن نزول آن ابو دحداح، و یا آن مورد که فخر رازی آن را پذیرفته است، باشد. بلکه باید افعال نسبی باشد. زیرا هیچ کدام از افراد یاد شده افضل الناس بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نمی توانند باشند. حتی ابو بکر با سابقه آلودگی اعتقادی قبل از اس_لام_چ_گ_ون_ه می تواند حتی نسبت به علی بن ابی طالب علیه السلام که از اول در خانه توحید چشم به جهان گشود در دامن موحد پرورش یافت و قبل از بلوغ هم به دین اسلام تشریف یافت؛ افضل باشد؟! ای_ن_ن_کته مقدمه دوم برهان فخر را مخدوش می نماید. در نتیجه برهان ایشان شکل نمی گیرد و نتیجه ای به ارمغان نمی آورد.

معیار مکی و مدنی

در این که مکی یا مدنی بودن سوره به چه معیار است، چند نظر ابراز شده است.

ال_ف: ب_هترین دیدگاه این است که سوره هایی که در مکه و یا بین مکه و مدینه ق_ب_ل از هجرت ولو در اطراف مکه نازل شده اند «مکی» می باشند. سوره هایی که بعد از هجرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و رسیدن حضرت به مدینه نازل شده اند «مدنی» هستند. بر این اساس سوره هایی که در بین مکه و مدینه نازل شده باشند، مکی خواهند بود و سوره هایی که بعد از هجرت

ص: ۶۴

۱- الکشاف، ج ۴، ص ۷۶۴.

۲- نور الثقلین، ج ۵۹، در المثور، ج ۶، ص ۳۷۵.

نازل شده اند، چه در مَدیَنه و چه اطراف مدینه مانند بدر و احد و ... و چه حتی در مکه مانند سوره نصر، تمامی اینها مدنی خواهند بود.

ب: دِیْ دِگْ_اه دیگر آنچه در مکه نازل شده است ولو بعد از هجرت مکی می باشند، و آنچه در مدینه نازل شده است مدنی و سوره هایی که در اطراف این دو شهر یا در سفرها مانند تبوک و حنین و ... نازل شده نه مکی و نه مدنی می باشند.

ج: دِیْ دِگْ_اه سوم که از همه سست تر است این که سوره هایی که با خطاب های یا ایهاالناس هستند مکی و آنها که با خطاب یا ایهاالذین آمنوا هستند، مدنی می باشند. با توجه به این که خطاب های یاد شده مشترک می باشند و هر دو نوع از سوره ها وجود دارند، این ملاک صحیح نمی تواند باشد.

راه شناخت مکی و مدنی

ب_رای ش_ناخت سوره های مکی از مدنی دو راه وجود دارد، یکی از محتوا و درون سوره ها، دیگری از شواهد روایی و تاریخی.

در بحث ف_ض_ای مکه و مدینه این نکته اشاره شد، که این دو شهر فضای کاملاً متفاوت داشتند و خ_ط_اب و م_ح_ت_وای س_خ_ن هم در دو شهر کاملاً متفاوت بوده است. سوره های مکی با محتوای شرک زدای_ی، دع_وت ب_ه_ت_وح_ید و معاد و تطهیر فسادهای اخلاقی و اجتماعی هستند. سوره های مدنی افزون بر اینها سخن از فروعیات فقہی نظام سیاسی، جهاد با کفار و مشرکان و روابط با دیگر ملت ها و مناظره و میزگردها، دارند. از محتوای سوره ها با توجه به این نکته می توان فهمید که مکی است یا مدنی. اگر سوره ای لبه تیز خطاب و محتوای اصلی اش محور اول باشد، مکی و اگر از محورهای دوم سخن بسیار داشته باشد، مدنی است. این معیار صحیح و مورد پذیرش می تواند باشد.

راه دوم ب_رای ش_ناخت مکی از مدنی شواهد تاریخی است. اسباب نزول ها، روایات و تاریخ اطمینان آوری که دو قسم از سوره ها را بیان می کنند. از این شواهد هم می توان به دست آورد که کدام س_وره م_ک_ی و ک_دام سوره مدنی است. در این راستا از یک نکته ظریف نیز نباید غافل شد. طبع و ف_ض_ای س_خ_ن ایجاب می کند مثلاً ناسخ بعد از منسوخ باشد

و مقید و خاص بعد از مطلق و عام باشد. اگر آی-ه ای-ی-ا س-وره ای ش-رح یا ناسخ آیه دیگر باشد می توان ترتیب نزول یا حتی مکی یا مدنی بودن را به خصوص در آیه ها به دست آورد. آی-ات-ی ک-ه ب-یان و توضیح نسبت به آیه ها دیگر داشته باشند بعد از آنها نازل شده اند. و نیز آیاتی که ترتیب طبیعی در محتوا دارند، طبع ساختار سخن اقتضا می کند در نزول نیز این ترتیب رعایت شود، مانند آیه های تحدی قرآن، که برخی تحدی به تمام قرآن، برخی به ده سوره، و برخی به یک سوره تحدی می کنند. در هر صورت ترتیب سوره های مکی و مدنی بر حسب منابع (۱) به شرح زیر است:

سوره های مکی

۱- علق ۲- ن و القلم ۳- مزمل ۴- مدثر ۵- فاتحه ۶- تبت ۷- تکویر ۸- اعلی ۹- لیل ۱۰- فجر ۱۱- ضحی ۱۲- انشراح ۱۳- عصر ۱۴- عادیات ۱۵- کوثر ۱۶- تکاثر ۱۷- ماعون ۱۸- کافرون ۱۹- فیل ۲۰- فلق ۲۱- ناس ۲۲- توحید ۲۳- نجم ۲۴- عبس ۲۵- قدر ۲۶- شمس ۲۷- بروج ۲۸- تین ۲۹- قریش ۳۰- قارعه ۳۱- قیامت ۳۲- هُمزه ۳۳- مرسلات ۳۴- ق ۳۵- بلد ۳۶- طارق ۳۷- قمر ۳۸- ص ۳۹- اعراف ۴۰- جن ۴۱- یس ۴۲- فرقان ۴۳- فاطر ۴۴- مریم ۴۵- طه ۴۶- واقعه ۴۷- شعراء ۴۸- نمل ۴۹- قصص ۵۰- اسراء ۵۱- یونس ۵۲- هود (احتمالاً) ۵۳- یوسف ۵۴- حجر ۵۵- انعام ۵۶- صافات ۵۷- لقمان ۵۸- سبأ ۵۹- زمر ۶۰- مؤمن ۶۱- فصلت ۶۲- شوری ۶۳- زخرف ۶۴- دخان ۶۵- جاثیه ۶۶- احقاف ۶۷- ذاریات ۶۸- غاشیه ۶۹- کهف ۷۰- نحل ۷۱- نوح ۷۲- ابراهیم ۷۳- انبیاء ۷۴- مؤمنون ۷۵- سجده

ص: ۶۶

۱- مانند: تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۳۵۲ و ۳۶۲. البرهان فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۲۴۹. فهرست ابن ندیم، ص ۲۸ و ۲۹.

۷۶- طور ۷۷- ملک ۷۸- الحاقه ۷۹- معراج ۸۰- نبأ ۸۱- نازعات ۸۲- انفطار ۸۳- انشقاق ۸۴- روم ۸۵- عنكبوت

سوره های مدنی

۱- مطففین ۲- بقره ۳- انفال ۴- آل عمران ۵- احزاب ۶- ممتحنه ۷- نساء ۸- زلزال ۹- حدید ۱۰- محمد ۱۱- رعد ۱۲- الرحمن ۱۳- انسان ۱۴- طلاق ۱۵- بینه ۱۶- حشر ۱۷- نصر ۱۸- نور ۱۹- حج ۲۰- منافقون ۲۱- مجادله ۲۲- حجرات ۲۳- تحریم ۲۴- صف ۲۵- جمعه ۲۶- تغابن ۲۷- توبه ۲۸- مائده

بر این اساس مجموع سوره ها ۱۱۴ عدد می باشد.

البته برخی سوره ها اختلافی است که مکی یا مدنی می باشند مانند «مطففین». لیکن سوره حمد قهراً مکی است گرچه زرکشی می گوید: درباره آن نیز اختلاف است. (۱)

معنای آیه

اشاره

آیه به معنای علامت است. (۲) به تناسب مفهوم واژگانی آن در مواردی در قرآن کار برد دارد، مانند معجزه، سل بنی اسرائیل کم آتیناهم من آیه (۳)؛ «از بنی اسرائیل بپرس چه مقدار آیه (معجزه) برای آنها پدید آوردیم». و جعلنا ابن مریم و امه آیه (۴)؛ «پسر مریم و مادرش را نشانه (معجزه) قرار دادیم».

آی_ه_ب_ه_م_عنای عبرت، ان ذلک لایه لکم ان کنتم مؤمنون (۵)؛ «نشانه ملک طالوت عبرت است برای شما اگر دین باور هستید».

ص: ۶۷

۱- البرهان، ج ۱، ص ۲۵۱.

۲- مفردات، ص ۳۳.

۳- بقره، ۲۱۱.

۴- مؤمنون، ۵۰.

۵- بقره، ۲۴۸.

آیه به معنای نشانه و علامت، و من آیاته خلق السموات و الارض و اختلاف الستکم؛ «از نشانه های خدای سبحان پدید آوردن آسمانها و زمین و نیز تفاوت زبان های شماست».

معنای اصطلاحی آیه

واژه آیه در اصطلاح در جمله های قرآن با فاصله های مشخص که اکنون با شماره علامت گذاری می شود، کاربرد دارد. آیا در قرآن آیه به این معنا به کار رفته است یا نه؟

از تعبیراتی که اشاره می شود ممکن است استفاده شود که آیه به معنای اصطلاحی به کار رفته باشد. (یعنی جمله های قرآن با فاصله های م_ش_خ_ص) م_ان_ن_د، ت_ل_ک_آی_ات_الله_نتلوا_علیک (۱)؛ «آنها آیه های خداست که بر تو تلاوت می کنیم». ک_ت_اب_اح_ک_م_ت_آی_ات_ه_ثم_فصلت (۲)؛ «کتابی که آیه های آن احکام پیدا کرده آنگاه تفصیل شده اند». اذا تلیت علیکم آیاته زادتهم ایمانا (۳)؛ «وقتی آیه های خدا بر آنها تلاوت می شود آیه ها بر ایمان آنها می افزاید». و اذکرن ما یتلی فی بیوتکن من آیات الله (۴)؛ «همسران رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم درخانه های خود به یاد بیاورند آنچه از آیه های خدا تلاوت می شود».

ل_یکن_احتمال_دیگر_در_این_تعبیرات_وجود_دارد_و_آن_این_که_منظور_الفاظ_قرآن_باشد. یعنی منظور ای_ن_ت_ع_ب_یرات جمله های قرآن باشد بدون در نظر گرفتن فاصله های اصطلاحی، زیرا جمله های قرآن حتی کلمات قرآن آیه های الهی هستند. لذا اثبات این نکته که در زبان قرآن آیه به همین مفهوم اص_ط_لا_ح_ی_به_کار_می_رفته_باشد، با توجه به این که علامت گذاری هم نبوده است و با توجه به این که ف_اص_ل_ه_ه_م_با_شیوه_های_دیگر_این_چنین_انسجام_نداشته_اند، قدری مشکل به نظر می رسد و اح_ت_م_ال_دوم_بهرتر_است، که

ص: ۶۸

۱- بقره، ۲۵۲.

۲- هود، ۱.

۳- انفال، ۳.

۴- احزاب، ۳۴.

منظوران آیه کلمات قرآن که به عنوان آیه های الهی از آنها یاد شده است، باشد. نه جمله ها با فاصله های مشخص که اصطلاح شده است.

کاربرد آیه در روایات

در روایات نبوی صلی الله علیه و آله و سلم و نسی ز روایات رسیده از ائمه اطهار علیهم السلام و نیز در کاربردهای محاوره ای اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بدون شک آیه به معنای اصطلاحی کنونی کاربرد داشته است. مانند: عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من قرأ اربع آیات من اول البقره و آیه الكرسي و آتین بعدها و ثلاث آیات من آخرها لم یر فی نفسه و ماله شیئاً یکرهه (۱)؛ «کسی که چهار آیه اول بقره و آیه الكرسي و دو آیه بعد از آن و سه آیه آخر سوره بقره را قرائت کند، در جان و مال خود بد نخواهد دید».

عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، الح م د لله رب العالمین سبع آیات بسم الله الرحمن الرحیم احدیهن (۲)؛ «سوره حمد هفت آیه دارد که بسم الله یکی از آنهاست. مانند، من تلا فی آیه من القرآن کان له مثل اجر من ختم القرآن فی غیره من الشهور (۳)؛ «هرکس در ماه رمضان یک آیه از قرآن تلاوت کند، پاداش یک ختم قرآن در غیر ماه رمضان را دارد».

امام صادق علیه السلام؛ سبعاً من المثانی هی سوره الحمد هی سبع آیات. (۴) «سبع من المثانی منظور سوره حمد است که هفت آیه دارد».

در سرتاسر روایات تفسیری و فقهی این نکته به چشم می خورد. و اصطلاح شدن این کاربرد از صدر اسلام در محاوره مسلمانان امر قطعی است، گرچه کاربرد خود قرآن به اثبات نرسد.

ص: ۶۹

۱- نور الثقلین، ج ۱، ص ۲۴.

۲- در المنثور، ج ۱، ص ۲.

۳- امالی صدوق، مجلس بیستم، ص ۹۵.

۴- نور الثقلین، ج ۱، ص ۶.

شکل گیری این اصطلاح در محاوره مسلمانان این سؤال مطرح می سازد که آیا فاصله آی-ه-ای-ق-آن امری «توقیفی» است؟ یعنی این که فلان قسمت از قرآن یک آیه به حساب آید آیا به امر رس-ول الله صلی الله علیه و آله و سلم و وحی است؟ و توقیفی است، که دیگران حق اظهار نظر ندارند که حدود آیه را کمتر یا بیشتر تعیین کنند؟ و یا این موضوع از آن مقدار از اهمیت برخوردار نیست که نیاز به دستور وحی داشته باشد. این مطلب از جمله شئون قرآن است که اظهار نظر در آن راه دارد؟ ب-سیاری از محققان دیدگاه اول را پذیرفته اند، که در این شان قرآن جای اظهار نظر نیست. بلکه همان گونه که از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رسیده است باید همان روش پیروی شود. سیوطی از بسیاری مانند ابن عربی، زمخشری، و ... نقل می کند که آیه ها توقیفی هستند آنگاه به برخی از مشکلاتی که در پذیرش این دیدگاه وجود دارد از جمله شناخت فاصله ها به صورت دقیق که به رس-ول الله صلی الله علیه و آله و سلم م-ستند باشد اشاره می کند و اعتراف ابن عربی را نقل می نماید. (۱)

البته این موضوع را از عمل کرد و سیره مسلمانان تا حدودی می توان به دست آورد و متصل به سیره رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نمود، که در مثل المص، کهیعص، عسق، طسم، یس، حم، طه، آیه به حساب آمده است، اما در ن-ظ-ای-ر-آن-ها مانند: الم، طس، ص، ق، ن، آیه به حساب نیامده است. گاهی یک کلمه مانند «مده-ا-م-ت-ان» (۲) آی-ه-ب-ه-ح-س-اب-آم-ده است و گاهی یک صفحه از قرآن مانند آیه «دین» (۳) یک آیه به حساب آمده است. بنابراین مواردی را که سیره مسلمانان نشان می دهد، جای اظهار نظر نیست باید به روش گذشته عمل شود.

در هر صورت دو ضابطه برای تثبیت این نکته مطرح است. یکی این که سیره رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بوده است که در پایان آیه ها وقف می نموده است. دوم این که سجع آیه ها

ص: ۷۰

۱- اتقان، ج ۱، ص ۱۱۵، نوع ۱۹، ص ۸۸ و ۸۹.

۲- الرحمن، ۶۴.

۳- بقره، ۲۸۲.

نشانگر پایان آنهاست. لیکن هیچ کدام از دو ضابطه در تمام آیه های قرآن منطبق نمی باشد، نه سیره رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به صورت شامل در همه آیات است و نه همه آیه های قرآن از سجع موزون بهره ور هستند. به همین خاطر اختلاف در شمارش و تعداد آیه ها به چشم می خورد.

زرکشی از ابوعمر دانی نقل می کند در تعداد آیه های قرآن در شش هزار اتفاق است اما بیشتر از آن برخی ۲۰۴ و برخی ۲۱۹ و برخی ۲۲۵ و برخی ۲۲۶ و برخی ۲۳۰ آیه گفته اند. (۱) و حتی اختلاف آن چنان گسترده است که بر اساس شهرهای مکه، مدینه، کوفه، بصره و شام تعداد آیه ها فرق می کند. (۲)

بنابراین اگرچه شئون قرآن از اهم امور است و نمی توان خود سرانه در آن دخالت نمود، لیکن برخی از شئون قرآن از آن مقدار اهمیت برخوردار نیست، که اظهار نظر در آن راه نداشته باشد. در مورد حذو آیه های قرآن آن مقدار که از سیره رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به صورت قطعی به اثبات برسد و یا روایات و شواهد دیگر آن را تایید کنند، لازم است طبق آن پیروی شود و حق تجدید نظر نیست. ولی در مواردی که چنانچه معیارها به اثبات نرسد اظهار نظر بی اشکال خواهد بود. و این دخالت در شئون توقیفی قرآن نیست. زیرا این مسائل به خصوص تعداد آیه ها به زمان بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مربوط می شود. همانند اعراب گذاری، نقطه گذاری، تقسیم قرآن به سی جزء و شصت حزب و امثال این مسائل دخل و تصرف در قرآن به حساب نمی آید.

بر این اساس اگر آیاتی احکام خاصی دارند که روایات بر آن دلالت نموده باشد، مانند آیه الکرسی در نماز ایستاده، یا دو آیه: و ذالنون اذ ذهب... (۳)؛ و عنده مفاتح الغیب... (۴). در نماز غفایله و چهار آیه که سجده واجب دارند (۵) امثال اینها بر اساس

ص: ۷۱

۱- البرهان فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۳۱۴.

۲- اتقان، ج ۱، ص ۲۱۱، نوع ۱۹، ص ۲۱۱. مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۱. المیزان، ج ۱۳، ص ۲۳۲.

۳- انبیاء، ۸۷.

۴- انعام، ۵۹.

۵- سوره سجده، آیه ۱۵، سوره فصلت، آیه ۳۷، سوره نجم، آیه ۶۲، و سوره علق، آیه ۱۹.

روایات پیروی می شود. در حدود این آیه ها نمی توان دخالت نمود. و نیز اگر سیره رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در وقف بر پایان آیه ثابت شود، و یا از سجع آیه ها اطمینان بر پایان آنها حاصل شود، که پ_ذی_رف_ته می شود و الا اگر این معیارها ثابت نشود، توقیفی بودن این موضوع به اثبات نمی رسد.

به همین جهت نمی توان گفت حدود آیه های قرآن به طور کلی توقیفی هستند، لیکن به لحاظ ایجاد روش ی_ک_دس_ت در ش_ؤون_ق_رائت، بهتر است از اعمال نظرهای متفاوت پرهیز شود و به همین صورت که اکنون شماره گذاری شده و در بسیاری از نشرها رعایت شده است نگاشته و منتشر شود.

فایده شناخت آیه ها

ب_رخ_ی_ب_رای شناخت حدود آیه ها فوایدی مطرح نموده اند از جمله این که چون کوتاه ترین سوره قرآن سه آیه است «کوثر» و قرآن در آیه های تحدی به مقدار سه آیه را تحدی نموده است. اگر کسی ب_ه_م_ق_دار سه آیه همانند قرآن سخن بگوید، توانسته با قرآن مقابله کند. و نیز در پایان هر آیه وقف نیکو است وقتی پایان آیه مشخص شد می توان وقف نمود. افزون بر این دو، احکام فقهی که برای آی_ه ها بیان شده است مانند این که اگر کسی در نماز قادر به قرائت سوره حمد نیست چون سوره حمد هفت آیه است می تواند معادل آن یعنی هفت آیه دیگر از قرآن را در نماز قرائت می کند. (۱)

ف_ای_ده_دی_گری طبرسی رحمت الله علیه اضافه می کند و آن این که، اگر کسی در حال قرائت قرآن آیه ها را با ان_گشتان خود بشمارد ثواب بیشتری می برد زیرا افزون بر زبان و قلب، انگشتان او هم به کار قرآنی مشغول بوده است و سزاوار است در قیامت شهادت هم به نفع قاری بدهد. (۲) چند نکته قابل توجه است.

نخست اینکه نکته اول قابل پذیرش نیست زیرا قرآن به سوره تحدی نموده است نه به معادل آن که س_ه آیه باشد. کسی همانند یک سوره ها از سوره های قرآن بیاورد با قرآن

ص: ۷۲

۱- مناهل العرفان، ج ۲، ص ۳۴۴.

۲- مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۱.

مقابله کرده است که شرح این نکته در بحث اعجاز آمده است. (۱)

دو دیگر اینکه نکته دوم هم نیاز به اثبات دارد. که دلیل معتبر دلالت کند که پایان هر آیه وقف نیکو می باشد.

سه دیگر اینکه نکته سوم، تنها در نزد فرقه ای که برای آیه احکام فقهی باور دارند به بار می نشیند. اما در م_ورد م_ث_ال س_وره ح_م_د_م_خ_ص_وص فقه اهل سنت است، روایت لا صلوه الا بقرائتها م_ش_روع_یت نماز بدون سوره حمد را مورد تردید قرار می دهد و اگر کسی قادر به قرائت آن ن_ی_س_ت، اگر منظور از عدم قدرت این است به هیچ وجه قادر به قرائت عربی صحیح نیست، این ش_خص سایر آیه ها را هم نمی تواند صحیح بخواند و اگر حمد را قادر نیست صحیح ادا کند فتوای فقهای شیعه این است که باید بیاموزد و اگر فرضاً توان فراگیری ندارد به همان شکل که می تواند قرائت کند و در نهایت جایگزین آن به مقدار حمد از دیگر سوره ها و آیات که اختلاف دیدگاه در بین فقهاء فراوان است. (۲)

چهار دیگر اینکه در مورد نکته ای که طبرسی عنوان می نماید البته اگر روایتی ولو ضعیف دلالت ب_ر_آن ک_رده باشد. آنگاه بر شمارش آیه ها توسط انگشتان ثواب امید می رود زیرا در اعطا ثواب از س_وی_خ_دای س_بحان بر اساس روایات «من بلغ» (۳) صحت سند لزوم ندارد. در هر صورت احکام فقهی مانند ثواب پنجاه آیه قرآن خواندن، عن ابی عبدالله علیه السلام القرآن عهد الله خلقه فقد ینبغی للمراء المسلم ان ینظر فی عهده ان یقرأ منه کل یوم

ص: ۷۳

۱- ص ۱۸۱.

۲- مفتاح الکرامه، ج ۷، ص ۱۲۸.

۳- روایاتی از ائمه علیهم السلام رسیده است که اگر کسی از زبان دین وعده ثوابی را در مورد عملی از اعمال شنید، آنگاه بر اساس آن شنیده اش به امید آن ثواب آن عمل را انجام داد، خدای سبحان آن ثواب را به وی عطا خواهد کرد ولو رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آن سخن را نگفته باشد. اخبار «من بلغ» تنها ترتب ثواب را در مورد روایات ضعیف دلالت می کنند نه اثبات حکم شرعی را مانند: «قال علیه السلام من بلغ شیء من الثواب علی شیء من الخیر فعمل به کان له اجر ذلک و ان کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لم یقله.» از امام صادق علیه السلام روایت می کند که اگر کسی در رابطه با انجام کاری وعده ثوابی در روایات به او داده شود و آن کار را انجام دهد، آن ثواب موعود به او داده خواهد شد گر چه آن سخن را رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نفرموده باشد. وسائل، ج ۱، ص ۵۹، باب ۱۸ ابواب، مقدمات العباده.

خمسین آیه (۱)؛ «از امام صادق علیه السلام نقل می کند که قرآن عهد خدای سبحان برای مردم است بر فرد مسلمان سزاوار است همه روزه به این عهد نامه نگاه کند و هر روز پنجاه آیه از آن را قرائت کند».

همچنین حکم فقهی ثواب و حسنه داشتن قرائت هر آیه مانند، من قرا آیه من کتاب الله عزوجل فی صلاته قائماً یکتب له بكل حرفٍ ماه حسنه (۲) «کسیکه در نمازش در حال ایستاده یک آیه تلاوت کند در برابر هر حرف از آن صد حسنه دارد». و امثال این احکام بر آیه ها به بار می نشیند. بحث دیگری در مورد ترتیب آیه ها مطرح است، در فصل تدوین قرآن خواهد آمد.

آخرین آیه

شواهد بسیاری با مضمون متفاوت از طریق اهل سنت در مورد آخرین آیه وارد شده است. برخی شواهد دلالت دارند «آیه کلاله» آخرین آیه سوره نساء آخرین آیه است، عن البراء قال آخر آیه نزلت خاتمه سوره النساء یستفتونک قل الله یتفیکم فی الکلاله. (۳) برخی شواهد می گویند آخرین آیه، آیه رباست، عن ابن عباس آخر آیه نزلت آیه الربا. یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و ذروا ما بقی من الربا ان کنتم مؤمنین. (۴)

برخی آیه ن آی ه را آی ه، و ما ارسلنا من قبلک من رسول (۵) دانسته اند و برخی دیگر آخرین آیه را: و اتقوا يوماً ترجعون فیهِ الی الله (۶) یاد کرده اند.

ص: ۷۴

۱- کافی، کتاب فضل القرآن، باب فی قرائته.

۲- همان، باب قرائه القرآن.

۳- در المنثور، ج ۲، ص ۲۵۱.

۴- بقره، ۲۷۸.

۵- انبیاء، ۲۵.

۶- بقره، ۲۸۱.

بـرخی دیـگـر آیـه لـقـد جـائـکـم مـن انـفـسـکـم (۱) را گفته اند. در برخی روایات از طریق شیعه گـفـتـه شده آخرین فریضه ای که نازل شده است ولایت است، عن ابی جعفر علیه السلام: کانت الفریضه تنزل بعد الفریضه فکانت الولایه آخر الفرائض فأنزل الله عزوجل الیوم اکملت لکم دینکم (۲) را خدای عزوجل نازل کرد.»

در مورد دیدگاه های اهل سنت خود آنها هم قبول ندارند اینها روایت باشند. به همین خاطر مانند قاضی ابوبکر و نیز زرکشی می گویند اینها گمانی بیش نیستند (۳). و چون بعد از آیه ولایت آیه های دیگری نازل شده است، و این آیه آخرین آیه نبوده است، می توان گفت آخرین آیه همان «کلاله» است که مشهور است و دلیل بر مخدوش بودنش هم نیست.

سخنی با سیوطی

اشاره

سیوطی بعد از نقل دیدگاه ها با مشکلی روبرو می شود، که چگونه اگر آیه کلاله یا ربا آخرین آیه ها هستند آیه اکمال دین، قبل از این ها در مراسم حجه الوداع نازل شده است. با این که تا آن زمان تمام فرایض نازل نشده بودند و دین کامل نشده بود.

آنـگـاه برای حل این مشکل سخنی را از ابن جریر طبری بازگو می کند که علت این که در مراسم حجه الوداع سخن از اکمال دین و اتمام نعمت است بدین جهت است که تا آن زمان امر مهمی اتفاق افتاده بود. زیرا آیه های بـرـائـت نازل شده بودند و دستور تخلیه مشرکان از مکه صادر شده بود. حرم از لـوـث و جـود آنـها پاک شده بود. حج بدون شرکت مشرکان شکل می گرفت. به این لحاظ سخن از اتمام نعمت و اکمال دین است. سیوطی را این سخن باور آمده است! (۴)

ص: ۷۵

۱- توبه، ۱۲۸.

۲- مائده، ۳. اصول کافی، کتاب الحججه باب ما نص الله و رسوله ... ح ۴، نور الثقلین، ج ۱، ص ۵۸۷.

۳- البرهان، فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۲۶۸.

۴- اتقان، ج ۱، ص ۹۱، نوع ۸.

لیکن به ایشان و پیروانش می توان گفت دور از حقایق می اندیشید، زیرا اگر علت اکمال دین این م_س_اِثِل_م_ه_م_ی باشد ای_ن حوادث در سال نهم اتفاق افتاده است که مشرکان از مکه بیرون رانده شدند و آی_ه های براءت خوانده شد. چرا آیه اکمال دین بعد از نزول این آیه ها نازل نشده است؟

افزون بر این آیا م_وض_وع رهبری جامعه و دین، که قوام و تحقق این فروعات به آن وابسته است، کمتر از این گونه ف_ر_وع_ات است؟! آیا بهتر نیست بگوییم آیه اکمال دین که قبل از برخی فروعات نازل شده به لحاظ اهمیت ولایت و رهبری است. اکمال دین به لحاظ فروعات دینی نیست به لحاظ تعیین مسیر و جهت رهبری و جانشینی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می باشد، که در مراسم با شکوه حجه الوداع انجام گرفت و طرح ای_ن م_وض_وع م_ه_م در آن ش_ر_ای_ط_ح_س_اس_ب_ا_م_راس_م بی نظیر و اهتمام قرآن به آن به لحاظ ن_قش محوری رهبری در اجرای دین و تعیین سرنوشت امت اسلامی است. اطمینان دادن به امت که بعد از رهبر فرزانه ای چون رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نگران نباشند. زیرا مسؤولیت این امر مهم را به عهده فرد شایسته ای چون علی بن ابی طالب علیه السلام می باشد.

گذری بر مطالب این بخش

در ب_خ_ش های این قسمت، نزول قرآن روشن شد که به معنای تجلی است نه تجافی. آیاتی که اول نازل شده اند پنج آیه اول سوره علق می باشد و آغاز بعثت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در بیست و هفتم ماه رَجَب_اس_ت. ن_زول ق_ر_آن در ماه رمضان به معنای نزول باطن و حقایق قرآن است نه الفاظ آن. ن_زول ت_دری_ج_ی قرآن به صورت لفظ در طول بیست و سه سال رسالت حضرت بوده است. سوره م_ائده آخ_رین سوره می باشد. نام گذاری سوره ها به صورت طبیعی توسط مسلمانان انجام گرفته است.

همچنین ر_ش_د اجتماعی و اندیشه های انسان سبب نزول وحی فراگیر شده است. قرآن در دو فضای ک_ا_م_لا ت_ف_اوت_م_که و مدینه نازل شده است. شان نزول ها فضای خاصی برای آیه ها ایجاد می کند. م_ک_ی و مدنی و ترتیب نزول سوره ها نیز مطرح شد. نیز معنای اصطلاحی و

كـ اربـ رد قـ رآنی واژه «آیه» بررسی شد و توفیقی بودن آیه ها بصورت مطلق پذیرفته نشد. فایده شناخت حدود آیه ها مورد توجه قرار گرفت. این نکته نیز اشاره شد که آخرین آیه نازل شده آیه «کلالة» آخرین آیه سوره نساء می باشد.

ص: ۷۷

واژه «ج-م-ع» قرآن دو ک-ار برد دارد؛ یکی به معنای جمع در اذهان و سینه‌ها که همان حفظ قرآن م-ی باشد. دیگری جمع به معنای تدوین و نگاشتن قرآن است. جمع به معنای اول مورد نظر این بخش نیست. غرض در ای-ن ب-خ-ش آن است که تالیف قرآن به صورت کتاب مدون در چه زمانی صورت گرفته است؟

ج-م-ع به این معنا از موضوعات علوم قرآنی است که بسیاری تحت عنوان «تاریخ قرآن» نوشتار م-س-تقل در پیرامون آن نگاشته‌اند. به لحاظ کثرت شواهد روایی و تاریخی و تفاوت‌های به ظاهر ن-اس-ازگ-ار آن-ه-ا، ب-رخی از ایجاد هماهنگی میان آنها محروم شده و مجبور به طرد شواهد روایی ش-ده-ان-د.

از ای-ن جهت مورد از موارد برخورد آرا است، که انتخاب دیدگاه صحیح پژوهش ژرف را ط-ال-ب-اس-ت، ت-ا میان شواهد تاریخی و روایی سازگاری ایجاد نمایند. و با عدم اعتماد به روایات ضعیف و اک-اذی-ب-ک-ه م-ن-ج-ر به اعتقاد به تحریف قرآن می‌شود، روش صحیح را انتخاب نموده و آسیب به ان-دی-ش-ه-ای م-عتبر و ناب مسلمانان وارد نسازد! تحقیق این موضوعات بهانه‌ها را از دست ملحدان و برخی مستشرقان بی-اط-لاع از ح-قایق و یا بهانه‌جو خواهد گرفت. با توجه به اهمیت موضوع ابتدا نگاهی به دو دیدگاه همراه با ادله آنها نموده آنگاه دیدگاه منتخب را به صورت مستدل طرح خواهیم نمود.

۱- دی_دگ_اه اول

این که تدوین قرآن به بعد از رحلت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مربوط می‌شود. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در ح_الی ارتحال نمود که هیچ اقدامی در مورد جمع آوری قرآن انجام ن_گرفته بود بلکه تنها نزول وحی به پایان رسیده بود. قرآن در اذهان و سینه های مردم جمع بود و ن_یز برخی از قرآن در الواح و اکتاف پراکنده نگاشته شده بود. بعد از رحلت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در زمان خ_لفا مسلمانان اقدام به جمع آوری آن الواح نموده و از اذهان مردم هم کمک گرفتند و قرآن را تدوین نمودند.

پیروان این دیدگاه نوعاً از اخباریون می باشند، متأسفانه در اثر اعتماد به روایات ضعیف و ساختگی همین ن_کت_ت_ه را ت_أی_د ب_ر دی_دگاه خود قرار داده اند، که چون تدوین قرآن به دست غیر معصوم انجام گرفته، در آن تحریف رخ داده است! اینان شواهدی هم برای تثبیت دیدگاه خود طرح می کنند که به برخی آنها اشاره می شود.

الف: چون ن_زول ق_رآن ب_ه ص_ورت تدریجی در طول بیست و سه سال رسالت بوده است، به لحاظ پ_راک_ندگی نزول وحی در حال نزول وحی که تا آخر عمر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ادامه داشته است، امکان ت_دوی_ن قرآن به صورت کامل وجود نداشته است. زیرا تدوین یک کتاب در صورتی ممکن است که همه مطالب آن یک جا آماده شوند تا مؤلف بتواند در پایان آنها را تنظیم و تألیف نماید.

ب: افزون بر این، تاریخ و روایات هم همین دیدگاه را تایید می کنند. عن زید بن ثابت قُبض رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و لم یکن القرآن جُمع فی شیءٍ (۱)؛ «رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در حالی رحلت نمود که قرآن در چیزی نگاشته نشده بود». همچنین در روایت دیگر خود حضرت بر این موضوع اعتراف می کنند و دستور می دهند که بعد از او اق_دام ب_ه ت_دوین قرآن شود، عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یا علی، القرآن خلف فراشی فی الصحف و الحریر و ال_ق_راط_ی_س فخذوه و اجمعوا ولا تَضیعوه (۲)؛ «رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در هنگام رحلت به علی علیه السلام فرمودند، قرآن در پشت

ص: ۷۹

۱- اتقان، ج ۱، ص ۱۸۱.

۲- بحار، ج ۹۲، ص ۹۲.

بستر من در صحف، (انواع الواح) و حریر و کاغذها قرار دارد جمع آوری کنید و آن را ضایع نکنید».

ج: برخی شواهد دیگر دلالت دارند جمع آوری قرآن در زمان ابوبکر بوده است: عن لیث ابن سعد، اول من جمع القرآن الالبوبکر (۱)؛ «اولین کسی که اقدام به جمع آوری قرآن نمود ابوبکر بود.» پس قرآن در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم جمع آوری نشده است.

ای_ن_دی_دگاه بی اساس و ناشی از ناآگاهی به حقایق تاریخی و روایی می باشد. بی پایگی این دیدگاه در بررسی دیدگاه منتخب بهتر آشکار خواهد شد، لیکن به صورت خلاصه جواب دو مورد اشاره می شود.

این که نزول قرآن تدریجی بوده دلیل نمی شود کسی قادر به تدوین آن نشود. زیرا هم زمان با نزول ت_دریجی تدوین آن هم ممکن است صورت بگیرد. آنگاه با نزول آیه ها و سوره های جدید با راهنمایی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آیه ها در ج_ایگاه مخصوص قرار می گیرند. اما شواهد روایی که عنوان شد مربوط به جمع آوری های گوناگون است. در ع_ده رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به صورت کتابی که جمع آوری شده باشد و جلد بر آن منظور نموده باشد، ن_ب_وده اس_ت؛ نه این که هیچ گونه اقدامی نسبت به جمع آوری قرآن نشده است. خود روایت هم اشاره دارد که قرآن در «چیزی» جمع آوری نشده بوده، در صحف و اکتاف نگاشته شده بود.

ت_دوی_ن قرآن همانند سایر کتاب ها نیست که تمام مطالب آن جمع آوری، آنگاه جمع بندی، تجدید ن_ظ_ر، و وی_رای_ش و ت_قدیم و تأخیر نیاز داشته باشد. بلکه هم زمان با نزول، نویسندگان وحی آن را م_ی نگاشتند و هنگامی که آیه جدید نازل می شد با راهنمایی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در جای خودش قرار می گرفت حتی چه بسا آیه های مدنی در سوره های مکی قرار می گرفتند. اف_زون بر این ها چگونه ممکن است رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که این همه به شؤون قرآن اهتمام داشتند، اقدامی در مورد تدوین آن ننموده باشد؟

۲- دی_دگ_اه دوم،

ک_ام_لاَ در م_ق_ابل دیدگاه اول معتقد است، قرآن به همین صورت که اکنون ه_مگان در خدمت آن هستند، در عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تنظیم شده است. هم آیه های آن کنار هم قرار گ_رف_ت_ه و ه_م سوره ها مرتب و منظم شده بودند. به گونه ای که سوره حمد اول

ص: ۸۰

۱- کنز العمال، باب جمع القرآن، حدیث ۴۷۵۳، اتقان، ج ۱، ص ۱۸۳.

و سوره ناس آخر به همین ترتیب کنونی، زیر نظر مبارک رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و با راهنمایی حضرت شکل گرفته است. زیرا شئون قرآن چینی نیست که دیگران بتوانند در آن دخیل باشند. سیوطی که خود از این دیدگاه دفاع می‌کند، عده‌ای را هم نام می‌برد که معترضت‌قدب‌ه‌ای‌ن دیدگاه هستند. مانند ابوبکر بن‌انباری، کرمانی، طیبی، بیهقی، ابوجعفر نحاس، ابن حصار و ابن حجر. (۱) در بین معاصرین نیز اف‌رادی‌ه‌وادار ای‌ن‌دی‌دگ‌اه‌می‌باشند. (۲) در هر صورت مهم ادله این دیدگاه است که بررسی می‌نماییم.

۱- یکی از ادله این گروه اهمیت قرآن است؛ چون قرآن آخرین وحی الهی است و معجزه خالده‌خ‌دای‌س‌ب‌ح‌ان‌است، باید از هر گونه خطر تحریف مصون بماند تا حجت خدا بر مردم تمام شود. قرآن باید در عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم با اشراف خود حضرت جمع آوری شده باشد، تا از هر خطر حذف‌ظ‌گردد. زی‌را‌ای‌ن‌مهم بدون تدوین در زمان حضرت امکان شکل‌گیری ندارد. چون غیر از حضرت کس‌س‌ی‌به‌طور کامل به خصوصیات قرآن آگاه نیست. افزون بر این، دیگران دچار خطا و ن‌س‌ی‌ان‌می‌باشند، نمی‌توانند کامل و صحیح قرآن را تدوین کنند.

۲- روایاتی هم همین نکته را تأیید می‌کند که قرآن را غی‌ر‌معصوم قادر نیست جمع آوری کند، عن ابی جعفر علیه السلام لا یستطیع اح‌د‌یدعی‌انه جمع القرآن کله ظاهره و باطنه الا الاوصیاء (۳)؛ «از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که س‌ی‌ج‌زج‌انشینان پیامبر نمی‌توانند ادعا کنند که قرآن کامل، ظاهر و باطن آن را جمع آوری نموده اند».

س‌م‌ع‌ت‌اب‌اج‌عفر علیه السلام ما من احد من الناس ادعی انه جمع القرآن کله کما انزل الله الا کذب و ما جمعه و حفظه کما انزل الله الا علی بن ابی طالب علیه السلام و الائمه من بعده (۴)؛ «از امام باقر علیه السلام شنیدم که هیچ کس نمی‌تواند ادعا کند که قرآن را همان گونه که نازل شده

ص: ۸۱

- ۱- اتقان، ج ۱، نوع ۱۸.
- ۲- از جمله آیه الله خویی در البیان، ص ۲۷۰ و آیت الله حسن زاده در فصل الخطاب، ص ۴۶ و دکتر صبحی الصالح در مباحث فی علوم القرآن، ص ۷۳ و ...
- ۳- البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۱۵ و ۳۸.
- ۴- همان.

جمع آوری نموده است، مگر به دروغ. تنها علی بن ابی طالب علیه السلام و جانشینان او قادر به این کار هستند».

و نای ز روایت: ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم امر علیاً بتألیف القرآن (۱)، «رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام دستور دادند که قرآن را جمع آوری کند». عَن عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا نَزَلَتْ آيَةُ عَلِيٍّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَاسْمُهَا عَلِيٌّ فَكُتِبَتْ بِحُطْيٍ (۲)؛ «هیچ آیه ای نازل نمی شده جز این که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آن را بر من قرائت می کرد و املا می نمود و من با خط خودم می نگاشتم».

بنابراین قرآن کریم تنها با اشراف رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تدوین شده است.

۳- دیگَر این که قرآن در آیه های فراخوانی و تحدی، به آوردن سوره تحدی نموده است قرآن می گوید. اگر باور نَداری دَقْرَانَ از جَانِبِ خَدَاسَتِ، ده سوره ی ایک سوره مثل آن بیورید: فَأَتُوا بِعَشْرِ سُوْرٍ مِثْلِهِ مُفْتِرِيَاتٍ، (۳) فَأَتُوا بِسُوْرَةٍ مِثْلِهِ (۴)؛ کاربرد واژه «سوره» دلیل بر تدوین قرآن در زمان نزول وحی است، زیرا اگر آیه های قرآن کنار هم نباشند، و سوره ها شکل نگرفته باشند چگونه می گوید ده سوره و یا یک سوره مثل سوره های قرآن بیاورید. منظور از تدوین قرآن همین است که سوره ها شکل بگیرند.

۴- روایات و شواهد تاریخی دلالت دارند که در عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عده ای مشغول جمع آوری و تدوین قرآن بودند ممانند: عن الشعبي جمع القرآن على عهد النبي خمسة (سته) من الانصار ابي بن كعب، زيد بن ثابت، معاذ بن جبل، عباد بن الصامت، ابو درداء، سعيد بن عبيد و ابو زيد. (۵) «در عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پنج یا شش نفر از انصار قرآن را جمع کردند، ابی بن کعب، زید ثابت، معاذ بن جبل، ابودرداء، سعید بن عبید، ابوزید».

روایات دیگر هم از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است که، خذوا القرآن من اربعة من عبد الله

ص: ۸۲

۱- بحار، ج ۸۹، ص ۵۲.

۲- تفسیر برهان، ج ۱، ص ۴۰، تمهید، ج ۱، ص ۲۹۳.

۳- هود، ۱۳.

۴- بقره، ۲۳.

۵- کنز العمال، حدیث ۴۷۶۵ و ۴۷۸۹. منتخب کنز العمال، ج ۲، ص ۴۸.

بن مسعود و س-ال-م و معاذ و اُبی بن کعب (۱) «قرآن را از چهار نفر عبد الله بن مسعود، سالم، معاذ، اُبی بگیرید».

اینها عمده دلیل های دیدگاه دوم است.

ت-لاش ب-ر-ای-ن-ن-ی-س-ت که این ادله رد شود. زیرا اثبات بخشی از دیدگاه دوم تثبیت دیدگاه سوم که دی-دگاه منتخب است، خواهد بود. در عین حال دلیل های یاد شده این جهت را اث-ب-ات-ن-م-ی-کنند که ترتیب سوره ها به همین گونه که اکنون است، در عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شکل گرفته باشند. نقد بیشتری در این رابطه در استدلال به دیدگاه سوم خواهد آمد.

م-ؤلف «البیان» بررسی مبسوطی نسبت به روایات جمع آوری قرآن انجام داده است. وی می فرماید این روایات از جهاتی مبتلا به تعارض هستند، روایت زید بن ثابت و ابن اشته و سالم بن عبدالله صریح است که قرآن در زمان ابوبکر جمع آوری شده است. در حالی که روایت انس می گوید جمع آوری در زم-ان-ع-ث-مان بوده است. هر دو طایفه با روایاتی که دلالت دارند در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قرآن ج-م-ع آوری شده، تعارض دارند.

افزون بر این، روایات با ظاهر آیه های فراخوانی و تحدی قرآن تعارض و منافات دارند، به همین خاطر از این جهت هم بی اعتبار می شوند، در نهایت برخی از این روایات با حکم عقل و اج-م-اع-م-س-لمانان که معتقد هستند قرآن تنها با تواتر ثابت می شود. قرآن با خبر واحد یا شهادت دو شاهد عادل که مفاد برخی از این روایات است ثابت نمی شود. (۲) مرحوم بلاغی نیز روایات را متعارض و مضطرب می بیند، به همین منوال که گفته شد (۳).

بررسی

این که این محقق بزرگوار می فرماید مفاد برخی روایات مخالف اجماع مسلمانان است که قرآن با تواتر ثابت می شود نه با خبر واحد، یا شهادت دو عادل، سخنی است حق و متقن؛ این گونه روایات قابل اعتماد نیستند. اما ای-ن-ک-ه جمع قرآن را به طور کامل در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می داند و یا ناسازگار با ظاهر آیه های تحدی قلمداد می کند؛ سخنی قابل خدشه

ص: ۸۳

۱- صحیح بخاری، ج ۶، ص ۱۰۲. البیان، ص ۲۶۹.

۲- البیان، ص ۲۶۵.

۳- آلاء الرحمن، ج ۱، ص ۱۹.

می‌باشد. زی‌را روایات به جمع‌های گوناگون نظر دارند، اگر هر کدام به مورد خودش معنا شود، تعارض وجود ندارد و با آیه‌های تحدی هم ناسازگار نیستند، زیرا آیه‌های تحدی مفادش این است که قرآن به صورت سوره‌ها شکل گرفته بودند، نه این که سوره‌ها هم نظم خاصی داشتند. شگفت از برخی بزرگان است، با این که آشنان با علم قرآن هستند و در حل تعارض روایات اهل فن، بلکه خریط فن می‌باشند، چگونه در اینجا با طرح این گونه تعارض‌ها روایات را طرد نموده‌اند! در هر صورت هماهنگی بین روایات در بخش ب‌عدی طرح شده است. البته بر دلیل دوم این دیدگاه اشکال دیگری نیز متوجه است، که در بخش ب‌عدی خواه‌د آمد. عمده این است که این ادله ترتیب و نظم سوره‌ها را در عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دلالت ندارند.

مراحل تدوین

۳- دی‌دگ‌اه سوم

معتقد است که برای قرآن سه مرحله جمع‌آوری شکل گرفته است، یکی در عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، دوم در زمان ابو بکر و سوم در خلافت عثمان. روایات و شواهد تاریخی متفاوت هم، هر کدام نظر به زمان خاص خودش نظر دارد.

به‌دی‌گر سخن در مورد قرآن سه نوع کار انجام گرفته است که از هر سه به «جمع قرآن» تعبیر شده است، گ‌ر چه هر سه جمع و تدوین به مفهوم واژگانی نیستند و نیز هر سه در یک رتبه از اعتبار و اهمیت هم نمی‌باشند؛ بلکه برخی از اهمیت بالا برخوردارند. با توضیح این سه مرحله شواهد روایی نیز با هم هماهنگ شده و ناسازگاری موهوم از بین می‌رود.

(۱)

ص: ۸۴

۱- اولین کسی که به این تقسیم تصریح نموده است، حاکم در المستدرک است. گر چه ریشه حرف از محاسبی (متوفای ۲۴۳) می‌باشد که حدود در قرن قبل از حاکم بوده است. محاسبی می‌گوید نگاشتن قرآن به زمان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بازگشت دارد که به صورت پراکنده بوده است. ابوبکر آن نسخه‌ها را یکجا جمع کرد و به صورت کتاب مدون در آورد. نقل از برهان، ج ۱، ص ۳۰۰، محققان کنونی بسیاری بر این امر تصریح دارند: مانند: صبحی الصالح در مباحث فی علوم القرآن و زحیلی صاحب تفسیر المنیر، ج ۱، ص ۲۰ و صاحب تفسیر مواهب الرحمن، ج ۱، ص ۲۶. و التمهید، ج ۱، ص ۲۷۲.

مرحله اول از جمع آوری عبارت از نظم و چینش آیه ها در کنار یکدیگر که شکل گیری سوره ها را در پی دارد. این جمع آوری که از همه مهمتر می باشد در عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انجام گرفته است. به طوری که تمام سوره ها در الواح و اکتاف و صحف جمع آوری شده بودند. اول سوره با آخر سوره مـقـدار جـمله ها و آیه ها و نیز ترتیب آیه ها کاملاً مشخص بوده است. اما این که سوره ها از نظم خاصی برخوردار باشند، مثلاً سوره حمد اول سوره ناس آخر قرار گرفته باشد، به صورت یک کتاب مدون، این کار بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انجام گرفته است. این کار از آن مقدار از اهمیت برخوردار نبوده است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به آن اقدام کند.

انگیزه مرحله اول

چون نظم آیه ها از یک سو فضا و سیاق سخن را شکل می دهند. این چینش در برداشت های متفاوت از سیاق سخن تاثیر می گذارد. از سوی دیگر تعیین جایگاه جمله ها و نظم آنها مشخص می کند که هر سوره ای چه مقدار از آیه و جمله را در بردارد. که اگر این مقدار از جمله ها نظم و ترتیب حاصل نشود، احتمال جابجایی و حذف آنها وجود دارد. برای تحقق این دو محور مهم، آیه ها باید در عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و با اشراف حضرت شکل گیرند. اما نظم سوره ها هیچ کدام از این دو ویژگی را ندارد و اگر در آن زمان هم انجام نمی گرفت، مشکلی پدید نمی آمد.

نظم آیات به لحاظ این که در محتوای سخن و نیز سرفصل ها و پاراگراف ها، در تحقق هدف نقش محوری دارد، این مرحله از جمع آوری از اهمیت ویژه برخوردار است، که باید در عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شکل گیرد. در این فرصت به دلایل آن می پردازیم.

۱- دلایل اول برخی روایات و شواهد تاریخی است که سخن از جمع آوری و تدوین قرآن در عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دارند؛ مانند یا علی القرآن خلف فراشی فی الصحف و الحریر و القراطیس فخذوه واجمعوها و لاتضیعوه. (۱) توضیح کوتاه در این باره گذشت. این که قرآن

ص: ۸۵

در صحف و پـا رچـه های ابریشمی و کاغذها بوده است، معلوم می شود نگاشته شده بوده، گر چه سوره ها جدا و پـا راکـنـده بـوده انـد.

مـانـد عن زید بن ثابت قُبض رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و لم یکن القرآن جُمع فی شـیء (۱) «رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در حالی رحلت نمودند که قرآن در «چیزی» جمع نشده بود. نه این که به طور کلی جمع آوری نشده باشد. مفاد این تعبیر این است که سوره های قرآن جدا جدا جمع آوری شده بودند در درون چیزی (جلد) قرار نگرفته اند. و نیز

عن زید بن ثابت کُنّا عند رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نُؤلف القرآن من الرقاع (۲)؛ «در نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که بودیم قرآن را از پوست ها جمع آوری می کردیم.» و نیز تعبیراتی که دارد: خذوا القرآن من اربعه من عبد الله بن مسعود، سالم، معاذ، و اُبی بن کعب. من جمع القرآن علی عهد النبی، قال اربعه کلهم من الانصار، که شرح آن گذشت. این شواهد به خوبی دلالت دارند که در عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قرآن نگاشته می شده است.

نویسندگان وحی

۲- دلـیـل دیـگـری کـه بر مرحله اول می توان طرح نمود، وجود نویسندگان وحی است. در عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم با این که هم افراد با سواد اندک بودند، و هم لوازم التحریر دایر نبود، لیکن به لحاظ اهـتـمـام رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به خواندن و نوشتن و نگاشتن قرآن، تعداد زیادی از این نعمت برخوردار شدند و به عنوان «نویسنده وحی» قرآن را نگاشتند، گر چه نویسندگان وحی در یک درجه و رتـبـه نـبـودند، بلکه برخی از اول همراه حضرت بودند و تمام قرآن را نگاشتند، و برخی مقداری از قرآن را نوشتند و برخی در اواخر بعثت حضرت به جمع آنان پیوستند؛ لیکن وجود افراد زیادی به عنوان «کاتب وحی»، دلیل گویایی به موضوع نگاشتن و جمع آوری قرآن و اهتمام فوق العاده به این شان از شـؤن قرآن مـی بـاشـد، افرادی اصولاً به همین عنوان معروف و مشهور شده بودند کـه اسـامی تعدادی از آنها تقدیم می شود.

ص: ۸۶

۱- اتقان، ج ۱، ص ۱۸۶.

۲- البرهان، ص ۱، ص ۲۹۲، نقل از مستدرک حاکم.

نیز به این لیست اضافه شوند، مانند عبدالله بن عثمان و عبدالله بن زید. (۱)

در بین این افراد شخصی چون ابو سفیان و معاویه و نیز شخصی همانند عبد الله بن ابی سلول نام برده شده است، که هیچ گونه ارزش و اعتباری ندارند. همان گونه که مانند علی بن ابی طالب علیه السلام که از اول همراه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بود و نیز مانند عبد الله بن مسعود و ابی بن کعب نیز که تَمَم قرآن را نگاشته بودند، نام برده شده اند. لیکن فعلاً سخن در اعتبار کاتبان وحی نیست. سخن در این است که مَوْضِع نِگاشتن قرآن تا چه اندازه از اهمیت برخوردار بوده است، که در آن شرایط کم سواد و تنگناهای فراوان، حدود پنجاه نفر به عنوان کاتب وحی ثبت شده، و به دست نسل های بعدی رسیده است. گرچه ممکن است تعداد نویسندگان بیش از اینها باشند.

۳- دلیل دیگری که بر مرحله اول دیدگاه سوم می توان طرح نمود، کاربرد واژه «کتاب» در قرآن است. در موارد متعدد از قرآن به عنوان کتاب یاد شده است، مانند: ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین (۲)؛ «این کتاب که شک بردار نیست رهنمود انسان های با تقوی است.» کتاب احکمت آیاته ثم فصلت من لدن حکیم خبیر (۳)؛ «کتابی که آیات آن را احکام بخشیده آنگاه تفکیک و تفصیل حاصل شده است.» واژه کتاب به چیزی که در خارج نگاشته شده باشد، اطلاق می شود. معلوم می شود که قرآن در هنگام نزول نوشته می شده است و نگاشتن قرآن نظم آیه ها و شکل گیری سوره ها را در پی دارد.

۴- نظیر همین بیان را در مورد حدیث شریف ثقلین می توان طرح کرد. زیرا در این حدیث مبارک رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از دو یادگار خودش نام برده است. یکی به عنوان «کتاب الله» دیگری به عنوان «عترت علیهم السلام». در این حدیث به قرآن «کتاب» اطلاق شده است و این

ص: ۸۸

۱- مانند: اسد الغابه، ج ۱، ص ۸۰، استیعاب، ج ۱، ص ۱۶۴. کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۷۶. البرهان فی علوم القرآن. ج ۱، ص ۲۹۵، بدایه و نهایه ابن کثیر، ج ۵، ص ۳۶۱، سیره حلبی، ج ۳، ص ۴۲۲. فهرست ابن ندیم، ص ۳۰، مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۲۳۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۳۰۳. متاهل العرفان، ج ۱، ص ۲۳۱. حیات النبی و سیرته. ج ۳، ص ۲۷۹. بحار، ج ۸۹، ص ۳۵. تاریخ قرآن رامیار، ص ۲۶۴.

۲- بقره، ۲.

۳- هود، ۱.

کاربرد رایج در زبان احادیث نبوی صلی الله علیه و آله و سلم است. اگر قرآن نگاشته نمی شده است به چه اعتبار به آن کتاب گفته می شده است؟ چ-ن-د-ن-کته دیگر را به لحاظ این که برخی اشکال ها در مورد آنها مطرح است، به عنوان تأیید نه به عنوان دلیل، می توان طرح کرد.

الف: در روایات بس-ی-اری-س-خ-ن از فض-ای-ل-سوره ها و ثواب قرائت آنها و برخی احکام فقهی آن-ه-ا-م-ی-ب-اشد. تعبیراتی که حکم سوره را بیان می کند، یا حکم برخی آیات آنها را عنوان می نماید، ش-ا-ه-د بر این است که سوره ها نگاشته می شده است. نظم و ترتیب خاصی داشته اند، ابتدا و انتهای آنها مشخص بوده است، مانند: عن الصادق علیه السلام قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان فاتحه الكتاب و آیه الكرسي و آیت-ی-ن-م-ن آل ع-م-ران (ش-ه-د الله ... و قل اللهم مالک الملك معلقا لیس ما بینهن و بین الله حجاب؛ (۱)) «سوره حمد و آیه الكرسي و دو آیه آل عمران آویخته هایی هستند (شاید منظور این باشد که جبل الله هستند). که هیچ حجابی بین آنها و خدای سبحان وجود ندارد.

م-ان-ن-دی-ا-رس-ول-الله-صلی-الله-علیه-و-آله-و-سلم-ق-د-أس-رع-ال-ی-ک-ال-ش-ی-ب-قال-شیتنی-هود-و-الواقعه-و-المرسلات-و-ع-م-م- (۲) «از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پرس-ی-دند-چگونه-زود-پیر-شدی، فرمودند سوره های هود، واقعه، مرسلات، عم (نبأ) مرا پیر کرد.» و مانند ق-ال-رس-ول-الله-صلی-الله-علیه-و-آله-و-سلم-م-ن-ق-رأ-ی-س-و-الصفات-یوم-الجمعه-ثم-سأل-الله-اعطاه-سؤله (۳)؛ «از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ن-ق-ل-ش-ده-که-هر-کس-در-روز-جمعه-سوره-یس-و-صفات-را-بخواند-و-آنگاه-از-خدا-طلب-حاجت-کند، حاجت او بر آورده می شود».

ع-ن-رس-ول-الله-صلی-الله-علیه-و-آله-و-سلم-م-ن-قرأ-حم-و-الدخان-فی-لیله-جمعه-اصبح-مغفوراً (۴)؛ «هرکس در شب جمعه سوره دخان و حم را بخواند، بخشیده می شود.» من حفظ عشر آیات من سوره كهف عصم من الدجال (۵)؛ «کسی که ده آیه از سوره كهف را حفظ کند از شر دجال در

ص: ۸۹

۱- بحار، ج ۸۹، ص ۳۶۹.

۲- نور الثقلین، ج ۲، ص ۳۳۴.

۳- بحار، ج ۸۹، ص ۲۶۹.

۴- همان، ص ۳۰۰.

۵- صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۹۹.

امان خواهد بود.» عن النبي صلى الله عليه و آله و سلم: اقرؤوا الظهراوين من القرآن البقره و سوره آل عمران(۱)؛ «ظهراوين از قرآن را بخوانید که منظور سوره بقره و آل عمران می باشد».

این گونه تعبیرات که فراوان هستند شاهد بر این نکته می باشند که سوره ها مشخص بوده است، و سوره هـ در صورتی مشخص می شوند که آیه های آنها با ترتیب خاص کنار هم قرار گیرند و این همان مرحله اول دیدگاه سوم است.

ب: دومین نکته که تأیید همین موضوع است، آیه های تحدی قرآن می باشد که می فرماید، اگر تردید داری در قرآن از جانب خداست، مانند این سوره ها را بیاورید. کاربرد سوره در خود قرآن دلیل بر این است که سوره هـ اب هـ صورت نوشتار بوده اند و حدود آنها مشخص بوده است که می گوید مثل این سوره ها را بیاورید.

ج: همچنین اهـ میت قرآن که آخرین وحی آسمانی است باید از هر گونه خطر در امان باشد و بدون شک نگاشتن آیه ها و تنظیم آن و مطرح شدن قرآن به صورت مکتوب در بین مردم کمک به تحقق ایـن هدف دارد، تا اراده الهی که می خواهد قرآن از هر خطر حفظ شود شکل گیرد، انا نحن نزلنا الذكر و انا له لحافظون؛ «ما قرآن را نازل کردیم و آن را از هر خطر مصون نگه می داریم».

امـا این که این سه نکته را به عنوان مؤید نه دلیل عنوان نمودیم به لحاظ این است که بر سه مورد اشکال متوجه است، که استدلال بر آنها را سست می کند و آن اشکال این است که تحقق هیچ کدام از ایـن سـه مـحور با نوشتار قرآن ملازمه ندارد. زیرا مطرح شدن فضایل سوره ها و مطرح بودن نام سوره هـ ا در فرهنگ و زبان روایات، مبتنی بر این نیست که قرآن به صورت نوشتار در آمده باشد، بـلکه اگر به صورت حفظ در سینه ها نیز شکل گرفته باشد، این کاربردها صحیح خواهد بود. و هم چـنـیـن اطـلاق سـوره در آیـه هـ ایـت حدی ملازمه با نوشتار قرآن ندارد، بلکه اگر قرآن در بین مسلمانان و حتی به صورت حفظ آن در سینه ها که ده ها نفر حافظ قرآن بودند شکل بگیرد، باز هم صحیح است که قرآن بگوید یک سوره همانند این سوره ها که مردم آنها را حفظ نموده اند و به طور دقیق حدود آنها را می شناسند بیاورید.

ص: ۹۰

همین نکته در مورد مطلب سوم هم مطرح است، اهتمام بـه قـرآن فـوق العاده بوده است و قرآن باید از هر خطر حفظ می شد، و اراده الهی تحقق یابد، لـیـکـن هیچ کدام اینها متوقف بر مکتوب بودن قرآن نیست، بلکه اگر قرآن به صورت محفوظ در سـیـنـه هـا که «جیلاً بعد جیل» و نسل به نسل دست به دست شود نیز این هدف را تأمین می کند.

اصولاً تواتر قرآن به محفوظ بودن آن در سینه های مسلمانان می باشد. مسلمانان صدر اسـلام بـه لـحـاظ ایـن کـه شـور و علاقه زاید الوصفی به قرآن داشتند، به محض این که سوره ای نازل می شد ده ها نفر به طور دقیق آن را حفظ می کردند و لو خواندن و نوشتن هم یاد نداشتند. و همـین موضوع باعث تواتر قرآن شد که هر کس می خواست دخل و تصرفی در آن صورت بدهد، همـان متوجه می شدند. آنچه محور در حفظ و حراست قرآن است تواتر آن است، و تواتر قرآن به کـتـبـان آن نبود. حتی اگر هیچ نویسنده ای قرآن را نمی نگاشت باز هم با تواتر، قرآن از هر گزند مصون می بود. زیرا به صورت حفظ سینه به سینه، و نسل به نسل منتقل می شد.

جواب یک اشکال

از ایـن بـیـان جواب یک شبهه دیگر نیز روشن می شود، که برخی مستشرقان مطرح کرده اند که با توجه به این که در حجاز افراد با سواد کم بودند و با توجه به این که نوشت افزار کم یاب و یا نایاب بود و قرآن نگاشته نمی شد، چگونه مسلمانان ادعا می کنند که این قرآن همان قرآنی است که بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده است؟!

جواب این سؤال این است که اولاً نویسندگان وحی وجود داشتند و قرآن را بـا همـان نـوشت افزار آن زمان نگاشتند. ثانیاً سلامتی قرآن متوقف بر نگاشتن آن نبوده است. انتقال قرآن از هر نسلی به نسل بعدی با تواتر آن بوده است که شرح آن گذشت.

بـا تـوجه به مطالبی که از نظر خوانندگان گذشت، نوشته شدن قرآن به صورت سوره ها و نظم و ترتیب خاص آیه ها که همین نظم فعلی می باشد، در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شکل گرفته است. اما ترتیب سوره ها که مثلاً سوره حمد اول قرار بگیرد و بقره دوم و هکذا ... این کار در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم صورت نگرفت که پیروان دیدگاه دوم مدعی آن بودند. زیرا این ادله

تنها شکل گیری سوره ها را دلالت دارند، نه نظم و ترتیب آنها را.

بر این اساس بسیاری از محققان علوم قرآنی نیز به این نکته تصریح دارند. (۱) از همین جا نکته بسیار مهم دیگری نیز مستدل می شود، که ترتیب آیه ها در عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شکل گرفته است. یعنی با نظارت و اشراف حضرت بوده است، که قبل از پرداختن به دو مرحله دیگر از جمع آوری به توضیح این نکته می پردازیم.

ترتیب آیه ها

ب_ا_ت_و_ج_ه_ب_ه_ا_د_ل_ه_ای که دلالت می نمایند که قرآن در عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نگاشته شده است، این مطلب نیز مستدل می شود که نظم آیه های قرآن با اشراف حضرت انجام گرفته است. زیرا وقتی قرآن ب_ه_ صورت نوشتار در آید، نوشتار نظم کلمه ها و جمله ها را می طلبد، بدون نظم و ترتیب کلمه ها و ج_مله ها نوشتار صورت نمی گیرد. افزون بر این شواهد دیگری نیز مؤید همین نکته می باشند. از جمله این ک_ه، فکان اذا نزل علیه شیء دعا بعض من کان یکتب فقال ضعوا فی هذه الایات فی السوره التی یدکر فیها کذا کذا (۲)؛ «هرگاه بر حضرت چیزی نازل می شد برخی نویسندگان را می خواست و می فرمود این آیات را در فلان سوره بنگارید.» در ج_ای دیگر عثمان بن عاص نقل می کند: ... قال اتانی جبرئیل فأمرنی ان اضع هذه الایه فی هذا الموضع عن هذه السوره، ان الله یأمر بالعدل و الاحسان و ایتاء ذی القربی (۳)؛ «جبرئیل بر من نازل شد و دستور داد که این آیه را در این مکان از این سوره قرار بدهم».

م_ع_ل_وم می شود جایگاه آیه ها به دستور رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انجام می گرفته است و این همان «توقیفی» ب_ودن_ن_ظم و ترتیب آیه ها می باشد. کسی حق جابجایی آیه های قرآن را ندارد. نظم

ص: ۹۲

۱- از جمله حکم در مستدرک، ج ۲، ص ۶۱۱. محاسبی در فهم السنن، برهان، ج ۱، ص ۳۰۰ و ۲۶۲. مناهل العرفان، ج ۱، ص ۲۵۵. التمهید، ج ۱، ص ۲۸۰. آلاء الرحمن، ج ۱، ص ۱۸. المیزان، ج ۳۳، ص ۷۸. تاریخ القرآن زنجانی، ص ۵۶، قرآن در اسلام، ص ۱۹۲.

۲- البرهان، ج ۱، ص ۲۹۶.

۳- اتقان، ج ۱، ص ۱۸۹.

آیه ها در ایجاد س-ی-اق م-ؤ-ث ر می باشند و محتوای سخن را تغییر می دهند، (مگر در مواردی که پاراگراف مستقل باشد.) بنابراین ترتیب آیه ها زیر نظر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شکل گرفته، و این امری است مسلم، گرچه برخی بزرگان از محققان شیعه در آن تردید نموده اند. (۱)

مرحله دوم

اشاره

آنچه تا کنون گذشت توضیح مرحله اول از جمع آوری قرآن که مهمترین مرحله می باشد، بود. در عین حال دو نوع کار قرآنی در زمان خلفا صورت گرفته است، که از آنها هم به جمع آوری و تدوین قرآن یاد شده است. مرحله دوم از جمع آوری در زمان ابوبکر بوده است که عبارت از جمع نمودن صحف های پراکنده در یکجا و تهیه جلد برای آنها بوده است. همان گونه که توضیح داده شد قرآن بر روی الواح و صحف نگاشته شده بود؛ لیکن چون به صورت پراکنده بود، ابوبکر، زید بن ثابت را مأمور کرد تا آنها را یکجا جمع نموده و به صورت کتاب مدون در آورد و برای آن جلد تهیه نماید.

انگیزه مرحله دوم

در اواخر سال یازدهم هجری بعد از رحلت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم «مسيلمه كذاب» در یمامه ادعای نبوت نموده و اکاذیبی هم به عنوان وحی بافته و فتنه انگیزی نمود. وی موجب درگیری هواداران خود با مسلمانان شد. در این جنگ که در زمان ابوبکر اتفاق افتاد، تعداد زیادی از دو طرف کشته شدند، از ج-م-ل-ه م-س-ی-لمه به دست وحشی قاتل حمزه سید الشهداء (رضوان الله علیه)، کشته شد. (۲) تعداد زیادی از قاریان قرآن نیز که برخی تا هفتاد نفر یاد کرده اند، در

ص: ۹۳

۱- علامه طباطبایی، قرآن در اسلام، ص ۲۰۵. علامه مجلسی در بحار، ج ۳۵، ص ۲۴۳. در مورد ترتیب آیه تطهیر اظهار تردید می کنند و مطالبی را هم به عنوان شاهد ذکر می کند که تنها سخن پایانی وی قابل پذیرش است که ترتیب نزول نمی باشد. چه بسا آیه ای در مورد دیگر نازل شده باشد و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم براساس صلاح دید خویش آن را در بین آیه ها قرار بدهد. همچنین مجلسی می فرماید در آیات ناسخ منسوخ مانند آیه عده وفات (بقره ۲۳۴) که ناسخ آیه امتناع است. (بقره، ۲۴۰) باید بعد از آن قرار گیرد و حال آن که ناسخ قبل قرار گرفته است. و یا آیات سوره ممتحنه که درباره آیات مربوط به فتح مکه سال هشتم هجری اول سوره و آیات مربوط به صلح حدیبیه که سال ششم هجری بوده، بعد از آن قرار گرفته است. بحار، ج ۸۹، ص ۶۶ و ۶۷.

۲- تاریخ فتوح ابن اعثم، ج ۱، ص ۳۹.

بعَد از ای_ن_ج_نگ که تعداد زیادی از قاریان را از مسلمانان گرفت، این خطر مطرح شد که اگر چ_ن_ین جنگی تکرار شود و تعداد دیگری از قاریان را از جامعه نو پای مسلمانان بگیرد؛ آنگاه خطر تحریف، قرآن را تهدید خواهد نمود. به همین جهت عده ای از جمله عمر با اصرار از خلیفه خواستند ت_ا_ف_کری درباره جمع آوری قرآن کند. خلیفه هم از زید بن ثابت که یکی از نویسندگان وحی بود درخواست نمود و وی را مأمور این کار کرد. زید بن ثابت این مسئولیت را انجام داد، سوره های قرآن را که پراکنده بودند جمع آوری نموده و در داخل جلد قرار داد.

ش_واهد دیگری نیز این عمل ابوبکر را تایید می کنند. از جمله تعبیراتی که از طریق اهل سنت ن_ق_ل_ش_ده است، سمعت علیاً علیه السلام یقول اعظم الناس فی المصاحف اجراً ابوبکر هو اوّل من جمع کتاب اللّٰه بین اللّٰوحین (۲)؛ «از علی علیه السلام شنیدم که می فرمود ابوبکر بیشترین پاداش در مورد قرآن را دارد، زیرا وی اولین کسی بود که قرآن را جمع آوری نمود.» این قرآن در نزد ابوبکر بود تا هنگام وفات ایشان، آنگاه در نزد عمر قرار گرفت و پس از عمر هم در ن_زد_ح_ف_ص_ه_دخ_ترش بود. آنگاه عثمان از ایشان برای استنساخ نسخه اصلی مطالبه نمود. (۳) بنابراین شواهد روایی یا تاریخی که می گوید ابوبکر قرآن را جمع آوری نمود مانند: جمع القرآن اب_وب_ک_ر_ف_ی_ق_راط_یس (۴) و مانند آنچه اکنون اشاره شد موردش همین کار قرآنی ابوبکر م_ی_ب_اش_د. این شواهد هیچ گونه تعارضی با روایات جمع آوری قرآن در عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یا در زمان عثمان ندارد.

مرحله سوم

اشاره

مرحله سوم از تدوین قرآن، مربوط به زمان عثمان می باشد. در اثر اختلاف قرائتی که

ص: ۹۴

۱- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۶.

۲- کنز العمال، حدیث ۴۷۵۳، مسند احمد، ج ۲، ص ۴۳.

۳- صحیح بخاری، ج ۶، ص ۲۲۶.

۴- البیان، ص ۲۶۰.

پدید آمده بود عثمان عده ای را مأموریت داد تا برای ایجاد وحدت قرائت تمام قرآن های نویسندگان وحی را جمع آوری کنند و از روی صحیح ترین آنها یک قرآن به عنوان الگو در قرائت بنگارند و از روی آن نسخه چ_ندین نسخه دیگر استنساخ نموده و به شهرهای بزرگ ارسال نمایند. از این کار نیز به عنوان ج_م_ع آوری ق_ر_آن ی_ا_د_ش_د_ه_اس_ت. آنچه مشهور است که جامع قرآن عثمان (۱) است، منظور این نوع جمع آوری می باشد.

انگیزه مرحله سوم

در زمان عثمان حدود پانزده سال از رحلت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گذشته بود و فتوحاتی هم بر فتوحات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اف_زوده_ش_ده بود. کشورهای بزرگی چون ایران و روم تحت تاثیر قرار گرفته و ب_سیاری از آنها با ملیت های گوناگون و زبان های متفاوت مسلمان شده بودند. گسترش اسلام از ی_ک_سو و وجود زبان ها و لهجه های گوناگون از سوی دیگر، موجب تشدید اختلاف قرائت از قرآن شده بود، که از زمان خود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم این پدیده عارضی در کنار قرائت اصلی قرآن قرار گرفته بود.

در هر صورت در زمان عثمان این موضوع (اختلاف قرائت) گسترش پیدا کرد. به گونه ای که بعد از فتح ارمنستان و آذربایجان «حذیفه یمان» که خود نیز در آذربایجان بود، با مشاهده قرائت ها و لهجه های گوناگون از قرآن، ه_راس_ان ب_ه_خ_د_م_ت_خ_ل_ی_ف_ه_می آید و داد و اقرآنا سر می دهد. وی با احساسات تمام، دم از خطرت_ح_ری_ف ق_ر_آن_م_ی_ز_ن_د_ک_ه_ا_گ_ر_به فکر قرآن نباشید، امت اسلامی به سرنوشتی مانند یهود و نصاری دچ_ار خواهد شد.

آنگاه عثمان با مشاوره با سران امت اسلامی هیئتی را به سرپرستی «زید بن ثابت» و م_ت_شکل از دوازده نفر تعیین می کند. اعضای اصلی این هیئت عبارتند از: سعید بن العاص، زید بن ثابت، عبد الله بن زبیر، عبد الرحمن بن حارث. این افراد با همکاری اُبی بن کعب، مالک بن ابی عامر، کثیر بن افلح، انس بن مالک، عبد الله بن عباس، مصعب بن سعد، عبد الله بن فطیمه، شروع به کار می کنند. این هیئت مأموریت دارد تا قرآن ها را جمع آوری کند. آنگاه از بین آنها یک قرآن به عنوان الگو و امام بنگارند و آنگاه از روی الگو چندین

ص: ۹۵

قرآن استنساخ نموده به شهرهای بزرگ آن زمان بفرستد و قرآنهای دیگر را محو نماید. (۱) انگیزه اصلی از این اقدام از بین بردن قرائت های گوناگون از قرآن و ایجاد یک قرائت در بین همه م-س-ل-م-انان است؛ تا قرآن از خطرهای مصون بماند. خصوصیت این جمع آوری این بود که افزون بر ایجاد وحدت قرائت که هدف اصلی بود، سوره ها نیز نظم خاصی بگیرند. زیرا در جمع آوری ابوبکر ت-رت-ی-ب سوره ها در نظر نبود، فقط جمع کردن مصاحف در یکجا مد نظر بود. اما در تدوین مرحله سوم سوره ها هم نظم خاصی پیدا کردند، همین نظم که اکنون در سوره ها وجود دارد، یعنی سوره ح-م-د اول و سوره ناس آخرین سوره قرآن به حساب آمد. به همین جهت برخی از قرآن، با عنوان «قرآن عثمانی» یاد می کنند. زیرا نظم سوره های آن قرآن تاکنون باقی مانده است. (۲) بنابراین اگر روایاتی و یا ش-واه-د-ت-اری-خ-ی سخن از جمع آوری عثمان دارند، منظور این جمع آوری است و با شواهد دیگر ناسازگار نخواهد بود.

در مورد قرآن عثمان بحث های دیگری نیز مطرح است مانند اینکه چرا زید بن ثابت را ب-ع-ن-وان م-س-ؤول انتخاب کرد، تعداد نسخه های آن قرآن ها چند عدد بوده، قرآن را به چه رسم الخطی می نگاشتند، نظر علی علیه السلام چه بود، که برخی این محورها را مطرح می کنیم.

تعداد قرآنهای مرحله سوم

در ت-عداد قرآنهایی که عثمان استنساخ نمود اختلاف است. برخی تنها چهار عدد نوشته اند که یکی در م-دی-ن-ه و ب-ق-ی-ه را به مکه و یمن و بحرین ارسال نمود. (۳) برخی تعداد آنها را شش عدد م-ی-دان-د. (۴) ب-رخ-ی ت-ع-داد آن-ه-ا را هفت عدد عنوان می کنند، که افزون بر آن شهرها به بصره، کوفه، شام نیز فرستاده است. (۵) یعقوبی آنها را نه عدد می داند، مصر و جزیره را هم اضافه می کند. (۶)

ص: ۹۶

۱- کنز العمال، حدیث ۴۷۷۵، صحیح بخاری، ج ۶، ص ۲۲۶.

۲- التمهید، ج ۱، ص ۳۳۹.

۳- البرهان فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۳۰۳.

۴- وفاء الوفاء، ص ۶۷۰.

۵- اتقان، ج ۱، ص ۱۸۹.

۶- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۶۴.

ع_ث_م_ان از ای_ن_ک_ار_ق_ر_آن_ی دو_ه_د_ف را دنبال می کرد، یکی نظم سوره ها، دیگری وحدت قرائت. (۱) به هدف اولی دست یافت، لیکن موفقیت آن در هدف دوم که هدف اصلی بود چشم گیر ن_ب_ود. زیرا در آن زمان قرآن نقطه و اعراب گذاری نشده بود و برای ایجاد وحدت قرائت هم با هر ق_ر_آن_ی ک_ه به شهرها می فرستاد یک قاری آشنا به قرائت اصلی قرآن، همراه می کرد. که این قاری ه_مان کار علائم اعراب را انجام می داد. با قرآن مکه «عبدالله بن سائب» را همراه کرد. با مصحف شام «م_غ_ی_ره بن شهاب»، با قرآن کوفه «عبدالرحمن بن سلمی»، با قرآن بصره «عامر بن عبد القیس» را همراه ن_م_ود. (۲) عثمان گرچه در رسیدن به این هدف خیلی پافشاری نمود و سایر قرآن ها را به هر ن_ح_وی بود ولو با تمسک به قدرت، جمع آوری کرد و محو نمود. لیکن به وحدت قرائت دستیازی ننمود. وی حتی در برخی موارد مانند مورد ع_ب_د_الله ب_ن_م_س_ع_ود م_ن_ج_ر_ب_ه م_خ_ال_ف ت و ضرب و شتم ایشان شد. ابن مسعود همواره بر عثمان غضبناک بود تا در گذشت. (۳)

ام_ا_ی_ن_ک_ه عثمان با سایر قرآنها چه کرد برخی می گویند آنها را سوزاند. و حتی از سوی برخی از شیعیان این کار به عنوان طعن و خورده گیری بر عثمان تلقی می شود، که سوزاندن قرآن ها اهانت به قرآن است. لیکن برخی دیگر چون یعقوبی نقل می کند که قرآن ها را با آب جوش یا سرکه محو کرد. (۴) این نقل صحیح تر به نظر می رسد و شاید مطرح شدن سوزاندن قرآن هم از همین جا ناشی شده است. زیرا برای محو کردن با آب جوش نیاز به گرم کردن آب با آتش است.

در هر صورت اگر س_ای_ر_ق_ر_آن_ها را سوزانده باشد، نمی توان گفت که قصد اهانت داشته است، زیرا منظور وی از این ک_ار_ایجاد وحدت قرائت بود. در عین حال نه قرآن های

ص: ۹۷

۱- التمهید، ج ۱، ص ۳۴۲۱. نقل از المصاحف.

۲- مناهل العرفان، ج ۱، ص ۳۶۹.

۳- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۶۶.

۴- همان.

الگوی عثمان دوام پیدا کردند و نه با فشاری عثمان موجب متوقف شدن قرائت های گوناگون شد. حتی همین قرآن ها منشأ اختلاف های جدید نیز شدند. این نسخه های قرآن عثمانی به مرور زمان از بی_ن رفت و اختلاف قرائت هم همواره در حاشیه قرائت اصلی ادامه یافت. به همین خاطر بسیاری ای_ن_ن_ک_ت_ه را ت_ص_ریح کنند که اثری از قرآن های عثمانی باقی نمانده است، هر کس هم ادعا می کند در فلاں موزه قرآن عثمانی مشاهده کرده است، اثبات آن به عهده خودش است. چنان که س_م_ه_ودی می گوید: اثری از قرآن های عثمانی باقی نمانده است به مرور زمان کهنه و مندرس شد_د. (۱) زرقانی می گوید ما دلیل نداریم که اثبات کند قرآن عثمانی تا کنون باقی مانده است. (۲)

دیدگاه علی علیه السلام

در مورد ع_م_ل_ک_رد_ع_ث_مان دیدگاه های متفاوتی ابراز می شود. لیکن موضوعات قرآنی دور از ت_ع_ص_ب ه_ا باید مورد توجه قرار گیرد. باید این نکته همواره در نظر باشد که شؤن قرآن امری ن_ی_س_ت_ک_ه ش_خ_ص_ی ولو خلیفه مقتدر مثل عثمان بتواند اعمال نظر کند. به خصوص این که م_س_لمانان بسیار در این باره حساس بودند و اگر احساس می کردند موضوعی دخالت در شؤن قرآن، به حساب می آید، ی_ک_ت_ه در برابر خلیفه می ایستادند. (۳)

عثمان هم وقتی خواست این کار را انجام دهد با مشورت صحابه حتی علی بن ابی طالب علیه السلام انجام داد، فو الله ما فعل فی المصاحف الا عن ملا منا (۴)؛ «عثمان این کار را با مشورت ما انجام داد». ک_ا_ر_وی مورد تایید امام علیه السلام بود و حتی از برخی شواهد تاریخی می توان بدست آورد که اگر علی ب_ن_اب_ی طالب علیه السلام هم در آن شرایط بود همان کار عثمان

ص: ۹۸

۱- وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۶۶۷.

۲- مناهل، ج ۱، ص ۳۹۷.

۳- چنان که وقتی خلیفه دوم آیه «و الذین اتبعوهم باحسان» را بدون واو خواند وی را وادار کردند با واو بخواند (در المنثور، ج ۳، ص ۳۶۹) و نیز وقتی عثمان می خواست آیه «والذین یکنزون الذهب و الفضة» را بدون واو ثبت کند ابی بن کعب شمشیر کشید در مقام تهدید خلیفه برآمد. (در المنثور، ج ۳، ص ۲۳۲)

۴- کنز العمال، حدیث ۴۷۷۷، اتقان، ج ۱، ص ۱۸۹.

را انجام می داد، زیرا این کار قرآنی باید صورت می گرفت، عن علی علیه السلام لو ولیت لعملت بالمصاحف التي عمل بها عثمان (۱)؛ «اگر من والی بودم همان کاری که عثمان در مورد مصاحف انجام داد، انجام می دادم.» عن علی حین حرق عثمان المصاحف، لو لم یصنعه لصنعتہ (۲)؛ «اگر عثمان مصاحف را محو نمی کرد، من این کار را انجام می دادم.» در صورت این کار خورده گیری بر عثمان به حساب نمی آید. خلفا به اندازه کافی ضعف دارند و نیاز به طرح این گونه مسائل نمی باشد.

قرآن علی علیه السلام

بر اساس توصیه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام که قرآن را یکجا جمع کنید و نگذارید ضایع شود، علی بن ابی طالب علیه السلام بعد از تجهیز رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مهمترین کاری که در سرلوحه کارهای خویش قرار داد، جمع آوری و تنظیم قرآن بود، عن علی علیه السلام لما قبض رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اقسمت ألا اضع ردائی عن ظهري حتى اجتمع ما بن اللوحين فما وضعت ردائی حتى جمعت القرآن (۳)؛ «وقتی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رحلت کردند، قسم یاد کردم که ردا بر دوش نگیرم تا وقتی که قرآن را جمع آوری کنم، و ردا بر نگرفتم تا قرآن را جمع آوری نمودم.»

لما قبض النبي صلی الله علیه و آله و سلم جلس علی فألفه كما أنزل الله و كان به عالماً (۴)؛ «هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رحلت نمودند علی علیه السلام قرآن را آن گونه که نازل شده بود تنظیم نمود.» در برخی شواهد آمده است این کار شش ماه طول کشید، جمعه بعد مروت ال نبی صلی الله علیه و آله و سلم سته اشهر. (۵) این گونه تعبیرات فراوان است که حضرت بعد از رحلت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مهم ترین کار را تنظیم قرآن قرار دادند.

ص: ۹۹

۱- البرهان، ج ۱، ص ۳۰۲.

۲- بحار، ج ۱۹، ص ۵۲.

۳- همان، ج ۱۹، ص ۵۳.

۴- همان.

۵- همان.

نکته حایز اهمیت دیگر این است که قرآنی که علی علیه السلام جمع آوری نمود با قرآنی که عثمان تنظیم کـرد و متداول بین مردم شد چه تفاوت هایی داشت. آیا نسبت به قرآن عثمان تفاوت داشت؟ کم یا زیـاد بـوده است؟

از شواهد روایی و تاریخی دو تفاوت برای قرآن علی علیه السلام مشاهده می شود، یکی این که حضرت سوره ها را بر اساس ترتیب نزول که کاملاً به آنها آگاهی داشت تنظیم نمود. مثلاً سوره علق اول سوره مزمل دوم سوره مدثر، سوم و ... دوم این که حضرت در حاشیه قرآن خود برخی شـأنـنـزولـهـا، ناسخ و منسوخ ها، محکم و متشابه های قرآن را شرح داد و چه بسا برخی شان نـزولـهـا طـعـن و خـورده گـیـری بر خلفا هم به حساب می آمد.

در هر صورت عمده تفاوت های قرآن حـضـرت ایـن ها بود. اما این که در قرآن علی علیه السلام برخی آیه ها یا سوره ها بوده است که در قرآن عثمان حذف شده باشد، چنین مسائلی وجود نداشت. زیرا اینها تحریف قرآن به حساب می آید. امـام علی علیه السلام و مـسـلمانان در برابر آن نمی توانستند بی تفاوت باشند. هیچ گونه تحریفی در قرآن عثمان در کار نبوده است، فـلـمـا قبض النبی صلی الله علیه و آله و سلم جلس علی فألفه کما انزل الله و کان به عالماً (۱)؛ «بعد از رحلت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم علی علیه السلام قرآن را بر اساس ترتیب نزول که به آن آگاه بود تنظیم نمود.» و کان اول مصحف علی علیه السلام سوره اقرأ ثم سوره المدثر، ثم المزمّل، ثم تبت، ثم التکویر، و هكذا الی آخر تـرتـیب السور حسب نزولها. (۲) حضرت، قرآن را براساس ترتیب نزول سوره ها تنظیم نمودند. عن أصبغ عن علی علیه السلام انی لا عرف ناسخه و منسوخه و محکمه و متشابهه ... اعرف فیما انزل و فی ایّ یوم و فی ایّ موضع (۳)؛ «اصبغ بن نباته نقل می کند حضرت می فرماید من به ناسخ و مـنـسوخ و مـحـکـم و مـتـشـابه، شأن نزولها، که آیه ها کجا و در مورد

ص: ۱۰۰

۱- بحار، ج ۸۹، ص ۵۲.

۲- اتقان، ج ۱، ص ۱۹۵.

۳- تفسیر برهان، ج ۱، ص ۴۰ و تمهید، ج ۱، ص ۲۹۳.

چه کسی، نازل شده اند، آگاهی دارم».

عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَزَلَتْ آيَةُ عَلِيِّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ الْأَقْرَانِيهَا وَأَمْلَأَهَا عَلِيٌّ فَأَكْتَبَهَا بَخْطِي وَعَلَّمَنِي تَأْوِيلَهَا وَتَفْسِيرَهَا وَنَاسِخَهَا وَمَنْسُوخَهَا وَمَحْكَمَهَا وَمُتَشَابِهَهَا؛ (۱) «هر آیه ای نازل می شد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آن را بر من قرائت می کرد و املا می کرد و من می نوشتم و تاویل و تفسیر و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه آن را آگاه می نمود.» حضرت بر اساس این آگاهی ها قرآن را تنظیم نمود و عرضه کرد؛ لیکن پذیرفته نشد.

عمر، ان علیاً جاء بالقرآن و فيه فضائح المهجرین و الانصار؛ «عمر می گوید: علی علیه السلام قرآنی آورد که در آن طعن ها بر مهاجرین و انصار وجود داشت.» منظور نقل شأن نزولها می باشد. عمر وقتی قرآن علی علیه السلام را گشود، فلما فتحها خرج من اول صفحته فتحها فضايح القوم فوثب عمر و قال يا علي ارددہ فلا حاجه لنا فيه فأخذه و انصرف (۲)؛ «وقتی قرآن علی علیه السلام را گشود در همان صَفْح_ه اول فضايح (طعن ها) برخی را مشاهده کرد، آنگاه عمر گفت ما نیازی به این قرآن نداریم برگردان و امام علی علیه السلام آن را برگرداند!».

سرنوشت قرآن علی علیه السلام

بَن_اب_رای_ن، قرآن علی علیه السلام تفاوت اساسی با قرآن متداول زمان عثمان نداشت. همین قرآن بود که اکنون همگان در خدمت آن هستند. با دو تفاوت در ترتیب نزول و حاشیه نویسی هایی که داشت. این چ_ن_ی_ن نبود که قرآن عثمان از لحاظ قرآن بودن مخدوش باشد. یا برخی سوره ها را حذف نموده باشد، که در قرآن علی علیه السلام آمده باشد.

اگر عثمان یا دیگران چنین تصرفی می کردند علی علیه السلام و نیز م_س_ل_م_ان در برابر آن سکوت نمی کردند. چیزی برتر از قرآن نبود وقتی احساس خطر می شد شمشیرها برهنه می شد. هنگامی که از علی در مورد قرآنش سؤال شد، حضرت سؤال کرد آیا این قرآنی که متداول است قرآن نیست، گفتند چرا، فرمودند به همین قرآن عمل کنید، کفایت می کند.

ص: ۱۰۱

۱- اصول کافی کتاب فضل القرآن باب اختلاف الحدیث، حدیث اول.

۲- بحار، ج ۸۹، ص ۴۲ و ۵۲.

عن طلحه عن علي عليه السلام اخبرني عما كتب عمر و عثمان أقرآن كله ام فيه ليس بقرآن قال طلحه؛ كَلَهَ قرآن قال ان خذتم بما فيه نجوتم من النار... أمرني رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان ادفعه الي وَصِيبي و اولي ال_ن_اس ب_ع_دي ب_ال_ن_اس اب_ن_ي ال_ح_س_س_ن_ث_م_ي_د_ف_ع_ه_إِبنِي الحسین ثم يصير واحدٍ بعد واحدٍ من ولد الحسين حتى يرد آخرهم علي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم؛ (۱)

امام عليه السلام در گ_ف_ت_گو طلحه با وی؛ طلحه از قرآن علی علیه السلام جستجو کرد، از طلحه پرسید آیا آن_چه متداول است غیر از قرآن چیز دیگری در آن وجود دارد، طلحه می گوید خیر، همه آن قرآن اس_ت. آن_گ_اه حضرت فرمودند اگر به همان تمسک کنید نجات خواهید یافت. قرآنی که من جمع آوری ن_م_ودم رس_ول الله صلى الله عليه وآله وسلم به_من فرموده است در نزد برترین انسان بعد از خودم و سزاوارترین انسان برای زمامداری مسلمانان که فرزندم «حسن» باشد، تحویل دهم. آن هم به «حسین» تحویل دهد و در نزد اوصیا یکی پس از دیگری قرار گیرد تا آخری آنها به رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم برگرداند». ای_ن سرنوشت قرآن امام علیه السلام می باشد. بر این اساس ادعا این که نسخه ای از قرآن امیرالمؤمنین در فلان موزه نگهداری می شود بی دلیل خواهد بود. قرآن علی در دسترس احدی نیست.

آنچه مهم است، این که امام نه در زمان خلفا و نه در آن زمان ک_ه_ق_درت در دست خودش بود، هیچ گونه پافشاری در مطرح کردن قرآن خود ننمودند. و این تنها ب_دی_ن خاطر بود تفاوت مهم با قرآن متداول نداشت. و الا حداقل در زمان زمامداری خودش آنگاه ک_ه_ت_مام قدرت در دست وی بود و هیچ مانعی در طرح اهداف خویش مشاهده نمی کرد، مصحف خود را مطرح می ساخت.

مصحف های دیگر

وی_ژ_گ_ی_ه_ای_ق_ر_آن_علی_علیه_السلام مطرح شد و این نکته معلوم شد که قرآن علی علیه السلام تفاوت اساسی با قرآن متداول نداشت. مناسب است به برخی مصحف های دیگر نیز اشاره شود. که بسیاری از صحابه و نویسندگان وحی که صاحب مصحف بودند، مصحف آنها چه

ص: ۱۰۲

تفاوتی با مصحف علی علیه السلام داشت و سرنوشت آنها به کجا انجامید. شواهد تاریخی نشان می دهد که عمده تفاوت بین مصحف ها در تنظیم و ترتیب سوره ها بوده است. هر کس به سلیقه خودش سوره ها را تنظیم می نمود. که ستون زیر نموداری از تفاوت ها در ترتیب سوره ها می باشد:

مصحف علی مصحف عثمان مصحف اُبی بن کعب مصحف عبدالله بن مسعود

۱- سوره اقرأ ۱- حمد ۱- فاتحه الكتاب ۱-

۲- مزمل ۲- بقره ۲- بقره ۲- بقره

۳- مدثر ۳- آل عمران ۳- نساء ۳- نساء

۴- ن و القلم ۴- نساء ۴- آل عمران ۴- آل عمران

۵- فاتحه الكتاب ۵- مائده ۵- انعام ۵- اعراف

۶- تبت ۶- انعام ۶- اعراف ۶- انعام

۷- تکویر ۷- اعراف ۷- مائده ۷- مائده

۸- اعلی ۸- انفال ۸- یونس ۸- انفال

۹- اللیل ۹- توبه ۹- انفال ۹- برائت (توبه)

۱۰- و الفجر ۱۰- یونس ۱۰- برائت (توبه) ۱۰- نمل

۱۱- ضحی ۱۱- هود ۱۱- هود ۱۱- هود

۱۲- انشراح ۱۲- یوسف ۱۲- مریم ۱۲- یوسف

۱۳- عصر ۱۳- رعد ۱۳- شعراء ۱۳- کهف

۱۴- عادیات ۱۴- ابراهیم ۱۴- حج ۱۴- اسراء

در مصحف عبد الله بن مسعود سوره فاتحه الكتاب نام برده نشده که یا به وضوح آن واگذار شده است، زیرا که مشخص بوده و همواره در نمازها قرائت می شده است و یا از قلم افتاده است.

ن_ک_ته دیگری که از تفاوت موجود به دست می آید، این که این تفاوت ها دلیل بر این

است که سوره ها تـرتـیب خاصی در عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نداشته اند و الا اگر با اشراف حضرت سوره ها تنظیم شده باشند، چـگونه صحابی بزرگواری چون عبد الله بن مسعود و اُبی بن کعب بر خلاف نظم قرآن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عمل نموده اند؟!

افزون بر این قرآن علی علیه السلام بر اساس ترتیب نزول جمع آوری شده است. اگر در عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سوره ها به شکل فعلی جمع آوری شده باشند که صاحبان دیدگاه دوم مـعـتـقد هستند، چگونه علی علیه السلام بر خلاف قرآنی که زیر نظر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نظم یافته است قرآن را جمع آوری می کند؟!

این که به برخی می گویند صحابه دو نوع قرآن داشته اند یک قرآن خصوصی و دیگری عمومی، آن قرآنی که تفاوت داشته است قرآن خصوصی بوده است نه عمومی! (۱) اثبات چنین مطلبی بر عـهـده مدعی است. از کجا دو نوع قرآن داشته باشند و بر فرض داشتن دو قرآن چرا قرآن خصوصی خود را بر خلاف قرآن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تنظیم می کنند؟! در هر صورت نوع این مصحف ها را عثمان جمع آوری و محو نمود، ادعای این که نسخه ای از آنها باقی می باشد، باید مستند باشد.

قرآن با چه خطی نوشته می شد؟

قرآن هم مانند سایر نوشتار تا قرن دوم با خط کوفی (۲) نگاشته می شده است. پس از آن

ص: ۱۰۴

۱- مباحث فی علوم القرآن، ص ۷۱.

۲- خط کوفی: بدون شک از هنرهای انسان و نشان تمدن هر ملت است. خط عامل بقای تمدن ها و انتقال آنها از نسلی به نسل دیگر و نیز سبب جاودانگی آثار و معارف و مرام ها و تکامل آنها می باشد. پیدایش خط در بین ملت های متمدن شهروند و توسعه یافته می باشد و هر مقدار مدنیت کم رنگ تر باشد وجود خط زیبایی های آن نیز کمتر است. به همین جهت اقوام بادیه نشین و صحرانورد از این نعمت کمتر بهره منداند. ملت عرب به لحاظ فرهنگ صحرا نشینی از نعمت خواندن و نوشتن کمترین بهره را داشت. به گونه ای که افراد با سواد آنها انگشت شمار بودند. در بین قریش هنگام طلوع اسلام می نویسند هفده نفر قادر به نوشتن بودند. (فتوح البدان بلاذری، ج ۱، ص ۴۵۷) در بین اعراف حجاز دو نوع خط وجود داشته است. که هر دو وارداتی از شام و عراق بودند. یکی خط نسخ یعنی همین خط رایج فعلی که نشأت گرفته از خط نبطی بوده است. دیگری خط کوفی که از «حیره» گرفته شده است که نام شهری در نزدیکی کوفه آن هم از «جمیر» گرفته شده. لذا به خط کوفی حیری نیز گفته می شود. گفته می شود این خط را شخصی به نام «بشر بن الملک کنندی» که از شهر انبار عراق بوده است. یاد گرفته و به مکه آورده است (تاریخ الکوفه، ص ۲۵. مقدمه ابن خلدون، ص ۴۱۸) تا دو قرن اول اسلام این خط در بین اعراب رایج بود و مکاتبات رسمی و استاد با این خط نگاشته می شدند. در زمان بنی عباس ابن مقفله (متوفای ۳۲۸، تاریخ الکوفه، ص ۲۱۶) تحسیناتی در خط نسخ نبطی پدید آورد. به گونه ای که خط کوفی از رسمیت افتاد و مرسلات رسمی و نوشتار با خط نسخ انجام می گرفته است. و تاکنون هم که همواره بر زیبایی های آن افزوده شده است. با همین خط

نگاشته می شود. در هر صورت سابقه خط در بین مکه و حجاز خیلی زیاد نیست و اگر برخی نسبت خط عربی را به اسماعیل علیه السلام (البرهان، ج ۱، ص ۲۵۸. الخط العربی و تطوره، ص ۵) داده اند ممکن است منظورشان تکلم به زبان عربی باشد. زیرا اسماعیل اولین کسی است که به زبان عربی تکلم نموده است. (تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۶۹، تحف العقول، ص ۲۹۷)

باخ_ط نسخ نوشته می شده است. و هم اکنون هم با همین خط نوشته می شود. خط کوفی که قرآن بر آن ن_گ_اش_ته می شده تا نیمه قرن اول هجری بدون نقطه و علائم اعراب بوده است. نقطه و اعراب گ_ذاری قرآن در زمان حجاج بن یوسف ثقفی والی کوفه صورت گرفته است. دو تن از شاگردان اب_ی_الاس_ود ال_دُولی (متوفای ۶۸) که از مخلصان علی بن ابی طالب علیه السلام بودند بنام های «یحیی بن یعمر» و «نصر بن عاصم» اقدام به نقطه گذاری و اعراب گذاری قرآن نمودند. (۱) تا آن زمان باء از ن_ون_ی_ا_ت_اء و ث_اء و دی_گ_رح_روف ن_ق_ط_ه دار از یکدیگر تشخیص داده نمی شد. و نیز اعراب حروف ع_لام_ت گ_ذاری ن_ب_ود. ای_ن_خ_ص_وص_ی_ا_ت در واقع از طریق شنیدن از قبلی ها سینه به سینه منتقل می شد.

قرآن بر چه چیز نوشته می شده است؟

گ_ر_چ_ه ل_و_ازم ال_تحریر در آن زمان اندک فراهم می شده است، لیکن علاقه مندان به نوشتن قرآن به هر ن_ح_وی ب_ود، قرآن را در هر چیز که مناسب تشخیص می دادند، می نگاشتند، که به برخی از آنها اشاره می شود:

اک_ت_اف، ج_م_ع کتف. استخوان های کتف شتر و گوسفند، اقتاب، تخته های پهن جلوی جهاز شتر، اض_لاع، اس_تخوان دنده ها، لحاف، سنگ های نازک سیقلی، ظرر، سنگ های تیز

ص: ۱۰۵

۱- مناهل العرفان، ج ۱، ص ۲۹۹، التمهید، ج ۱، ص ۳۶۰

یا سنگهای مدور، رقاع، پوست دباغی و پرداخت شده، کاغذ، ورق، حریر، پارچه های اب_ری_ش_م_ی، ادی_م (چ_رم)، ق_ض_یم، پوست نازک و سفید، جرائد النحل شاخه های خرما، کرانیف، بیخ شاخه های خرما، عُسب جمعی عسیب، یعنی شاخه های نخل و...

مروری بر مطالب این بخش

در بحث تاریخ قرآن شیوه ای انتخاب شد که نوع روایات و شواهد تاریخی معنا و هماهنگی شدند و از طرد آنها به گمان تعارض خودداری شد. در این قسمت سه دیدگاه مطرح شد که دیدگاه اول از اخباریون بود، که سست و بی اساس تلقی شد. این دیدگاه بر این باور است که قرآن در عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم جمع آوری نشده است. دیدگاه دوم معتقد است که قرآن با تمام خصوصیات حتی ترتیب سوره ها در عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم صورت شکل گرفته است. که اثبات ترتیب سوره ها در زمان حضرت ب_س_ی_ار مشکل است. دیدگاه سوم که بهترین بود، برای قرآن سه مرحله تدوین معتقد است، یکی ش_ک_ل_گ_ی_ری_س_وره ها با ترتیب آیه ها که در عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم صورت گرفته است. دوم جمع آوری ص_ح_ف و ق_رآن های پراکنده در داخل جلد که در عهد ابوبکر انجام گرفته است. سوم تنظیم س_وره ها برای ایجاد وحدت قرائت که در زمان عثمان شکل گرفته است. این دیدگاه هر روایت و ش_اه_د_ت_اری_خی را به مورد خودش متوجه و معنا می نماید.

در این بخش دیدگاه علی علیه السلام و نیز به ج_م_ع_آوری و ت_دوی_ن_ع_ل_ی_ب_ن_ابی طالب علیه السلام و ویژگی های قرآن حضرت بررسی شد و نیز به سرنوشت قرآن امام علیه السلام اشاره شد. و سرنوشت قرآن های عثمانی مطرح شد که همه مندرس شده اند. ب_ه_ای_ن نکته نیز اشاره شد که ترتیب آیه ها توقیفی است. همچنین اعراب گذاری و نقطه گذاری قرآن در زمان حجاج شکل گرفته است. در بخش پایانی پیدایش خط عربی نیز مطرح گردید.

صیانت قرآن

اشاره

در برخی از کتاب های علوم قرآنی صیانت قرآن از تحریف نیز، یکی از موضوعات علوم قرآنی مطرح شده است. حتی برخی به صورت مستقل موضوع را مورد تحقیق قرار داده اند. لیکن به لحاظ این که این موضوع بسیار روشن و بدون غبار است، شایسته نیست

که آن را ب_ع_ن_وان یک موضوع مستقل علوم قرآنی طرح نمود. زیرا صیانت قرآن امری ضروری می باشد و ت_ن_ها برخی افراد معاند، ایجاد شبهه نموده اند و تحریف قرآن را مطرح ساخته اند و عده ای خوش باور هم آن را پذیرفته اند! به همین جهت این موضوع به صورت مبسوط و مستقل مطرح نمی شود و تنها به محورهای اصلی آن اشاره می گردد.

دلیل تواتر

بهترین دلیل بر صیانت قرآن از تحریف، تواتر قرآن است. همان گونه که در بحث قرائت نیز مطرح شده است، م_س_ل_م_ان_ان در تواتر قرآن تردید ندارند، و همه محققان متفق هستند که قرآن به غیر تواتر ثابت نمی شود. حتی در بحث قرائت بر تواتر یک اعراب نیز برهان اقامه شده است.

عامل اصلی تواتر قرآن این است که هم خود قرآن و هم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه اطهار علیهم السلام تمام فوق العاده ای به قرآن قایل بودند. از طرفی جاذبه های ذاتی قرآن موجب شیفتگی انبوه حق باوران شده و دل باختگان قرآن خمیر مایه و خونشان با قرآن آمیخته می شده است، به گونه ای که هزاران قرآن را در سینه ها حفظ کردند و دست به دست، نسل به نسل منتقل نمودند. بدین صورت تواتر قرآن شکل گرفته و موجب صیانت آن از هر خطر شده است.

استدلال به آیه های قرآن

تحریف به زیاده به مقدار سوره در قرآن راه ندارد. زیرا انسان قادر نیست همانند قرآن سخن بگوید. قرآن به همین مقدار (یک سوره) تحدی نموده است. البته معنای این تحدی آن نیست که بخشی از قرآن را مانند نصف سوره بقره یا آل عمران کسی توان آوردنش را داشته باشد. لیکن تحدی قرآن به سوره است. البته ممکن است آیه های دو کلمه ای یا یک کلمه ای مانند «مدها متان» آوردنش برای انسان ممکن باشد. لیکن قرآن به این گونه مورد تحدی ننموده است.

بعد از اثبات قرآن با دلیل تواتر، به آیه های قرآن نیز برای اثبات صیانت قرآن از تحریف به نقیصه می توان استدلال نمود. از جمله آیه حفظ که می فرماید: انا نحن نزلنا

الذکر و انا له لحافظون (۱)؛ «ما قرآن را نازل کردیم و ما آن را از هر خطر حفظ می کنیم.» و عده الیه ای اجت ناپذیر است. و کسی در برابر اراده الهی نمی تواند ایجاد خلل نماید. همچنین آیه مبارکه نفی باطل، و انه لکتاب عزیز لا یاتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه، «کتابی است نفوذ ناپذیر، باطل از هیچ جانبی به سوی آن راه ندارد.» و مسلم تحریف باطل است که ساحت قرآن از آن منزّه است.

و نیز حدیث شریف «ثقلین» که قرآن و عترت را دو میراث رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم معرفی می کند. و دستور به پیروی از ای ن دو می ده د. گواه بر صیانت قرآن از هر گونه باطل و تحریف می باشد. زیرا اگر تحریف در آن راه پی د می کرد، رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به صورت مطلق و فراگیر امر به پیروی از آن نمی نمود.

همچنین روایاتی که در ناسازگاری روایات با قرآن، قرآن را محور قرار می دهند، که روایات را به قرآن عرض ن م ای ی د. آن چه با قرآن ناسازگار بود باطل است، دلیل بر حق مداری قرآن و بی پیرایگی آن از هر گونه باطل و تحریف است.

آخرین وحی بودن قرآن نیز دلیل بر صیانت آن است. زیرا اگر آخرین وحی الهی هم دست خوش تحریف قرار گیرد، اتمام حجت بر مردم از سوی خدای سبحان رخ بت ب رم ی بندد. این موارد دلیل هایی است که افزون بر تواتر قرآن می توان بر صیانت قرآن ارائه نمود.

پاسخ شبهات

ب ای ن دلایل پاسخ شبهات برخی که متأسفانه تحریف قرآن را پذیرفته، حتی به گمان سست خویش بر آن است دلایل هم می ن م ایند، روشن می شود. زیرا نوع افرادی که این نکته انحرافی را پذیرفته اند، از اخباری ون ه س تند که برخی دیگر را نیز به اشتباه انداخته اند. این گروه در اثر اعتماد به برخی روایات بی اساس مطلبی بی پایه را باور نموده و مطالبی را هم به عنوان دلیل مطرح ساخته اند. از جمله این که چون جمع آوری قرآن به دست معصوم انجام

ص: ۱۰۸

نگرفته است و بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ب_وده اس_ت_خ_طا و تحریف در آن حتمی است. دیگر این که روایات بسیاری دلالت دارند که اولین ک_س_ی_ک_ه_ق_رآن را ج_مع آوری کرد علی علیه السلام بود و چون قرآن علی علیه السلام قرآن حقیقی بود و قرآن م_ت_داول ب_ی_ن_ع_موم مردم تفاوت ها داشت، آن را نپذیرفتند؛ معلوم می شود که قرآن متداول با قرآن اصلی تفاوت دارد.

دلیل عمده که برخی اخباریون به آن اعتماد نموده اند روایات زیادی است که تعبیرات گوناگون دارند. مانند این که می گویند فلان آیه «نزلت فی علی علیه السلام یا روایاتی که دلالت دارند چند آیه یا ثلث قرآن از فلان قسمت قرآن حذف شده است! بهترین معتمد این خوش باوران می باشد!

از مطالب گذشته پاسخ این پندارها آشکار شد، زیرا در جمع و تدوین قرآن به اثبات رسید که قرآن ب_ا_اشراف رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در عهد خود حضرت جمع آوری شد و قرآن علی علیه السلام تفاوت اساسی ب_ا_ق_رآن های دیگر نداشت. تنها در ترتیب سوره ها و برخی توضیحات حاشیه ای با قرآن متداول فرق م_ی_کرد.

اما روایاتی که عمده معتمد اینان است، یا روایات تفسیری و تطبیق است، و یا بیان شان نزول می باشند ک_ه_دلال_ت_ب_ر_تحریف ندارند. اما روایاتی که می گویند برخی قسمت های قرآن حذف شده، ب_ا_ط_ل_م_حض هستند. زیرا اولاً سند ندارند، ثانیاً با قرآن تعارض دارند، و براساس روایات صحیح ع_رض_ه_ن_م_ودن روایات بر قرآن زخرف و باطل هستند، اگر چه صدها روایات هم باشند. این روایات متواتر نیستند که برخی می پندارند زیرا از تراکم ای_ن_گونه روایات تواتر و صدق بدست نمی آید. زیرا احتمال صدق در هیچ کدام وجود ندارد. تواتر از روایات ک_ث_یری بدست می آید که در تک تک آنها احتمال صدق باشد و احتمال تبانی همه آنها بر ک_ذب_م_حال باشد، که از تراکم آنها صدق و یقین بدست خواهد آمد. و الا اگر در هیچ کدام احتمال صدق ن_باشد تواتر پدید نمی آید. زیرا که «از تراکم کذب صدق پدید نمی آید.» بر این اساس نباید کسی توهم تواتر که در مورد روایات تحریف نماید! تواتری در کار نیست.

ای_ن_م_ق_دار_ب_ح_ث که اشاره به دلیل های صیانت قرآن از تحریف و نیز پاسخ شبهات عمده

بود در این راستا کافی به نظر می‌رسد. با این مقدار توضیح این نکته مهم نیز آشکار شد که در میان اندیشمندان شیعه اندک افرادی وجود دارند که در اثر اعتماد به روایات بی‌اساس تحریف قرآن را پذیرفته‌اند. اکثر قریب به اتفاق محققان و نیز محدثان بر این باور هستند که قرآن از هر گونه خطر تحریف در امان می‌باشد. حتی کاشف الغطاء، مدعی اجماع و اتفاق امامیه، در این راستا می‌باشد. (۱)

این نکته نیز باید توجه شود که نقل روایات ضعیف مانند نقل‌های کلینی یا عیاشی و یا مجلسی و یا هر محدث دیگر، دلیل بر پذیرش آن روایات نمی‌باشد. بنابراین نسبت اعتقاد به تحریف قرآن به مثل «کلینی» جفا می‌باشد.

ص: ۱۱۰

۱- کشف الغطاء، ج ۳، ص ۴۵۳ کتاب القرآن من الصلوه.

در بحث قرائت، شیوه جدیدی پیش گرفته شده است. دیدگاه منتخب این است که قرآن یک قرائت بی‌شکرت‌رن دارد. تلاش شده بر قرائت صحیح و اصلی قرآن، برهان اقامه شود. قرائت‌های گوناگون در قرآن یک پدیده عارضی است که از صدر اسلام در کنار قرائت اصلی قرآن پدید آمده‌اند. این قرائت‌ها هیچ‌گاه آسیب به قرائت اصلی هم وارد نکرده‌اند. در این بخش ادعا شده است که یک قرائت از قرآن متواتر است و آن همین قرائت عمومی که همه مسلمانان بر آنند، می‌باشد. دیگر قرائت‌ها حتی قرائت‌های قراء سبع هم اعتباری ندارند. زیرا برهان عقلی و روایات نبوی صلی الله علیه و آله و سلم و آثار عترت علیهم السلام آنها را تایید نمی‌کنند.

در این قسمت از نوشتار، ریشه‌های پدیده اختلاف قرائت نیز بررسی شده است. روایات معروف به روایات نزول قرآن بر «أحرف سبعة» مورد نقد قرار گرفته است. این بحث ملاحظه‌صحت قرائت را تنها یک چیز می‌داند و آن تواتر است و قرائت عاصم نیز چون در بیشتر موارد مَنَطَبَقَباقرائت متواتر بوده شهرت پیدا کرده است. و الا نه قرائت عاصم و نه سایر قراء سبع به لحاظ قرائت فرد هیچ کدام معتبر و مستند به زمان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نمی‌باشند.

بعد از پژوهش بحث به صورت کامل نتیجه و ارمغان این بخش با ادله‌ای که طرح شده است، این خواهد بود که یک قرائت از قرآن بیشتر صحیح نیست. به همین جهت از خوانندگان ارجمند این انتظار است که با دقت به این بحث توجه فرموده و به لحاظ نبودن شیوه استدلال قهراً ممکن است مشتمل بر کاستی نیز باشد، که انتقاد علمی و توأم با اخلاص، کاستی‌ها را جبران خواهد نمود.

معنای قرائت

قرائت، یعنی ردیف کردن حروف و کلمات و تلفظ آنها با صوت. معنای فارسی قرائت همان «خواندن» است. یعنی تلفظ کلمات در فضای دهان. در تحقق قرائت دو چیز محور است؛ یکی حروف، دیگر ع_لائم و اع_راب حروف. هر دو جزء حقیقت و جوهر قرائت هستند، که قرائت بدون یکی از آنها شکل ن_می گیرد.

به دیگر سخن چون در بخش قرائت سخن از تلفظ حروف است، در تلفظ حروف افزون ب_رخ_ودح_روف، اع_راب آنها نیز جزء حقیقت قرائت می باشد. به نوعی که بدون اعراب هیچ حرفی ت_ل_ف_ظ نمی شود، گرچه در نگاشتن، حروف و کلمات بدون اعراب نیز نگاشته می شوند. البته این نکته اختصاص به قرآن ندارد، تلفظ تمام حروف در هر فرهنگ و زبانی این چنین است.

دیدگاه منتخب

در ای_ن ب_خش آن چه به عنوان دیدگاه صحیح و منتخب انتخاب می شود، این است که قرآن یک ق_رائت بیشتر ندارد و قرائت های گوناگون از قرآن، خارج از حقیقت قرآن هستند و باید از آن پرهیزش_ود. اخ_ت_لاف ق_رائت در ق_رآن ی_ک پدیده عارضی می باشد و مورد تأیید برهان عقلی و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و عترت علیهم السلام نمی باشد.

تأسیسی قاعده

نخست این نکته قابل توجه است که صحیح بودن یک قرائت در قرآن بر اساس قاعده و اصل می باشد. زیرا هر عبارتی یک اعراب بیشتر ندارد. به همین خاطر قرائت های گوناگون از قرآن نیاز به برهان دارند. آن کسی که مدعی است دو قرائت یا هفت قرائت در قرآن جایز و صحیح می باشد، باید دلیل بیاورد، نه آن که می گوید یک قرائت بیشتر صحیح نیست. زیرا این ادعا بر طبق قاعده و اصل در محاوره و س_خ_ن_گ_فتن است. قرائت های گوناگون بر خلاف قاعده می باشند و باید با دلیل معتبر اثبات ش_وند. در ع_ی_ن ح_ال به دیدگاه منتخب هم برهان اقامه خواهد شد و هم ادله طرف مقابل مورد نقد قرار خواهند گرفت.

در بحث قرائت سَخَن از قرآن «ملفوظ» است، نه قرآن مکتوب. سخن از قرآنی است که با صوت بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم تسلط یافته شده است. قرائت و اعراب مربوط به قرآن مقرو و ملفوظ است که توسط فرشته وحی بر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تلاوت شده است، نزل به روح الامین علی قلبک لتکون من المنذرين بلسان عربی مبین، (۱) «فرود فرستاد قرآن را بر قلب تو روح الامین با زبانی عربی رسالت تو از بیم دهندگان باشی.» این قرآن همان است که، انا انزلناه قرآناً عربياً (۲). «ما قرآن را به زبان عربی نازل کردیم.» سخن از قرآن عربی است. قرآن لفظی. اما حقیقت قرآن در ام الكتاب است. در آن مرحله لفظ عربی و غیر عربی مطرح نیست.

در قرآن لفظی هر کلمه یا جمله ای که تلفظ می شود، یک اعراب نیز تلفظ می شود. تلفظ بدون اعراب ممکن نیست و یک تلفظ هم یک اعراب بیشتر پذیرا نمی باشد. بر این اساس یک اعراب جزء حقیقت تلفظ است. تلفظ بدون اعراب ممکن نیست. و نیز در یک تلفظ هیچ گاه دو اعراب وجود ندارد. و چون قرآن یک مرتبه بر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تلفظ شده است، یعنی حقیقت قرآن که به شکل لفظ عربی مبین درآمده است. یک مرتبه بر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تلفظ شده است؛ یعنی یک مرتبه تلفظ یک ایرشتر پذیرا نیست. بدین خاطر قرآن یک اعراب بیشتر ندارد. مقدمات برهان را به این شکل می توان تنظیم نمود و تردید در هر کدام از این مقدمات تردید در حصول نتیجه خواهد بود و اگر تردید در مقدمات راه نداشت، نتیجه برهان حتمی خواهد بود.

۱- یک تلفظ یک اعراب را همراه دارد؛ انفکاک این دو ممکن نیست.

۲- تلفظ هر عبارت یعنی کلمات و جمله ها یک اعراب بیشتر پذیرا نمی باشد.

۳- قرآن یک مرتبه بیشتر بر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تلفظ نشده است. یک مرتبه تلفظ، یک اعراب و

ص: ۱۱۳

۱- شعراء، ۱۹۴.

۲- یوسف، ۲.

قرائت بیشتر ندارد؛ به همین خاطر قرآن یک اعراب بیشتر ن دارد. م_ق_دم_ه اول و دوم ب_ی_ش از این نیاز به توضیح ندارند. برای این که نتیجه برهان بهتر آشکار شود مقدمه سوم را قدری توضیح می دهیم. چون منظور از قرآن، قرآن تلفظ شده است، قرآن توسط روح الامین علیه السلام یک مرتبه بر پیامبر تلفظ شده است. یعنی هر آیه را روح الامین علیه السلام یک مرتبه بر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تلفظ می کرد و حضرت هم ب_ه_ط_ور_ص_حیح آن را تلقی نموده و بر مردم ابلاغ می کرده اند. از این رو قرآن یک مرتبه بیشتر نزول ن دارد و ح_ت_ی_ک_س_ان_ی_م_ان_ند بسیاری از فقهای شیعه که قرائت های گوناگون را می پذیرند، ن_م_ی_گ_ویند قرآن چند مرتبه نازل شده است؛ بلکه آنها نیز یک مرتبه نزول قرآن را می پذیرند. سخن شهید ثانی که می فرماید همه قرائت هفتگانه از جانب خداست، مورد نقد فقهای شیعه می باشد، ان کلاً من القراءات السبع من عندالله تعالی نزل به الروح الامین علی قلب سید المرسلین. (۱) فقها بر قرائت های گوناگون دلیل دیگری طرح می کنند، تعدد نزول دلیل آنها نیست. البته سخن در این نیست که یک اعراب چندین م_رتبه نمی تواند نازل شود. یک کلمه یا جمله با یک اعراب دو مرتبه یا ده مرتبه می تواند نازل شود. چنان که در مورد برخی از سوره ها مانند سوره حمد گفته می شود، یک بار در مکه و یک مرتبه در م_دی_ن_ه ن_ازل_ش_ده_اس_ت. ی_ا_آ_ی_ه: اول_ئ_ک_علی_هدی_من_ربهم و اولئ_ک_هم_المفلحون. (۲) و آ_ی_ه: ف_ب_أ_ی_آ_لاء_ربکما_تکذبان_در_سوره_الرحمن_و: ویل_یومئذ_للمکذبین، در سوره مرسلات، دو یا چندین بار نازل شده اند. سخن در این جهت نیست. سخن در عکس این قضیه است که ی_ک_ن_زول_چ_ن_دین_اعراب_ندارد، نه یک اعراب چند مرتبه نمی تواند نازل شود. با توجه به این نکته وقتی قرآن یک نزول داشته باشد، یک اعراب نیز بیشتر نخواهد داشت. اعراب های دیگر و قرائت های متفاوت خارج از حقیقت قرآن خواهند بود.

ص: ۱۱۴

۱- المقاصد العلیه، نقل از مفتاح الکرامه، ج ۷، ص ۲۱۵.

۲- بقره، ۵، لقمان، ۵.

اگر برهان عقلی که طرح شد بدون خدشه باشد، روایات هیچ گاه مقابل برهان عقلی نخواهند بود. بلکه آثار رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و عترت علیهم السلام همگون و هم نوا با برهان عقلی می باشند. به همین خاطر اگر روایتی به ظاهر فاضل ای سخن، ناسازگاری با برهان عقلی داشته باشد، باید درباره آن چاره ای اندیشید. به هم می نماند که با قواعد اصلی و برهان عقلی روایات با برهان سازگار بودند، که مشکلی نخواهد بود، و الا روایاتی اعتبار خواهند داشت که با قواعد اصلی و برهان عقلی هم خوانی داشته باشند. البته این با فرض صحیح بودن آن روایات است. با این فرض و توضیح به بررسی روایات رسیده از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می پردازیم که آیا حضرت اختلاف قرائت را تایید می نمود،

یا روایات رسیده از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هم مؤید همان برهان عقلی می باشند؟

از برخی روایات به خوبی آشکار است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نه تنها قرائت های گوناگون را تایید نمی کرد، بلکه در مقابل آن سخت برمی آشفته و آنها را مردود می دانست. زیرا وقتی یک قرائت بی شتر جزء حقیقت قرآن نباشد، قرائت های گوناگون تغییر قرآن به حساب خواهد آمد و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که حافظ و نگهبان قرآن از همه خطرها است، می بایست در مقابل این نوع مسائل مقابله نماید.

عبداللہ بن مسعود نقل می کند دو نفر در قرائت قرآن اختلاف داشتند و هر دو قرائت خود را به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نسبت می دادند، به محضر حضرت رسیدند، حضرت قرائت هر دو را شنید و سخت برآشفته، آنگاه آنها را از آن قرائت نهی کرد، اخذت لرفرجلان فی سورة فقال: هذا قرأني النبي وقال الآخر هذا قرأني النبي فأتى النبي فأخبر بذلك قال: فتغير وجهه و عنده رجل فقال إقرؤوا كما علمتم فلا أدري أبشئ امر قبل نفسه فانما هلك من كان قبلكم اختلافهم على أنبيائهم. (۱)

دو نفر در قرائت اختلاف داشتند که هر دو قرائت خویش را به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نسبت می دادند، خدمت حضرت رسیدند و موضوع را در میان گذاشتند. حضرت از شدت ناراحتی صورتش تغییر کرد و به آن ها فرمود، قرآن را همان گونه که یاد گرفته اید بخوانید.

ص: ۱۱۵

چیزی از پیش خود بدعت گک_ذاری ن_ک_نید که امت های پیش از شما در اثر همین بدعت گذاری و ناسازگاری با پیامبران خویش، نابود شدند.»

در این روایت دو نکته اساسی مشاهده می شود. نخست این که حضرت همگان را به یک قرائت رهنمود می دهد، همان قرائتی که متداول است و یاد گرفته اند. دوم این که از قرائتهای گوناگون پرهیز می دهد و اجازه نمی دهد قرآن را به بیش از یک قرائت بخوانند.

ممکن است گفته شود این یک احتمال است در کنار آن احتمال دیگر مشکل می سازد و آن این که ح_ض_رت آن_ها را از قرائت های غیر صحیح پرهیز می دهد. ممکن است چندین قرائت از قرآن وجود داشته و همه آنها صحیح بوده اند، لیکن آن دو نفر به غیر این قرائت های صحیح قرائت کرده اند که موجب نگرانی حضرت شدند.

لیکن تثبیت این احتمال در صورتی است که دلیل بر رواج قرائت های گوناگون (قراء سبع) در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم وجود داشته باشد؛ در حالی که چنین دلیلی وجود ندارد و اگر قرائت های دیگری هم وجود داشته باشند، در حاشیه قرائت اصلی بوده و رواج نداشته اند. افزون بر این که این احتمال مخالف با برهان عقلی نیز می باشد و بر خلاف قاعده و اصل اولی است، بدین جهت احتمال اول در روایت تثبیت می شود که منظور روایت نفی هر گونه قرائت غیر از یک قرائت متداول و اصلی قرآن است.

روایت دیگر از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است که، لو ان الناس قرؤوا القرآن كما أنزل ما اختلف فيه اثنان (۱)؛ «اگر مردم قرآن را همان گونه که نازل شده است قرائت می کردند، حتی دو نفر درباره آن اختلاف پیدا نمی کردند.»

دلالت این روایت خیلی آشکارتر از قبلی است که یک قرائت بیشتر صحیح نیست. زیرا می فرماید اگر قرآن همان گونه که نازل شده قرائت شود، کسی در آن اختلاف نمی کند. این تعبیر هر گونه تفاوت قرائت را مردود می کند. زیرا دو نوع قرائت اختلاف است. که براساس این روایت یکی از آنها قرآن نیست بلکه خارج از حقیقت قرآن است.

ص: ۱۱۶

۱- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۴۵۵. ذیل سوره ناس، بحار، ج ۸۹، ص ۴۸.

اَخْتِلافِ قِرَائَتِ در واقع اختلاف در حقیقت کلمه و یا در اعراب کلمات می باشد و با اختلاف لهجه فرق می کند. زیرا مِم_کِن_اسِت کسی در اثر داشتن لهجه نتواند یک اعراب را همانند یک عرب زبان ادا کند. چنین فردی در حَقِ قِی_قَت می خواهد همان قرائت و اعراب اصلی را تلفظ نماید. لیکن زبان او انعطاف ندارد و قادر نیست اعراب اصلی را واضح تلفظ کند. در بین فارسی زبان ها هستند شهرهایی که وقتی می خواهد ام_ام بگویند، امام تلفظ می کنند. مسجد را مسجد تلفظ می کنند. این تلفظ در اثر لهجه است؛ تفاوت در قِرَائَتِ نِی_سِت.

در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هم چنین چیزی وجود داشته است، حضرت این گونه تفاوت ها را مردود نمی دانستند، چه بسا تأیید هم می نمودند، عَن أَبِی بِنِ كَعْبِ قَالَ كُنْتُ فِي الْمَسْجِدِ فَدَخَلَ رَجُلٌ يَصْلِي فَقَرَأَ قِرَاءَةً فَاذْكُرْتَهَا ثُمَّ دَخَلَ رَجُلٌ آخَرَ فَقَرَأَ قِرَاءَةً غَيْرَ قِرَاءَةِ صَاحِبِهِ فَدَخَلْنَا جَمِيعًا عَلَي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَأَمْرَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقَرَأُوا. فَحَسَّنَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شَأْنَهُمَا. (۱) «أَبِی نَقَلَ مِی كُنْتُ مِنْ دَرِ مَسْجِدٍ بُوَدِمُ كِه شَخْصِیْ آمَد و شَرُوع بَه خَوَانَدَن نَمَاز كَرْد و نَمَاز رَا بَه قِرَائَتِی خَوَانَد كِه مِنْ آن رَا نَمِی شَنَاحْتَم. آنْگَاه فَرْد دِیْگَرِی كِه رَفِیْقِ هَمَان بُوَد آمَد او نِیْز بَا قِرَائَتِی نَمَاز خَوَانَد كِه حَتِی مِثْل قِرَائَتِ فَرْد قَبْلِی نَبُوَد. هَمِه بَا هَم بَه مَحْضَرِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَارَد شَدِیْم. حَضْرَت بَه آن دُو دَسْتُور فَرْمُودَنَد قِرَائَتِ كُنُنَد، وَقْتِی قِرَائَتِ كَرْدَنَد قِرَائَتِ هَر دُو رَا تَأْیِید و تَحْسِین نَمُودَنَد».

آیا تفاوت قرائت این دو نفر چگونه بوده است که مورد تایید حضرت می باشند؟ احتمال دارد اینها دو نوع دی_گَر_قِرَائَتِ رَا قِرَائَتِ كَرْدَنَد كِه هَر دُو نِوعِ دَر عِیْنِ حَالِ واقِعاً اختلاف در اعراب بوده است؛ حضرت آنها را تایید نموده است. احتمال دیگر این است که این دو نفر اختلاف لهجه داشته اند و در واقع همان قرائت اصلی را با لهجه خودشان خواندند. به این جهت حضرت هر دو را تأیید نمود. زیرا این ن_وعِ ت_فاوتِ اختلاف در قرائت نیست.

ص: ۱۱۷

احتمال اول در روایت مردود است. زیرا راوی شخصی چون اُبی بن کعب است که نویسنده قرآن بود و قرآن را مانند علی بن ابی طالب علیه السلام و عبد الله بن مسعود از اول تا آخر نگاه داشته بود. و صاحب مُصحف کامل بود (منظور آن مقدار سوره هایی که تا زمان صدور روایت نازل شده بودند). وی فردی کاملاً آشنا به شئون قرآن بود. چگونه قرائتی از قرآن وجود دارد و آن قرائت صَحیح هم می باشد، و آن دو نفر وارد شده آشنا بوده اند، اما فردی چون اُبی که همواره همراه سول الله صلی الله علیه و آله و سلم بود با آن قرائت ها آشنا نبوده است؟!

با توجه به این نکته اح-ت-م-ال دوم در روایت تثبیت می شود، که این دو نفر اختلاف لهجه داشته اند. یا اعراب دور از ح-ج-از بوده اند و یا عجم بوده اند که وقتی قرائت می کرده اند برای مثل اُبی ناشناخته بوده است. اما رس-ول الله صلی الله علیه و آله و سلم چ-ون-ت-ش-خ-یص دادند که اینها در واقع اختلاف قرائت نمی باشد، هر دو را تأیید ن-مودند. افزون بر این، این احتمال هم با دلیل عقلی و قاعده اولی در محاوره کلمات و جمله ها را یک مرتبه تلفظ یک اعراب بیشتر نمی پذیرد نیز همخوانی دارد.

م-ش-اب-ه-ای-ن روایت، روایت دیگر از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است، فای ذلک قرأتتم اصبتم فلا تماروا (۱)؛ «هر کدام از اینها را قرائت نمودید درست است، بحث و جدل نکنید». ای-ن روایت ه-م-م-اند قبلی ناظر به اختلاف لهجه است. از این رو این نوع روایات را که اختلاف را تأیید می نماید، می تواند به اختلاف لهجه معنا نمود. با توجه به این نکته روایتی از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم وجود ندارد که اختلاف قرائت را تأیید نماید.

ائمه علیهم السلام و اختلاف قرائت

اشاره

هنگامی که ق-رائت ه-ای متفاوت خارج از حقیقت قرآن و بر خلاف برهان و بر خلاف سیره رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم باشد-ند، م-وضع ائمه علیهم السلام ن-ی-ز ه-مان موضع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خواهد بود. آنها نیز نه تنها ق-رائت ه-ای گ-ون-گون را تأیید نخواهند نمود، بلکه با آن مقابله نموده و مردم را به قرائت اصلی قرآن رهنمود خواهند نمود.

وقتی به روایات ائمه علیهم السلام مراجعه می شود، آنچه آشکارا از زبان گویای آنها بگوش

ص: ۱۱۸

می رسد، مقابله با اختلاف قرائت است. محمد بن مسلم از زراره با سند صحیح از امام باقر علیه السلام چنین می فرماید: قال ان القرآن واحد نزل من عند واحد و لكن الاختلاف یجیء من قبل الرواه. (۱) «قرآن یکی است از جانب یک خدا نازل شده است، اختلاف از جانب راویان حدیث است».

مَنَظور از یکی بودن قرآن چیست؟ آیا منظور این است که قرآن یک معنا دارد؟ این معنا مردود است. زی را آی ه های قرآن چه بسا چندین معنای صحیح و محکم داشته باشند اختلاف دیگری هم جز اخ تلاف قرائت در قرآن مطرح نبوده است. این که امام علیه السلام می فرماید: قرآن از جانب یک خداست و ی ک ی اس ت، ی ع ن ی ی ک ق ر ا ئ ت بیشتر ندارد. آیا این روایت قرائت های متفاوت از قرآن را مردود نمی داند؟!

در روایت ص ح ی حه دیگر وقتی سخن از نزول قرآن بر هفت حرف است، امام علیه السلام به شدت برخورد می کند و می فرماید: اینها دروغ می گویند، قرآن بر یک حرف نازل شده است، قلت لابی عبدالله علیه السلام ان الناس، یقولون نزل القرآن علی سبعة أحرف فقال کذبوا أعداء الله و لکنه نزل علی حرف واح د م ن عند الواحد. (۲) «به امام صادق علیه السلام عرض شد، برخی از مردم می گویند قرآن بر ه ف ت حرف نازل شده است! فرمود دشمنان خدا دروغ می گویند. قرآن بر یک حرف از سوی خدا نازل شده است.»

در این روایت س خ ن از نزول قرآن بر هفت حرف است که بر اساس روایاتی که اهل سنت نقل نموده اند. (روایات أحرف سبعة) امام علیه السلام به شدت با آن مقابله می کند که این سخن صحیح نیست ک ه ق ر آن ب ر هفت حرف نازل شده است. از روایات أحرف سبعة در عین حال که سند ندارند، معانی گ ن گ و ن ا گ و ن شده است. یکی از آن معانی قرائت های گوناگون می باشد، که برخی روایات سبع را ق ر ا ئ ت ه ای ق ر ا ء سبع معنا نموده اند که امام علیه السلام این نکته را مردود می داند.

در هر صورت منظور از روایات احرف سبعة هر چه که باشد، امام علیه السلام آنها را مردود

ص: ۱۱۹

۱- کافی، کتاب فضل القرآن، باب نوادر، حدیث ۱۲

۲- همان، حدیث ۱۳.

می‌داند و با توجه به ذیل روایت که مشابه تعبیر روایت قبل است، فضا و سیاق روایت همان مردود دانستن قرائت‌های گوناگون است و توجه دادن مردم به این نکته که قرآن از جانب یک خدا است و یک اعراب و قرائت نیز بیشتر ندارد.

در روایت موثق دیگر به طور آشکار امام صادق علیه السلام تنها یک قرائت را تأیید می‌کند. قرائت‌های دیگر را مردود و گمراهی می‌خواند، حتی اگر آن قرائت از عبد الله بن مسعود باشد! ع-ن ابی عبد الله علیه السلام إن کان ابن مسعود لا یقرأ علی قرائتنا، فهو ضال، فقال: ربیعہ: ضال، نعم ضال ثم قال: ابو عبد الله علیه السلام أما نحن فنقرأ علی قرائه اُبی. (۱)؛ «اگر ابن مسعود بر خلاف قرائت ما قرائت کند، گمراه است. راوی از تعبیر امام تعجب می‌کند که اب-ن م-س-ع-ود گمراه باشد. می‌پرسد ابن مسعود گمراه است! امام مجدداً می‌فرماید آری، آنگاه م-ی ف-ر-م-اید ما بر قرائت «اُبی» هستیم. در این روایت امام علیه السلام می‌فرماید ما بر یک قرائت هستیم و آن قرائت اُبی است.» (منظور قرائت اُبی بن کعب است)

اگر قرائت‌های گوناگون از قرآن صحیح بود، چرا امام آنها را رد می‌کند؟ اُبی که بیش از یک قرائت ندارد. اگر قرائت‌های گوناگون بخواهند صحیح باشند، باید قرائت‌هایی مانند عبد الله بن مسعود صحیح باشد. چگونه امام بیش از یک قرائت را حتی اگر از ابن مسعود هم باشد مردود می‌داند؟! آیا این تعبیر آشکارا رد قرائت‌های متفاوت نیست. اگر امام صادق علیه السلام بخواهد قرائت‌های گوناگون را رد کند با چه زبانی طرح می‌سازد؟!

در برخی روایات ضمن این که امام علیه السلام مخاطب را از قرائت‌های گوناگون پرهیز می‌دهد، آنها را به قرائت متداول و متواتر در نزد مردم ارجاع می‌دهد: ... قرأ رج-ل علی ابی عبد الله علیه السلام و انا أسمع حروفاً من القرآن لیس علی ما یقرؤوها الناس فقال ابو عبد الله علیه السلام کف عن هذه القراءه إقرأ كما یقرء الناس. (۲) «شخصی در نزد امام صادق علیه السلام به ن-وع-ی قرآن قرائت می‌کند که متداول بین مردم نبوده است. امام علیه السلام به او می‌فرماید از این قرائت دست بردار. همان گونه که مردم قرائت می‌کنند، همان گونه که مردم قرائت می‌کنند، قرائت کن.» مفاد روایت طرد

ص: ۱۲۰

۱- همان، ح ۲۷.

۲- همان، ح ۲۳.

قرائت‌ها می‌باشد. آنگاه در دنبال روایت سخن از قرآنی که علی بن ابی طالب علیه السلام جمع آوری نمود می‌باشد، که در نزد امام زمان علیه السلام ودیعه است، که قبلاً شرح آن گذشت.

در روایت دیگر از این مطلب تعبیر دیگر شده است، عن الصادق علیه السلام إقرؤوا كما عَلَّمْتُمْ. (۱) «همان گونه که یاد گرفته اید قرائت کنید». این گونه تعبیرها که در سخنان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نیز نقل شده بود، رهنمود به همین قرائت متداول در نزد مردم است که یک قرائت همواره معروف و متواتر در نزد مردم بوده است و این قرائت همان قرائت اصلی قرآن است که معصومین علیهم السلام بر آن رهنمود هستند. معلوم می‌شود یک قرائت همواره متداول بوده است. البته در کنار قرائت اصلی و متواتر قرآن قرائت‌های گمنام همواره نیز بوده اند که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه از آن‌ها پرهیز می‌دهند.

احتمال دیگر

برخی در این روایات احتمال دیگر طرح نموده اند که منظور از این تعبیر «إقرؤوا كما یقرء الناس» ره_ن_م_و_د_ب_ه_ی_ک_ق_رائت_ن_یست. بلکه رهنمود به قرائت‌های متداول در آن زمان است. اینان چه بسا خ_واس_ت_ه_ان_د_ای_ن_روای_ت_را_ت_أ_ی_ید_بر_قرائت_های_قراء_سبع_معنا_کنند. یعنی همان گونه که مردم قرائت‌های گوناگون دارند به همان قرائت‌ها، قرائت کنید. به غیر آنها قرائت نکنید. شاید بسیاری از ف_ق_ه_ا_ک_ه_ق_رائت_ه_ای_گوناگون و بخصوص قراء سبع را جایز می‌دانند، این روایات را به همین احتمال معنا می‌کنند.

ل_ی_ک_ن_این_احتمال_بی_پایه_است، زیرا در صورتی این احتمال صحیح می‌تواند باشد که قرائت‌های قراء سبع از قرآن، در آن زمان_م_تداول_باشند. که عموم مردم آنها را بشناسند، تا امام مخاطب را به آن رهنمود نماید. در حالی که در زمان صدور این روایت، سخن از قرائت قراء سبع نبود. قرائت این هفت نفر مطرح نبود. زیرا زمان قراء سبع به بعد از امام صادق علیه السلام بازگشت دارد. برخی از اینها اصولاً در آن زمان مطرح نبودند و برخی هم اگر مطرح بودند به صورت قرائت گمنام بودند.

ص: ۱۲۱

زیرا شهرت و مطرح شدن قراء سبع به اواخر قرن سوم، زمان «ابن مجاهد» مربوط است. معنا کردن روایات امام صادق علیه السلام و دیگر ائمه علیهم السلام بر قرائت آنها به عنوان قرائت معروف در نزد مردم، بی اطلاعی از تطورات قراءات و مطرح شدن قراء سبع می باشد. (توضیح بیشتر در این باره خواهد آمد.) بنا براین تحلیل که از روایات مطرح شد، قرائت های گوناگون از قرآن، از نظر ائمه علیهم السلام نیز مردود می باشد.

پدیده اختلاف قرائت

ب_ا_ت_و_ج_ه_ب_ه_مطالبی که گذشت، قرائت های گوناگون از قرآن خارج از حقیقت قرآن و از نظر ب_رهان و روایات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام امری مردود می باشند. گرچه مردود بودن قرائت های گ_و_ن_ا_گ_و_ن_د_ل_ی_ل_نمی شود که وجود نداشته باشند. بلکه این پدیده عارضی از همان عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پ_د_ی_د_آ_م_د_ه بود و همیشه نیز وجود داشته است که روایات خود اشاره به این نکته داشتند. در ع_ی_ن_ح_ال این قرائت همواره در حاشیه قرائت اصلی بوده اند، هیچ گاه متداول نبوده اند. از قرآن همواره یک قرائت متداول بوده است. و آن قرائت عموم مردم می باشد.

عوامل اختلاف قرائت

اختلاف قرائت انگیزه ها و عوامل متفاوت دارد که برخی از آنها را بررسی می نمایم.

الف: ب_ر_خ_ی_ا_خ_ت_ل_ا_ف_ها در اثر اختلاف لهجه است که قاری قرائت اصلی را با لهجه خاص خودش قرائت می کند. شنونده آن را غیر از قرائت اصلی می پندارد. این نوع تفاوت، اختلاف قرائت به حساب نمی آید و مورد تأیید رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نیز بوده است. اختلاف لهجه همان است که روایت موثق از امام صادق علیه السلام می فرماید: ان ال_ر_ج_ل_ال_ا_ع_ج_م_ی_من_ا_م_ت_ی_لِی_ق_رَأَ القُرآنَ بَعَجْمِی_تَه فترفعه الملائکه علی عربیته. (۱) «افرادی از امت من قرآن را با لحن عجمی قرائت می کنند، فرشتگان به عربی می پذیرند».

ب: ن_و_ع_د_و_م_ا_ش_ت_ب_ا_ه_و_خ_ط_ا_در قرائت است. که شخص در اثر عدم آشنایی با قرائت اصلی،

ص: ۱۲۲

به صورت غلط قرائت می کند. این نوع اختلاف هم مورد توجه نیست.

ج: ش_ک_ل_د_ی_گ_ر_ا_خ_ت_ل_ا_ف_ا_ی_ن_ا_س_ت_ک_ه_د_و_ا_ع_ر_ا_ب_ی_ا_ب_ی_ش_ت_ر_،_ا_ز_ی_ک_ح_ر_ف_ب_ه_ع_ن_و_ا_ن_ق_ر_ا_ئ_ت_ا_ص_ل_ی_ا_ن_م_ط_ر_ح_ش_و_د_،_ت_م_ا_م_ا_ن_ق_ر_ا_ئ_ت_ه_ا_را_ص_ح_ی_ح_ب_د_ا_ن_د_._ح_ا_ل_ی_ا_ب_ه_ع_ن_و_ا_ن_ا_ی_ن_ک_ه_ه_م_ه_ا_آ_ن_ه_ا_ق_ر_آ_ن_ه_س_ت_ن_د_ی_ا_ا_ی_ن_ک_ه_ی_ک_ی_ا_ز_آ_ن_ه_ا_ق_ر_آ_ن_ا_س_ت_._م_ح_و_ر_ب_ح_ث_ا_خ_ت_ل_ا_ف_ق_ر_ا_ئ_ت_ک_ه_م_ر_د_و_د_ش_ن_ا_خ_ت_ه_ش_د_ا_ی_ن_ن_و_ع_ا_خ_ت_ل_ا_ف_ا_س_ت_._ع_ا_م_ل_ا_ی_ن_ن_و_ع_ا_خ_ت_ل_ا_ف_را_د_ر_د_و_چ_ی_ز_م_ی_ت_و_ا_ن_ج_س_ت_ج_و_ک_رد_._ی_ک_ی_ا_ج_ت_ه_اد_و_ب_ر_د_ا_ش_ت_ا_ز_ر_و_ا_ی_ا_ت_ن_ب_و_ی_ص_ل_ی_ا_ل_ل_ه_ع_ل_ی_ه_و_آ_ل_ه_و_س_ل_م_ی_ا_ئ_م_ه_ع_ل_ی_ه_م_ا_س_ل_ا_م_ک_ه_ق_ر_ا_ئ_ت_ه_ا_ی_گ_و_ن_ا_گ_و_ن_را_ط_ر_ح_ن_م_و_ده_ا_ن_د_،_د_و_م_ب_ر_د_ا_ش_ت_ا_ز_ر_و_ا_ی_ا_ت_ا_ح_ر_ف_س_ب_ع_ه_ک_ه_ب_ر_خ_ی_ا_ی_ن_ر_و_ا_ی_ا_ت_را_د_س_ت_ا_و_ی_ز_ق_ر_ا_ر_ا_د_ا_ده_و_ق_ر_ا_ئ_ت_ه_ا_ی_گ_و_ن_ا_گ_و_ن_را_ت_ج_و_ی_ز_ن_م_و_ده_ا_ن_د_.

از بحث های گ_ذ_ش_ت_ه_ض_ع_ف_ع_ا_م_ل_ا_و_ل_ر_و_ش_ن_ش_د_._ز_ی_را_ک_ه_ا_ی_ن_ا_ح_ت_م_ال_ی_ک_ب_ر_د_ا_ش_ت_خ_ل_ا_ف_ا_ص_و_ل_م_ح_ا_و_ر_ه_ا_ی_ا_ز_ر_و_ا_ی_ا_ت_ا_س_ت_و_م_و_رد_پ_ذ_ی_ر_ش_ن_ی_س_ت_._ر_و_ا_ی_ا_ت_ی_ک_ه_ا_ز_ر_س_و_ل_ا_ل_ل_ه_ص_ل_ی_ا_ل_ل_ه_ع_ل_ی_ه_و_آ_ل_ه_و_س_ل_م_ن_ق_ل_ش_ده_و_ن_ی_ز_ر_و_ا_ی_ا_ت_ا_ئ_م_ه_ا_ط_ه_ا_ر_ا_(ع_ل_ی_ه_م_ا_س_ل_ا_م)_ک_ه_ب_ر_خ_ی_ا_ز_آ_ن_ه_ا_ط_ر_ح_ش_د_،_ا_خ_ت_ل_ا_ف_ق_ر_ا_ئ_ت_را_ر_د_م_ی_ک_ن_ن_د_._د_ر_خ_ل_ال_س_خ_ن_ب_ه_ب_ی_پ_ا_ی_گ_ی_ع_ا_م_ل_د_و_م_ن_ی_ز_ا_ش_ا_ر_ه_ش_د_،_د_ر_ع_ی_ن_ح_ا_ل_ب_ه_ل_ح_ا_ظ_ا_ه_م_ی_ت_ا_ی_ن_ع_ا_م_ل_و_ب_را_ی_ا_آ_ش_ن_ا_ی_ی_ب_ی_ش_ت_ر_ب_ا_آ_ن_،_ق_د_ری_ب_ی_ش_ت_ر_د_ر_ا_ی_ن_ب_ا_ر_ه_س_خ_ن_م_ی_گ_و_ی_ی_م_.

روایات احرف سبعة

روایات مت_ت_عددی در کتاب های روایی اهل سنت و نیز برخی کتاب های شیعه وارد شده است، که ق_ر_آن_ب_ر_ه_ف_ت_ح_ر_ف_ن_ا_ز_ل_ش_د_ه_ا_س_ت_،_ع_ن_ا_ل_ن_ب_ی_ص_ل_ی_ا_ل_ل_ه_ع_ل_ی_ه_و_آ_ل_ه_و_س_ل_م_ق_ا_ل_ا_ن_ز_ل_ا_ل_ق_ر_آن_ع_ل_ی_س_ب_ع_ه_ا_ح_ر_ف_._(۱) «از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نقل می کنند که قرآن را بر هفت حرف نازل نموده است.» ع_ن_الن_ب_ی_ص_ل_ی_ا_ل_ل_ه_ع_ل_ی_ه_و_آ_ل_ه_و_س_ل_م_ن_ز_ل_الق_ر_آن_مِن_س_ب_ع_ه_ا_ب_وَاب_و_ع_ل_ی_س_ب_ع_ه_ا_ح_ر_ف_._(۲) «قرآن از هفت در بر هفت حرف نازل شده است.»

از ط_ری_ق_ش_ی_ع_ه_ن_ی_ز_ر_و_ا_ی_ا_ت_ی_ب_ه_ه_م_ی_ن_م_ض_م_و_ن_ن_ق_ل_ش_ده_ا_س_ت_،_ع_ن_ا_ب_ی_ع_ب_د_ا_ل_ل_ه_ع_ل_ی_ه_م_ا_س_ل_ا_م_اِنَّ_الق_ر_آنَ_ن_زَلَ_ع_ل_ی_س_ب_ع_ه_ا_ح_ر_ف_._(۳) «از امام صادق علیه السلام نقل می کنند که قرآن بر هفت حرف

ص: ۱۲۳

۱- تفسیر طبری، ج ۱، ص ۳۵.

۲- همان، ص ۴۳.

۳- خصال صدوق، ج ۲، ص ۳۵۸. باب السبعة.

نازل شده است.» در روایت ی دی_گ_ر آم_ده اس_ت ک_ه ح_ضرت از خدا می خواست که خدا بر او آسان بگیرد و بر این امر اصرار می ورزی_د، ت_ا در نهایت خدای سبحان اجازه فرمودند. قرآن را بر هفت حرف قرائت کنند، ان الله یأمرک ان تقرأ القرآن علی سبعة احرف. (۱) «خدای سبحان به تو دستور می دهد که قرآن را بر هفت حرف قرائت کنی که سخن از قرائت قرآن بر هفت حرف است».

ل_ی_ک_ن روایت معتبر از طریق شیعه در این رابطه وجود ندارد. در عین حال از روایت احرف سبعة ب_رداش_ت های گوناگونی شده است که به لحاظ احتمالات گوناگون شاهی بر تثبیت احتمال قرائت های متفاوت وجود ندارد.

برخی گفته اند منظور از هفت حرف هفت لغت و فرهنگ عرب است از قبیل قریش، هُذَیل، تمیم، اُزد، رب_ی_ع_ه، هوازن و ... (۲). برخی گفته اند منظور هفت نوع موضوع سخن است؛ امر، نهی، وعده، وعید، قصص، تاریخ، حلال، حرام، محکم، متشابه و امثال اینها. (۳) برخی مانند فیض کاشانی ف_رم_وده ان_د م_م_ک_ن اس_ت م_ن_ظ_ور ه_ف_ت لهجه باشد. و عدد هم از باب کثرت می تواند باشد. (۴) ب_رخ_ی_دی_گ_ر م_انند ابن جزری و ابن قتیبه و ... گفته اند منظور هفت نوع اختلاف قرائت اس_ت؛ ۱_اخ_تلاف در اعراب بدون تغییری در معنای کلمه، ۲_اختلاف در اعراب با تغییر در معنا، ۳_اخ_تلاف در ح_روف ک_ل_م_ه با تغییر در معنا بدون اختلاف در صورت کلمه مانند نَتْلُو با نَبْلُو، ۴_احتمال چهارم عکس فرض سوم، ۵_احتمال پنجم تغییر در معنا و صورت، ۶_احتمال ششم تقدیم و تاخیر، ۷_احتمال هفتم اختلاف به زیاده و نقصان حروف و کلمات. (۵)

۵_دی_د_گ_اه پ_ن_جم که زرکشی نقل می کند این که: منظور از هفت حرف، قرائت قراء سبع باشد. (۶) دی_د_گاه های دیگری نیز وجود دارد. لیکن هیچ کدام از اینها دلیل ندارند. به

ص: ۱۲۴

۱- همان.

۲- البرهان فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۲۷۶.

۳- همان، ص ۲۷۴. تفسیر طبری، ج ۱، ص ۵۳.

۴- تفسیر صافی، ج ۱، ص ۴۰، مقدمه.

۵- التمهید، ج ۲، ص ۱۰۶ و ۱۱۱.

۶- البرهان، ج ۱، ص ۲۷۳، صحیح مسلم، ج ۲، ص ۲۰۲. (حاشیه).

خصوص احتمال پ_ن_ج_م که ارتباط به بحث قرائت دارد به کلی مردود است. زیرا روایات احرف سبع گرچه ضعیف هستند، لیکن منسوب به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می باشند و اگر صادر شده باشند، از زبان حضرت صادر شده اند. در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اکثر قراء سبع متولد نشده بودند تا نوبت به قرائت آنها برسد. در هر صورت این روایات هیچ ارتباطی با قرائت قراء سبع نمی توانند داشته باشند.

قراء سبع

قرائت قراء سبع هیچ کدام تواتر ندارند. زیرا راویان آنها از حد خیر واحد تجاوز نمی کنند. افزون بر این در مثل قرائت عاصم به روایت حفص در حد خبر واحد موثق هم نمی باشد.

نسبت قرائت ها ابتدا به اماکن بود. مانند قرائت مدینه، مکه، کوفه، بصره؛ نه به افراد مانند قراء سبع. (۱) علت این نکته آن بوده است که قرآن هایی که عثمان به شهرها فرستاد و می خواست مبنای قرائت صحیح قرار گیرند، خود مشتمل بر اختلاف هایی بودند. افزون بر این، با فرض این که یک قرائت بیشتر در قرآن صحیح نمی باشد، احتمال تواتر چند قرائت امری موهوم می باشد.

افزون بر همه اینها از ب_ح_ث هایی که در موضوع قرائت مطرح است، پیدایش قراء سبع می باشد که برخی از فقها قرآن را براساس قرائت های آنها جایز می دانند. با مرور اجمالی به زندگی نامه این هفت نفر و زمان شهرت قرائت آن_ه_ا_ی_ن_ن_کته بهتر آشکار خواهد شد که هیچ روایت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم و روایات رسیده از ائمه اطهار علیهم السلام را نمی توان متوجه قرائت های این هفت نفر دانست. زیرا زمان صدور روایات فاصله زیادی با زمان مطرح شدن قرائت این هفت نفر دارند. این هفت نفر عبارتند از:

۱_ع_ب_د_الله_ب_ن_ع_امر_دمشقی، متولد سال ۸۰ در گذشت ۱۱۸. ایشان از قراء اهل شام است و از پیروان معاویه می باشد که نسبت فسق هم به او فراوان داده شده است. (۲)

ص: ۱۲۵

۱- مختصر التمهید، ص ۹۵، تمهید، ج ۲، ص ۱۰.

۲- التمهید، ج ۲، ص ۲۴۳.

۲- عبد الله بن كثير مكي، تولد ۴۵- درگذشت ۱۲۰.

۳- عاصم بن بهدله ابی النجود کوفی، درگذشت ۱۲۷.

۴- زبان بن العلا ابو عمرو بصری، تولد ۶۸- درگذشت ۱۵۴.

۵- حمزه بن حبيب کوفی تولد ۸۰- درگذشت ۱۵۶.

۶- نافع بن عبد الرحمن مدنی، درگذشت ۱۶۹. ۷- علی بن حمزه کسایي کوفی، درگذشت ۱۸۹. (۱)

زندگی این افراد هیچ کدام معاصر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نبوده است و زمان برخی مانند نافع و کسایي به بعد از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام مربوط می شود. گرچه زمان برخی از اینها همزمان با امام صادق علیه السلام است، لیکن اولاً همه هفت نفر معلوم نیست در آن زمان بوده باشند، و ثانیاً مهم مطرح بودن قرائت آنهاست. این هفت نفر در زمان امام صادق علیه السلام به عنوان «قراء سبع» معروف نبوده اند، بلکه قرائت آنها هم مانند سایر قرائت های گمنام در حاشیه قرائت اصلی قرآن بوده است. از هنگامی که احمد بن موسی بن العباس بن مجاهد ابوبکر المقری، معروف به «ابن مجاهد» (۳۲۴ - ۲۴۵) مسؤولیت إقراء و شؤون قرآن در درب-ار-ب-ن-ی-ع-ب-اس-ب-ه عهده گرفت، از بین قراء، این هفت نفر را به عنوان قرائت های صحیح انتخاب، به همه جا ابلاغ کرد و مردم را از قرائت های دیگر منع نمود. (۲)

این اقدام ابن مجاهد که هیچ ملاک و پایه علمی هم نداشت، موجب مطرح شدن قرائت این هفت نفر شد. البته نه این که هفت قرائت معروف و مشهور در کنار قرائت اصلی قرار بگیرند. بلکه هفت قرائت نسبت به سایر قرائت های گمنام، سه-ه-ره پی-دا-ک-ردن-د و اگ-ر-ک-سی می خواست قرائت گوناگون داشته باشد، به این قرائت ها م-ی-خ-واند. در عین حال

ص: ۱۲۶

۱- البرهان فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۴۰۴. از این افراد چهار نفر شیعه می باشند. عاصم، حمزه. کسانی، ابو عمرو بصری. افزون بر این که قراء معروفی چون عبدالله بن مسعود. ابی بن کعب، ابودرداء، مقداد، ابن عباس، ابی الاسود، علقمه، ابن سائب، سلمی، زر بن حبیش، سعید بن جبیر، نصر بن عاصم، یحیی بن یعمر، حمران ابن اعین، ابان بن تغلب و ... همه شیعه هستند. التمهید، ج ۲، ص ۲۴۳ و ۲۵۲.

۲- معرفه قراء الکبار، ج ۱، ص ۲۶۹، طبقات القراء، ج ۲، ص ۳۳۲، البرهان فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۴۰۷، تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۳۵۲، شماره ۲۸۹۶، فهرست ابن ندیم، ص ۵۴، مباحث فی علوم القرآن، ص ۲۴۷.

این قرائت‌ها نسبت به قرائت اصلی هم چنان گمنام و در حاشیه بودند.

در هر صورت قرائت قراء سبع با زمان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خیلی فاصله دارند و نمی توان آنها را متصل به زمان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و حتی زمان ائمه علیهم السلام نمود. تجویز هر قرائتی باید مستند به نظر حضرت یا ائمه علیهم السلام باشد. و نمی توان گفت قرائت اینها توسط دیگران پیش از اینها به زمان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم متصل است. زیرا در این صورت نسبت قرائت به اینها دلیل می خواهد.

از این بحث نکته دیگری نیز روشن می شود. زیرا وقتی قرائت قراء سبع بی سند باشد و نتوان آنها را به زمان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام متصل کرد، تواتر هفت قرائت نیز امری موهوم خواهد بود. بر همین اساس بسیاری از محققان به این نکته تصریح می کنند. ابن جزری می گوید من ابتدا قرائت های قراء سبع را مِتواترمی دانستم. آنگاه به اشکال آن پی بردم. (۱) سیوطی می گوید قرائت های سبع مِتواترنمی باشند. (۲) فخر رازی می گوید تواتر قرائت های سبع اشکال دارد. (۳) زمخشری می گوید، ان القراءه الصحیحه قرأ بها رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انما هی واحده. (۴) «قرائت صحیح که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قرائت می نمود یکی بیش نبود.» فیض کاشانی می گوید، القراءه الصحیحه واحده، (۵) «قرائت صحیح یکی بیش نیست.» مرحوم بلاغی می گوید قرائت های قراء سبع خبر واحد می باشند. (۶) آیت الله خویی می فرماید قرائت های قراء سبع یا به خبر واحد یا به اجتهاد خود فرد است. (۷) آیت الله معرفت می فرماید تواتر قرآن ربطی به تواتر قراء سبع ندارد و دلیل بر عدم تواتر قراء سبع اقامه شده است. (۸)

چون بخش قرائت مشتمل بر دو مرحله است، قبال از طرح مرحله دوم مبروری کوتاه به

ص: ۱۲۷

۱- النشر، ج ۱، ص ۱۳.

۲- اتقان، نوع ۲۲.

۳- تفسیر فخر رازی، ج ۱، ص ۶۳.

۴- نقل از حدائق الناظره، ج ۸، ص ۱۰۲.

۵- تفسیر صافی، ج ۱، ص ۴۰.

۶- آلاء الرحمن، ج ۱، ص ۲۹.

۷- البیان، ص ۱۳۷.

۸- التمهید، ج ۲، ص ۴۷.

مرحله اول نموده، آنگاه مرحله دوم را طرح می‌نماید.

در این مرحله بر این نکته پافشاری شد که یک تلفظ یک قرائت بیشتر پذیرا نیست و تَبِی_ی_ن_ش_د که روایاتی که از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و یا از ائمه علیهم السلام رسیده است همین موضوع را تأیید می‌کنند. قرائت قراء سبع را نمی‌توان به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یا ائمه علیهم السلام متصل نمود. در زمان نزول قرآن یک قرائت از قرآن متداول بوده است، در نتیجه یک قرائت در قرآن صحیح است. حال آن قرائت کدام است در مرحله دوم به این موضوع می‌پردازیم.

تواتر قرآن

اشاره

مرحله دوم بحث قرائت را از تواتر قرآن شروع می‌کنیم.

از باورهای قطعی عموم مسلمانان ثبوت قرآن با تواتر است که موجب صیانت آن از هر گونه خطر می‌باشد. قرآنی که روح الامین بر قلب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نازل نموده، همین قرآن است که امروز عموم مسلمانان آن را قرائت می‌کنند. کلمات و جمله‌ها و نیز اعراب قرآن امری است که در آن تردید راه ندارد.

معیار این باور حق تواتر قرآن است. زیرا که امر قطعی و باور یقینی باید با برهان قطعی به اثبات برسد. با براهین ظنی نمی‌توان باور قطعی و یقینی فراهم آورد. به همین خاطر است که عموم مسلمانان به ویژه فقها و محققان علوم قرآنی بر موضوع تواتر قرآن پافشاری دارند. و بر این اعتقاد حق هستند که قرآن از طریق امارات ظنی ثابت نمی‌شود. بلکه ثبوت قرآن به تواتر و برهان قطعی است. بر این اساس قرآن با خبر رواحد موثق و یا شهادت دو نفر عادل یا سایر راه‌های ظنی ثابت نمی‌شود. تنها راه ثبوت قرآن تواتر آن است که همگان بر آن اتفاق دارند. و تصریح می‌کنند که حتی شئون قرآن مانند اعراب و قرائت آن به غیر تواتر ثابت نمی‌شود.

بر این اساس همین نکته است که فقها بر تواتر قرآن حتی قرائت قراء سبع اصرار می‌ورزند و می‌گویند در ثبوت قرآن تواتر شرط است که نمونه‌هایی از اجماع و تواتر در همین بخش عنوان شده است. فقها بر این نکته تصریح دارند که شهادت فردی حتی مانند شهید پذیرفته نیست. چنانچه علامه و صاحب مدارک و محقق اردبیلی و بسیاری دیگری بر این

نکته اصرار دارند، لا تکفی شهاده الشهید، یا شهاده الشهید غیر کافیہ لا شترط التواتر فی القرآن. (۱) همان نکته ای که محقق فرزانه محمد جواد بلاغی می فرماید، من اجل تواتر القرآن بین عامه المسلمین جیلاً بعد جیل... (۲)

البته بخشی از این ادعا مورد نقد است که تواتر قرآن به معنای تواتر قرائت های متفاوت در قرآن نیست. بلکه تواتر قرآن تواتر یک قرائت را همراه و ملازمه دارد. و بدین خاطر تواتر قراء سبع امری موهوم بوده، در عین حال که تواتر اصل قرآن با اعراب و قرائت اصلی آن امری قطعی می باشد.

سبب تواتر

به لحاظ جاذبه فوق العاده قرآن و تشویق خود قرآن و نیز به لحاظ اهتـمـام رسـول الله صلی الله علیه و آله و سلم بـه قرآن، قرآن از هنگام نزول در بین مـسـلمانان به صورت گسترده مطرح بود. در صدر اسلام سخن روز مردم چه مؤمن و چه مخالف قرآن بود، وقت ی سوره ای نازل می شد، مؤمن با شوق و حرص وصف ناشدنی به سوی آن شتاب می کرد و قرآن را از دو لب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می گرفت و در قلب و سینه خود جا می داد. مخالف نیز به لحاظ اعجاب ها و زیبایی های قرآن شیفته آن می شد. و همواره در هر محفلی سخن از قرآن بود.

قرآن به نوعی در بین مسلمانان مطرح بود که تمام حدود آن را کاملاً و دقیقاً می شناختند و به حرور و کلمات و اعراب آن کمالاً آگاه بودند، به گونه ای که اگر کسی کلمه ای را اشتباه می گفت یا اعرابی را اشتباه قرائت می کرد، همگان متوجه می شدند و او را به اشتباهش گوش زد می کردند. در محفل مسلمانان شیرین ترین سخن قرآن بود. در مسجد و منزل آوای ملکوتی قرآن بلبلان دبود. و فضای مکه و مدینه عطر آگین از قرائت و حفظ قرآن بود. قرآن در بین مسلمانان باحـدود و شـؤونـش در حدتـواتر مطرح بود. عامل اصلی بقای قرآن و حفاظت آن از هر گونه خطر تحریف، همین تواتر آن است. و هیچ

ص: ۱۲۹

۱- تذکره. نهاییه. موجز الحاری، کشف الالتباس، مجمع الفائده و البرهان، مدارک الاحکام مفتاح الکرامه، ج ۷، ص ۲۱۰ و ۲۱۱.

۲- آلاء الرحمن، ج ۱، ص ۲۹.

دلیل بهتر از تواتر به حراست و صیانت قرآن نمی توان طرح ن_م_ود.

بر همین اساس اگر نویسندگان قرآن ده ها نفر بودند، حافظان قرآن صدها و قاریان قرآن هزاران ب_ودن_د. در ب_ین مسلمانان قرآن با تواتر شناخته می شد. هیچ گاه پذیرفته نبود و نیست که ج_م_ل_ه و یا کلمه ای و یا حتی اعرابی از قرآن با خبر واحد و یا شهادت دو فرد عادل و یا امارات و ظ_ن_ون_دی_گر ثابت شود. تواتر قرآن مورد پذیرش همه مسلمانان است. کسی در تواتر قرآن تردید ندارد. و این اندک توضیح هم که داده شد بدین جهت بود که عوامل تواتر اشاره شده باشد.

تواتر یک قرائت

وقتی قرآن متواتر باشد به ناچار باید یک قرائت آن نیز متواتر باشد. بین تواتر قرآن و تواتر یک قرائت (قرائت اصلی) ملازمه است. نه قرآن بدون آن اعراب و نه با غیر آن اعراب می تواند متواتر شود. زیرا در بخش اول گذشت که یک اعراب جزء حقیقت قرآن است. قرآن ملفوظ بدون اعراب ممکن نیست. و آنچه در تواتر قرآن نقش اصلی دارد ملفوظ بودن آن است. زیرا آنچه متواتر بود، قرآن ملفوظ که در زب_ان_ه_ای_م_ردم صبح و شام تلاوت می شد، بود؛ نه قرآن مکتوب. و به همین جهت در ثبت و انتقال ح_دود_ق_ر_آن_م_ان_ند_اعراب و ... از نسلی به نسل دیگر آنچه مورد اعتماد مردم بود، همان حفظ قرآن بر اذهان و قلب ها بود، نه نوشته ها. ابن جزری در این رابطه می گوید: نقل القرآن علی حفظ القلوب لا علی خط ال_م_صاحف و الکتب. (۱) «انتقال قرآن از نسلی به نسل دیگر در اثر حفظ آن بر س_ی_ن_ه_ه_ا_ب_ود، نه نگاشتن آن بر کاغذ».

از این رو در قرن اول که قرآن نقطه و اعراب گذاری نشده بود، مسلمانان با حفظ آن در سینه ها این خصوصیات را نسل به نسل منتقل کردند. و قرآن ملفوظ همراه ب_ا_ع_راب_اس_ت. اعراب اصلی قرآن جزء حقیقت قرآن است. بدین جهت قرآن نه بدون اعراب و نه با اعراب غیر اصلی نمی تواند متواتر باشد. زیرا بدون اعراب که ممکن نیست، چون هنگام یک اعراب، تلفظ م_ی_ش_ود. از ط_رف_ی_ا_گر بخواهد با اعراب غیر اصلی متواتر شود،

ص: ۱۳۰

قرآن متواتر نشده است. چیزی خارج از حقیقت قرآن در آن ضمیمه شده است، لذا اعراب در تحقق و شکل گیری قرآن نقش دارد. اگر قرآن متواتر است که همه پذیرفته اند، باید تواتر یک اعراب آن را نیز بپذیرند. بین این دو، ملازمه غی-رق-ابل انفکاک است. (۱)

نتیجه این ملازمه تواتر قرآن بر قرائت اصلی آن است. و قرائت های گوناگون خارج از حقیقت آن خواهند بود. بر این اساس همان گونه که بر یک قرائت برهان اقامه شد، به تواتر یک قرائت نیز برهان شکل می گیرد.

کدام قرائت متواتر است؟

فضای نوشتار اکنون این سؤال را در مقابل چشمان خواننده سبز می نماید، که اگر یک قرائت در قرآن صحیح است و آن قرائت هم همانند خود قرآن متواتر است، این قرائت کدام قرائت است و منطبق به قرائت کدام قاری می باشد؟

به این نکته در بخش های قبلی اشاره شده که پدیده قرائت های گوناگون یک پدیده نو ظهور نمی باشد. بلکه از زمان نزول قرآن اختلاف قرائت پدیدار شده و در طول تاریخ قرآن نیز ادامه داشته است. لیکن قرائت های گوناگون هیچ گاه در متن قرار نگرفته اند. همواره در کنار و حاشیه قرائت اصلی بوده اند. قرآن همواره بر یک قرائت عمومی در بین تمام مسلمانان مطرح بوده است. قرائت عمومی قرآن همان قرائتی است که هم اکنون نیز عموم مردم بر آن هستند. عموم مردم در شهرها، روستاها، حتی صحرائشینان آشنا با قرآن، با آن قرائت آشنا هستند. از قرائت های دیگر یا خیر ندارند و یا اگر هم اطلاع داشته باشند،

ص: ۱۳۱

۱- طرح این ادعا سخنی است مستدل و برهانی. نیازی به تأیید از سخن دیگران نیز ندارد. در عین حال برای برخی که برای سخن بزرگان بیشتر از برهان ارزش قایل هستند. توجه داده می شود که به این نکته مرحوم محقق کرکی نیز در جامع المقاصد اشاره فرموده است که در هیئت صحیح قرآن و تشکل آن هم حروف و هم اعراب نقش دارند. اگر کسی اعراب اصلی قرآن را قرائت نکند قرآن را قرائت نکرده است. و وجه البطلان فی هذه المواضع کلها انه مع تعمده یکون منهياً عنه عما قرأه فلا یکون محسوباً قرآناً. جامع المقاصد، ج ۲، ص ۲۴۵. جواهر الکلام، ج ۹، ص ۲۹۳. نکته دیگر تواتر در مورد قرائت هیچ یک از قراء سبعة یا عشرة. ثابت نشده است. تواتری که محرز است، در مورد قرائت عموم است که قرائت عموم مردم متواتر است.

می گویند آن گونه نیز قرائت شده است.

این توهم بی اس_اس_ت_ک_ه گفته شود قرائت های متفاوت در شهر و یا بلاد قاری معروف، مطرح بوده است! بلکه حتی قرائت قاری های معروف در شهر و دیار خودش هم در حاشیه قرائت اصلی قرآن بوده است؛ همان گونه که امروز نیز این چنین است.

م_ح_ق_ق_ان از ع_ل_وم_ق_ر_آنی هم ملا_ک اعتبار قرائت را همین قرائت عمومی قرار می دهند و به قرائت های دیگر هر چند از قراء معروف باشد، همه را گمنام می دانند. اصطلاح گمنام بودن نسبی است. گ_ا_ه_ی_ق_رائت_ه_ای دیگر با هم سنجیده می شوند برخی نسبت به برخی دیگر ممکن است شهرت داشته باشند، مانند قرائت های قراء سبع بعد از زمان ابن مجاهد نسبت به سایر قرائت ها. لیکن همین قرائت ها نسبت به قرائت اصلی قرآن، گمنام و در حاشیه قرائت اصلی بوده اند، و هستند.

قرائت اصلی ک_ه جزء حقیقت قرآن است، از ابتدا با حفظ در اذهان نسل به نسل منتقل می شده است. قرائت قرآن با اعراب اصلی آن همراه با حروف و کلمات قرآن در همه جا مطرح بوده است. اکنون هم بحمد الله در ا_ث_ر_واج_ن_ع_م_ت_چ_ا_پ و نشر، حتی در چاپ قرآن ها هم وحدت رویه مشاهده می شود. کشورهای م_س_ل_مان که اقدام به نشر قرآن می کنند، همگان بر یک اعراب، آن را می نگارند. گر چه برخی در گ_وش_ه و کنار اعمال سلیقه نموده و به برخی قرائت متفاوت هم توجه نموده اند، لیکن این نوعی ک_ژ_راه_گی بوده و ناشی از ناآگاهی ناشر می باشد، که برخلاف قرائت عمومی اقدام می نماید. باید از این اعمال سلیقه ها پرهیز شود.

در هر صورت قرائت عمومی متواتر اکنون در کتابت قرآن هم افزون ب_ر_ت_ل_ف_ظ و حفظ آن در اذهان مشاهده می شود، که همه بر یک قرائت می نویسند، و بر یک قرائت می خوانند. ای_ن_ق_رائت_ه_مان قرائتی است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه اطهار علیهم السلام بر آن بودند. این نکته گر چه ن_ی_از_ب_ه تأیید ندارند. زیرا برهانی است در عین حال به اعترافات برخی پژوهشگران وادی علوم قرآن و تفسیر اشاره می شود، که در طول تاریخ قرآن، به این نکته توجه داشته اند.

ص: ۱۳۲

ح-م-د بن سیرین اعتراف عبیده السلمانی (درگذشت ۷۲) را نقل می کند که قرائت عموم مردم که همگان بر آن هستند همان قرائتی است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بر آن بودند، القراه التي عرضت على النبي صلى الله عليه و آله و سلم ... هي القراه التي يقرؤها الناس اليوم. (۱) خلاد بن یزید (درگذشت ۲۲۰) می گوید به ی-حیی بن عبدالله (درگذشت ۱۷۳) گفتم نافع قرائت دیگری در کلمه «اذ تَلَقَّوْهُ» نقل می کند. وی گ-ف-ت م-ا به این نقل ها کاری نداریم، هر کس غیر از قرائت عموم مردم قرائت کند یا باید توبه کند، یا گردن به شمشیر نهد. لان-ه ق-رأ غ-ی-ر قراه الناس و نحن لو وجدنا رجلاً يقرأ بما ليس بين اللوحين ما كان بيننا و بينه الا ال-توبه او نضرب عنقه. (۲) «آن قرائت که از نافع روایت می شود، اگر غیر از قرائت عمومی است، چنین قاری یا باید توبه کند، و یا به شمشیر گردن نهد». در ج-ای دی-گر قرائتی را که بر خلاف قرائت عموم مردم باشد، گمنام می داند. (۳)

همچنین از ابو عمرو بصری که یکی از قراء سبع است روایت می کند: اگر کسی بر خلاف قرائت عموم مردم قرائت کند، آن قرائت گمنام است: ان-ی أت-ه م-ال-واحد الشاذ اذا كان على خلاف ما جاءت به العامة. (۴) «قرائت بر خلاف قرائت عموم را از کجا آورده است.»

ابن قتیبه می گوید از قرائت عموم مردم عدول نباید نمود، نحن معشر المتكلفين فقد جمعنا الله بحسن إختيار السلف لنا على مصحف هو آخر العرض و ليس لنا ان نعدوه. (۵) «ما بر قرائت زیبایی هستیم که گذشتگان ما آنرا انتخاب نموده اند و آخرین قرائتی است که بر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عرضه شده است، نباید از آن عدول نمود». به همین خاطر ب-ه-ی-چ کدام از

ص: ۱۳۳

۱- نقل از التمهید، ج ۲، ص ۱۴۷.

۲- المرشد الوجیز، ص ۱۸۰، نقل از التمهید، ج ۲، ص ۱۴۷.

۳- المرشد الوجیز، ص ۱۸۱، نقل از التمهید، ج ۲، ص ۱۴۸.

۴- مناہل، ج ۱، ص ۴۵۲، التمهید، ج ۲، ص ۱۴۸.

۵- التمهید، ج ۲، ص ۱۴۸.

قرائت ها نمی توان اعتماد نمود، چه قرائت قراء سبع و چه دیگران. تنها قرائت عموم مردم، یعنی قرائت متواتر ملاک صحت قرائت است.

مرحوم محمد جواد بلاغی محقق فرزانه و دانش ور فرهیخته علم کلام و علوم قرآن و تفسیر، سنگ تمام را در این مورد گذاشته و سخنی بس آشکار و متقن ابراز نموده است که به لحاظ زیبایی و احکام فوق العاده آن، قسمتی از عبارت ایشان را می آوریم .

مَن اجل تواتر القرآن الکریم بین عامه المسلمین جیلاً بعد جیل استمرت مادته و صورته و قراءته المتداوله علی نحو واحد فلم یوثر شیئاً علی مادته و صورته ما یروی عن بعض الناس من الخلاف فی قرائته من القراء سبعة المعروفین و غیرهم لم یسیطر علی صورته قرائه احدهم اتباعاً له و لو فی بعض الـنـسـخ و لم یسیطر علیه ایضاً ما روى من کثره القراءات المخالفه له مما انتشرت روایته فی الکتب کجامع البخاری و مستدرک الحاکم مستنده عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم و

«به خاطر این که قرآن کریم متواتر بین عموم مسلمانان، نسل به نسل بوده است، تمام خصوصیات قرآن بـه یـک روش حفظ شده است. هم ماده و هم حروف و هم شکل قرائت متداول آن. و چیزی در این حـقـیـقت تاثیر منفی نهاده است، حتی قرائت قراء سبع حتی در برخی نسخه ها هم تاثیر در قرائت مـتـداول قرآن نـهـاده اسـت. نیز روایاتی که در جوامع روایی از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و دیگران در قرائت های گوناگون نقل شده است، اینها هم تأثیر در قرائت اصلی قرآن نگذاشته است.»

آن گاه در مـورد قـرائت سبع می فرماید: و ان القراءات السبع فضلاً عن العشر انما هی صورہ بعض الـکلمات لا بزیاده کلمه او نقصانها و مع ذلك ما هی الا روایات آحاد عن آحاد لا توجب اطمیناناً و لا وثوقاً فـضـلاً عـن وهـنـها بالتعارض و مخالفتها للرسم المتداول المتواتر بین عامه المسلمین فی السنین المتطاولة. «قـرائت های هفت گانه تا چه رسد به ده گانه در اصل کلمه به زیاده و نقصان نیست، در اعراب و قـرائت آن اسـت، تـمـام اینها به خبر واحد است. دچار تعارض هستند و موجب اطمینان نیستند، تا چه رسد به این

که با قرائت عموم مردم که متواتر و متداول در طول سال های طولانی بوده است، مقابله کند».

آنگاه از این مقدمات زیبا و متقن این چنین نتیجه می گیرد: اذن فلا یحسن ان یعدل فی القرائه ع_ ما هو المتداول فی الرسم و المعمول علیه بین عامه المسلمین فی أجالهم الی خصوصیات هذه ال_ق_راءات م_ض_افاً الی انا معاشره الشیعه الإمامیه قد امرنا بان نقرأ كما یقرأ الناس، ای نوع المسلمین و عامتهم. (۱) «بنابراین صحیح و نیکو نیست که کسی از قرائت متداول و متواتر بین عموم مردم به ویژگی های س_ای_ر_ق_رائت ها عدول کند. افزون بر این که ما شیعه از جانب ائمه اطهار علیهم السلام مامور هستیم برطبق قرائت متداول بخوانیم».

این سخن دقیق ترین و محکم ترین سخن است که از سوی یک پژوهشگر قرآنی ابراز می شود. همان ک_ه تا کنون بر آن استدال و پافشاری شد. این سخن نکات مهمی را در بردارد.

نخست متواتر بودن ی_ک قرائت در طول تاریخ قرآن.

دو دیگر این که قرائت های گوناگون حتی در یک نسخه و یک مورد ه_م آسیب ب_ر قرائت متداول وارد نساخته اند و قرائت های گوناگون حتی قراء سبع بی پایه می باشد.

سه دی_گ_ر این که ائمه اطهار علیهم السلام هم شیعه را به همان قرائت عموم مردم رهنمود کرده اند و این همان تفسیر صحیح از تعبیر روایاتی است که می فرمود: إقرأ كما یقرء الناس.

م_ح_قق بزرگوار، مؤلف «التمهید» نیز در این باره می فرماید: فان ملا_ک صحه القرائه هی موافقه ذاک ال_ن_ص ال_محمفوظ لدى عامه المسلمین. (۲) «ملا_ک صحت قرائت موافقت با قرائت عموم مسلمانان است». البته ایشان به دنبال این سخن، سخن از سه شرط درباره ملاک صحت قرائت دارد، که آن سه شرط به یک شرط ارجاع داده می شود، که توضیح آن خواهد آمد.

ص: ۱۳۵

۱- آلاء الرحمن، ج ۱، ص ۲۹ و ۳۰.

۲- التمهید، ج ۲، ص ۱۵۴.

تای ن قسمت نوشتار این نتیجه را می توان گرفت که قرائت های متفاوت از قرآن در حاشیه بوده اند، وحتی م_شهورترین قرائت متفاوت، بر قرائت اصلی آسیب وارد نساخته است. به عنوان ن_مونه معروف ترین قرائت در مقابل قرائت متواتر، در آیه «مَالِكِ الْيَوْمِ الدِّينِ» است. که قرائت اصلی «م_ال_ک» و قرائت دیگر که معروف است، «مَلِک» می باشد. در عین حال، این قرائت، هیچ گاه به ق_رائت م_ت_وات_ر آسیب نزده است و هیچ گاه ملک یوم الدین متواتر نشده است. بلکه عموم مسلمانان همان «مالک یوم الدین» قرائت می کنند. در گوشه و کنار، برخی «ملک» قرائت می نمایند. و یا احیاناً برخی از چاپ های قرآن در اثر کژراهگی ملک هم می نویسند.

با این حال هیچ کدام از این عوامل باعث نشده است «ملک» متواتر شود و «مالک» از تواتر حذف شود. بلکه هر نقطه از جامعه اسلامی که بروی و به قرائت هر مسلمانی گوش فرادهی مالک قرائت می کند. و این نکته آشکار و بدون تردید است. لیکن طرح نکته دیگری نیز لازم به نظر می رسد که چرا بسیاری از فقهای فریقین قرائت های گوناگون از قرآن را جایز می شمارند؟

فقهاء و قراء سبع

در پاسخ این سؤال می توان گفت فرق عمده بین فقهای اهل سنت و شیعه در این رابطه وجود دارد. ف_ق_ه_ای_اه_ل_س_نت و نیز برخی محققان علوم قرآنی بر اساس این که روایات نزول قرآن بر احرف سبعة را ص_ح_یح می پندارند می گویند قرائت های گوناگون همه قرآن هستند. بر همین اساس قرائت برطبق همه آنها حتی ق_رائت ه_ای_غ_ی_ر_س_ب_عه هم جایز دانسته و همه آنها را قرآن می دانند.

ابن جزری می گوید: کل قرائه وافقت ال_ع_ریبه و لو بوجه و وافقت احد مصاحف العثمانيه، لا- يجوز ردها من ال_احرف السبعة التي نزلت بها ال_ق_رآن. (1) «ه_ر_ق_رائت_ی_ک_ه_م_واف_ق

ص: ۱۳۶

عربیت ولو از یک جهت باشد و بر طبق یکی از مصحف های عثمانی باشد، رد آن جایز نیست. این قرائت ها که بر اساس احرف سبعة هستند که قرآن بر اساس آنها نازل شده است، صحیح می باشند.» زرقان ی می گوید: ان القراءات کلها علی اختلافها کلام الله لا مدخل لبشر فیها. (۱) «همه قراءات، کلام الله هستند و بشر در آنها دخالت ندارد».

جواب این گروه از علما بحث دیگری می طلبد که روایات احرف سبعة بی سند هستند. افزون بر این که مفاد آنها ربطی به قرائت قراء سبع ندارد. که بطور خلاصه این بحث طرح شد. گرچه ممکن است اهل سنت آن را نپذیرند.

اما فقهای شیعه در اثر اعتماد به اجماع و برداشت و اجتهاد از روایاتی که برخی از آنها در هـ مین نوشتار اشاره شد، به این فتوا رسیده اند. البته با یک فرق عمده با فقهای اهل سنت، و آن ای ن ک ه ف ق های شیعه هفت قرائت یا کمتر و یا بیشتر را قرآن نمی دانند، بلکه قرآن را تنها یک قرائت م ی دانند. به دیگر سخن فقهای شیعه از بین چندین قرائت تنها یکی از آنها را قرآن می دانند، نه همه قرائت ه را. در ع ی ن ح ال ب ر اس اس برخی ادله این فتوا را ابراز می کنند.

ادله فقهای شیعه

فقهای شیعه برخی به دلیل اجماع، برخی به دلیل تقیه و برخی نیز به دلیل تواتر! برخی بر اساس برداشت از روایاتی مانند اقرؤوا کما یقرأ الناس، قرائت های گوناگون را اجازه می دهند. البته همه این دلیل ها مخدوش می باشند. و به آنها اشاره خواهد شد. ب ر ای ن اس اس پایه فتوای فقهای شیعه دلیل های دیگر است. در عین حال که این نکته را بر خلاف قاعده می دانند.

شیخ الطایفه که از بزرگان فقه و تفسیر و کلام است می فرماید: در نزد اصحاب امامیه و روایات، ای ن ن کته محرز است که قرآن یکی است و بر یک پیامبر نازل شده است. اما

ص: ۱۳۷

علت جواز قرائت های گوناگون به دلیل اجماع است، غیر انهم اجمعوا علی جواز القراءه بما يتداوله القراء... (۱)

محقق طب-رسی می فرماید: و الشیاع فی اخبارهم ان القرآن نزل علی حرف واحد؛ «آنچه مطرح است در نزد امامیه این که قرآن بر یک حرف نازل شده است.» و می فرماید: ان ال-ظ-اه-م-ن-مذهب الامامیه انهم اجمعوا علی جواز القراءه بما تتداوله القراء بینهم. (۲) «اجماع امامیه برای این است که قرائت بر قراء مشهور جایز است».

ص-اح-ب جواهر این نکته را ضروری مذهب عنوان می نماید: ضروریه معروفیه مذهبنا بان القرآن نزل بحرف واحد. (۳) «این امر ضروری مذهب امامیه است که قرآن بر یک حرف نازل شده است». استاد صاحب جواهر (کاشف الغطاء) در حاشیه بر مدارک می فرماید: لا یخفی ان القرائه عندنا نزلت بحرف واحد؛ (۴) «در نزد امامیه قرائت بر یک حرف نازل شده است».

ص-اح-ب ح-دای-ق می فرماید: جواز قرائت های گوناگون به دلیل قرآن بودن آنها نیست، بلکه به جهت تقیه و طلب اصلاح بین مسلمانان است و قرآن که از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ثابت است، یک قرائت بی-شتر ندارد: جواز القراءه لنا تلک القراءات رخصه و تقیه و ان کانت القراءه الثابته عنه صلی الله علیه و آله و سلم انما هی واحده. (۵) «تجویز قرائت گوناگون را به لحاظ تقیه بر ما اجازه داده اند، گرچه قرائتی که از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ثابت است، یکی بیش نیست».

آیه الله خوئی بعد از این که قرائت های گوناگون را خلاف قاعده می داند می فرماید: باین حال از ای-ن قاعده عدول می کنیم به خاطر سیره قطعیه که متصل به اصحاب ائمه علیهم السلام می شود، لجریان ال-س-یره القطعیه من اصحاب الائمہ علی ذلک فان اختلاف القراءات امر

ص: ۱۳۸

۱- تفسیر تبیان، ج ۱، ص ۷.

۲- مجمع البیان، ج ۱، ص ۷.

۳- جواهر الکلام، ج ۹، ص ۲۹۴.

۴- نقل از جواهر، ج ۹، ص ۲۹۴.

۵- حدائق الناظره: ج ۸، ص ۱۰۰.

شایع ذابح بل کان متحققاً بعد عصر النبی صلی الله علیه و آله و سلم. (۱)

بر این اساس فقهای شیعه در عین حال که قرائت های متفاوت را اجازه می دهند آن را مخالف اصل و قاعده می دانند و به دلیل خاص از قاعده اصلی عدول نموده اند.

اجماع

دلیل هایی که این گروه از فقهای ارجمند شیعه عنوان می فرمایند، به دلایلی مورد پذیرش نمی تواند باشد. و اگر عرصه فقهی بود بیشتر در این رابطه گفتگو می شد. لیکن چون موضوع علوم قرآنی است به صورت فشرده این ادله نقد می شوند.

این نکته آشکار است که هیچ گونه زمینه تقیه در مورد مسئله مشاهده نمی شود یا یادآوری این نکته نقد را در مورد اجماع شروع می کنیم. یکی از ادله فقهی بر تجویز قرائت قراء سبع ادعای اجماع است که در منابع فقهی به چشم می خورد.

در کتاب های متقن فقهی مانند کتاب هایی که نام برده می شوند یا ادعای اجماع اصحاب امامیه بر تواتر قرائت هفتگانه شده و یا ادعای تواتر این قرائت شده است. علامه رحمت الله علیه در منتهی می فرماید، يجوز ان قرأ بای قراءه شاء من السبعه لتواترها اجمع. (۲) «جایز است که فرد به هر کدام از قرائت های هفتگانه، قرآن را قرائت کند. زیرا همه اینها متواتر می باشند.» همچنین در تذکره می فرماید: يجب ان یقرأ بالمتواتر من القراءات و هی سبعه. (۳) «واجب است در نماز به یکی از قرائت های هفتگانه قرائت نماید.» در تحریر می فرماید: يجوز ان قرأ بای قرائه شاء من القراءات السبع. (۴) «به هر کدام از قرائت های هفتگانه قرائت کند، جایز است.» (علامه در قواعد که یک کتاب متقن فقهی و متن است چنین مطلبی ندارد.)

ص: ۱۳۹

۱- مستند العروه الوثقی، ج ۳، ص ۴۷۷.

۲- منتهی المطلب، ج ۱، ص ۲۷۳.

۳- تذکره الفقهاء، ج ۳، ص ۱۴۱.

۴- تحریر الاحکام، ج ۱، ص ۳۸.

شهید اول در ذکری می فرماید: يجوز القراءة بالمتواتر... لثبوت تواترها كثبوت قرائه القراء السبعه، (۱) «قراءة قرآن (در نماز) باید به قرائت متواتر مانند قرائت قراء هفتگانه باشد.» شهید ثانی در روض الجنان می فرماید: وقد اجمع العلماء علی تواتر السبعه و اختلفوا فی تمام العشره. (۲) «فقهها در تواتر قرائت هفتگانه اجماع دارند اما در قرائت دهگانه اختلاف دارند.» محقق کرکی در جامع المقاصد می فرماید: فقد اتفقوا علی تواتر السبع. (۳) «فقههای امامیه اتفاق بر تواتر قرائت های هفتگانه دارند.»

محقق اردبیلی می فرماید: و كانه لا خلاف فی السبعه. (۴) «گویا در قرائت قراء سبع اختلافی بین فقها نیست.»

مرحوم سید محمد عاملی (صاحب مدارك) می فرماید: وقد نقل جمع من الاصحاب الاجماع علی تواتر القراءات السبع. (۵) «عده ای از اصحاب امامیه نقل اجماع نموده اند بر تواتر قرائت های هفتگانه.»

همین موضوع را بر برخی منابع دیگر نسبت داده اند. مانند موجز الحاوی، كشف الالتباس و المقاصد العلیه شهید. (۶)

محقق عاملی (صاحب مفتاح الكرامه) می فرماید: قال اكثر علمائنا يجب ان یقرأ بالمتواتر و هی سبع. (۷) «بیشتر فقهای ما (شیعه) فرموده اند که قرائت قرآن باید به قرائت متواتر که هفت قرائت می باشد، صورت گیرد.»

بر این اساس ادعای اجتماع یا تواتر یا اجماع منقول در کلمات فقهای بنام شیعه فراوان

ص: ۱۴۰

۱- ذکری الشیعه، ص ۱۸۷.

۲- روض الجنان، ص ۲۶۴.

۳- جامع المقاصد، ج ۲، ص ۲۴۵.

۴- مجمع القائده و البرهان، ج ۲، ص ۲۱۷.

۵- مدارك الاحكام، ج ۳، ص ۳۳۸.

۶- مفتاح الكرامه، ج ۷، ص ۲۱۰.

۷- همان، ص ۲۰۹.

به چشم می خورد. به همین خاطر باید این نکته بررسی شود که آیا اجماع در این مسئله می تواند یک دلیل فقهی مستقل و پشتوانه فتوای فقها قرار گیرد، یا این که اجماع قابل نقد می باشد؟

نقد اجماع

در مورد اجماع به عنوان دلیل فقهی می تواند گفت اجماعی معتبر است که به طور کامل شکل گرفته باشد و مخالف در مورد آن نباشد. و نیز مدرک اجماع مشخص نباشد. افزون بر این که اجماع محصل در کتاب های فقهایی که از آنها تعبیر «به قدماء» می شود مورد عنایت فقها می باشد، نه اجماع متأخرین. فقهای شیعه را به سه دوره تقسیم می نمایند. فقهای تا قرن ششم، زمان محقق حلی، «قدماء». و از قرن ششم تا قرن دهم «متأخرین» و از قرن دهم تا چهاردهم «متأخر المتأخرین» عنوان می نمایند.

با توجه به این نکات می توان گفت این موضوع در کتاب های فقهی قدماء به طور کلی مطرح نیست. نه در مقلد صدوق و نه در مغنعه مفید و نه نهاییه و مبسوط شیخ. و نه در غنیه ابن زهره و وسیله ابن حمزه و مراسم سلار. و مهذب ابن براج. در هیچ کدام از کتاب های مهم فقهی قدماء موضوع مطرح نیست. حتی در مثل شرایع الاسلام محقق حلی که تقریباً آخرین فرد از قدماء به حساب می آید مسئله مطرح نمی باشد.

این مسئله در کتاب های فقهی از زمان علامه حلی مطرح شده است. و به دنبال علامه شهید اول آنگاه شهید ثانی و محقق کرکی و نیز صاحب مدارک و صاحب جواهر و صاحب حدایق و ... دیگران مطرح ساخته اند.

در میان قدماء شیخ طوسی در تبیان که کتاب تفسیری است موضوع را مطرح می سازد. (۱) که بدنبال آن محقق طبرسی نیز مسئله را مطرح می نماید. (۲)

و در بین متأخرین هم بیشتر آنان سخن از تواتر دارند که قرائات قراء سبع متواتر می باشند. یعنی ادعای تواتر نموده اند. سخنی از اجماع به میان نیآورده اند. نقل اجماع در

ص: ۱۴۱

۱- تبیان، ج ۱، ص ۷.

۲- مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۲.

مثل جامع المقاصد کرکی رحمت الله علیه، روض الجنان شهید، مدارک الاحکام، و مفتاح الکرامه مطرح می باشد. در واقع نقل اجماع (اجماع منقول) جمعی از فقها متأخرین می باشد. به چنین اجماع منقول نقل به برخی از متأخرین تا چه مقدار می توان به عنوان دلال فقهی مستقل اعتماد نمود؟!

بر این اساس اجماع محصل به ویژه اجماع قدماء و پیشینیان از فقها در مسئله شکل نمی گیرد. تنها اجماع منقول برخی از متأخرین مطرح است. زیرا مسئله کتاب های فقهی پیشینیان مطرح نیست و بسیاری از فقها که اسامی برخی از آنها آورده شد، مخالف اجماع و مخالف تواتر هستند.

افزون بر اینها در مورد مسئله روایات فراوانی وجود دارد که ممکن است مستند فقها در این فتوا آن روایات باشد نه اجماع. و به همین خاطر فقهای معاصر مانند محقق خوبی به اجماع اعتماد نمی کند، دلیل مگر مانند سیره را مطرح می سازد.

توجیه تواتر

اشاره

اما تواتر به قرائت های هفتگانه همان گونه که مطرح شد، پایه و اساس نمی تواند داشته باشد. زیرا بر این مطلب برهان اقامه شد که تنها یک قرائت در قرآن صحیح می باشد. و بدین خاطر تنها یک قرائت می تواند متواتر باشد. زیرا تواتر بیش از یک قرائت دلیل بر تکاذب آنها می باشد. وقتی یک قرائت صحیح باشد تواتر قرائت دیگر قهراً باطل است و نمی تواند شکل بگیرد. بر این اساس شکل گیری تواتر بر بیش از قرائت صحیح قرآن امری موهوم می باشد. به همین علت است که در شکل گیری تواتر فقها تردید می کنند.

و بسیاری از آنان تواتر قرائت های هفتگان را منکر می باشند. صاحب جواهر در این باره «بسیاری از علمای شیعه و اهل سنت و اهل سنت تواتر را انکار می کنند.»

و به همین علت مدعیان تواتر هم به نوعی تواتر را توجیه می کنند که منظور از تواتر این قرائت به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نمی باشد. که به دو توجیه از زبان فقها اشاره می شود. فقها می فرمایند

منظور از تواتر این نیست که تمام این قرائات هفتگانه مستند به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می باشند. و همه آنها وحی منزل می توانند باشند.

شهید ثانی در جواب فخر رازی می فرماید: منظور تواتر همه قرائات سبع نیست. بلکه منظور این است که قرآن متواتر در بین قرائات سبع وجود دارد. لیس المراد بتواترها ان کل ما ورد من هذه السبع متواتر بل المراد انحصار المتواتر الان فیها نقل من هذه القراءات. (۱) بازگشت این سخن به همان مبنای منتخب است که قرآن متواتر همان قرائت عمومی است که در این قرائت ها وجود دارد. نه این که همه قرائت های هفتگانه متواتر باشند.

همچنین مفتاح الکرامه تواتر را نوعی دیگر توجیه می کند که منظور از تواتر این قرائات تواتر به صاحبان این قرائات است نه تواتر به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کلام الاصحاب و اجماعاتهم یحمل عل یالتواتر الی اصحابها لا الیه صلی الله علیه و آله و سلم. (۲)

بر این اساس به استناد قرائت های قراء سبع به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نه اجماع محصل نه اجماع منقول و نه تواتر وجود ندارد. اجماع به عنوان دلیل فقهی مستقل نمی تواند پشتوانه فتوای فقها قرار گیرد که قرائت قرآن را به قرائت های هفتگانه جایز می دانند.

اما سیره مستمر و متصل به زمان ائمه علیهم السلام و یا رسول الله صلی الله علیه و آله در مورد قرائت قراء سبع امری غیر قابل پذیرش است. به چه دلیل این سیره به زمان ائمه علیهم السلام متصل می شود؟! در مورد قرائات سبع کدام سیره تحقق دارد؟! کسی که قرائات قراء سبع را جایز می داند چگونه حتی احتمال آنها را در زمان ائمه علیهم السلام می پذیرد! در حالی که در بحث های قبلی به اثبات رسید که مطرح شدن قرائت قراء سبع به اوایل قرن چهارم مربوط می شود. حتی به زمان ائمه علیهم السلام نمی توان آنها را استناد کرد، تا چه رسد به زمان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم.

بر این اساس سیره مستمر مردم قرائت های گوناگون از قرآن نمی باشد. سیره مردم به یک قرائت است که همان قرائت اصلی قرآن است. نمی توان قرائت های گوناگون را با

ص: ۱۴۳

۱- نقل از مفتاح الکرامه، ج ۷، ص ۲۱۸.

۲- مفتاح الکرامه، ج ۷، ص ۲۱۷.

سیره به زمان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم متصل نمود. زیرا چنین سیره ای تحقق ندارد.

اما روایات که برداشت ها از اقرأ كما یقرأ الناس، مبنی بر این که این گونه قرائت ها متداول بوده اند و امام علیه السلام به همان قرائت ها ارجاع می دهد، نیز مخدوش است. زیرا این قرائت ها در هیچ زمانی متداول نبودند، اقرأ كما یقرأ الناس؛ یعنی همانند قرائت عمومی متواتر و متداول بین مردم که یک قرائت بیش نیست قرائت کنید، نه قرائت های متفاوت قرائت های متفاوت هیچ گاه به عنوان قرائت مردم متداول نبوده اند. برداشت جو از قرائت از این گونه روایات بی اطلاعی از تطور قرائت گوناگون است. یک فقیه آگاه به این موضوع به گونه دیگر فتوا خواهد داد. هنگامی که ثابت شود تواتر در یک قرائت تحقق دارد، ادعای امثال محقق کرکی که در مورد قراء سبع تواتر ادعا می کند، (۱) مخدوش خواهد بود.

بر این اساس دلیلی وجود ندارد که از قاعده اولی برگشته، برخلاف آن فتوا صادر شود. زیرا قاعده اولیه اقتضا می کند یک قرائت بیشتر صحیح نباشد. دلیل عقلی، و نیز روایات نبوی صلی الله علیه و آله و سلم و آثار اهل بیت علیهم السلام و سیره مسلمانان همه هماهنگ یکدیگرند و یک پیام را ندا می دهند که یک قرائت بیشتر صحیح نیست. و آن قرائت همین قرائت عمومی مسلمانان است که همه بر آن اتفاق و تواتر دارند.

قرائت عاصم

در بَح_ث قرائت همواره سخن از قرائت «عاصم» است (عاصم بن ابی النجود الاسدی) است. در کتاب های علوم قرآنی شیعه و اهل سنت و نیز کتاب های فقهی همواره معتبرترین و معتمدترین قرائت، قرائت عاصم شناخته شده است. به گونه ای که حتی چاپ قرآن ها را در ایران اسلامی براساس قرائت عاصم به روایت حفص تجویز می نمایند! و بر این پندارند که قرائت عاصم معتبرترین قرائت در بین قرائت های گوناگون می باشد! قرائت ایشان چه ویژگی دارد که ملاک صحت قرائت قرار می گیرد؟!

در پ_سخ این سؤال می توان گفت بر اساس فضای سخن این نوشتار و هر کسی که این شیوه را در پ_ی_ش گیرد، برای قرائت فردی مانند عاصم یا غیر عاصم هیچ گونه امتیازی

ص: ۱۴۴

نمی بیند. زیرا ملاک اصلی تواتر قرائت است. در تواتر فرد هیچ گونه تاثیری ندارد. قرائت او نمی تواند معتمد باشد. از نظر فقهی هم قرائت عاصم که توسط راویان ایشان نقل شده اعتباری در عرصه فقهت نمی تواند داشته باشد. زیرا عاصم قرائت خود را با سه واسطه در عرض هم از علی بن ابی طالب علیه السلام می رساند. یکی ابو عبد الرحمن سلمی، زر بن حبیش و ابو عمرو شیبانی. راویانی که قرائت ایشان را نقل می کنند عبارتند از ح_ف_ص بن س_ل_یمان اسدی (ریب) که معروفترین بوده و از همه بیشتر مورد توجه است. دیگری شعبه بن عیاش معروف به ابوبکر. (قرائت عاصم به سلمی آنگاه به عبدالله بن مسعود منتهی می شود. چون با قرائت متواتر منطبق است با قرائت امیرالمؤمنین علیه السلام هماهنگ می باشد).

در کتاب های رجال شیعه نام و نشانی از عاصم یافت نمی شود. اما بر اساس نقل البیان، رجالیون اهل سنت وی را توثیق می کنند. (۱) در مورد راویان ایشان آنچه مورد توجه است «حفص» بوده نه ابوبکر. ح_ف_ص در کتاب های رجال شیعه توثیق نشده است. اگر سخنانی که به عنوان کذاب و جاعل ح_دی_ث_ک_ه_ب_رخی عنوان می کنند. (۲) در مورد ایشان ثابت نشود، حداقل این است که امامی م_ج_ه_ول الحال است و به روایت او نمی توان در فقه اعتماد نمود.

در عین حال عاصم چون با یک واسطه به زمان علی بن ابی طالب علیه السلام متصل می شود. چون ایشان اهل کوفه بوده و قرائت وی به لحاظ دقیقی که داشت_ت_ه در اک_ث_ر م_وارد م_نطبق با قرائت عموم می باشد. به فرمایش زیبای برخی «ن_سبت» در این مورد معکوس است. (۳) ملاک قرائت متواتر است نه قرائت فرد. در بین قراء سبع عاصم چنین ویژگی را دارد که همراه با قرائت عمومی می باشد. جز در موارد بسیار اندک، از ق_رائت_م_ت_وات_ر_ف_اص_ل_ه ن_گ_رف_ته است. بر این اساس صحیح نیست صحت قرائت قرآن را قرائت عاصم به روایت حفص عنوان نمود.

با بررسی که از نقل اختلاف قرائت های تفسیر شریف مجمع البیان انجام گرفت به دو مورد برخورد شد. قرائت عاصم به روایت حفص با قرائت متواتر تفاوت دارد. ی_کی_کسره

ص: ۱۴۶

۱- البیان، ص ۱۴۴.

۲- همان، ص ۱۴۵.

۳- التمهید، ج ۲، ص ۲۴۵.

کید در «کید الکافرین» است که قرائت منسوب به عاصم نصب کید «کید الکافرین» (۱) است. (۲) دوم آیه ۳۳ احزاب است که قرائت متواتر «قَرَنَ يُوتَكُنَّ» به فتح قاف می باشد. در صورتی که قرائت منسوب به عاصم به روایت ح_ف_ص_ب_ه_ک_س_ر_ق_اف است، «قَرَنَ». البته نقل دیگر از عاصم در همین مورد همان قرائت ع_م_وم_ی_اس_ت. (۳) این ویژگی مهم قرائت عاصم است که از برکت پیروی از اهل بیت و علی بن ابی طالب علیه السلام نصیب وی شده است. بنابراین ملاک صحت قرائت، قرائت فردی چون عاصم نیست. ملاک تواتر قرائت است که قرائت عاصم به روایت حفص جز در موارد اندک منطبق با قرائت متواتر است.

این نکته نیز ممکن است نیاز به توضیح داشته باشد که در روایت موثق از امام صادق علیه السلام این چنین آمده بود که ما بر قرائت «أَبِي» هستیم. (۴) قرائت اَبی هم به عنوان فرد خصوصیت ندارد. با در نظر گرفتن این که قرائت اَبی مَن_طبق با قرائت متواتر بوده است (که قرائت اصلی قرآن است) به این جهت امام علیه السلام می فرماید ما بر طبق قرائت «أَبِي» هستیم. قرائت ائمه علیهم السلام هم به این جهت که به لحاظ آگاهی به حقیقت قرآن همراه با قرائت متواتر بوده اعتبار دارد.

ملاک صحت قرائت

نتیجه مهم این پژوهش این است که تنها ملاک صحت قرائت یک چیز است و آن تواتر قرائت است. گرچه برخی ملاک های متعدد عنوان نموده اند. مانند موافقت با قرائت عمومی، موافقت با افصح در زبان عربی، عدم مخالفت با دلیل و برهان قطعی. (۵) از مطالب گذشته به دست آمد آنچه ملاک صحت قرائت است همان موافقت با قرائت عمومی و متواتر می باشد. البته وقتی قرائت اصلی قرآن اح_راز_ش_د، م_ط_ابق افصح نیز خواهد بود و هیچ دلیل قطعی هم با آن منافاتی نخواهد داشت.

در سراسر کتاب های روایی هم روایت صحیحی وجود ندارد که با قرائت متواتر

ص: ۱۴۶

۱- انفال، ۱۸.

۲- مجمع البیان، ج ۴، ص ۵۳۱.

۳- همان، ج ۸، ص ۳۵۵.

۴- کافی، کتاب فضل القرآن، باب نوادر، حدیث ۲۷.

۵- التمهید، ج ۲، ص ۱۱۹ و ۱۵۴.

مخالفت کند. گرچه اگر روج و ده هم داشت نمی توان وان س ت ب ا ت و اتر معارضه کند. لیکن چنین چیزی وجود ندارد. نتیجه این که در تمام موارد اختلاف قرائت تنها می توان به قرائت اصلی، قرائت نمود. در مثل مالک یوم الدین، ملک یوم الدین جایز نیست. در مثل حتی یَطْهَرْنَ، حتی یَطْهَرْنَ صحیح نیست و همچنین در سایر موارد اختلاف قرائت.

مروری به آنچه گذشت

در مرحله اول این بخش استدلال شد که قرآن که یک مرتبه بر رسول الله تلفظ و نازل شده است. یک مرتبه تلفظ بیش از یک اعراب پذیرا نیست. یک اعراب جزء حقیقت قرآن است، قرائت های متفاوت از قرآن یک پدیده عارضی است و از عصر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شروع شده است که هم برهان عقلی و هم راویات رسیده از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام آنها را رد می کنند. این قرائت ها همواره در حاشیه بوده اند و هیچ گاه به قرائت متواتر قرآن آسیب وارد نکردند.

در مرحله دوم این بخش این نکته به اثبات رسید که تواتر قرآن ملازم با تواتر یک قرائت نیز هست. لذا پذیرش تواتر قرآن پذیرش تواتر یک قرائت هم می باشد، این قرائت، قرائت هیچ فردی از قراء نمی باشد، بلکه همان قرائت عموم مسلمانان است. که از اب ت دای نزول قرآن متداول بوده است.

همچنین به این نکته اشاره شد قرائت های دیگر بر طبق نظر فقهای شیعه خارج از حقیقت قرآن هستند و بر خلاف قاعده می باشند. گرچه به لحاظ برخی ادله، عده ای از فقهای شیعه قرائت های گوناگون را جایز می دانند. به این مطلب نیز اشاره شد که ادله این گروه از فقهاء نیز مخدوش می باشد. اما فقها اهل سنت قرائت های گوناگون را قرآن می پندارند که اساس و مبنا آن مخدوش می باشد. در پایان ویژگی قرائت عاصم اشاره شد که جز در موارد اندک منطبق با قرائت عمومی می باشد. و بررسی شد که ملاک صحت قرائت تنها یک چیز است و آن تواتر است. و بررسی شد که ملاک صحت قرائت یک چیز است و آن تواتر است. بر این اساس ملاک صحت قرائت در قرآن تواتر قرائت است نه قرائت عاصم به روایت حفص.

در پایان ضمن احترام به همه فقها و سنگرداران عرصه فقه و فقاها و معتبر و

حجت بودن فتوای آنان بر مقلدانشان بر این نکته تاکید می شود که تنها یک قرائت در قرآن صحیح می باشد. این نکته نیز قابل توجه است که در چاپ قرآن نباید ملاک صحت قرائت را قرائت عاصم به روایت حفص قرار داد. بلکه ملاک صحت تواتر قرائت است.

و الله سبحانه هو العالم»

ص: ۱۴۸

ب_ح_ث از م_ح_ک_م و متشابه از جمله بحث های علوم قرآنی است که نه تنها قرآن منشأ پیدایش آن م_ی ب_ا_ش_د، ب_ل_ک_ه قرآن به این نکته تصریح نموده است. قرآن آیه های خویش را به دو دسته «محکم» و «متشابه» تقسیم نموده است، ه_و_ا_ذ_ی_ا_ن_ز_ل_ع_ل_ی_ک_ا_ل_ک_ت_ا_ب_م_ن_ه_آ_ی_ا_ت_م_ح_ک_م_ا_ت_ه_نَّ_ا_م_ا_ل_ک_ت_ا_ب_و_ا_خ_ر_م_ت_ش_ا_ب_ه_ا_ت_ف_ا_م_ا_ا_ذ_ی_ن_ف_ی_ق_ل_و_ب_ه_م_ز_ی_غ_ف_ی_ت_ب_ع_و_ن_ما_ت_ش_ا_ب_ه_م_ن_ه_ا_ب_ت_غ_ا_ا_ف_ت_ن_ه_و_ا_ب_ت_غ_ا_ا_ت_أ_و_ی_ل_ه_و_ما_ی_ع_ل_م_أ_و_ی_ل_ه_ا_لا_ا_ل_ل_ه_و_ا_ل_ر_ا_س_خ_و_ن_ف_ی_ا_ل_ع_ل_م_ی_ق_و_ل_و_ن_أ_م_ن_ا_ب_ه_ک_ل_م_ن_ع_ن_د_ر_ب_ن_ا_و_ما_ی_ذ_ک_ر_ا_ا_و_ل_و_ا_ا_ل_ب_ا_ب_. (۱)

«خ_د_ای_س_ب_ح_ا_ن_خ_د_ای_ی_ا_ست_که_ب_ر_ت_و_(ر_س_و_ل_ا_ل_ل_ه_ص_ل_ی_ا_ل_ل_ه_ع_ل_ی_ه_و_آ_ل_ه_و_س_ل_م)_ک_ت_ا_ب_ف_ر_و_د_ف_ر_س_ت_ا_د_که_ب_ر_خ_ی_ا_ز_آ_ی_ه_ها_ا_ن_م_ح_ک_م_،_که_م_ر_ج_ع_ک_ت_ا_ب_ه_س_ت_ن_د_م_ی_ب_ا_ش_ن_د_._ب_ر_خ_ی_د_ی_گ_ر_م_ت_ش_ا_ب_ه_ه_س_ت_ن_د_._ا_ن_ا_ن_که_د_ر_ق_ل_ب_و_ر_و_ح_ش_ا_ن_ا_ن_ح_ر_ا_ف_ا_ست_،_م_ت_ش_ا_ب_ه_را_پ_ی_ر_و_ی_م_ی_ک_ن_ن_د_ت_ا_ف_ت_ن_ه_ا_ن_گ_ی_ز_ی_ن_م_و_د_ه_و_ط_ل_ب_ت_ا_و_ی_ل_(ت_ف_س_ی_ر_ب_ه_ر_أ_ی)_ب_ن_م_ای_ن_د_!_د_ر_ح_ال_ی_که_ت_ا_و_ی_ل_ق_ر_آن_را_ج_ز_خ_د_ای_س_ب_ح_ا_ن_و_ژ_ر_ف_ن_گ_ر_ا_ن_د_ر_د_ا_ن_ش_ن_م_ی_د_ا_ن_ن_د_._ه_م_ا_ن_ا_ن_که_م_ی_گ_و_ی_ن_د_م_ا_ق_ر_آن_را_ب_ا_و_ر_د_ا_ر_ی_م_._ه_م_ه_ا_ن_ا_ز_ج_ا_ن_ب_خ_د_ای_س_ب_ح_ا_ن_و_پ_ر_و_ر_ش_د_ه_ن_د_ه_م_ا_س_ت_._ب_ه_ا_ی_ن_ن_ک_ا_ت_ع_م_ی_ق_ت_ن_ها_خ_ر_د_م_ن_د_ا_ن_ت_و_ج_ه_د_ا_ر_ن_د_».

ا_ی_ن_ک_ر_ی_م_ه_ا_ز_آ_ی_ه_های_م_ح_ک_م_ق_ر_آن_ا_ست_._ب_ه_م_ع_ا_ر_ف_ع_م_ی_ق_ق_د_س_ی_ر_ه_ن_م_و_د_ا_ست_._و_ر_ا_ه_ی_ا_ف_ت_ی_ا_ست_ب_رای_ب_ه_ر_ه_و_ری_ا_ز_ق_ر_آن_._د_ر_ا_ی_ن_ف_را_ز_ا_ز_ب_ح_ث_ب_ه_م_و_ض_و_ع_ا_ت_ی_چ_و_ن_م_ع_ن_ای_م_ح_ک_م_و

متشابه، راه تفسیر آیه های م_ت_شابه، چرا قرآن مشتمل بر متشابه است؟ خطر پیروی از متشابه و ... خواهیم پرداخت. اما از طرح ب_ح_ث_ه_ای_دام_نه_داری چون توضیح آیه های متشابه قرآن که بیشتر جنبه تفسیری دارند، نه علوم قرآنی، پ_ر_ه_ی_ز_می_شود. گر چه برخی از مؤلفان این موضوع را به صورت گسترده و حجیم به علوم قرآنی کشانیده اند. در علوم قرآن باید روش ها بررسی شود، نه مفاهیم آیه ها که بحث تفسیری است. علوم قرآن همانند اصول فقه نسبت به فقه است، همان گونه که طرح مسایل فقهی در اصول خروج از م_وض_وع است، طرح مفاهیم آیه ها نیز خروج از موضوع علوم قرآن است. با این تذکر وارد بحث های این بخش می شویم.

معنای محکم

«م_ح_کَم» از حُکَم از نظر لغت به معنای «منع» می باشد: الحُکْم المَنع، الحاکم من یَمْنَع الظالم عن ظلمه؛ «حاکم به کسی گفته می شود که مانع ظلم ظالم می شود.» ح_ک_م_ه_ال_لِجَامِ هِی تَمْنَعُ الْفَرَسَ عَنِ الْاضْطِرَابِ؛ «حکمت دهنه افسار اسب است که اسب را از اضطراب به چپ و راست باز می دارد.» بناء محکم ای وثیق یمنع عن التعرض؛ «ساختمان محکم ساختمانی است که مطمئن و مانع از تعرض دشمن است.» سخن حکیم با حکمت، سخنی که بی مورد و لغو نیست. (۱) در واقع حکم باور یقینی و حقیقت محم و خلل ناپذیر است. (۲)

م_ح_کَم به این معنا صفت تمام آیه های قرآن است و نمی توان آیه های قرآن را به دو بخش محکم و غیر محکم تقسیم نمود، کتاب احکمت آیاته ثم فصلت. (۳) «آیه های قرآن حکمت محض هستند.» لای_أت_ی_ه_ال_ب_اطل من بین یدیه و لا من خلفه. (۴) «باطل از هیچ جانب به سوی قرآن راه ندارد.»

ص: ۱۵۰

۱- مفردات، ص ۱۲۶، نهاییه ابن الاثیر، ج ۲، ص ۴۱۸. کتاب العین، ص ۱۹۱. المنجد، ص ۱۴۶ و ...

۲- التحقیق، ج ۲، ص ۲۶۵.

۳- هود، ۱.

۴- فصلت، ۴۲.

«م_تشابه» از تشابه یعنی تماثل و همانند است. شُبّه هم از همین ریشه است. زیرا همانند و مشابه حق است؛ حق نماست. متشابه به معنای واژگانی آن، همانند محکم صفت و ویژگی تمام آیه های قرآن می باشد. همه آیه ه ای ق_رآن در حق بودن، صدق بودن، معجزه و وحی بودن و رهنمود و هدایت بودن همانند هستند. ن_م_ی_ت_وان_آی_ه_ه_ای_ق_رآن را ب_ه_دو_گ_روه_م_ت_ش_اب_ه_و_غ_ی_ر_م_ت_ش_اب_ه_ت_ق_س_ی_م_ن_م_ود، و اللّٰه ن_زَل_اح_س_ن_ال_ح_دی_ث_ک_ت_اب_أ_متشابهاً؛ (۱) خدای سبحان زیباترین سخن را فرود فرستاد، کتابی که آیه های آن متشابه و همانند یکدیگرند».

ب_ن_ابراین از مفهوم واژگانی محکم و متشابه نمی توان به منظور این تقسیم بندی رسید. گرچه از م_ف_ه_وم واژگ_ان_ی می توان کمک گرفت. به همین سبب در بیان ویژگی آیات محکم و متشابه دی_د_گ_اه_ه_ای بسیاری ابراز شده است و تنها المیزان شانزده دیدگاه نقل می کند (۲) که به برخی از آنها برای ایجاد زمینه جهت طرح دیدگاه منتخب اشاره می شود.

دیدگاه ها

اشاره

۱_ برخی گفته اند آیه های محکم، یعنی آیه های ناسخ، و آیه های متشابه یعنی آیه های منسوخ. برای این دیدگاه دلیل ابراز نشده است. افزون بر این که آیه های متشابه منسوخ نیستند. بسیاری از آیه های متشابه در م_ورد_خ_د_اش_ن_اسی هستند. مانند: الرحمن علی العرش استوی. (۳) و منسوخ هم نمی باشد. به همین جهت این دیدگاه مخدوش است.

۲_ برخی گفته اند آیه های محکم آیاتی که عقل برای درک آنها راه دارد. یعنی می توان آنها را درک کرد. ام_ا_آی_ه_های متشابه آیاتی هستند که عقل آنها را نمی تواند درک کند! این سخن هم مخدوش است. زیرا ق_رآن_ه_م_گان را دعوت می کند که در همه آیه های آن تعقل و تدبر کنند، أفلا يتدبرون القرآن ام ع_ل_ی ق_لوب اقفالها، (۴) «آیا قرآن را تدبر

ص: ۱۵۱

۱- زمر، ۲۳.

۲- المیزان، ج ۳، ص ۳۱.

۳- طه، ۵.

۴- محمد، ۲۴.

قرآن را از بین بره اند. بنابراین تفکر در تمام آیه های قرآن راه دارد. با این نگرش این دیدگاه نیز مستدل نمی باشد.

۳_ دی_دگ_اه_دی_گ_ر این که آیه های محکم آیاتی هستند که یک احتمال بیشتر در آنها مطرح نیست. اما آی_ه_ای متشابه احتمالاتی نیز در آنها مطرح است. این دیدگاه هم از این جهت مخدوش است که در آی_ه_ه_ای محکم احتمالاتی که همه آنها محکم باشند، فرض صحیح دارند. اصولاً قرآن مشتمل بر مفاهیم عمیق و پایان ناپذیر است. اندیشه در آن موجب برداشت های ژرف، محکم و متقن می شود.

۴_ دی_دگ_اه_دی_گ_ر م_ی گوید آیه های محکم آیه های روشن و مبین و آیه های متشابه آیات مبهم ه_س_ت_ن_د. آی_ات_ی که معنای روشن دارند، محکم و آیاتی که مفهوم روشن ندارند، مبهم و مجمل می باشند، متشابه هستند.

همچنین ای_ن_دی_دگاه بدون خدشه نیست. زیرا ابهام صفت لفظ و واژه است. یک واژه اگر معنا نداشته باشد به آن مهمل گفته می شود. یعنی لفظ بی معنا. اگر معنا داشته باشد و معنای آن برای م_خاطب روشن نباشد، مبهم و مجمل گفته می شود. وقتی واژه ای مبهم شد با مراجعه به فرهنگ ل_غ_ت، ابهام از بین می رود. چنین چیزی در قرآن وجود ندارد. در ق_رآن واژه نامفهوم وجود ندارد و اگر مبهم هم وجود داشت، باید برای رفع ابهام به فرهنگ عرب مراجعه شود تا ابهام آن رفع شود. در ح_الی که قرآن برای رفع تشابه می فرماید به محکّمات رجوع کنید، نه به فرهنگ عرب. اصولاً می توان ادعا کرد در ق_رآن واژه و یا جمله مبهم وجود ندارد و متشابه را به دلایلی که گفته می شود، نمی توان به مبهم معنا کرد.

نخست این که عوامل ابهام چند چیز می تواند باشد که هیچ کدام از آنها در قرآن راه ندارند.

عوامل ابهام واژه

ال_ف_ی_ک_ی از مواردی که ممکن است در قرآن باعث ابهام لفظ شود، وجود چندین اعراب از یک ل_ف_ظ است که ه_مخاطب نداند کدام یک از آنها قرآن است. فرضاً در آیه مبارکه حتی يَطْهَرْنَ، نداند ی_طْهَرْنَ است یا يَطْهَرْنَ باشد، معنای آن این است

با همسران خود نمی‌توانند ه_م_ب_ستر شوند، تا زمانی که از عادت ماهانگی پاک شوند. وقتی پاک شدند و لو هنوز غسل نکرده باشند، همبستر شدن جایز است. و اگر يَطْهَرْنَ باشد، معنای آیه این است که افزون بر پاک شدن باید غ_س_ل هم بکنند.

اگر اعراب و ساختار واژه مشخص نباشد، ابهام راه داشت. اما اگر کسی گفت قرآن یک اعراب بیشتر ندارد که همان اعراب متواتر باشد، در این آیه هم حَتَّى يَطْهَرْنَ اعراب متواتر اس_ت و س_اختار واژه هم ثلاثی مجرد «طهر» است. در این صورت ابهامی وجود نخواهد داشت. چ_و ن_ای_ن_ک_ت_ه در بحث قرائت به اثبات رسیده است که قرآن یک اعراب بیشتر ندارد، ابهامی از ناحیه تفاوت اعراب متوجه قرآن نیست.

ب: عامل دیگر ابهام اشتراک واژه در چند معناست. اگر واژه ای به صورت اشتراک لفظی بیش از یک معنا داشته باشد و با قرائن هم نتوان مشخص کرد که در کدام معنا به کار رفته است، در این صورت نیز واژه مبهم می‌شود. اما اگر در قرآن واژه مشترک نباشد و یا اگر باشد، با قرینه معینه به ک_ا ر_ف_ت_ه ب_ا_ش_د (که مقصود کاربرد مشخص باشد) در این صورت ابهامی از جهت اشتراک وجود نخواهد داشت.

گاهی گفته می‌شود برخی کلمات قرآن مانند واژه «قرء» مبهم است. زیرا قرء هم به معنای «طهر» یعنی پاکی است و هم به معنای «حیض» یعنی زمان قاعدگی زن می‌باشد. در آیه مبارکه، و المطلقات یتربصن بأنفسهن ثلاثه قروء، (۱) «زن‌های مطلقه باید به مدت سه نوبت پاک شدن عده نگه دارند». چ_و ن_م_شخص نیست مراد کدام یک از دو معناست، ابهام پیدا می‌کند. زیرا اگر قرء به معنای پاکی باشد، معنای آن این خواهد بود که بعد از طلاق، زن باید سه مرتبه پاک شود تا بتواند ازدواج کند و نیازی نیست دوران قاعدگی سوم سپری شود. اما اگر به معنای حیض باشد، باید نوبت سوم قاعدگی نیز سپری شود. چون لفظ مشترک است، آیه مبهم می‌باشد. روایت از امیرالمؤمنین نیز همین مطلب را تأیید می‌کند. انما القرء الطهر الذی یقرء فیہ الدم، الأقرء هن الاطهار. (۲)

ص: ۱۵۳

۱- بقره، ۲۲۸.

۲- وسائل، ج ۱۷، ص ۴۲۴.

ل_ی_ک_ن این سخن در مورد «قرء» صحیح به نظر نمی رسد. زیرا این واژه در اصل به معنای طهر است. اَصْلُ قِرَاءِ ب_ه_م_ع_ن_ای ج_م_ع است: قرأ... الاصل الجَمْعُ. (۱) لسان العرب از ابواسحاق نقل می کند، ان القرء فی اللغه الجمع قولهم قرئت الماء فی الحوض جمعت، (۲) «قرء در لغت به معنای جمع است. قرئت الماء یعنی آب در حوض جمع شد.» وقتی اصل واژه به معنای جمع باشد، هماهنگ با زمان پاکی زن است. آن هنگام که خون در رحم وی ج_م_ع می شود. نه زمان حیض که خون جاری می شود. وقتی مفهوم اصلی واژه این باشد، قرآن هم همان مفهوم اصلی را به کار برده است. اشتراکی وجود ندارد.

در کاربردهای روایی یا صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قرء به معنای حیض به کار رفته، مانند: دع الصلوه ایام اقراءک، (۳) «نماز را در هنگام قرء «حیض» ترک کن». لیکن اولاً این کاربرد همراه با قرینه است. زیرا در زمان طهر و پاکی معنا ندارد گفته شود نماز را ترک کن. ترک نماز با زمان ناپاکی زن سازگار است. خود محتوا قرینه در کاربرد حیض است.

همچنین کاربرد روایی ربطی به کاربرد قرآنی ندارد. اگر در روایات قرء بدون قرینه هم در حیض به کار رود، دل_ی_ل_ن_م_ی_ش_ود در قرآن هم از معنای اصلی عدول شده است. به همین خاطر قرء در کاربرد قرآنی به همان مفهوم اصلی واژه یعنی طهر است، و در آیه ابهامی وجود ندارد.

در واژه «ع_سَعَس» در آیه مبارکه والیل اذا عسعس و الصبح اذا تنفس، (۴) نیز گفته شده است که اب_ه_ام_وج_ود دارد. زیرا عسعس هم به معنای «أقبل» یعنی روی آورد، و هم به معنای «أدبر» یعنی روگرداند، می باشد. و چون لفظ مشترک است. واژه مبهم می شود.

لیکن معنای اصلی این واژه هم به معنای «أقبل» یعنی روی آورد است. عسعس اللیل

ص: ۱۵۴

۱- لسان العرب، ج ۱، ص ۱۳۱.

۲- همان.

۳- وسائل، ج ۲، ص ۵۴۶.

۴- تکویر، ۱۷.

أقبل و دنا ظلامه، (۱) «روی آورد شب، ظلمت آن نزدیک شد.» امـا در کـاربـرد قـرآنـی به لحاظ فضای سخن به معنای ادبر یعنی رو برگرداند، می باشد. زیرا آیه بعدی می فرماید: و الصبح اذا تنفس، «قسم به صبح آنگاه که نفس بکشد». تنفس صبح بعد از رو گردان شدن شب است، نه هنگام روی آوردن شب در این کاربرد هم چون همراه با قرینه است، ابهامی وجود ندارد. در مورد واژه «ید» به معنای دست تا میچ، نیز گفته شده است، لفظ مشترک است. دست تا میچ، تا آرنج، دست تا کـتـف، کـاربـرد دارد. در قـرآن چون بدون قرینه به کار رفته است، مانند: السارق و السارقة فاقطعوا ايديهما، «دست مرد و زن دزد را قطع کنید». مشخص نیست منظور از کجای دست است، به همین خاطر مبهم است.

لیکن این سخن در مورد «ید» نیز صحیح به نظر نمی رسد. زیرا مفهوم اصلی «ید» همان دست فـارسـی اسـت کـه منظور تا میچ می باشد. کاربردهای دیگر به عنایت و قرینه می باشد. وقتی گفته می شود یا برای فلانی دست زدند و یا دست را دراز کن، دست را بکش و امثال اینها، و یا وقتی گفته می شود «ید الفأس ید الریح، ید البیعت، ید القوس و...»، «دست تیشه، دست آسیاب، دست بیعت، دست کمان»؛ همه به معنای دست تا میچ است. یعنی آن موضعی که با کف دست گرفته می شود، منظور است. در فـارسـی گفته می شود دسته تبر، دسته بیل، دسته کارد، دسته قاشق و ... به چیزهایی که با کف دست گـرفـتـه می شود، کاربرد دارد. در روایات هم وقتی می خواهد بگوید کف دست را بر زمین بزند، می فرماید: وضع یده علی الارض، ضرب بیده علی الارض، (۲) «دستش را بر زمین نهاد، دستش را بر زمین زد». مفهوم اصلی «ید» تا میچ است و اگر نبود توضیح روایات که در آیه حد سرقت مقصود آیه را بیان کند، کـه دست تا آخر انگشتان منظور است، نه همه دست، از نظر قرآن می توان گفت که دست دزد باید از میچ

ص: ۱۵۵

۱- کتاب العین، ص ۵۴۱.

۲- وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۹۷۴، روایت ۴ و ۶ باب یازدهم.

قطع شود. زیرا معنای اصلی «ید» این است. اما روایت مقصود آن را بیان نموده اند، در مورد حد سرقت دست دزد از انگشتان بریده می شود نه از مچ. در هر صورت در واژه ید ابهامی واژگانی وجود ندارد که مفهوم کلمه مشخص نباشد.

ام_اع_وام_ل_دی_گ_ر چون غیر مانوس بودن معنای واژه مانند منسأه، به معنای عصا، نسیء به معنای ت_غ_یر، ضیزی به معنای تنگ نظری و ... نیز موجب ابهام نیستند. زیرا اولاً چگونگی اثبات می شود که این واژه ها غیر مانوس هستند و ثانیاً غیر مانوس بودن دلیل بر ابهام نمی شود. مبهم آن است که مفهوم روشن نداشته باشد. نه این که مانوس نباشد. اگر مفهوم واژه مشخص باشد و لو غیر مانوس مبین خواهد بود.

ام_ا در م_واردی که در آن ها مرجع ضمیر مشخص نیست. اگر چنین چیزی در قرآن وجود داش_ت_ه باشد و از سیاق و فضای سخن مرجع ضمیر مشخص نشود، ابهام واژگانی نخواهد بود. این ابهام در مقصود است. ادعا این است که در قرآن واژه و جمله مبهم وجود ندارد، (ابهام

تنها در مورد حروف مقطعات وجود دارد) بنابراین نمی توان گفت واژه یا جمله از لحاظ واژگانی ابهام دارد.

دو_دی_گ_ر_ای_نکه بر فرض در قرآن واژه مبهمی به هر علت وجود داشته باشد، آیه های متشابه از این ق_بیل نیستند. زیرا آیه ای که مصداق بارز متشابه است، الرحمن علی العرش استوی، (۱) می باشد. «خ_دا_ب_ر روی ت_خت نشسته است.» این آیه که متشکل از چهار واژه است، الرحمن، علی، عرش، استوی. هیچ کدام مبهم نیستند. زیرا «الرحمن» اسم علم برای خدای سبحان است یعنی خدا. «علی» یعنی بر. «عرش» یعنی تخت. «استوی» یعنی استقر. معنای جمله هم مبهم نیست. زیرا معنای آن این است که «خدا بر روی تخت نشسته است» کدام قسمت جمله مبهم است؟! یا در مثل ید الله فوق ایدیهیم، (۲) «دست خدا بالای دستهای آنهاست». م_ف_هوم همه واژه ها آشکار است. مفهوم جمله هم آشکار است. ابهامی وجود ندارد. در عین حال که روش_ن و م_بین است، متشابه است. بر این اساس نمی توان

ص: ۱۵۶

۱- طه، ۵.

۲- فتح، ۱۰.

محکّمات را به مبینات و متشابهات را به مبهمات تفسیر کرد. که اگر مبهم هم بود، برای رفع ابهام آن به لغت مراجعه می شد نه به آیات محکم.

سه دی گراین که اصولاً مبهم قابل پیروی نیست. در حالی که قرآن پیروان متشابهات را نکوهش می کند. می فرماید انسان های مریض از متشابهات پیروی می کنند. بدین جهت دیدگاه چهارم نیز مخدوش می باشد.

۵- از ابنت میه نقل شده که آیات محکم آیتی هستند که افزون بر ایمان به آنها، باید به مفاد آنها عمل شود. اما متشابه آیت های هستند که باید تنها به آنها ایمان آورد؛ عمل طبق آن منظور نیست. (۱) این سخن نیز در عین حال که بی دلیل است، مخالف همین آیه است. زیرا آیه های متشابه با تفسیر صحیح مفهوم محکم دارند و عمل هم طبق آن انجام می گیرد.

۶- برخیزت حلالی لصلحی حمتش ابه را مشکل پنداشته تدبیر و تفسیر آن را منع می نمایند و می گویند، ایمان به متشابهات واجب، سؤال در مورد آنها ممنوع و بدعت است. این سخن را به مالک (رئیس مذهب مالکی ها) نسبت می دهند (۲).

اشکال ای که م توجه این دیدگاه است این که این سخن دعوت مسلمانان به جمود و ایستایی است. در حالی که قرآن جامعه مسلمانان را به رشد و پویایی و بالندگی دعوت می کند. جامعه قرآنی رشید و متفکر است، نه جامعه متحجر. خلاصه این دیدگاه برخلاف آیه های قرآن است که همگان را به تدبیر در آیه های قرآن و آیه های تکوینی الهی فرا می خواند.

دیدگاه صحیح

۷- دی دگ اه صلحی ح ای ن که تشابه صفت لفظ نیست. واژه به اعتبار مفهوم واژگانی متشابه ن می باشد. بلکه لفظ به اعتبار معنای اضطراب آوری که دارد متشابه است. واژه به اعتبار معنای همانند، متشابه می باشد. که قرآن آیه ها را به محکم و متشابه تقسیم می کند.

به دیگر سخن متشابه بودن لفظ آیات به اعتبار مفاهیم آنها است. یعنی لفظ مفهومی را می رساند که آن مفهوم در عین حال که مبین و روشن است، شبهه انگیز است. شباهت به

ص: ۱۵۷

۱- المیزان، ج ۳، ص ۳۶.

۲- اتقان، ج ۲، ص ۶۵۰.

باطل دارد. مفهوم الرحمن علی العرش استوی این اس-ت که خدا بر روی تخت نشسته است. این مفهوم روشن است، در عین حال شبهه انگیز می باشد که م-گ-ر-خ-د-ا-ج-س-م است که بر روی تخت نشسته باشد؟! چون این معنا با معارف توحیدی هم خوان نیست. تشابه به باطل دارد و شبهه انگیز است؛ متشابه است.

همچنین ید الله فوق ایدیهیم همین شبهه را به ذهن می آورد که مگر خدا جسم است که دست داشته باشد؟

و یا آیاتی که افعال انسان را به خدا نسبت می دهند، ممکن است این شبهه را ایجاد کنند که ان-س-ان در ک-ارش م-ج-بور است. شبه جبر را القا می کنند. و آیاتی که کار انسان را به خود او نسبت می ده-د، ش-ب-ه تفویض را طرح می کند. به این جهت آیه های قرآن به دو بخش تقسیم می شوند. ب-ر-خی مفهوم شبهه انگیز ندارند. مفهوم محکم بدون اضطراب دارند؛ محکم هستند. برخی در عین داش-ت-ن مفهوم روشن، شبهه انگیز و اضطراب آورند.

با این بیان مفهوم واژگانی دو لفظ محکم و متشابه نیز رعایت شده است. راه برطرف کردن تشابه هم رجوع به فرهنگ لغت نیست. زیرا مفهوم واژگانی روش-ن-اس-ت، بلکه برای زدودن تشابه باید به محکومات رجوع می شود تا آن اضطراب و تشابه به باطل رفع شود. و منظور آیه شفاف گردد. یعنی متشابهات را به دامن محکومات بر می گردانند، تا مفهوم صحیح و محکم آن به دست آید.

م-ثلاً تمام آیه های متشابه در خداشناسی وقتی به دامن آیه ای چون، لیس کمثله شیء (۱) «همانند خدا چیزی نیست» برگشت کنند؛ مفهوم محکم به دست می آید. که منظور از عرش و استقرار بر روی ت-خت، نشستن نیست. زیرا همانند خدا چیزی نیست و اجسام همه همانند هستند. منظور تدبیر امور نظام هستی است و چون تخت مظهر فرمانروایی و مدیریت یک کشور و جامعه است، از مقام تدبیر ال-ه-ی ای-ن چنین تعبیر شده است. این مفاد قریب مضمون «رب العالمین» است تدبیر و تربیت تمام نظام هستی در اختیار خداست. با این بیان متشابه به دامن محکم بر می گردد که فرمود: هُنَّ ام-ال-ک-ت-اب.

ص: ۱۵۸

همچنین م_نظور از ید اللّٰه فوق ایدیهم قدرت الهی است، که بالاترین است. و چون دست م_ظ_هر قدرت نمایی است، تعبیر به «ید اللّٰه» شده است. آیه های قرآن در مورد اعمال انسان، دو نسبت را می رسانند که کار انسان هم به واسطه یعنی انسان و هم به علت اصلی «عله العلل» یعنی خدا، استناد دارد. نتیجه این می شود نه جبر نه تفویض، بلکه اختیار که بین این دو می باشد، صحیح است. اگر تشابهی هم باشد، بر طرف م_ی_ش_ود. ن_ت_یجه این دیدگاه این است که آیه های متشابه در عین داشتن مفهوم روشن متشابه هستند. چون مفهوم آنها تردید برانگیز است.

و این همان نکته عمیقی است که میزان طرح می کند، معنی المتشابه ان تکون الایه مع حفظ کونها آیه داله علی معنا مرید مردد لا_من جهت اللفظ ... بل من جهت کون معناها غیر ملائم لمعنا آیه اخری محکمه. (۱) «تشابه آیه از لحاظ لفظ نیست، از لحاظ این است که مفهومی را ایفا می کند با آیه های محکم سازگاری ندارد».

در مورد دیگر روشن تر از این می فرماید: الآیات المعدوده من متشابه القرآن ... فی غایه الوضوح من جهت المفهوم انما التشابه فی المراد منها. (۲) «آی_ات_ی_ک_ه متشابه شمرده شده اند از جهت مفهوم در نهایت روشنی هستند تشابه آنه ابه لحاظ مقصود از آیه هاست».

تفسیر متشابهات

اشاره

از آنچه که گذشت این نکته نیز به دست آمد که راه برداشت صحیح از متشابهات برگرداندن آنها ب_ه_دام_ن_م_ح_ک_م_ات است. متشابه تا زمانی که خود مستقل معنا شود، مفهوم شک آور دارد. ولی ه_ن_گ_امی که بر دامن آیه های محکم برگشت، تردید و اضطراب از مفهوم آن بر طرف می شود. به همین جهت محکّمات «ام» یعنی مرجع نامیده شده اند که فرمود هُنَّ ام الکتاب. «أم» به معنای مرجع است. مادر را که ام می گویند برای این است که محل رجوع

ص: ۱۵۹

۱- میزان، ج ۳، ص ۴۰.

۲- همان، ج ۱، ص ۹.

نیازهای فرزندان است. و هر شهر یا چیزی که نسبت به سایرین نوعی مرکزیت داشته باشد که برای رفع مشکلات و نیازی از اب-ه آن-ج رجوع می شود، «ام» نامیده می شود. چنان که مکه که مرکز وحی و رفع نیازهای م-ع-نوی و انسانی کره زمین است، «ام القری» نامیده شده است، هذا کتاب انزلناه مصدق الذی بین یدیه و لتذرا ام القری و من حولها، (۱) «این کتابی است که فرود فرستادیم تا وحی هایی که در دسترس رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است، تصدیق کند و ام القری، و کسانی را که در اطراف آن هستند، از خطرها بیم دهد.» و م-اک-ان رب-ک م-ه-ل-ک ال-قری حتی یبعث فی امها رسولا، (۲) «خدای سبحان هیچ گاه منطقه ای را هلاک نمی کند، تا این که در مرکز آن پیامبری را مبعوث نموده باشد».

آی-ه-ای م-ح-کم هم مرجع برای تشابهات هستند و چون مراتب احکام آیات محکم تفاوت دارند ب-رای آی-ه-ای دی-گر محکم نیز می توانند مرجع و مبین باشند. تا از هر گونه خطر انحراف مصون بمانند.

بر این اساس راه تفسیر تشابهات بازگشت دادن آنها به دامن محکومات است. تفسیر و تأویل تشابهات بر تمام افراد ربانی که قلب سلیم دارند، ممکن است، منظور از تأویل در آیه هم همان تفسیر صحیح از تشابهات است. یعنی بازگرداندن آنها به محکومات.

خطر پیروی از تشابهات

آیه های متشابه اگر به محکم باز گردانده نشوند، مفهوم شبهه انگیز دارند. زیرا ت-شابه به باطل دارند. از این نکته روشن می شود که پیروی مفهوم متشابه بدون بازگشت به دامن محکم، دامی خطرناک می باشد. انسان سالم و انسان حق باور همواره خود را از این خطر دور نگه می دارد. اما انسان منحرف و مریض و انسانی که دنبال بهانه برای تفسیر به رأی قرآن می گردد، دی-ن-س-از، دی-ن-پرور و مذهب تراش است (و نه دین باور) به دنبال آیه های متشابه می رود و مفاد ری-ب آور آن را می گیرد و موجب انحراف دیگران نیز می گردد.

ص: ۱۶۰

۱- انعام، ۹۲

۲- قصص، ۶۰.

به همین جهت آیه مبارکه آشکارا و بالحن شدید این خطر را گوشزد می کند و هشدار می دهد که گرفتار این دام نشوید، فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء تأویلہ. «آنان که در قلب هایشان انحراف است، از متشابه پیروی می کنند، تا بتوانند فتنه انگیزی کنند و قرآن را تفسیر به رای نمایند.»

قرآن چون نور و کتاب رهنمود است. به خوبی تحلیل می نماید که انسان دین پرور و مذهب ساز و منحرف نه انسان حق باور، برای زمینه سازی انحراف پیرو آیه های متشابه است. چون در آی_ه_ای محکم چنین زمینه وجود ندارد. هر برداشت انحرافی را به آیه محکم نمی توان تحمیل کرد. ام_ا در آی_ه_ای متشابه این زمینه وجود دارد. برداشت های انحرافی و پیش داوری خود را به آیه م_ت_شابه بهتر می توان تحمیل نمود. از این جهت فتنه انگیزی که باعث تفرقه در بین مردم با ایجاد ف_رق_ه و م_ذه_ب_ه_ا_م_ی_ش_ود، در آی_ات_م_ت_ش_اب_ه_شکل می گیرد. تفسیر به رأی و تحمیل آن بر قرآن هموارترین راه مذهب تراشی می باشد.

در طول تاریخ نزول قرآن نوع مذهب ها و فرقه ها که پدید آمده است، مانند مذهب جبر، تفویض، تجسیم خدا، حتی وهابیت و ... ناشی از برداشت های سوء و مستقل از آیه های متشابه و احیاناً از روایات متشابه می باشد. این خطر را قرآن هشدار می دهد که آیات متشابه باید به دامن محکم برگردد. پیروی از آیات متشابه بدون بازگشت دادن آنها به محکومات خطر گمراه شدن و گمراه نمودن را به دنبال دارد.

تاویل چیست؟

در بخش محکم و متشابه به لحاظ این که واژه «تأویل» در آیه به کار رفته، سخن از تأویل است. به ه_م_ی_ن_س_ب_ب_م_ف_س_ران و ن_یز محققان علوم قرآن بحث های گسترده ای در این راستا طرح ن_م_وده_ان_د_ک_ه_ب_ی_ش_تر جنبه تفسیری دارد، نه علوم قرآنی. در عین حال به خاطر آشنایی با این موضوع، خیلی خلاصه به برخی از دیدگاه ها اشاره می شود.

ب_رخ_ی_گ_فته اند تأویل همان تفسیر است. «واو» در والراسخون فی العلم، «عاطفه» است.

هـ_ان_گ_ونه که خدای سبحان تأویل و تفسیر قرآن را می داند، ژرف اندیشان نیز تأویلقرآن را می دانند.

ب_رخ_ی_گ_ف_ت_ه اند تأویل از سنخ مفاهیم است، لیکن نه مفهوم ظاهر و واژگان گفتاری آیه، که ممکن است همه بفهمند؛ بلکه مفهوم و معنای مخالف معنای ظاهر آیه.

م_رح_وم_ع_لام_ه در المیزان تأویل را از سنخ مفهوم نمی داند. بلکه عینیت خارجی و حقایق را تأویل می داند. همانند تأویل یک رؤیا. وقتی کسی رؤیایی را در خواب مشاهده می کند، این رؤیا یک ع_ی_ن_ی_ت خارجی دارد و آن حقیقتی است که در خارج تحقق پیدا کند، تأویل تحقق یافته است. مانند این که یوسف علیه السلام در رؤیا م_شاهده کرد یازده ستاره و ماه و خورشید بر او سجده کردند، که تأویل آن به سجده افتادن یازده برادر و مادر و پدر وی آنگاه که در زمان حکومت داری یوسف در مصر اتفاق افتاد، می باشد. (۱)

گرچه علامه بر این سخن پافشاری دارد و بحث های مبسوط و عمیق در مورد تأویل طرح فرموده است، ل_ی_کن این برداشت با فضای سخن این آیه سازگار نیست. البته ممکن است برای همه چیز ت_اویل باشد، یعنی همان حقیقت و عینیت خارج. لیکن تأویل به معنای تفسیر نیز هست و در فضای ای_ن_آیه سخن از تفسیر و برداشت از آیه های قرآن است. سخن از فهمیدن آیه های متشابه است. سخن از خطر پیروی از متشابهات است. سخن از برداشتهای انحرافی و تحمیل آنها بر قرآن است. در مجموع سخن از مفاهیم است. در چنین فضایی منظور از تأویل می تواند همان تفسیر باشد، نه حقیقت خارجی.

آیه مردم را بر دو گ_روه ت_ق_س_ی_م می کند. یک گروه برای ایجاد فتنه و دین تراشی پیرو متشابهات هستند. گروه دی_گر که حق باورند، به همه ایمان دارند و ژرف نگرند، متشابه را به دامن محکم برمی گردانند، تا ب_رداش_ت ص_ح_ی_ح به دست آورند. اینها همان راسخان در علم با مراتبی که دارند، می باشند. پیش داوری و ت_ف_س_ی_ر به رأی نمی کنند. تسلیم حق هستند و با تدبر صحیح در قرآن در اعماق دریای بی کران معارف غواصی می کنند. که دو ویژگی مهم وجود آنها را فرا گرفته است. یکی حق باوری و دی_گ_ری ژرف اندیشی و رسوخ در علم. بر این اساس «او» در وراسخون فی العلم، می تواند عاطفه باشد، نه مستأنفه و مضمون

ص: ۱۶۲

آیه این می شود که تفسیر قرآن را کسی جز خداوند و راسخان در علم نمی دانند.

البته راسخان در علم همه در یک مرحله نیستند. ژرف اندیشانی چون عترت علیه السلام در بالاترین مرتبه رسوخ در علمند. آنان قرآن ناطق هستند. آنها نوعی از معارف را غواصی می کنند. چون خود متصل به وحی و معارف قدسی هستند. پیروان آنها که سلوک راه آنها را دارند و بهره ای از ژرف اندی شای دارند، بهره ای از تفسیر و تبیین آیات الهی خواهند داشت.

با این بیان اگر در روایات راسخان در علم را به عترت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تفسیر شده باشد، به لحاظ مصداق بارز و فرد اعلی می باشد، نه از آن جهت که منحصر در آنها باشد، عن ابی عبدالله علیه السلام نحن الراسخون فی العلم و نحن نعلمت أوی ل ه، (۱) «از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرموده است که راسخان در علم که تأویل قرآن را می دانند، ما هستیم».

خود روایت راسخان در علم را دارای مراتب معرفی می کند. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را افضل از همه معرفی می نماید، فرسول الله صلی الله علیه و آله و سلم افضل الراسخین فی العلم، (۲) «رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم برترین فرد از راسخان در علم می باشد».

چرا قرآن مشتمل بر متشابه است؟

ممکن است اکنون این سؤال در مقابل چشمان خوانندگان سبز شود که چرا قرآن مشتمل بر آیه های متشابه است. آیا اگر تمام آیه ها محکم بودند چه می شد؟

آیا وجود متشابهات، زمینه انحراف نیستند. چرا خدا تمام آیات خود را محکم نازل نکرده است؟!

در پاسخ این سؤال برخی گفته اند چون به دست آوردن احکام و معارف از متشابهات زحمت بیشتری دارد، و از طرفی هر مقدار کار سخت تر باشد، اجر پاداش بیشتر خواهد داشت، برای کسب پاداش برتر قرآن مشتمل بر متشابه است.

برخی دیگر گفته اند اگر قرآن مشتمل بر متشابه نبود گروه ها و فرقه های گوناگون به آن

ص: ۱۶۳

۱- نور الثقلین، ج ۱، ص ۲۱۶.

۲- همان، ص ۲۱۷.

روی نمی آورند. لیکن وقتی مشتعل بر متشابه باشد برای تأیید دیدگاه خود به قرآن روی می آورند. چه بسا روی آوردن سبب رهنمود آنها به حق شود.

برخی دیگر گفته اند وجود متشابهات باعث اندیشوری و بالندگی افکار و دوری گزیدن از تقلید و پ_یروی های بی دلیل می باشد. جواب های دیگر که برخی در شأن یک مفسر نیست و برخی هم در نهایت ضعف بوده و قلب را آرامش نمی دهد، مطرح است.

به نظر می رسد برای دست رسی به دیدگاه بهتر و قابل پذیرش به خود آیه مراجعه شود، بهتر است. زی_را آی_ه مورد بحث مطالب عمیق معارف مهم را تبیین می کند و این سؤال خیلی واضح در این مورد مطرح است. و ارتباط تنگاتنگ با موضوع اصلی قرآن یعنی رهنمود و کتاب عقیده و حق بودن دارد. آیا ممکن است خود قرآن به این سؤال محوری پاسخ نداده باشد و بی تفاوت از کنار آن عبور نموده باشد؟

از فضای سخن خود آیه می توان بهره گرفت که علت این که برخی آیه ها متشابه هستند، این است که مردم در عرصه اعتقاد و رسیدن به معارف قدسی آزموده شوند. همان گونه که در عرصه ع_م_ل مردم مورد آزمایش قرار می گیرند، تا مدعی ایمان از مؤمن خالص و استوار آشکار شود، ام_ح_س_ب_ت_م_ان_ت_دخلوا الجنة و لما يعلم الذین جاهدوا منک و يعلم الصابرين، (۱) «آیا گمان می_ب_ری_د که بهشت نصیب شما می شود و خدا مجاهدین در راه حق و پایداران در جبهه حق را از دیگران مشخص نمی کند؟! هرگز چنین نیست.»

ت_ل_ک_الای_ام_ن_داول_ه_اب_ین_الناس و ليعلم الذین آمنوا و یتخذ منکم شهداء و اللّٰه لا یحب الظالمین و لیمحص الذین امنوا و یمحق الکافرین. (۲) «ق_درت_ها_را_در_بین_مردم_دست_به_دست_می_گردانیم، تا مؤمن از مدعی ایمان مشخص شود و از ب_ی_ن_ش_م_ا_گواهانی_تحقق_یابد_و_خدای_سبحان_دوست_دار_ستمگر_نیست_و_تا_این_که_خالص_شوند،_انسان_های_مؤمن_و_کافران_را_به_هلاکت_برساند.» در عرصه عمل، انسان در کوران حوادث آزمایش می شود.

در عرصه اعتقاد نیز اعتقاد خالص و ناب را ش_ن_ا_خ_تن_و_به_آن_باور_داشتن_و_پیرو_آن_بودن

ص: ۱۶۴

۱- آل عمران، ۱۴۲.

۲- آل عمران، ۱۴۱.

چیزی نیست که به رایگان نصیب کسی شود. بلکه سلامت نفس و تسلیم حق بودن را می طلبد، تا با جوشش اندیشه ناب فطری و صفای درونی قلب و سلوک قدسی شناخت معارف الهی بر او میسر شود. در عرصه اعتقاد جمود از یک سو، تحمیل پیش داوری و خود رأیی و خود محوری از سوی دیگر؛ مانع اصلی رسیدن به شناخت حقیقت و پیروی از آن است. وجود آیه های متشابه زمینه ساز عرصه آزمون می باشد تا مشخص شود چه کسی به پیروی از ح_ق، م_ت_ش_اب_ه_را_ب_ه_م_ح_ک_م بر می گرداند و مفهوم صحیح و محکم به دست می آورد و چه کسی متشابه را دست آویز و بهانه برای ایجاد انحراف قرار می دهد. همان که خود آیه می فرماید: اما ال_ذی_ن_ف_ی_ق_ل_وبهم زیغ فیتبعون ما تشابه. انسان مریض متشابه را در عرصه اعتقاد، آنگاه عمل، دس_ت_آوی_ز_ق_رار_م_ی_ده_د. انسان پاک و سالم ژرف اندیش تسلیم حق است، والراسخون فی العلم یقولون آما به کل من عند ربنا؛ اینان تسلیم حقند و به آنچه از سوی خداست ایمان می آورند. زیرا که خردمند و قرآن اندیش هستند و به این نکته اساسی تنها خردمندان توجه دارند، و م_ا_ی_ذ_ک_ر_ا_ل_و_ا_ا_ل_ب_اب. با این بیان این نکته نیز معلوم شد که وجود آیه ها متشابه زمینه انحراف نیستند. سوء برداشت از آنها سبب انحراف است. وجود آیه های متشابه زمینه ساز آزمون می باشند.

مروری بر آنچه در این بخش گذشت

در ای_ن_ب_خ_ش علت پیدایش بحث محکم و متشابه و معنای محکم و متشابه بررسی شد. این نکته ت_حقیق شد که از مفهوم واژگانی این دو واژه، نمی توان مقصود از تقسیم آیه ها به محکم و متشابه دس_ت_یافت. برخی دیدگاه های گوناگونی در تحلیل محکم و متشابه مورد نقد قرار گرفت و در پایان دی_د_گ_اه منتخب این شد که متشابه آن آیاتی هستند که مفهوم روشن ولی شبهه انگیز دارند. اما م_ح_ک_م_آی_اتی هستند که مفهوم روشن و مطمئن و بدون شبهه دارند. در ضمن بحث راه تفسیر م_ت_ش_اب_ه_گوش زد شد که باز گشت دادن آنها به محکومات است. خطر پیروی از متشابهات که گ_م_راه_ی_است، نیز طرح گردید.

مفهوم تأویل بررسی شد که منظور از آن می تواند همان تفسیر باشد و راسخان در علم

و ژرف اندیشان به لحاظ مراتبی که دارند از معارف و تفسیر قرآن بهره ورنند. عـلـتـایـن که قرآن مشتمل بر متشابه است این می تواند باشد که وجود تشابهات زمینه امتحان بزرگی در عرصه اعتقاد، برای انسان های سالم و انسان های منحرف است که، علت انحراف آنها زیغ و بیماری روحی و روان آنهاست، نه وجود آیه های متشابه.

ص: ۱۶۶

شیوه های قانون گذاری

نهادن قانون، ابلاغ قانون از سوی یک قانون گذار شیوه های گوناگون می تواند داشته باشد.

۱_ گ_ اهی قانون به صورت فراگیر اعتبار و ابراز می شود و قانون و ابلاغ آن به نوعی است که هیچ گ_ون_ه_م_ محدودیتی را پذیرا نمی باشد. مانند این که یک مدیریت به کارگزاران خود ابلاغ می کند که همه موظف هستید با ارباب رجوع با عدالت رفتار کنید. چنین حکمی هیچ گونه محدودیت ن_م_ی_پ_ذیرد. تا چه زمانی در مورد چه افرادی، در چه شرایطی، بلکه به صورت مطلق و بدون شرط قانون تنظیم و ابلاغ می شود و پذیرای هیچ گونه محدودیت نیست.

۲_ گ_ اهی قانون و شیوه ابلاغ به نوعی فراگیر است. در عین حال می توان در آن محدودیت ایجاد نمود. مانند این که قاضی دادگاه بگوید در دادگاه من شهادت دو نفر پذیرفته است. آن گاه ایجاد م_حدودیت کند که دو نفر در صورتی که عادل باشند شهادتشان پذیرفته است. که برای حکم اول ش_رط بیان کرده است و محدود به افراد عادل نموده است. در این گونه موارد حکم اول را مطلق، دومی را مقید می گویند.

۳_ شکل دیگری نیز وجود دارد و آن ایجاد محدودیت در مصادیق است. ابتدا صورت قانون فراگیر اب_لاغ_م_ی_ش_ود. آن گاه برخی موارد را جدا می کند. مانند این که ابتدا می گوید تمام جوانان هیجده ساله پسر باید به خدمت سربازی بروند. آنگاه بگوید تنها فرزند پسر نان آور خانواده که پدر او بیش از شصت سال دارد، لازم نیست به سربازی برود. این هم

تعرض به قانون اول است و قانون اول را م_ح_دود ک_رده است. لیکن به صورت اخراج برخی مصادیق که آنها را از شمول قانون منع کرده است. در ای_ن_نوع قانون گذاری به قانون اول عام و به دوم خاص می گویند و همانند شیوه دوم تعرض به قانون اول است.

۴_نوع دیگر تعرض به قانون اول وجود دارد و آن این که به طور کلی از قانون اول صرف نظر کند. م_ان_د_این که ابتدا ابلاغ می کند تمام دختران هجده ساله باید به خدمت سربازی بروند. آنگاه چون م_ی_ب_یند این قانون بر خلاف مصالح اجتماعی و نیز سیاسی و نظامی است، به طور کلی لغو می کند، که هیچ یک از دختران لارم نیست به سربازی بروند. در این نوع قانون گذاری قانون اول را «نسخ» شده است. که به قانون اول «منسوخ» و قانون دوم «ناسخ» گفته می شود. بدون شک شیوه های اول و دوم و سوم در ت_شریح قوانین الهی وجود دارد. سخن در مورد شیوه چهارم است. آیا این گونه قانون گذاری در دین آسمانی راه دارد یا ندارد؟

یهود و امکان نسخ

از بیان سابق معلوم شد که نسخ یعنی ازاله حکم. در کاربرد اصطلاحی هم منظور از نسخ همین است ک_ه_ح_کم بعدی به کلی حکم قبلی را لغو کند. برخی مانند یهود به انگیزه سیاسی و مذهبی نسخ را در قانون آسمانی روا نمی دانند. می گویند نسخ قانون ناشی از جهل به عاقبت قانون است. اگ_ر_قانون گذار به مصالح و مفاسد قانون آگاهی نداشته باشد و قانون تنظیم شود که تأمین مقاصد را ننماید، مجبور به نسخ آن می شود. چون خدای سبحان آگاه و خبیر است، در مورد شرایع آسمانی نسخ امکان ندارد. این شبهه برای تأمین این انگیزه است که شریعت یهود توسط ادیان بعدی مانند مسیحیت و اسلام نسخ نشده، بلکه دین جاوید است!

از این شبهه می توان پاسخ داد که نسخ تنها ناشی از جهل قانون گذار نمی باشد. بلکه گاهی با این ک_ه_قانون موقت است و در زمان مشخص لغو خواهد شد، به صورت همیشگی اعلام می شود، برای آزمون افراد و یا جهات دیگر آن گاه در موعد مقرر نسخ می شود.

بنا بر این نسخ با این نوع انگیزه ها در مورد خدای سبحان نیز روا می باشد و به همین

جهت در شرایع آسَم_ان_ی_ن_س_خ_رخ می دهد. شریعت بعدی شریعت قبلی را نسخ می نمایند. زیرا آن مقررات تأمین ک_ن_ن_ده مصالح در زمان مشخص بوده اند و یا برخی قوانین آنها نسخ می شود. مانند حکم قبله که ابتدا به جهت بیت المقدس بود و از جانب خدا هم در شریعت اسلام ابقا شده بود، و ما جعلنا القبلة ال_تی_کنت علیها الا لنعلم من یتبع الرسول ممن ینقلب علی عقبیه، (۱) «ما آن قبيله ای که ب_ه_س_وی آن ب_ودی (بیت المقدس) روا ن_د_اش_ت_ه_ب_ودی_م جز برای اینکه پیروان حق و رسول خود را از هواداران خواهش های نفسانی تشخیص دهیم». م_ف_اد_ای_ن_آی_ه_تث_ی_ت_ق_بله اول یعنی ب_یت_المقدس است، این مفاد نسخ شده است، توسط آیه، قد نری تقلب وجهک فی السماء فلنولینک قبله ترضیها فولّ وجهک شطر المسجد الحرام. (۲) «ما می بینیم که صورت خویش را همواره به سوی آسمان دوخته ای (مثل این که منتظر حکم تغییر قبله هستی) اکنون تو را به سمت قبله ای که مورد رضایت باشد جهت می دهیم. پس صورت خویش را به طرف مسجد الحرام برگردان». بنابراین می شود حکم شریعت قبلی حتی بعد از مدتی تثبیت در شریعت بعدی نسخ شود. و نیز امکان دارد در درون یک شریعت حکمی به صورت تا اطلاع ثانوی نهاده، آنگاه نسخ شود، مانند آیه نجوا (۳) و آیه امتاع. (۴)

اقسام نسخ

در ب_ح_ث ناسخ و منسوخ برای نسخ اقسامی ذکر شده است، که برخی از آنها در قرآن مصداق ندارند. در عین حال برای آشنایی اجمالی به آنها اشاره می شود.

ال_ف: ن_س_خ تلاوت با ابقاء حکم، که الفاظی به عنوان قرآن بوده اند. آن گاه تلاوت آنها

ص: ۱۶۹

۱- بقره، ۱۴۲.

۲- همان، ۱۴۴.

۳- مجادله، ۱۲.

۴- بقره، ۲۴۰.

نسخ شده و ن می توان آنها را به عنوان قرآن تلاوت نمود. لیکن حکم آنها باقی مانده است. این گونه نسخ را اهل سنّت م ع تقد هستند و مواردی چون مورد «رجم» را از این قبیل می پندارند که ابتدا قرآن گفته است، الشیخ و الشیخه اذا زینا فارجموهما البته، «پیر مرد و پیرزن بزهکار، وقتی تن به بزهکاری دادن د باید رجم (سنگسار) شوند.» اهل سنت این عبارات را به عنوان قرآن تلقی نموده اند که تلاوت آن ن س خ ش ده، ول ی ح ک م ش باقی است. (۱) اما شیعه این گونه عبارت ها را اصولاً مجعول و س اخ تگی می داند. اینها نه قرآن هستند و نه روایت. و حکم زنای محصنه (زنای زن و مرد همسردار) اصولاً در قرآن نیامده است، بلکه روایات آن را بیان نموده است که سنگسار است.

ب: ق س م دوم ن سخ تلاوت و حکم، که هم تلاوت آن و هم حکم نسخ شده باشد، که باز اهل سنت چ ن ی ن معتقد هستند، عبارتی جزء قرآن بوده است، لیکن هم حکم آن و هم تلاوتش به عنوان قرآن نسخ شده است. شیعه این مسائل را تحریف در قرآن می داند و ساختگی. هیچ عبارتی به عنوان قرآن نازل نشده است که در قرآن کنونی وجود نداشته باشد.

ج: ق س م سوم نسخ در حکم نه در تلاوت که آیه ای با این که جزء قرآن بوده و حکمی را بیان نموده است، آی ه دیگر حکم آن را نسخ نموده، لیکن هر دو آیه به عنوان قرآن باقی می باشند و هر دو آیه را می توان تلاوت نمود. بحث اصلی در ناسخ و منسوخ همین مورد است. آیا آیاتی این چنینی وجود دارد یا خیر؟

م واردی گ ف ت ه شده است که از این نوع نسخ در قرآن وجود دارد. قبل از پرداختن به آنها اقسام ناسخ را بررسی می نماییم.

اقسام ناسخ

وق ت ی دل ی ل حکمی می خواهد دلیل حکم قبلی را نسخ کند، از لحاظ اعتبار یا باید برتر باشد و یا حداقل همتراز آن دلیل حکم باشد. اگر دلیلی از لحاظ اعتبار کمتر باشد، نمی تواند دلیل قوی تر را ن س خ ک ن د. بنابراین خبر واحد خبری که به حد تواتر نرسد و سند و اتصال آن به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یا ائمه علیهم السلام یقینی نباشد، نمی تواند آیه های قرآن را نسخ کند. گرچه

ص: ۱۷۰

تقیید و تخصیص قرآن با خبر واحد ممکن است.

نسخ قرآن سه چیز می تواند باشد، که از آنها به عنوان «ناسخ» یاد می شود. نخست خود آیه های قرآن، دیگر نسخ بر متواتر که یقینی است. سوم حکم و برهان عقل که آن هم یقینی است. لیکن نه خبر متواتر که ناسخ و معارض قرآن باشد وجود دارد و نه حکم عقل یعنی درک صحیح و یقینی عقل در مقابل قرآن است. هر چه حکم عقل با قرآن ناسازگار نیست. قرآن هماهنگ با تمام احکام و مدارکات صحیح عقلی می باشد.

اگر مواردی از نسخ تحقق داشته باشد، قسم اول، یعنی در آیه های قرآن تحقق دارد. که آیه ای آیه دیگر را نسخ کند. یعنی منسوخ با این که حکمش از جهت زمان موقت است، یا ملاک حکم آن در انجام، طبعی است، نه همه مکلفین. برای آزمودن و آمادگی مخاطبان و تشخیص میزان پیروی آنها و یا انگیزه عقلایی دیگر، در ظاهر به صورت همیشگی ابلاغ می گردد. از اینها به عنوان حکمت نسخ یاد می شود. آیا مواردی از این گونه نسخ در قرآن وجود دارد؟

موارد نسخ

منظور از نسخ همین نسخ اصطلاحی است. نه نسخ به معنای تخصیص. زیرا از تخصیص نیز در بسیاری از موارد به خصوص در عباراتی که از ابن عباس در تفسیر نقل می شود، به عنوان نسخ یاد شده است. در این که در قرآن چند مورد نسخ وجود دارد، دیدگاه ها مختلف است. برخی بیش از دویست مورد را منسوخ می دانند. برخی حدود صد و سی مورد را می شمارند و ...

می توان گفت نسخ اصطلاحی در قرآن جز در موارد اندک تحقق ندارد. در این موارد هم حقیقت حکم منسوخ از ابتدا به صورت موقت ابلاغ شده است. به ظاهر نسخ اصطلاحی است نه در واقع و حتی در برخی موارد تصریح شده است که این حکم تا اطلاع ثانوی می باشد. مانند:

۱- والَتِی یَأْتِنِ الْفَاحِشَةَ مِنْ نَسَائِكُمْ فَاسْتَشْهَدُوا عَلَيْهِنَ أَرْبَعَةً مِنْكُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَامْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّى يَتُوفَّاهُنَّ الْمَوْتَ أَوْ يُجْعَلَ لِلَّهِ لِهِنَّ سَبِيلًا. (۱) «زن آن کی که ده دچار

ص: ۱۷۱

بزهکاری می شوند، اگر چهار مرد بر فساد آنها شهادت دادند. آنها را در خانه ها حبس کنید تا مرگ آنها را فرار گیرد و یا خدا راه دیگری برای آنها قرار دهد». این آیه حکم زن بزهکار را «حبس» بیان می کند. اما تا زمانی که حکم و تصمیم دیگری ابلاغ نشود، بده باشد. در حقیقت مدت این حکم تا اطلاع ثانوی است.

ممکن است آیه دیگری این حکم را در برخی موارد نسخ کند. مانند: ال_زان_ی_ه و ال_زان_ی_فاجلدوا کل واحد منهما مأه جلد، (۱) «زن و مرد بزهکار را صد تازیانه بزنید». این آیه در خصوص زن و مرد بزهکار است که همسر ندارد که حکم حبس را لغو نموده است و سخن از تازیانه دارد. در مورد بزهکاران همسر دار هم قبلاً اشاره شد که روایات حکم «سنگسار» نمودن را بیان نموده است.

در هر صورت آن حکم حبس از بین رفته، حکم اطلاع ثانوی ابلاغ شده است. این مورد تحت حقیقاً از موارد نسخ نیست. زیرا اولاً آیه منسوخ تا اطلاع ثانوی بود. ثانیاً آیه دوم حکم بسخش از مصادیق را بیان کرده است. بزهکارانی که همسر دار نباشند و بخش دیگر را روایات توضیح داده است. در واقع آیه دوم و روایات در واقع هر کدام مخصوص آیه اول هستند. گرچه در روایات تعبیر بی_رب_ه_ن_سخ شده است، عن الصادق علیه السلام می منسوخه و السبیل هی الحدود الجلد و الرجم، (۲) «از ام صادق علیه السلام نقل شده است که این آیه منسوخ شده و راهی که در آن پیش بینی شده بود همان حدود تازیانه و سنگسار است.»

۲- مورد دیگر، و الذین یتوفون منکم و یذرون ازواجاً وصیه لزوجهم متاعاً الی الحول غیر اخراج فان خرجن فلا جناح علیکم فی ما فعلن فی انفسهن من معروف و الله عزیزٌ حکیم. (۳) «کسانی که رحلت می کنند و همسران خود را باقی می گذارند، وصیت کنند به مقدار مالی که تا یک سال هزینه همسران آنها را تأمین کند. ورثه هم حق ندارند این زنان را از آن خانه بیرون کنند و اگر آن زنان خواستند به میل خود بروند، بر ورثه

ص: ۱۷۲

۱- نور، ۲.

۲- نور الثقلین، ج ۱، ص ۴۵۶.

۳- بقره، ۲۴۰.

ایرادی نیست. البته زنان اگر خواستند آن منزل را تَرَک کَنَنَد، به قصد ازدواج و ... باید رعایت شؤن را بنمایند. در برخوردها و شرکت در مراسم و مرتب نمودن خویشتن به نوعی عمل کنند که عقل و عرف پسند باشد و خدای سبحان هم ارجمند و حکیم است».

در ذی_ل_آی_ه از ام_ص_ادق علیه السلام روایت نقل شده است که در بین عرب ها رسم بوده برای همسران خ_ود و ص_ی_ت می کردند یک سال هزینه آنها را از میراث متوفی تأمین کنند. (۱) که مفاد این آیه مبارکه هم همین است. آن گاه این حکم به آیه های عده وفات و آیه های ارث نسخ شده است. آیه عده وفات را، از یک سال به چهار ماه و ده روز تقلیل می دهد، و الذین یتوفون منکم و یذرون ازواجاً یتربصن بانفسهن اربعه اشهر و عشرأ ... (۲) «ک_س_انی که رحلت می کنند و همسران خود را باقی می نهند، همسران چهار ماه و ده روز انتظار بکشند.» (عده نگه دارند) بعد از آن می توانند ازواج کنند.

تأمین هزینه یک سال هم به یک چهارم از میراث مرد اگر مرد صاحب فرزند نباشد و یک هشتم میراث اگر صاحب فرزند باشد، تغییر نموده، که در سوره نساء آمده است، و ل_ه_ن_ال_رب_ع مما ترکتم ان لم یکن لکم ولد فان کان لکم ولد فلهن الثمن مما ترکتم، (۳) «برای همسران شما یک چهارم میراث است اگر فرزند نداشته باشید؛ و اگر فرزند دارید، برای آنها یک هشتم میراث شما می باشد.» ح_ک_م آی_ه اول ب_ای_ن دو آی_ه نسخ شده است. گر چه تلاوت آن باقی است.

برخی از آیت الله خ_وی_ی_ن_ق_ل می کنند که تمایل داشته حکم آیه نساء را به عنوان حکم استحبابی حفظ کند، لیکن چنین فتوایی از ایشان صادر نشده است. اگر کسی این احتمال را بپذیرد، آنگاه در آیه «امتناع» هم نسخ تحقق ندارد.

۳_ مورد دیگر از نسخ آیه نجوا می باشد. در عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عده ای به صورت مکرر

ص: ۱۷۳

۱- مجمع البیان، ج ۲، ص ۳۴۵.

۲- بقره، ۲۳۴.

۳- نساء ۱۲.

این کار در اثر این که مرتب تکرار می شد، هم سبب ایذا حضرت بود، و هم وقت حضرت را بی جهت صرف می کرد. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به لحاظ اخلاق بلند مرتبه ای که داشت به رو نمی آورد. تا این که در این باره به قَدری افراط شد که خدای سبحان برای نجوا مقررات تعیین کرد که هر کسی می خواهد نَجْوَا کُنْ، بَای دَابَّتْ دَا صَدَقَ بَدَدَ، یَا اِیْهَ اَلْذِیْنَ اَمَّنُوْا اِذَا نَجَّیْتُمُ الرِّسُوْلَ فَمَقْدُمُوْا بَیْنَ یَدَیْ نَجْوِیْ کُمْ صَدَقَه، (۱) «هر گاه خواستید با پیامبر نجوا کنید ابتدا صدقه بدهید.» که مقدار آن به یک درهم تعیین شده است.

بِاِنْزُوْلِ اَیْهِ دُوْر حَضْرَتٍ خَلُوْتُ شَدَّ وَ دِیْگَرِ کَسِی نَجْوَا نَمِی کَرْدَ! وَ تَنَهَا عَلِی بِنِ ابِی طَالِبٍ عَلَیهِ السَّلَامُ بُوْدَ کَه بَارَهَا صَدَقَه دَادَ وَ بَا حَضْرَتِ نَجْوَا نَمُوْدَ. (۲) بعد از مدتی که آن جو بر طرف شد. حکم و جوب صدقه هم نسخ شد، أَشْفَقْتُ مِّنْ أَنْ تَقْدُمُوا بَیْنَ یَدَیْ نَجْوِیْکُمْ صَدَقَاتٍ فَادْعُوا لَمْ تَفْعَلُوا وَ تَابَ اللّٰهُ عَلَیْکُمْ فَاقِیْمُوا الصَّلٰوَهَ وَ اتُوا الزَّکٰوَهَ وَ اطِیْعُوا اللّٰهَ وَ رَسُوْلَهٗ وَ اللّٰهُ خَبِیْرٌ بِمَا تَعْمَلُوْنَ. (۳) «آیات رسیدید که قبل از نجوا نمودن صدقه هایی پردازید. حال که انجام ندادید خدای سبحان به سوی شما بازگشت می کند و از آن دستور صرف نظر می نماید، بروید سایر مسؤولیت ها را که بپاداش تن نماند و پرداخت زکات و پیروی از خدا و رسول است، انجام دهید. و خدای سبحان به آنچه انجام می دهید آگاه است.»

این آیه حکم و جوب پرداخت صدقه را برای نجوا نمودن نسخ کرد. اگر کسی خواست نجوا کند دیگر نیازی به پرداخت صدقه نیست. چند نکته را در مورد آیه باید توجه داشت. نَخَسْتُ اِیْنَ کَه دَسْتُوْر پَرْدَاخْتِ صَدَقَه بَرَایِ نَجْوَا تَنَهَا دَسْتُوْر صُوْرِی کَه بَرَایِ اَنْجَامِ کَارِ نَبَاشَدَ وَ تَنَهَا اَمْتَحَانَ اَمَادَگِی فَقَطْ بَاشَدَ، مَانَنْدَ دَسْتُوْر ذَبْحِ اِسْمَاعِیْلِ بَرِ اِبْرَاهِیْمِ عَلَیهِ السَّلَامِ نَبُوْدَ. بَلْکَه بَرَایِ عَمَلِ بُوْدَ. گَرَجَ کَسِی مُوْفِقٌ بَه عَمَلِ بَه اَنْ جَزَّ عَلِی بِنِ ابِی طَالِبٍ عَلَیهِ السَّلَامِ نَشَدَ وَ بَه اِتْفَاقِ فَرِیْقِیْنِ تَنَهَا کَسِی کَه بَارَهَا صَدَقَه دَادَ وَ نَجْوَا کَرْدَ، عَلِی عَلَیهِ السَّلَامُ بُوْدَ. اَیْهَ بَا اِیْنَ دَسْتُوْر مُؤْمِنِ خَالِصِ وَ حَقِیْقِی دَر دَرَجَه بَالَایِی اَز اِیْمَانِ رَا بَا دِیْگَرِ اَفْرَادِ مَدْعِی اِیْمَانِ اَزْمُوْدَ.

ص: ۱۷۴

۱- مجادله، ۱۲.

۲- نور الثقلین، ج ۵، ص ۲۶۵. تفسیر طبری، ج ۱۲، ص ۲۱.

۳- مجادله، ۱۳.

دو دیگر اینکه عمل به این آیه فضیلت بزرگی را بر مولای همه مسلمانان و متقیان «علی بن ابی طالب علیه السلام» اثبات می کند، که در موقع مناسب برای برتری ایمان مال می دهد و در موقع مناسب برای ارتقای ایمان آمده است. ج-ان را ایثار کند. همان که آیه بیان می کند، ان الله اشتری من ال-مؤمن-ن-ین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنه (۱) «خدا خریدار مال و جان مؤمن در مقابل ب-ه-ش-ت اس-ت.» دیگر صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در مواقع حساس همراه نبودند و فضیلت علی علیه السلام را ن-د-ا-ر-د. به همین جهت درباره همین فضیلت از علی علیه السلام روایت است، من به فضیلتی دست یافتم که نه پیش از من و نه بعد از من کسی موفق به آن نشد. (۲)

فخر رازی و توجیه مرام

س-ه-دی-گر این که بر این اساس فرمایش فخر رازی در توجیه عمل کرد دیگران که برای دلجویی از ف-ق-را بوده است، بی پایه است. وی می گوید دیگران که صدقه ندادند با این که تمکن مالی بیشتری ه-م-ن-سبت به علی علیه السلام داشتند، برای این بود که فقرا غمناک نشوند که تمکن مالی ندارند تا از این ف-ضیلت بهره وری کنند! (۳) که اینها این مقدار به فکر فقرا بودند. که اگر چنین بود چرا خدا ب-ه-ف-ک-ر-دل-ج-وی از فقرا نبود و دستور انفاق و تصدق به اغنیا می داد؟

این سخنان دفاع مثلوم و ت-ع-اشی از حق است و فرار از واقعیت ها می باشد، که کسی مرا می را بپذیرد و آنگاه در توجیه آن هر چه به ذهن می آید به قلم آورد. برتری علی علیه السلام بر دیگران چیزی نیست که قابل کتمان باشد. تلاش ب-ر-ای-ک-ت-م-ان-ف-ض-ای-ل-خورشید حقیقت تنها رسوایی بیار دارد. آن هم تا این مقدار کاسه از آش داغ ت-ر-ش-دن-ک-ه-آن-ه-ا-خ-ود-اع-ت-راف به این فضایل دارند. پیروان به بن بست رسیده در توجیه م-ر-ام-خ-وی-ش-ب-ه-ای-ن-س-خ-ن-ان-م-ت-شبت می شوند:

ص: ۱۷۵

۱- توبه، ۱۱۱.

۲- در المنثور، ج ۶، ص ۱۸.

۳- تفسیر فخر رازی، ج ۲۹، ص ۲۷۲.

كان لعلي عليه السلام ثلاث لو كانت لي واحده مَن_هَن كانت احب الي من حُمُر النعم تزويجه فاطمه (سلام الله) و اعطاءه الرايه يوم خيبر و آيه النجوى. (١) «ع_م_راع_ت_راف_م_ي_كند_كه_على_عليه_السلام_به_سه_فضيلت_و_برتری_نائل_شده_است_كه_اگر_يكي_از_آنها_نصيب_من_می_شد،_نزد_من_برتر_بود_از_شترهای_سرخ_موی،_يكي_ازدواج_با_فاطمه_عليه_السلام_ديگري_پرچم_دار_بودن_سپاه_رسول_الله_صلي_الله_عليه_و_آله_و_سلم_در_جنگ_خيبر_و_سومي_آيه_نجوى.»

در صورت تنها موردی که می توان پذیرفت که در قرآن نسخ واقع شده است، آیه نجوا می باشد و اگر برای این نسخ که حکم ابتدا به صورت کلی و همیشگی بیان شد، آن گاه نسخ انجام گرفت ح_ك_م_ت_ی_ج_ز_روشن_شدن_برتری_على_عليه_السلام_بر_ديگران_برای_چندمين_بار_نبود،_برای_سخن_حكيم_ك_ف_ای_ت_م_ی_نماید. افزون بر این که این گونه احکام اگر نسخ هم نمی شدند چون بعد از رحلت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم موضوع آنها منتفی می شد، زمان حکم نیز به پایان می رسید. همانند سایر خصائص ال_ن_ب_ی، م_ان_ن_د_ح_رم_ت_ن_ك_اح_ب_ا_ه_م_سران_رسول_الله_صلي_الله_عليه_و_آله_و_سلم_و_لا_ان_تنكحوا_ازواجه_من_بعده_أبدا، (٢) «شما هرگز نباید با همسران او بعد از وی ازدواج کنید.» بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ازدواج با همسران او برای همیشه حرام است. ك_ه_ب_ا_رح_ل_ت_زن_ان_پ_ی_ام_بر_موضوع_حکم_از_بین_می_رود. در عین حال این گونه آیه ها یک پیام همیشگی دارند و آن حفظ حرمت برای مقام والای رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می باشد و شاید مصلحت جعل و اع_ت_ب_ار_اینگونه احکام که بعد از مدت کوتاهی نسخ می شوند در تحقق طبیعی عمل به آن می باشد. یعنی تنها برخی از مکلفین آن را انجام دهند، نه همه مکلفین در هر زمان. یعنی اگر طبیعی مکلف هم انجام دهد، (برخی از آنها) مصلحت تأمین شده است.

آنچه در این بخش گذشت.

در این بخش از نوشتار شیوه های قانون گذاری و ابلاغ آن گوش زد شد. و این نکته بررسی شد که نسخ در دین و شریعت الهی راه دارد. در ضمن بحث انواع نسخ و اقسام

ص: ۱۷۶

۱- تفسیر طبری، ج ۲۸، ص ۲۴. حاشیه، (چاپ جدید، ج ۱۲، ص ۲۱).

۲- احزاب، ۵۳.

ناسخ بررسی شد. در پایان ب_ح_ث مواردی از آیه های قرآن که گفته می شود منسوخ شده اند طرح گردید که تنها یک مورد آن پذیرفته شد و آن آیه «نجوا» می باشد. البته در آیه امتاع نیز وقوع نسخ بعید نیست. زیرا زبان آیه عدۀ وفات و آیه های ارث این اس_ت_ک_ه_ح_ک_م_امتاع و تامین هزینه همسر متوفی تا یک سال حکمی است که نسخ شده است. اما دیگر موارد که برخی گمان می کنند نسخ واقع شده است، در حقیقت توضیح و یا تخصیص می باشند و با دقت در آیه ها احتمال نسخ بر طرف می گردد.

سخن را در بحث نسخ به گمان این که این مقدار، اصول بحث را در بردارد پایان می بریم و بحث از «ب_د» و ام_ث_ال آن ربطی به نسخ ندارد و طرح آنها در کتاب های علوم قرآنی خروج از موضوع بحث است. اگر کسی ملتزم نباشد هرچه دیگران طرح کرده اند مطرح کند!

اعجاز عبارت است از: (۱) پدید آوردن امری خارق العاده توسط نفس پاک پیامبر برای اثبات

نَبوت، پدید آوردن امری خارق العاده در زمینه های گوناگون مانند، شکافتن دریا، زنده کردن مرده ها، شکافتن ماه و مانند اینها با اعجاز در وادی سخن تفاوت موردی دارد. زیرا که سخن گفتن نَعَم_ت_ی_اس_ت_ک_ه همه انسانها از آن بهره ور هستند و تحقق اعجاز در مورد آن بسی امر شگفت انگیز م_ی_ن_م_اید. به ویژه این که اعجاز جاویدان و همیشگی باشد و هیچ گاه مشمول زیبایی های تازه قرار نگیرد. به همین جهت اعجاز در ساختار سخن پژوهشی ژرف می طلبد تا چگونگی آن آشکار و باور ن_مودن آن هموار گردد. در این بخش در حد توان از این ویژگی ها سخن خواهیم گفت. پیش از توضیح زیبایی های قرآن برخی مطالب که جنبه زمینه سازی دارد بایسته دقت است.

اهمیت سخن

سخن گ_فتن پدیده ای است که بسیاری از موجودات از آن بهره مند هستند. پیچیده ترین وسیله ارتباط میان موجودات هستی سخن گفتن است. موجودات به وسیله سخن از راز و مقاصد یکدیگر آگ_اه_م_ی_شوند. گرچه سخن بسیاری از مخلوقات برای انسان مفهوم نیست

ص: ۱۷۸

۱- بخش اعجاز این نوشتار چکیده محورهای اصلی کتاب «زیباترین سخن» تألیف نگارنده می باشد. انگیزه این کار این بود که علوم قرآنی به صورت یکجا در اختیار علاقه مندان قرار بگیرد و چون این بخش خیلی فشرده است، هرگز خواننده را از کتاب یاد شده بی نیاز نمی کند.

و همچون راز نهفته است، اما این نکته روشن است که سخن گفتن حیوانات به لحاظ غریزی بودن آن یکنواخت بوده و فـراز و نـشـیـب و تکامل ندارد. به همین خاطر دیگران نسبت به انسان گنگ محسوب می شوند. اما سخن گفتن انسان این ویژگی را دارد که اختیار انسان در آن دخالت داشته و همواره سبب تکامل و احیاناً تنازل بوده است.

سخن این ودیعه الهی در زندگی آدمیان آن چنان نقشی ایفا می کند که می توان گفت اگر با دقت بیشتر بنگریم عامل اصلی ارتباط و انتقال تجربیات و آفرینش تمدن ها را سخن آشکار «گفتار» و سـخـن پنهان «نوشتار» می یابیم. گفتار و نوشتار عامل تشکل زندگی اجتماعی و ارتباط انسان شـرق بـا غـرب و انسان گذشته با آینده می باشد. اگر این نعمت به ظاهر ساده که خدای سبحان رایـگـان در اختیار انسان قرار داده، نبود و انسان مثل سایر پدیده ها بود، زندگی او از تمدن عاری بود و روند تکاملی نداشت. زیرا نقش سخن پیوند اندیشه هاست. اگر انسان با اندیشه زندگی مـی کـند و اگـر ادراک و اندیشه انسان از آن مقدار اهمیت برخوردار است که گفته شده «انسان هـمـان انـدیـشـه است» این سخن است که همانند زنجیری که بدن های انسانها را به یکدیگر پیوند مـی دهـد، انـدیـشـه هـا را به هم آمیخته و با نوک تیز زبان و قلم که ابزار سخن اند و مشابه هم نیز می باشند، بـه کـوشش پرداخته، افکار شفاف و ناب را از بین غبارهای و هم بیرون کشیده در تابلو مقابل چشمان انسان ترسیم می کند و انسان ها را با هم ارتباط می دهد.

بـه لحاظ اهمیت سخن است که در انسان این ویژگی معیار کمال و نقص به شمار می رود که هنر انسان در سخن اوست. نهنان انسان مانند انبار سرپوشیده است و سخن کلید آن است. با سخن آشکار می شود که نهنان گنجینه هنر است یا طبل میان تهی، المرء مخبوء تحت لسانه (۱)؛ «انسان پنهان در پوشش زبان خویش است». و به قول سخنور شیراز:

تا مرد سخن نگفته باشد***عیب و هنرش نهفته باشد.

اگـر سـخـن زیـبا باشد، هنر آشکار می شود که هنر انسان به زیبایی های اوست، قیمة کل امرء ما یحسنه. (۲) بـه هـمـیـن لـحـاظ خـدای سـبـحـان در زیباترین سخن خود، قرآن، هم از سخن

ص: ۱۷۹

۱- نهج البلاغه، حکمت ۱۴۸، ۳۸۸.

۲- بحار، ج ۱، ص ۱۶۵.

آشکار و هم از س_خ_ن پنهان ستایش می کند: الرحمن علم القرآن خلق الانسان علمه البيان (۱)؛ «خدای بخشنده که قرآن آموخت و انسان آفرید و به انسان سخن گفتن آموخت.» ب_ع_د از ی_اد نام خویش به صفت حسناى رحمان و یاد تعلیم قرآن و نعمت هستی، از نعمت «بیان» که سخن آشکار است به عظمت یاد می نماید.

قرآن از سخن پنهان این چنین ستایش می نماید: ن. والقلم و ما ی_س_ط_رون، (۲) «سوگند به ن، و قلم و آنچه که می نگارند.» خدای سبحان به پدیده های با عظمت از جمله قلم و نوشتار آن سوگند یاد می کند. خدای سبحان وقتی در سخن زیبای خویش تجلی می کند. سخن خویش را زیباترین سخن نامیده که چهره ها از آن گلگون و قلب ها به آن نرم و خاشع می شوند، و الله نزل احسن الحدیث کتاباً متشابهاً مثانی تقشّع منه جلود الذین یخشون ربهم ثم تلین قلوبهم الی ذکر الله (۳)؛ «خدای سبحان برای رهنمود انسان زیباترین سخن را نازل کرد که سخنان آن ب_ه_ی_ک_دی_گ_ر تشابه و نگرش دارند و تلاوت این سخن آن چنان تاثیر می گذارد که چهره ها را گلگون و دل ها را به یاد خدا نرم و خاشع می نماید.»

مراتب و اعجاز در سخن

این هنر زیبا در انسان مراحل مختلف دارد، از کودنی گرفته تا زیباترین سخن انسان پیشرفته است. بین این دو مرحله مراحل وجود دارد که قابل شمارش نیست. از این نکته معلوم می شود که سخن گفتن حقیقت و جودى و تشکیک پذیر است. به همین خاطر کمال و نقص در آن راه دارد. همچنین معلوم می شود کمال سخن با مخاطب سخن تناسب دارد و چون زندگی اجتماعى انسان روند تکاملی دارد سخن گ_ف_ت_ن او نیز چنین است. خدای سبحان هم با رعایت این اصل در طول زندگی بشر با او سخن گفته است، تا سخن به مرحله کمال خویش رسیده، احسن الحدیث یعنی «زیباترین سخن» نام گرفته است.

ص: ۱۸۰

۱- الرحمن، ۴.

۲- القلم، ۱.

۳- زمر، ۲۳.

زی-ب-ا سخن و سخن زیبا گفتن با مراحل خاص خودش به گونه ای است که تا در محدوده بشری اس-ت، ام-ک-ان آف-ری-دن زیباتر از آن و مقابله با آن وجود دارد. هر سخنوری در هر مرحله از زیبایی های س-خ-ن، س-خ-ن زیبا بگوید دیر یا زود زیبایی آن زدوده و مشمول مرور زمان و مغلوب زیبایی های دیگران قرار خواهد گرفت. تحولات فرهنگی آن را جایگزین می نماید، زیرا زیبایی هنر انسان روندت-ک-ام-ل-ی دارد و در وادی ه-ن-ره-ای ان-سانی دست بالای دست بسیار است، و فوق کل ذی علم ع-ل-یم (۱)؛ «برتر از هر دانا داناتری است.»

اما وقتی از محدوده بشری گذشت و نوبت به آف-ری-دگ-ار س-خ-ن و زی-ب-ای-ی، ک-ه زیبایی محض است رسید، آن گاه دیگر توان زیباتر از آن وجود نخواهد داشت. زیرا او آن چنان زیبا در سخن خود تجلی می نماید که دیگران، نه بُلْهای بشر، بلکه فُصحا و ان-دیشوران در مقابل او گنگ و خاموش خواهند شد. زیرا که دست خدا بالای دست هاست. یدالله ف-وق-ای-دی-ه-م (۲)؛ «قدرت خ-دا بالاترین قدرت هاست» این مرحله از سخن «اعجاز» نامیده می شود که یارای مقابله را از همگان گرفته است.

فراخوانی قرآن

ق-رآن ب-رای اثبات اعجاز خویش همه را فرا می خواند و می گوید اگر این سخن از جانب جن یا از س-وی انس است، تمام جن و انس را جمع کنند و مثل قرآن بیاورید. این فراخوانی قرآن در هر زمان ب-رای ه-م-گ-ان م-طرح است. زیبایی و اعجاز قرآن در آن حدی است که با اطمینان خاطر همواره دی-گ-ان را ف-را می خواند که همانند قرآن سخن بگویند. اما کسی را توان مقابله با آن نیست. زیرا بیان و سخن قرآن آن چنان منسجم و هماهنگ و استوار است که توان مقابله را از همگان گرفته است.

در سخن الهی هیچ گونه تجدید نظر راه ندارد و کوچک ترین جابجایی آن را از زیباترین سخن بودن بیرون می برد. همان طوری که در کلمات وجودی هستی امکان

ص: ۱۸۱

۱- یوسف، ۷۶.

۲- فتح، ۱۰.

تجدید نظر نیست، در کلمات لفظی نیز تغییر امکان ندارد: لا تبدیل لکلمات الله (۱)؛ «در کلمات الهی تبدیل و جابجایی راه ندارد».

قرآن مدعی است که این سخن از ملکوت نشأت گرفته و فراتر از توان بشر است. هیچ گاه بشر را یارای آن نیست که این چنین سخن بگوید. باور ندارید، مثل آن را بیاورید. قل لئن اجتمعت الانس و الجن علی ان یأتوا بهذا القرآن لا یأتون بمثله و لو کان بعضهم لبعض ظهیراً. (۲) «اگر رت م ج ن و ان س پشتیبان یکدیگر شوند و بخواهند مثل قرآن را بیاورند، نخواهند توانست.» ام یقولون تقوله بل لا یؤمنون فلیأتوا بحدیث مثله ان کانوا صادقین. (۳) «آی م ی گ و ی ن د قرآن ساخته خودش است، نه این چنین نیست اینها برای فرار از ایمان چنین م ی گ و ی ن د. اگر قرآن ساخته و پرداخته بشر است و در این ادعا راستگو هستید مثل قرآن سخن بگویید» این یک مرحله فراخوانی.

آن گاه قرآن تنزل نموده می فرماید: مثل قرآن آوردن پیشکش شما، شما که مدعی هستید قرآن س خ ن ب ش ر است، ده سوره مثل قرآن بیاورید. در انجام این کار از هر کسی که می خواهید کمک بگیرید. تمام توان دانشوران را به کمک بگیرید و ده سوره همسنگ سوره های قرآنی بیاورید؛ ام ی قولون اف ت راه قل فأتوا بعشر سور مثله مفتریات و ادعوا من استطعتم من دون الله ان کنتم صادقین. (۴) «آی م ی گویند این سخن افترا بر خداست شما هم آنچه در توان دارید غیر از خدا یار بگیرید و ده سوره همانند قرآن بیاورید».

آن گاه فراخوانی خود را تخفیف می دهد و می فرماید ده سوره هم پیشکش. شما که مدعی هستید قرآن سخن انسان است، شما که در حقانیت قرآن تردید دارید، یک سوره؛ آری تنها یک سوره مثل قرآن بیاورید! و ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا

ص: ۱۸۲

۱- یونس، ۶۴.

۲- اسراء، ۸۸.

۳- طور، ۳۳ و ۳۴.

۴- هود، ۱۳.

فأتوا بسوره من مثله و ادعوا شهدائكم من دون الله ان كنتم صادقين. (۱) «اگر در شك و تردید هستید که قرآن وحی است، گواهان خویش _ غیر خدا _ بخوانید که یک سوره مانند آن بیاورید، چنان چه در گفته خود صادق هستید».

ام ی ق ول و ن اف ت راه ق ل ف ات وا بسوره من مثله و ادعوا من استطعتم من دون الله ان كنتم صادقين؛ (۲)؛ «آیا می گویند که قرآن افترا بر خداست؟! اگر چنین است همگان را کمک بگیرید غیر از خدا یک سوره مثل آن بیاورید اگر راست می گویند.» ف ان ل م ت فعلوا و لن تفعلوا فاتقوا النار التي وقودها الناس و الحجارة اعدت للكافرين (۳)؛ «اگر _ ن _ توانستید که نخواهید توانست (مثل قرآن بیاورید)، پس از شرار آتشی که هیمة آن سنگ و م _ ردم _ ان می باشد، پرهیزید.» بهوش باشید که تَمرد و طغیان در برابر حق، عذاب الهی را در پی خواهد داشت. تحدی (۴) قرآن به یک سوره است گرچه کمتر از آن، مثل نصف سوره و یا حتی کمتر هم مقدور نباشد، مانند نصف سوره بقره یا آل عمران. آنچه مورد تحدی نیست آیه ها و یا کلمه ای مانند «مدهمتان» و یا جمله چند کلمه می باشد.

ای _ ن _ اس _ ت فراخوانی قرآن حتی به یک سوره هم قانع شده که اگر کسی به مقدار یک سوره مانند سوره «کوثر» سخن بگوید قرآن از ادعای بی همتایی خود دست برمی دارد.

رمز اعجاز

حروف، واژگان و جمله ها مواد تشکیل دهنده سخن می باشند. هر سخنی دارای دو بعد فیزیکی «صوری» و غیر فیزیکی «معنوی» است. رم _ زاع _ ج _ از قرآن در این است که با این که مواد سخن یکسان در اختیار همگان است، دیگران توان پدید آوردن س _ خ _ ن _ زی _ ب _ ای _ ی

ص: ۱۸۳

۱- بقره، ۲۴.

۲- یونس، ۳۸.

۳- بقره، ۲۴.

۴- «تحدی» یعنی همآورد طلبی.

چون قرآن را ندارند. زیرا قرآن از منبع کمال و زیبایی محض سرچشمه می گیرد و چون صفت کمال دیگران محدود است، به همین خاطر قادر به این گونه سخن گفتن نیستند. ح_روف ک_ه_م_واد س_خن را تشکیل می دهند در اختیار همگان است و همه در کاربرد ابزار س_خ_ن و س_اخ_ت_ن جمله آزادند، که توان خود را به کار گرفته و به زیباترین شکل ممکن سخن ب_گویند. اما اینکه نمی توانند مثل قرآن سخن بگویند، برای این است که ساختار جمله بندی قرآن و نیز محتوای عمیق آن از جای دیگری است که در فکرس اندیشه بشر نیست. و به همین خاطر انسان بر همانند سازی سخن قرآن عاجز و ناتوان است.

بی پایگی صرفه

از ای_ن_ب_ی_ان روشن شد که «صرفه» در موضوع اعجاز توهمی بیش نیست. سخن گفتن مانند قرآن ب_رای ب_ش_ر محال است. ساختار جمله و نیز محتوای سخن قرآن به گونه ای است که در توان انسان نیست م_ث_ل آن زی_با سخن و سخن زیبا بگوید؛ با اینکه انسان آزاد است که توان خود را به کار گیرد لیکن محال است ه_م_ان_ند قرآن بیاورد.

اما اینکه کسی بگوید قرآن معجزه نیست مثل قرآن حرف زدن برای بشر ممکن است! اینکه کسی نتوانسته و یا ن_می تواند همانند قرآن سخن بگوید برای این است که هر گاه کسی بخواد مثل قرآن سخن بگوید خ_دای سبحان او را از این کار منصرف نموده به کار دیگری مشغول می کند! یا آنکه خدا قدرت او را س_ل_ب_م_ی_ک_ن_د که توان سخن گفتن مثل قرآن را نداشته باشد! از این نکته تعبیر به «صیرفه» م_ی_ک_نند. این سخن کاملاً در مورد اعجاز بی پایه است. زیرا در این صورت اعجاز قرآن و هموردی ط_ل_ب_ی_آن_ک_ه_دی_گ_ران را ف_را_م_ی_خ_واند که مثل قرآن را بیاورند امری نامعقول خواهد بود.

صرفه ب_دان م_ماند که ده نفر در مسابقه دو میدانی شرکت کنند یکی از آنها ادعای برتری نماید که هیچ کس همانند من توان دویدن ندارد، آنگاه هنگامی که خواستند بدون پاهای نه نفر دیگر را ببندد و خ_ود ب_ه_ت_نهایی بدود و در آخر هم ادعا کند هیچ کس مثل من نمی تواند بدود، من برنده مسابقه ه_س_ت_م! ص_رفه در اعجاز همین است و چون بی پایگی آن آشکار است، نیازی به بسط سخن و نقل دیدگاه های دی_گران و نقد و بررسی نمی باشد، زیرا

صرف وقت در این گونه موضوعات جز تضييع عمر ثمری ندارد.

اعجاز مثل این می ماند که مصالح ساختمانی در اختیار چند نفر باشد. یکی از آنها اسطبل زشتی ب_رای چ_هار پ_ایان بسازد و دیگری آلونکی تنفر آمیز بنا کند و سومی ساختمان نسبتاً زیبایی بسازد و معماری با تهیه نقشه صحیح و زیبا، شکل ترین و مستحکم ترین مجتمع مسکونی را با استفاده از همان مواد ساختمانی بنا کند که مجهز به تمام تجهیزات و تأسیسات رفاهی مدرن، نور مناسب و تهویه کافی و ه_وای ل_ط_یف و فضای سبز مکفی، در آن پیش بینی شده و به بهترین شکل آن را تزئین و آرایه نموده باشد؛ به طوری که مزیت ها و محسنات آن مشمول مرور زمان نشود و مغلوب هیچ زیبایی که در پ_ی_ش_خ_واهد بود نگردد. زیرا او با آگاهی از زیباییهای موجود و آینده این هنر را پدید آورده است در این صورت است، ک_ه_ف_راخ_وان_ی_دی_گ_ران و ه_مانند طلبی فرض صحیح خواهد داشت. شما هم که مواد اصلی در اختیارتان قرار دارد، اگر در وحی بودن قرآن تردید دارید همانند آن سخن بگویید.

حقیقت اعجاز

ق_ان_ون_علیت در نظام هستی اصلی خدشه ناپذیر است. آنچه هستی محض نیست و موجود ممکن است، مشمول نظام علیت است. تنها موجودی که کمال محض و حقیقت وجود است و وجودش ذات_ی است، از این اصل بیرون است. در عالم ماده نیز نظام علیت امری مشهود است که پدیده ای از پ_دی_ده_دی_گر به وجود می آید. مانند روشنایی از تابش آفتاب، گرما از آتش. البته ممکن الوجود علت ممکن وجود دهنده نیست. زیرا معطی الوجود تنها علت العلل و خدای سبحان است، لیکن منظور از نظام علیت در ممکنات همین مقدار است که پدیده ای در پدید آمدن دیگری مؤثر باشد.

گر چه علت پدیده ها همواره آشکار نیست. چه بسا برخی علت ها از چشم رس انسان دور باشد، لیکن پ_نهران بودن علت ناقض نظام علت و معلولی نیست. بنا براین علت ها گاهی آشکار و گاهی پنهان، گ_اه_ی به صورت طبیعی مؤثر واقع شده و عمل می کند و گاهی به صورت غیر طبیعی و دفعی. اگر علت آشکار یا پنهان به صورت طبیعی فعال شود و عمل

کند امری عادی تلقی می شود و اگـر بـه صـورت غـیر عادی و دفعی فعال شد، خارق العاده و «اعجاز» نامیده می شود که ویژگی اعجاز تحقق پدیده‌ها با علل آشکار و پنهان به صورت غیر طبیعی است. با این بیان حقیقت اعجاز به خوبی آشکار و ثابت می شود که اعجاز خارج از نظام علیت نیست بلکه خارج از علیت عادی است.

قرآن که نظام علیت را می پذیرد اعجاز را تثبیت می نماید. آیات قرآن پدیده‌ها را به وسایط فیض نسبت می دهد مانند: فالمدبرات امرأ (۱)؛ «تدبیر کنندگان نظام» له مقالید السموات و الارض (۲)؛ «کلیدهای آسمان‌ها و زمین از آن اوست.» برای کسی که بخواهد خزاین گشوده می شود که از خزاین الهی فیض نصیب او می شود.

و ارسـلنا الریاح لواقح (۳) «بادها را برای تلقیح ما فرستادیم» تلقیح در نظام تکوین بوسیله بادها انجام می پذیرد. وجـعلنا من الماء کل شیء حی (۴)؛ «هر چیز زنده را از آب قرار دادیم؛» که آب موجب پیدایش حیات موجودات زنده است. در روی داده‌ای اجـتماعی علت پدیده‌ها را به اراده و عمل کرد مردم نسبت می دهد و پدید آمدن چیزی را مشروط به چیز دیگر می کند، ان الله لا یـغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم (۵)؛ «خدا سرنوشت ملتی را تغییر نمی دهد مگر در صورتی که آن ملت عامل دگرگونی را فراهم سازند.»

ایـن همان پذیرش نظام علیت است. قرآن به عناوین گوناگون به نقش واسطه‌ها ها اذعان دارد؛ از موارد واسطه‌ها اعجاز است که معجزه را به واسطه، یعنی «پیامبر» نسبت می دهد، و ما کان لرسول ان یأتی بآیه الا باذن الله (۶)؛ «هیچ پیامبری اعجاز نمی کند مگر به اذن خدای سبحان». بر این اساس اعجاز با نظام علیت ناسازگاری ندارد، بلکه براساس نظام علیت تحقق می یابد.

ص: ۱۸۶

۱- ذاریات، ۵.

۲- زمر، ۶۳.

۳- حجر، ۲۲.

۴- انبیاء، ۳۰.

۵- رعد، ۱۱.

۶- مومن، ۷۸.

ممکن است سؤالی مطرح شود که پذیرش نظام علیت و نسبت دادن پدیده‌ها به علل تکوینی آشکار یا پنهان چه نسبتی با توحید دارد، آیا نظام علیت منافات با توحید افعالی که نظام هستی در تحت پوشش آن است ندارد؟

در پاسخ این سؤال می‌توان گفت در ن_ظ_ام علیت دو نوع علت فرض دارد. یکی علت‌های مستقل مقابل یکدیگر، که تأثیر یکی مانع از دی_گ_ری است. مانند این که آب مانع سوزاندن آتش است. دیگری علت‌های غیر مستقل و وسایط فیض که علیت و تأثیرگذاری آنها وابسته به اذن_ع_ل_ت_ا_ص_ل_ی یعنی خدای سبحان می‌باشد. آنچه موجب شبهه و سوال است نوع اول از علیت است که چنین علیتی از سوی پدیده‌ها نسبت به خدا فرض وجودی ندارد. اما نوع دوم که علیت به اصطلاح «ط_و_ل_ی» است م_ن_افاتی با توحید افعالی ندارد. زیرا توحید افعالی یعنی این که تمام تاثیرات به اذن خدای سبحان است و هر چیزی که منشأ تأثیر و علیت برای دیگری است به اذن اوست.

در ن_ظ_ام_ع_لیت تأثیر علت‌های واسطه به اذن اوست. اگر آتش می‌سوزاند به فرمان الهی است، اگ_ر_آب_غ_رق_م_ی_ک_ن_د_ب_ه_اذن_اللّه است، و اغرقنا الذین کذبوا بایاتنا. (۱) اگر طعام سیر_م_ی_ک_ن_د_و اگر آب سیراب می‌نماید به اذن اللّه است، هو الذی یطعمنی و یسقینی. (۲) زیرا ت_م_ام نظام هستی در دست قدرت الهی است، هر جا که سخن از تأثیر است چه در جهت خیر و چه در ج_ه_ت_ش_ر_ب_ه_اذن_اللّه است، بیده ملکوت کل شیء (۳)؛ «ملکوت و باطن هر موجودی در دست خداست.»

در تأثیر علل پنهان در جهت شر مانند سحر نیز به اذن اللّه است، و ما هم بضارین الا باذن اللّه، «ساحران تأثیر شر (ضرر) نمی‌گذارند جز باذن اللّه». هر اعجازی از سوی پیامبری

ص: ۱۸۷

۱- اعراف، ۶۴.

۲- شعراء، ۷۹.

۳- یس، ۸۳.

هم به اذن تکوینی الهی است، ماکان لرسول انیات یبایه الا باذن الله (۱)؛ «هیچ پیامبری معجزه ای نمی آورد، مگر ایکن که هتأثیر اعجاز آن را خدای سبحان اجازه دهد.» بر این اساس توحید افعالی الهی با اعجاز، هیچ گونه منافاتی ندارد.

انگیزه اعجاز

انگیزی که اعجاز را بایسته می نماید، اثبات نبوت است. پیامبر که ادعای پیام الهی را دارد و میگوید سخن من، سخن خداست و من از پیش خود حرفی ندارم. برای اثبات این ادعا که این سخن بنگ زاف نیست. هر کسی را نشاید که چنین از پیش خویش مدعی رسالت الهی شود، اعجاز از می آورد. اعجاز پیامبر بدین خاطر است تا مردم را نسبت به ادعای او باور آید. چون مردم به راحتی ادعای کسی را پذیرا نیستند و سند و برهان مطالبه می کنند.

پیامبران برای اثبات رسالت خویش از برهان معجزه بهره گرفته تا مردم از تردید بیرون آمده به آنها ایمان بیاورند، ان کنتم فی ریب ممانزلنا علی عبدنا فاتوا بسوره من مثله (۲)؛ «اگر در وحی بودن قرآن تردید دارید مثل قرآن پیامبر بیاورید.» و چون توان آن را ندارید بدانید که این اعجاز است و پیامبر به حق ادعا می کند که من فرستاده خدا بر شما هستم. وقتی اعجاز قرآن را مشاهده می کنید تسلیم حق شوید.

بنابراین انگیزه اعجاز پیامبران اثبات ادعای نبوت آنهاست. حال در هر زمان به تناسب شرایط، معجزه هماهنگ تحقق می یابد، و چون قرآن برای همه زمانها و ملتها است. اعجاز آن هم در ابعاد گوناگون است، که مشمول مرور زمان و مغلوب هنرهای آیندگان نمی شود. قرآن معجزه جاوید رسالت جهانی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است.

اعجاز جاوید

از بیان رمز جاودانگی اعجاز نیز روشن می شود، که چگونه یک معجزه برای

ص: ۱۸۸

۱- مومن، ۷۸.

۲- بقره، ۲۳.

همیشه در هر زمان زنده و باقی ماند. اگر اعجاز رنگ مادی داشته باشد، تأثیر آن هم محدود بوده و مشمول مـرور زمان قرار می گیرد. اما وقتی مورد اعجاز بعد فیزیکی نداشته باشد، مانند ساختار و محتوای سـخـن، آنـگـاه اعجاز آن هم محدود به زمان خاصی نخواهد بود، می تواند برای همیشه زنده و جاوید باشد. رمز جاودانگی اعجاز قرآن هم در همین جهت است که ویژگی های مادی و فیزیکی ندارد تا مرور زمان آن را تحت تأثیر قرار دهد، بلکه قرآن برای همیشه «معجزه جاوید» الهی است. از امام رضا علیه السلام سؤال شد قرآن چگونه سخنی است که کهنه نمی شود. حضرت در پاسخ فرمودند: لان الله لم ينزله لزمان دون زمان ولا لناس دون ناس فهو في كل زمان جديد و عند كل قوم غض الی يوم القیمه (۱) «زیرا خدا قرآن را برای زمان و ملتی خاص نازل نکرده است. قرآن در هر زمان برای هر ملتی تا قیامت تازه است.»

علم و اعجاز

ارتباط پدیده ها با یکدیگر (علیت) امری آشکار است، لیکن آگاهی از همه علت ها چیزی نبوده است که در مـحـدوده علم بشری باشد. زیرا انسان با همه دانشوری خود به علل پدیده ها واقف نیست و تلاش عـلـمی او هم در این باره تنها بخشی از راه را هموار نموده و پرده ها مقداری کنار رفته است. هـزاران راز هـنوز پشت پرده پنهان است.

البته پنهان بودن علت ها تمام موضوع اعجاز نیست، بلکه غـیـر طـبـعی بودن تأثیر علت ها نیز شرط است. بر این اساس اگر علم به علل پنهان دسترسی پیدا کند و عـلـت هـای نا پیدای امور فیزیکی را پیدا کند، باز مورد اعجاز در امور فیزیکی پایان نمی پذیرد. زیرا فـعـال شـدن عـلـل در اعجاز به صورت غیرطبیعی و با نفوس افراد پاک انجام می گیرد نه با ابزار آزمایشگاهی.

فرضاً اگر انسان توانست در کوتاه ترین زمان توسط نرم افزاری چوب را تبدیل به اردها کند. یعنی در اثر علم راز حـیـات را کـشـف کـرد و شرایط حیات را بوسیله ابزار پدید آورد و خدای فیاض هم روح در آن دمـیـد، این موضوع اعجاز نیست و اعجاز این مورد را

ص: ۱۸۹

هم منتفی نمی‌کند، زیرا پیامبری که عصای چوبی را تبدیل به اژدها می‌نماید، با نفس زکیه خویش این اعجاز را تحقق می‌دهد نه با ابزار.

اعجاز و کرامت

ش_ای_س_ت_ه_اس_ت_ک_ه در_ه_مین_جا_فرق_اعجاز_با_کرامت_نیز_گوشزد_شود_و_پیش_از_بیان_تفاوت_این_دو_ت_وض_ی_ح_همانندی_این_دو_نیز_خالی_از_فایده_نیست.

مشابهت اعجاز و کرامات در حقیقت این دو است. ب_ه_ط_وری_ک_ه از نظر حقیقت هیچ گونه تفاوتی بین این دو نمی‌باشد. هر دو فعال نمودن علل آشکار و پنهان به صورت غیر عادی توسط نفوس پاک و زکیه می‌باشند. راه تکامل برای همگان باز و ب_ه_صورت_یکسان_هموار_است. همه می‌توانند در اثر پیمودن راه حق به مراحل از کمال برسند که م_ظ_هر اسماء حسنا الهی شوند. چنین انسانی مظهر صفات و افعال الهی می‌شود. آنگاه که مظهر اسماء الهی شد با اراده خویش باذن الله کرامت می‌آفریند، بیمار شفا می‌دهد و مرده زنده می‌کند، این ویژگی اختصاص به پیامبران هم ندارد. بنابراین اعجاز با کرامت از این جهت هیچ گونه تفاوتی ندارند، که هر دو فعال نمودن علت‌ها به صورت غیر عادی بوده و هر دو سبب غالبند.

تنها فرق اعجاز با کرامت در آن_گیزه_تحقق_این_دو_است. اعجاز برای اثبات ادعای نبوت تحقق می‌یابد. یعنی پیامبر برای این که مردم ن_ب_وت_او_را_ب_پ_ذیرند_معجزه_می_آورد. اما صاحب کرامت چنین ادعایی ندارد. او به جهات دیگر در صورت صلاح دید مرده را زنده می‌کند و بیمار را شفا می‌دهد و باران را از آسمان نازل می‌کند و ...

اعجاز و سحر

در ب_خش_های_قبلی_به_این_نکته_اشاره_شد_که_سحر_و_اعجاز_هر_دو_تأثیر_در_علت_هاست_و_همچنین_به_این_م_ط_ل_ب_ت_وجه_شد_که_هیچ_کدام_از_این_دو_منافات_با_توحید_افعالی_ندارند_و_تأثیر_هر_دو_باذن_الله_است. در ع_ین_حال_سحر_با_اعجاز_از_جهاتی_تفاوت_عمده_دارد.

سحر راه و روش ویژه دارد که با پیمودن آن روش ساحر موفق به انجام سحر است. بیرون از دایره روش، سحر او تأثیر نمی‌گذارد که این روش ق_ابل_تعلیم_و_تعلم_است. اما

اعجاز هیچ گونه محدودیت ندارد. با اذن خدای سبحان در هر موردی که ه ص ل ا ح ب ا شد اعجاز تحقق می یابد. اعجاز قابل یادگیری نیست.

همچنین اعجاز سبب غالب است و هیچ گاه م غ لوب عوامل دیگر قرار نمی گیرد. اما سحر چه بسا مغلوب واقع شده و عامل دیگری مانع تأثیر ساحر شود و لو روش خاص خود را به کار گرفته باشد.

اف زون ب ر اینها تأثیر سحر در محدوده تصور و خیال انسان است، نه واقعیات خارجی ساحر با ورد و اع م ال م خصوص خود، توهمات در خیال طرف پدید می آورد، به طوری که واقع را خلاف تصور م ی ک ن د. ط ن اب آرام روی زم ی ن را م ا ر در ح ر ک ت م ی پ ن دارد. که تصرف در خیال و چشم بندی است، فلما القوا سحروا اعین الناس و استرهبوه (۱)؛ «هنگامی که ساحران ابزار خود را افکندند چشمان مردم را سحر کردند و مردم را شدید ترساندند.» ف ا ذ ا ح ب الهم و عصیهم یخیل الیه من سحرهم آنها تسعی (۲)؛ «آن هنگام طناب ها و عصاهای خود را انداختند، باعث تأثیر در خیال شدند که رسنها و چوبها با سرعت در حرکت اند.»

ام ا م ح دوده ت ا ت ی ر ا ع ج از واق ع ی ت خ ا ر ج اس ت، یعنی در خارج عصا واقعاً تبدیل به اژدها می شود، فالقی عصاه فاذا هی ثعبان مبین (۳)؛ «وقتی عصا را افکند (موسی) ناگهان اژدهایی آشکار شد.» فالقی موسی عصاه فاذا هی تلقف ما یأفکون (۴)؛ «هنگامی که موسی عصای خود را انداخت همه سحر آنها را بلعید»، این تفاوتها تنها فرق اعجاز با سحر نیست بلکه نوع علوم غریبه این تفاوتها را با اعجاز دارند.

ابعاد اعجاز قرآن

اشاره

زی بایی قرآن آن چنان ابعاد گوناگون دارد که نمی توان آن را در چند محور خلاصه

ص: ۱۹۱

۱- اعراف، ۱۱۶.

۲- طه، ۶۶.

۳- اعراف، ۱۰۷.

۴- شعراء، ۴۵.

نمود، هم از لحاظ لفظ نمی توان معیارها را محدود کرد و هم از جهت محتوا نمی توان حد مرزی تعیین نمود. زی را راز و رمز زبانی در چند محور خلاصه نمی شود و انسان هم به همه آنها واقف نشده است و هنوز رازهای فراوانی نهفته است، هم از لحاظ زیبا سخن بودن و هم از لحاظ سخن زیبا بودن.

زیباییهای قرآن نهایت ندارد. به فرمایش علی علیه السلام قرآن ناطق، قرآن دریایی است که به قعر آن نتوان رسید، بحرالایدرک قعره. (۱) زیبایی قرآن را به دو بخش می توان تقسیم نمود، یکی زیبایی ظاهری سخن که از آن به «زیباسخن» می تواند یاد کرد، دیگری زیبایی محتوای سخن که از آن به «سخن زیبا» می توان نام برد. البته هر دو بخش در قرآن آن چنان توأمان هستند که امکان تفکیک آنها میسر نیست، لیکن می شود در یک بخش عمده نظر به زیباییهای ظاهر معطوف گردد، در بخش دیگر به زیباییهای محتوا بیشتر مورد توجه قرار گیرد. گرچه سراسر قرآن هم زیبا سخن و هم سخن زیباست. بنابراین در بخش اعجاز به بررسی دو بخش «زیبا سخن» و «سخن زیبا» می پردازیم. برای رعایت اختصار به محورهای اصلی دو بخش اکتفا می شود. بعون الله تبارک و تعالی.

بخش اول زیبا سخن

اشاره

محورهای اصلی زیبایی سخن (۲) را به سه بخش می توان تقسیم نمود:

رسایی «معانی»

روانی «بیان»

شیوایی و آرایه «بدیع»

منظور از بخش اول رعایت مقام و تناسب سخن است. منظور از بخش دوم رساندن مقصود به صورت روان و بدون گیر و تعقید است. منظور از بخش سوم آیین بندی و آرایه

ص: ۱۹۲

۱- نهج البلاغه خطبه ۱۹۸، ص ۲۳۴.

۲- منظور از زیبا سخن. زیباییهای ظاهر سخن است که به فنون رسایی، روانی. شیوایی از لحاظ جمله بندی به آن می پردازد: یعنی زیبا سخن گفتن و یا «خوب حرف زدن». منظور از سخن زیبا، زیبایی محتوای سخن است که سخن صحیح و عمیق و استوار باشد و به تعبیر دیگر «حرف خوب زدن».

سخن است. اگر اندیشوری توانست تمام معیارها را در هر سه بخش رعایت کند، سخن او زیباترین سخن خواهد شد.

این سه ویژگی هم در انتخاب حروف و نیز اعراب و هم در ترکیب واژه ها و ساختار جمله نقش اساسی دارد. قرآن در تمام این محورها اعجاز است و هیچ فرهیخته و اندیشوری را نرسد که مانند قرآن زیبایی بیاورد که قرآن سراسرش زیبا و زیباترین است. سخن خود را در بخش اول در سه فصل انتخاب حروف، اعراب حروف، ترکیب واژه ها مطرح می نمایم.

ویژگی های سخن

الف _ ویژگی های حروف و واژه

ح_روف ک_ه م_واد سخن را تشکیل می دهند قبل از ترکیب و بعد از ترکیب با یکدیگر، ویژگی هایی دارن_د ک_ه ج_ای ان_ک_ار نیست. برخی علوم غریبه به حق یا باطل مانند سحر علم جدول ها، از تأثیر ح_روف نشأت می گیرد، و نیز به لحاظ مخارج ادای حروف و صداهای آنها از ویژگی هایی برخوردارند. مخرج ادا و صفات حروف در طنین و آهنگ موسیقی کاملاً نقش متفاوت دارند. ویژگی های ح_روف از ن_ظ_ر روان_ی و رس_ایی و آسانی و زیبایی انتقال از حرف به حرف دیگر نقش مهم ایفا می کند.

در روایات هم اشاراتی به تاثیر حروف شده است، مانند تاثیر قرائت سوره حمد در شفای بیمار. گر چه محتوا و م_ضمون سوره تأثیر اصلی دارد، لیکن روایت اشاره به تأثیر حروف آن نیز می نماید، که چون این سوره حرف «فاء» را که نشانه آفت است ندارد، در شفای بیمار اثر دارد، ان الله ل_م_ی_نزل علیک سوره من القرآن الا و فیها فاء و کل فاء من آفه ما خلا الحمد فانه لیس فیها فاء. (۱) «خدای سبحان سوره ای بر تو که حرف فاء نداشته باشد به غیر از سوره حمد نازل نکرد، تنها این سوره فاء ندارد که فاء نشان از آفت است».

و ی_ا_درب_اره بسم الله آمده: من اراد ان ینجیه الله من الزبانیة التسعه عشر فلیقرأ بسم

ص: ۱۹۳

۱- سفینه البحار، لغت حمم، ج ۱، ص ۳۴۴.

اللّٰهُ الرَّحْمٰنُ الرَّحِیْمُ فـاِنَّهٗ تَسْعَہٗ عَشْرَ حُرُفًا لِّیَجْعَلَ اللّٰهُ کُلَّ حَرْفٍ جَنَہٗ مِنْ وَاحِدٍ مِنْہُمْ (۱) «کسی کہ می‌خواهد از زبانیہ و فرشتگان نوزده گانه عذاب آتش در امان باشد، بسم اللّٰه را قرائت کند تا خدا در مقابل هر حرف آن که نوزده حرف است او را سپری در مقابل خطر هر یک از آن فرشتگان قرار بدهد». در این بخش تنها به این نکته اشاره می‌شود کہ حروف تأثیر خاص دارند و طنین و آوای سخن نیز به این خصوصیات بستگی دارد. سـخـنـو رـزیرک و هوشمند کسی است کہ به اسرار حروف آگاه بوده و در هنگام کاربرد ہم به آنها توجه کـامـلـداشـتـه باشد. قرآن چون از سوی خدای علیم و تواناست آن چنان این ویژگی‌ها را رعایت می‌نماید که حـتـی در بـلـنـد تـی در بـلـنـد تـی کلمات آن روانی و رسایی و جذابیت مشهود است. جمله «انلزمکموها» (۲) را ملاحظه کنید، مشتمل بر ده حرف است کہ با یک ادات استفهام، سه ضمیر متکلم و جمع و مفرد مؤنث چگونه مفاد را با کوتاه ترین عبارت؛ ترکیب بلند در عین حال روان و رسا بیان نموده است.

در جمله «فسیکفیکهم اللّٰه» (۳) با حروف تکراری سیزده حرف است، چگونه در عین حال کہ ترکیب بـلـنـدی دارد و خـوانـنده یا شنونده فکر می‌کند یک کلمه بیش نیست، روان و رسا افاده مطلب می‌کند و نیز مثل «لیستخلفنهم فی الارض» (۴) ده حرف کنار هم قرار گرفته اند اما روان در ادا و رسا در مـفـاد می‌باشد. رعایت این رموز در حروف و واژه‌ها به خصوص در فرهنگ و زبان غنی عربی کہ از لـحـاظ واژه بسیار پر بار است و واژه‌های نزدیک به یکدیگر در آن زیاد است اعجاز آفرین است. شاید یکی از علت‌های انـتـخـاب ایـن زبان برای قرآن همین ویژگی زبان عربی باشد.

مثلاً در این زبـان بـرای ریـزش بـاران الـفاظ گوناگون با تفاوت میزان بارش باران وجود دارد، برای اوایل و شـروع بـاران «دشّ» و «طشّ»، آن‌گاه کہ کمی تند شد «طلّ» و «رذاذ»

ص: ۱۹۴

۱- مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۹. با تفاوت در المثنوی، ج ۱، ص ۹.

۲- هود، ۲۸.

۳- بقره، ۱۳۷.

۴- نور، ۵۵.

آنگاه «نضح» و سپس «هطل» آنگاه «نهتان»، آنگاه «وابل» (۱) به ک_ار_م_ی رود.

در فرهنگ عربی در مورد ابر نیز واژه های گوناگون به کار می رود، اولین لکه ابر را «نشر»، ابر_ره_ای کشیده شده در هوا را «سحاب»، وقتی آسمان را تغییر دهد و بپوشاند «غمام»، وقتی سایه افکند «ع_ارض»، آگ_ر_ب_ا_ر_ع_د و ب_ر_ق ه_مراه باشد «عراص»، ابرهای متراکم را «غفاره» و ابرهای سفید را «مزن» (۲) و ... م_ی نامند.

در مورد جریان آب از سنگ «انجس»، جریان آب از نهر «فاض»، از سقف و «کف»، از ظرف «رشح» زخ_م «ث_ح» گویند. (۳) ثعالبی برای آب با او صاف گوناگون پنجاه و پنج واژه ذکر می کند. آب جاری «عد»، آب زیادی که راکد است و با ایجاد موج در یک طرف آن طرف دیگر حرکت نمی کند «کُر»، آب زیاد «عذب» و «عذق»، آب غرق کننده «غمر»، آب های زیر زمین «غور»، آب جاری زیرزمین «غیل»، آبی که در بین درختها در جریان است «غلل»، آبی که سیل آورده در برکه ای جمع شده «غدیر»، آب خالص «قراح»، آب بدبو قابل شرب «آجن»، آب بدبو و غیر قابل شرب «آسن»، بدبو و سرد «غساق»، آب داغ «سخن»، آب جوش «حمیم»، آب ملایم «فاتر» و ... (۴)

درج_مع انسانها هیچ سخنور توانا و بلیغ نیست که اولاً_به تمام این ویژگی ها اشراف داشته باشد و ث_ان_ی_ا در ه_ن_گ_ام_ک_ا_ر_ب_رد_ف_رام_وش_ن_ک_رده و ر_ع_ای_ت_وی_ژ_گ_ی_ه_ا_را_ب_ن_م_ای_د. اما خدای س_ب_ح_ان_ک_ه_ب_ه_اس_رار_آگ_اه است و هیچ گاه هم فراموش نمی کند، و هم توانمند است، همه این ویژگی ها را رعایت می کند، بدین سبب قرآن زیباترین سخن می شود.

قرآن همواره با واژه های مانوس و آشکار، با تألیف روان و رسا کلام خود را آزرین بندی نموده است، به گونه ای ک_ه_ی_ک_واژه سنگین و یک ترکیب غیر روان در قرآن یافت نمی شود. حتی در مواردی که برخی واژه ها با این که در لغت فصیح عرب کاربرد داشته لیکن اندکی ثقیل به نظر می رسیده است، از به ک_ا_ر_گ_ی_ی_ری آن صرف نظر نموده است.

ص: ۱۹۵

۱- فقه الغه و سر العربیه، ص ۲۹۸.

۲- همان، ص ۲۹۶.

۳- همان، ص ۳۰۱.

۴- همان.

در مورد آجر از تعبیر «گل پخته» استفاده نموده و از هر دو تعبیر «آجر» و «قرمد» که ثقیل هستند، صرف نظر کرده است، فاوقد لی یا هامان علی الطین فاجعل لی صرحاً لعلی اطلع الی اله موسی (۱) «هامان برای من از گل پخته قصری بنا کن تا بر بالای آن رفته از خدای موسی خبری بگیرم».

یا در مثل جمع ارض که «ارضون» است و قدری سنگین می باشد، تعبیر دیگری عنوان می کند، اللّٰه الذی خلق سبع سموات و من الارض مثلهن (۲) «خدا آن چنان است که هفت آسمان را آفرید و از زمی_ن هم مانند آنها آفرید.» در مورد «لُب» به معنای خرد که انتقال از لام که حرف رخوی شدید است به باء مشدد که سنگین می نماید؛ از کاربرد آن صرف نظر کرده و به جای آن قلب یا فؤاد (البته قلب و فؤاد ویژگی دیگری نیز دارند که ممکن است آن ویژگی نیز در نظر بوده باشد) به کار برده است. ولی_ای_ن مشکل چون در لفظ جمع این واژه یعنی «الباب» وجود نداشته است در موارد متعدد الباب به کار برده است م_انند، و لکم فی القصاص حیوه یا اولی الالباب (۳) «زندگی شما در قصاص کردن است».

در خ_ص_وص ک_ارب_رد «ت_ع_ال» و «ه_لم» و «الی»، وقتی کسی در بالا قرار بگیرد به دیگری می گوید «تعال» یعنی بالا بیا. اما اگر آن که صدا می زند هم سطح یا پایین تر از دیگری باشد، هَلَمْ یا اِلِیْ به کار می برند. ق_ر_آن و ق_ت_ی ندا از سوی خداست که رفتن به سوی او به معنی بالا رفتن است، واژه تعال را به کار می برد مانند: قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمه سواء بیننا و بینکم الا نعبد الا الله (۴) «به اهل کتاب بگو بیایید به سوی یک محور مشترک، میان همه ادیان الهی که جز خدای سبحان را عبادت نکنیم.» و مانند: تعالوا قاتلوا فی سبیل الله (۵) «بیایید در راه خدا جنگ کنید».

ص: ۱۹۶

۱- قصص، ۳۸.

۲- طلاق، ۱۲.

۳- بقره، ۱۷۹.

۴- آل عمران، ۶۴.

۵- آل عمران، ۱۶۷.

ام_ا_وق_ت_ی_ن_د_ا_از_سوی_انسانی_به_انسان_باشد_هلم_و_إِلَيَّ_به_کار_می_برد،_قد_يعلم_الله_المعوقين_منكم_و_القائلين_لاخوانهم_هَلُمُّمُ_الينا_و_لا_ياتون_البأس_الا_قليلاً_﴿١﴾_«خ_دا_روحیه_منافقان_که_دیگران_را_از_رفتن_به_جبهه_منع_می_کنند_و_به_هم_پیمانان_و_هواداران_خود_می_گویند_به_سوی_ما_بیاید_به_جبهه_نروید،_می_داند_اینها_جز_اندک_در_جبهه_شرکت_نمی_کنند»_﴿آن_ه_م_چ_ه_بسا_برای_کارشکنی_و_اطلاع_از_اوضاع_جبهه_ها﴾_در_این_آیه_هم_«هَلُمُّمُ»_و_هم_«الينا»_به_کار_رفته_اس_ت_.

در_ج_اری_ش_د_ن_آب_از_دل_سنگ_در_جریان_اعجاز_موسی_علیه_السلام_واژه_«انبجس»_که_به_همین_خ_ص_وص_ی_ت_کار_برد_دارد_استعمال_می_نماید،_ان_الضرب_بعصاك_الحجر_فانبجست_منه_اثنتا_عشره_عيناً_﴿٢﴾_«عصای_خود_را_به_سنگ_بزن،_ناگهان_دوازده_چشمه_از_سنگ_جاری_شد»_.

در_ك_ارب_رد_«رف_ع»_و_«ن_تق»_یعنی_بالا_بردن_وقتی_سخن_از_بالا_بردن_کوه_طور_است_در_چند_مورد_رفع_استعمال_شده_است،_و_رفعنا_فوقکم_الطور_﴿٣﴾_«کوه_طور_را_بالای_سر_(بنی_اسرائیل)_بالا_بردیم»_اما_وقتی_می_خواهد_خصوصیت_دیگری_را_برسانند_که_این_چیزی_را_که_بالا_بردیم_چیزی_است_که_در_زمین_ریشه_داشته،_و_الجبال_اوتاداً_﴿٤﴾_«کوه_ها_میخ_ها_هستند»_وق_ت_ی_ای_ن_وی_ژَگ_ی_را_م_ی_خ_واه_د_برساند_واژه_«نتق»_که_به_معنای_کندن_و_بالا_بردن_است_بهره_می_گیرد،_و_اذ_نتقنا_الجبَل_فوقهم_كانه_ظُلَّةَ_﴿٥﴾_«کوه_را_کنندیم_و_بالا_بردیم_همانند_سایه_بان_بر_بالای_سر_آنها_قرار_دادیم»_.

در_م_ورد_زم_ی_ن_ك_ه_آماده_کشت_و_زراع_است_وقتی_این_ویژگی_را_می_خواهد_گوشزد_کند_از_واژه_«خشوع»_که_به_معنای_انفعال_و_پذیرش_است،_بهره_می_گیرد،_و_تری_الارض_خاشعه

ص: ۱۹۷

۱- احزاب، ۱۸.

۲- اعراف، ۱۶۰.

۳- بقره، ۶۳.

۴- نباء، ۷.

۵- اعراف، ۱۷۱.

فاذا انزلنا عليها الماء اهتزت و ربت ان الذی احياها لمحی الموتی. (۱) «زمین را می بینی که خاشع و آماده پذیرش است، و هنگامی که آب بر آن نازل کردیم حرکت کرد و ب_الا آمد (سر سبزی زمین که گیاهان بالا می آیند)، آن کس که زمین مرده را زنده کرد انسان های مرده را نیز می تواند زنده کند».

ام_ا هنگامی که می خواهد توجه انسان را به یک ویژگی دیگر معطوف کند، و بگوید که این مرده و زندگی زمین یک مرتبه نیست بلکه همواره تکرار می شود. و تکرار این صحنه در هر سال دیگر ه_ی_چ_گک_ونه تردیدی در مورد معاد و زنده شدن مرده ها نمی گذارد. در این مقام از واژه «هَمَد» که م_عنای طفأ است استفاده می کند. هَمَد یعنی چیزی که آتش داشته و خاموش شده، و تری الارض ه_ام_ده فاذا انزلنا عليها الماء اهتزت و ربت و انبتت من کل زوج بهیج (۲) «زمین را می بینی خاموش شده است (زنده بوده و خاموش شده) وقتی آب بر آن فرود آوردیم بالا آمد و رویانده از هر گیاه جفتی که ابتهاج و لذت آور است». این صحنه ها بارها تکرار می شود؛ چگونه شما که این صحنه ها را می بینید در معاد تردید می کنید؟!

ب_ انتخاب اعراب

اع_راب ن_س_ب_ت_ب_ه حروف افزون بر این که همانند لباس نسبت به بدن پوشش به حساب می آید، گک_اهی موجب تغییر معنا نیز می شود. اعراب مناسب و هماهنگ موجب زیبایی در ادای الفاظ شده به جامه متناسب با اندام می ماند. در م_واردی ه_م_ت_غیر یک اعراب موجب تغییر کلی در معنا می شود مانند قَدَر، یقَدِر از قَدَر، به معنای ت_ق_دی_ر و اندازه است، اما قَدَر یَقْدُر، از «قدرت» به معنای نیرو و توان است.

در ماجرای حضرت یونس علیه السلام می فرماید: فظن ان لن نقدر علیه (۳) «گمان کرد (یونس) بر او سخت نمی گیریم». ی_عنی ان لن نضیق علیه و مانند: اللّٰه یبسط الرزق لمن یشاء و

ص: ۱۹۸

۱- فصلت، ۳۹.

۲- حج، ۵.

۳- انبیاء، ۸۷.

يقدر (۱) «خدا به هر کس بخوهد رزق وسيع مى دهد و به هر کس بخوهد رزق کمتر مى دهد». با اين بيان، آيه مبارکه مفهوم صحيح دارد، اما يقدرُ به معنای قدرت مضمون صحيحی در داستان يونس عليه السلام ندارد، زيرا هيچ پيامبری چنين گمان نخواهد داشت که خدا بر او قدرت ندارد.

همچنين قرآن در انتخاب اعراب هماهنگ برای رساندن ويژگی های مقام سخن با طنين و آهنگی دل پذير تمام اصول و معيارها را رعایت نموده است، چنانکه وقتی مى خواهد ويژگی عذاب قوم ثمود را که هم استمرار داشت و هم در اثر نافرمانی و پي کردن ناقه صالح عليه السلام آنان را ريشه کن نمود؛ بيان کند، بـا چه طينی استمرار را مى رساند، فعقروها فدمدم عليهم ربهم بذنبهم فسـوَيها (۲) «آن قوم گفته پيامبر خویش را دروغ پنداشتند و ناقه که را معجزه او بود پي نـمـودنـد، آنـگاه در اثر ارتکاب گناه خدا آنان را به هلاکت رساند و شهرهای آنها را با خاک یکسان نمود». ردی فـشـدن حـرف دال بـا ميم و تکرار اين دو حرف با اعراب متوالی فتحه چه نقشی را در ایفای مضمون عذاب مستمر و ريشه کن کننده مى رساند؟!

همچنين مشابه همين مورد در قوم «عاد» وقتی مى خواهد طوفان پر سر و صدای مستمر را بيان کند، که چند شبانه روز دامن گير آن قوم شد، چگونه حروف با ويژگی صدای هماهنگ با حادثه و استمرار آنها با اعراب هماهنگ ترسيم مى نمايد، و اما عاد فاهلكوا بريح صرصر آتیه (۳) «امام قوم عاد بوسيله باد طوفان را نابود شدند». انتخاب حرف صاد که از حروف صفيير به معنای سوت کشيدن است، با تکرار کلمه «صر» و اعراب فتحه با چه طينی زيبا هم استمرار و هم پر صدا و صفيير طوفان را تـبـیـیـنـمـوده است. انتخاب حروف و اعراب هماهنگ با طوفان سهم گين و مهيب که همراه با سوت است مى باشد.

همچنين در مثل، و الليل اذا عسعس و الصبح اذا تنفس (۴)، انتخاب حرف عين و سن و

ص: ۱۹۹

۱- رعد، ۲۶.

۲- شمس، ۱۴.

۳- الحاقه، ۶.

۴- تکوير، ۱۷ و ۱۸.

تکرار این دو با اعراب فتحه های متوالی و تکراری چگونه فرا رسیدن تدریجی، صبح را نوید می دهد.

ج_ ساختار جمله

س_ا_خ_تار جمله نقش محوری در زیبایی سخن و سخن زیبا دارد. اگر سخنور در دو بخش قبلی «انتخاب حروف و واژه ها و انتخاب اعراب» معیارهای زیبایی را رعایت نماید، لیکن در جمله بندی ن_ت_وان_د_م_ن_س_جم و هماهنگی و روان و رسا سخن بگوید؛ سخن او ارزش و اعتبار نخواهد داشت. ساختار جمله است که مقصود سخنگو را زیبا و روان و یا زشت و ناقص می سازد. چون تناسب س_خ_ن و ح_الات س_خ_نور و شنونده کاملاً متفاوت است، موقعیت گاهی تعظیم، گاهی تحقیر گ_اهی تشویق، و یا انذار، تبشیر، کنایه، تشبیه و یا استعاره را می طلبد. نوع جمله با ملاحظه این نوع ویژگی ها باید صورت گیرد.

همچنین جایگاه محورهای اصلی سخن مانند نهاد و گزاره و مفعول و متعلقات فاعل و فعل در تقدیم و تأخیر و جمع و تشبیه و اسمیه یا فعلیه بودن، استمراری یا غ_ی_راس_ت_م_راری و خ_لاص_ه ده ها خصوصیت دیگر همه در ساختار جمله نقش دارند و انسان با م_ح_دودی_ت_ع_ل_می که دارد، هیچ گاه به تمام رموز و اسرار آگاهی نخواهد داشت و با نسیان و ف_رام_وش_ی_ک_ه دارد ه_ی_چ_گ_اه ن_سبت به آموخته های خود حضور ذهن ندارد، به همین خاطر قادر به آفریدن زیباترین سخن نیست. اما قرآن در این میدان اعجاز می آفریند به یک نمونه توجه فرمایید.

در ح_ادث_ه ط_وف_ان_ع_ظیم نوح علیه السلام که به صورت اعجاز شکل گرفت، آب از زمین جوشش و از آسمان ریزش نمود، و این دو باعث شد که آب از قله های بلند کوه های هم فراتر رود و همه را در کام خود غرق کند و تنها گروهی که در درون کشتی نوح قرار داشتند نجات یابند.

حال خدای سبحان م_ی خواهد این حادثه را به صورت اعجاز پایان دهد و اوضاع به سرعت نه به صورت تدریجیه صورت عادی برگردد. زیرا اگر تدریجی باشد تمام جانداران و انسان هایی هم که در کشتی بودند به ه_لاکت می رسیدند. می خواهد معجزه آسا آب طوفان جابجا شده و کشتی بر روی زمین مستقر گردد. این هدف را قرآن با این

جملات کوتاه و بی نهایت زیبا طرح می کند، و ق_ی_ل_ی_ا ارض ابلعی ماء ک و یا سماء اقلعی و غیض الماء و قضی الامر و استوت علی الجودی و قیل بعداً للقوم الظالمین. (۱) ابتدا معنای چند لغت:

«بَلْع» به معنای چیزی را یک مرتبه فرو بردن، مانند بلعیدن حیوان طعمه خود را «قلع» به معنای از ریشه کردن چیزی، مانند کردن درخت یا کندن دندان. «غیض» به معنای فرو رفتن آب در مکانی.

خ_دای_س_بحان ابتدا به زمین دستور می دهد که آب خود را فرو ببرد با این امر تکوینی آنچه آب از زمین جوشیده بود به زمین فرو رفت. به آسمان دستور می دهد آب خود را قطع کند، یعنی آبی که ت_ا_ک_نون همانند آبخار از آسمان ریزش می کرد یک مرتبه ریشه کن شد. به طوری که آثاری از آن باقی نماند. آنگاه تمام آب از آسمان آمده بود و چه آنچه زمین جوشیده بود جابجا شد. آب زمین که سالهای سال طول خواهد کشید و یا سرعت عمل موقعیت منافات دارد. از طرفی ظاهر آیه این است که زمین تنها آبی که از آن جوشیده بود بلعید. چون دستور همین بود، یا ارض ابلعی مائکک، که زمین مأمور شد آبی که از خودش جوشیده و آب آن به حساب می آید بلعد، نه بیشتر.

از جمله و «غیض الماء» آب فرو رفت می توان فهمید که آب آسمان نیز همانند آب زمین جابه جا شد و به جای اولش بازگشت. الف و لام «الما» عهد ذکری است و منظور همان آب طوفان است که مجموع آب زمین و آسمان می باشد. همان که قبلاً آمده بود. یعصمنی من الماء (۲) بر اساس معنای غیض هر آبی به جای اولش بازگشت. آب زمین در زمین فرو رفت. آب آسمان هم به دریا بازگشت، زیرا آب آسمان همان آب دریاست که ت_ب_خیر شده به صورت باران ریزش کرده است. این جابجایی با دستور العمل تکوینی الهی به سرعت انجام گرفت و آب آسمان هم به دریا جابجا شد.

ص: ۲۰۱

۱- هود، ۴۴.

۲- هود، ۴۳.

عجاز را با یک آیه کوتاه و زیبا بیان نموده است.

جالب این است که این مضمون افزون بر این که بر اساس ظاهر آیه است و به خوبی از آیه استفاده می شود، موافق با روایات هم می باشد. در روایات آمده است آب زمینی نبلعیده شد و آب آسمان به دریای دور گره زمین بازگشت، عن الصادق علیه السلام فبلعت الارض مائها فصير ماء السماء بحراً حول الدنيا (۱) «زمین آب خودش را بلعید اما آب آسمان به دور کره زمین دریا گشت.» آن گاه که مشیت الهی تحقق گرفت و حادثه پایان یافت و

قُضِيَ الامر، کشتی با کمال اطمینان بر زمین مستقر شد، و استوت علی الجودی که بر اساس برخی روایات کشتی در موصل عراق بر زمین قرار گرفت. (۲)

آنگاه آیه در پایدانی انسان فلس فیه این حادثه الهی را روشن می کند. زیرا که قرآن کتاب قصه نیست. کتاب تاریخ نیست، که بخواهد داستان های گذشتگان را نقل کند. قرآن اگر حادثه ای را تبیین می کند از آن بهره هدایت و عبرت می گیرد، که این عذاب الهی به خاطر عملکرد ظالمانه آنها بوده، به خاطر ای نبلوده که سه سال های سالی از اجابت دعوت الهی سر باز زدند و حتی آن چنان لجاجت و عناد داشتند که گوش های خود را در برابر پیام حق مسدود کردند و لباس های خود را بر روی راه های درک خود می کشیدند و در راه باطل خود اصرار ورزی کردند. آنان استکبار مقابل حق را به نهایت رساندند، جعلوا اصابهم فی اذانهم و استغشوا ثيابهم و اصرؤا استکبروا استکباراً. (۳)

سزای ملت های که این چنین در لاک خویشتن فرو رفته و این چنین بر تهمرد و عناد در مقابل حق اصرار می ورزد! جز هلاکت نیست. ملتی که به هیچ وجه حاضر نیست به پیام حق گوش دهد، دعوت مستمر پیامبر نور و هدایت نه تَنه ا در آنها اثر نمی گذارد، بلکه

ص: ۲۰۲

۱- نور الثقلین، ج ۲، ص ۳۶۵.

۲- همان.

۳- نوح، ۷.

موجب فرار و اعراض بیشتر آنها از خدا و حقیقت نیز می شود، انی دعوت قومی لیلاً و نهاراً فلم یزدهم دعایی الا فراراً (۱) «من (نوح) همواره قوم خویش را به سوی خدا خواندم لیکن دعوت من موجب افزایش فرار آنها از حق شد».

چنینی ن م ل ت ی که به طور کامل حجت بر آنان تمام شده. استحقاق نفرین الهی را دارند وقت آن رسیده که پیامبر بزرگ الهی (نوح) به درگاه خدای قادر عرض کند: رب لات ذرع لی الارض من الکافرین دیاراً (۲) «پروردگارا فردی از کفار را بر روی زمین باقی نگذار».

اکنون در آیات مورد نظر، سخن از این حادثه عظیم است دعای پیامبر خدا مستجاب شده، ت ص ص میم نهایی گرفته شده است، حتی اذا جاء امرنا و فار الثنور (۳) «دستور اجرا صادر شده و آب از تنور جوشیده» و کار به جایی رسیده است که هیچ راه گریزی از خطر این حادثه باقی نمانده است، لا عاصم الیوم. (۴)

پس از پ ای ان ی اف ت ن ح اد ث ه ف ل س ف ه ت اری خ و ح اد ث ه را بی ان می کن د، و ق یل بعداً للقوم الظالمین (۵) که این سرنوشت شوم به خاطر ظلم و سرکشی این ملت بوده، اختصاص به این ملت هم ندارد. هر م ل ت ی که مقابل حق استکبار نماید، به همین سرنوشت دچار می شود. زی را، ف ل ن ت ج د ل س ن ت اللّه تبدیلاً و لن تجد لسنن اللّه تحویلاً (۶) «سنت های الهی نه دگرگون و عوض می شوند و نه متحول و جابجا می گردند».

م ل ا ح ظ ه ن م و دید که این یک آیه از ندای «یا ارض» تا پایان آیه «للقوم الظالمین» چه مقدار مطالب عمیق در بر دارد و چگونه قرآن این حجم مطلب را در یک سطر با چه

ص: ۲۰۳

۱- نوح، ۵ و ۶.

۲- نوح، ۲۶.

۳- هود، ۴۰.

۴- هود، ۴۳.

۵- هود، ۴۴.

۶- فاطر، ۴۳.

زیبایی بیان نموده است. آنگر کسی بخواهد از آن فیلم نامه و سریال تلویزیونی تهیه کند باید صدها صفحه کتاب بنگارد و ده ها حلقه فیلم مصرف کند تا بتواند این مفاهیم و ویژگی ها را تبیین کند و آنگاه باز هم هرگز نخواهد توانست زیبایی و حلاوت قرآن را داشته باشد.

نمونه دیگر

همچنین قرآن وقتی می خواهد در مورد قیامت که در چه زمانی اتفاق می افتد سوال طرح کند، این گونه سوال طرح می نماید: یسئلونک عن الساعة ایان مُرسیها (۱) «از تو در مورد قیامت می پرسند که لَنَگَ رگاه آن در چه زمانی است. «مُرسا» از: رسا، اسم زمان و مکان به معنای لنگرگاه کشتی است. رست السفینه انتهت الی قرار الماء فبقیت لات سَی ر. (۲) در حادثه طوفان نوح علیه السلام می فرماید: بسم الله مجریها و مُرسیها (۳) «بسم الله حرکت و لنگر کشتی بود.» با بسم الله حرکت می کرد و با بسم الله لنگر می گرفت، لنگر گرفتن کشتی در پایان حرکت آن است. آنگاه که سَی ر ب پ ای ان برسد و کشتی برای بارگیری یا تخلیه بار در کنار اسکله پهلو بگیرد.

حال خدای س ب ح ان از ف را رس ی دن قیات به «مُرسیها» تعبیر می کند، یعنی چه؟

کدام کشتی می خواهد لنگر ب یافکند؟ این چه تعبیری در این مقام است؟! آیا این تعبیر به فرمایش برخی اساتید (۴) به این م ع ن ا ن یست که نظام هستی یک مجموعه به هم پیوسته همانند یک کشتی در حرکت می باشد و ما ان س ان ه ا ب ر روی کره زمین همانند سرنشینان این کشتی هستیم. روزی سیر و حرکت کشتی پایان یافته و نوبت لنگر انداختن آن فرا می رسد؛ و آن روز، روزی است که کشتی ب ه م ق ص د رس ی ده و م ی خ واه د ب ا ر خ ود را ت خ ل ی ه ن م اید، و اذا الارض مدت و القت ما فیها و تخلت (۵) «زمانی فرا می رسد که زمین کشیده می شود (پستی و بلندی های

ص: ۲۰۴

۱- اعراف، ۱۸۷.

۲- کتاب العین، ص ۳۱۱.

۳- هود، ۴۱.

۴- حضرت آیه الله جوادی آملی.

۵- انشقاق، ۳ و ۴.

آن هموار می گردد) و آنچه در درون دارد رها می کند و بار خود را تخلیه می نماید». و اخرجت الارض اثقالها (۱) «زمین بارها و سنگینی های خود را رو می کند».

این ظرافت و لطافت و عمق طرح سوال در مورد قیامت است. در توان کدام هوشمند و فرهیخته ای است که این گونه سوال مطرح نماید؟! آیا این اعجاز قرآن در زیبایی ظاهر و عمق آن نیست؟

آیا این گونه ساختار سخن و جمله بندی اعجاز نیست؟!

قرآن و تمثیل

استفاده از تمثیل و تشبیه در سخن در رساندن مطالب و درک بهتر و سریع تر کمک می کند. در بیان مطالب علمی و عقلی مثل و تشبیه بهترین وسیله برای تفهیم مطلب است. روی سخن قرآن با همه اقشار جامعه است. موضوعات گوناگون با استفاده از مثل های محسوس و ملموس و قابل درک همگان مطمئن عمیق را رسانده است. قرآن در انتخاب مثال آن قدر ظریف و زیبا عمل نموده است که با مثال عینیت خارجی را در ذهن مخاطب مجسم می نماید. به چند نمونه توجه فرمایید.

قرآن پایداری حق و ناپایداری باطل را با مثال این گونه ترسیم می نماید: **الَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أَكْثَرَهَا كُلِّ حِينٍ بَأْذَنِ رَبِّهَا (۲)** «مثل حق همانند درخت سودمند و پاکیزه است که ریشه های آن در اعماق زمین فرورفته و آن را ثبات و استوار نموده است. درختی که شاخه های آن در آسمان پر کشیده و همواره ثمر می دهد.» حق همانند چنین درخت سرسبز، شاداب، و زنده و پایدار است. و **مَثَلُ الْكَلِمَةِ الطَّيِّبَةِ خَيْرٌ لِّبَشَرٍ مِّنْ نَّوْمٍ أَوْ سُرْمَةٍ أَوْ مَرَسَةٍ أَوْ تَرْبِيعٍ أَوْ أَجْرٍ أَوْ مِثْلِ شَيْءٍ خَيْرٌ لِّهِمْ وَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ (۳)** «باطل همواره بدتر از خواب، کحل، یا آرایش یا تزیین یا چیزی دیگر است.» در سطح زمین نهاده شده است.» درختی هیچ گونه ثبات و قرار ندارد و با اندک وزش نسیم سقوط می کند.

ص: ۲۰۵

۱- زلزله، ۲.

۲- ابراهیم، ۳۰ و ۳۱.

۳- همان، ۳۲.

استعاره به معنای عاریه گرفتن است. در مواردی که کاربرد واژه با معنای اصلی آن کاملاً متفاوت بوده به طوری که نسبت به معنای بیگانه به حساب آید، و کاربرد لفظ در آن معنا عاریه گرفتن لفظ باشد، استعاره گفته می شود. استعاره از ترفندهایی است که ظرافت و زیبایی ویژه به ظاهر سخن می دهد. استعاره های قرآن به لحاظ توجه به تمام ریزه کاری ها و رموز و رعایت سایر محورهای زی-بی-ایی در حد اعجاز است به طوری که کسی را توان همانند سازی تعبیرهای قرآن نیست. با توضیح چند نمونه ممکن است این نکته بهتر آشکار گردد. ق-رآن در ح-ادث-ه ع-ظ-یم طوفان نوح علیه السلام در آیه: یا ارض ابلعی مائک و یا سماء اقلعی (۱) دو استعاره به کار برده است. یکی لفظ «بلع» که در مورد حیوان که طعمه خود را یک مرتبه فرو برد، در م-ورد زم-ین به کار برده است. دیگری واژه «قلع» که به معنای از ریشه کندن چیزی است در م-ورد آس-م-ان ب-ه ک-ار ب-رده اس-ت. آنگاه آبی که تمام سطح کره زمین را فرا گرفته بود، یک مرتبه جابه جایی شد، آبی که از زمین جوشیده بود، توسط زمین بلعیده می شود، آبی که آن را آسمان به سرعت و م-س-س-تمر باریده است، یک مرتبه ریشه کن می شود. عمق مطلب بی نهایت است. بلعیدن دریاها را از آب ت-وس-ط زم-ی-نی و ریشه کن شدن آبشارهای آسمان. زیبایی و هماهنگی دو واژه ابلعی با «اقلعی» بی-ن-ه-ای-ت اس-ت. ب-ه ط-وری که تمام سخن شناسان مخالف و موافق قرآن، به آن اعتراف دارند؛ ح-ت-ی عنودترین دشمن قرآن مانند «ولید» به زیبایی و بی نظیری آن اعتراف می کند که شرح آن در کتاب «زیباترین سخن» آمده است. (۲)

نمونه های دیگر

درون خ-انواده محل آشکار شدن اسرار است. دو همسر به لحاظ تماس نزدیک و

ص: ۲۰۷

۱- هود، ۴۴.

۲- زیباترین سخن، ص ۶۷ و ص ۱۸۲.

مستمری که با هم دارن_د از اس_رار و ع_ی_وب_ی_ک_دیگر کاملاً آگاه می شوند. کمتر کسی است که بتواند سر خود را از ه_مسرش پنهان کند. به همین خاطر می توان گفت خانواده محل «تیلی السرائر» است. این از یک طرف.

از سوی دیگر فاش شدن اسرار و عیوب موجب بی آبرویی و آسیب زدن به نهاد مقدس خانواده می باشد؛ قوام زن_دگ_ی به آبرو و شخصیت و کرامت خانواده است و خانواده بی آبرو زنده نیست، از مرده مرده تر اس_ت.

ازج_ان_ب_س_وم_م_ی_دان_ی_م_ک_ه_اس_لام_بیش از هر مکتبی در تحکیم و حفظ بنیاد خانواده جدی است، حال چنین مکتبی که خواهان پیوند پایدار بین دو همسر است و بذرفت و صمیمیت و ص_ف_ا و محبت در زمین این نهاد ارزشمند می باشد، با این مشکل چگونه برخورد می کند؟ چه طرفندی به کار می برد که برملا شدن اسرار در محیط خانواده، هیچ گونه آسیبی بر اساس خانواده وارد نکند و موجب اضطراب نشود؟

قرآن برای مقابله با این خطر دو همسر را پوشش یکدیگر قرار داده است و با دو جمله کوتاه و زیبا و ع_م_ی_ق_نکات اساسی را گوشزد می نماید. هنگامی که اسرار و عیوب فاش شد، نباید از درون خ_ان_واده ب_ه بیرون نفوذ کند. آن چه موجب آسیب و چه بسا به عنوان خطر، بنیان خانواده را تهدید می کند، فاش شدن اسرار به بیرون خانواده و اطلاع دیگران مانند اقوام و خویشاوندان و بیگانگان از درون زن_دگ_ی دیگری است. وسوسه های شیطان باعث فاش شدن اسرار، آنگاه این خطر را در پی دارد که مطرح کردن مسایل دیگران، موجب بی آبرویی و در نهایت چه بسا زمینه دخالت بی جای دیگران را در زندگی خانوادگی فراهم آورد. قرآن به ط_رزی_بی_ب_ا و ع_م_ی_ق_ب_ا ای_ن خطر مقابله نموده است می فرماید: هن لباس لکم و انتم لباس لهن (۱) «همسران شما لباس و پوشش شما هستند و شما نیز پوشش آنانید».

ن_ق_ش_ل_باس پوشاندن عیوب و اسرار بدن است. نقش لباس حفظ کرامت و آبروی انسان است. اما ل_ب_اس در ج_ای_ک_ارب_رد دارد که بدنی در کار باشد. کاربرد لباس در مورد حفظ اسرار و عیوب خانواده کاملاً بیگانه است. هیچ گونه ارتباطی بین این دو وجود ندارد، لیکن

ص: ۲۰۸

با استعاره گرفتن لفظ «ل_ب_اس» و کاربرد آن در ستر عیوب و اسرار خانواده نقش عمیق را ایفا نموده است. زیرا دو همسر راه_م_ان_ن_د لباسی که سراسر بدن را بپوشانند و تمام عیوب و اسرار را حفظ کند قلمداد نموده است. ج_م_ل_ه از ل_ح_ا_ظ_ع_مق_بی_نظیر_و_بی_سابقه_است. همچنین از لحاظ حسن ظاهر با این ایجاز و زیبایی ب_ی_ن_ظ_یر_است.

این تعبیر کوتاه چه وسعتی از معنا را در بر گرفته است و چه ابعادی از مشکلات خ_ان_واد_گ_ی را حل کرده است و با چه خطرهایی که از این روزنه خانواده را تهدید می کند مقابله نموده است؟!

ج_ری_ان_ط_ل_ب_ف_ر_ز_ن_د_ن_م_ودن_حضرت «زکریا علیه السلام» در شرایطی اتفاق افتاد، که خود حضرت تمام زم_ینه های ناامیدی را مشاهده می کرد. زیرا از یک طرف خود حضرت در دوران کهن سالی به سر_م_ی_ب_رد. از سوی دیگر همسر او، در جوانی عقیم و نازا بود تا چه رسد به دوران کهولت. زکریا علیه السلام با م_شاهده کرامات و پاکی مریم علیه السلام علاقه شدید به داشتن چنین فرزندی پیدا می کند. پیامبر خدا که در واپسین روزهای عمر خودش قرار دارد و برف پیری بر سر و صورتش نشسته است، با آن شرایط خ_ان_واد_گ_ی به ظاهر مأیوس کننده، لیکن امیدوار و واثق به رحمت الهی شرح حال خود را به خدا عرضه می کند و تقاضای فرزند می نماید. خدای سبحان این حقیقت را این گونه بازگو می کند، قال رب انی وهن العظم منی و اشتعل الرأس شیئاً و لم اکن بدعائک ربّ شقیماً (۱) «خدایا به ق_د_ری_پ_ی_ر_شده_ام که استخوان های بدن سست شده است و آثار پیری از سرم شعله ور شده است، لیکن از درگاه تو، ناامید نیستم».

ای_ن_بخشی از دعای حضرت است که شرح بیشتر آن در آیات بعدی آمده است. سخن در اعجاز استعاره ج_مله «و اشتعل الرأس شیئاً» است. اشتعال یعنی شعله ور شدن یا به تعبیر فارسی «الو» گرفتن اس_ت. وق_تی_آتش_تمام_هیزم_را_فرا_بگیرد_می_گویند_شعله_ور_شده_است. قرآن با بیان معجزه آسا در این آیه «شعله ور شدن» را در وصف پیری به کار برده است. نشان کهولت و پیری هنگامی که سر و صورت انسان را فرا می گیرد، موهای سر و صورت

ص: ۲۰۹

یک پارچه سفید می شود، چین و چروک، پوست صورت و گردن را خشن و زیر می کند، این دو از علامت پیری، تمام سر و صورت را پوشش می دهد. قرآن در این تعبیر ظرافتی بس شگفت به ک_ا_ر_ب_ر_ده_ا_س_ت. ا_ی_ن_ت_ع_ب_ی_ر_د_ر_ب_ی_ان مقصود رسا و روان است و از لحاظ ظاهر لفظ هم زیبا و انیق و با جمله های قبل و بعد منسجم و هماهنگ است. این تعبیر بی نظیر و بی بدیل است که سخن سنجان و ادی_ب_ان را ب_ه_اعجاب وا می دارد. بطور یقین در توان بشری نیست که چنین زیبا و عمیق سخن بگوید.

سجع

س_ج_ع در ن_ث_ر_م_ان_ند قافیه در شعر است. قافیه بر زیبایی و لطافت شعر می افزاند. سجع موجب موزونی و ظرافت نثر می شود. انسان که زیبا پسندی در سرشت او نهاده شده است، همواره مجذوب پدیده های زیبای نظام هستی و بخصوص زیبایی محض، خدای سبحان، می باشد. هر اثر هنری زیبا به مقدار زیبایی اش مورد توجه انسان است.

سجع از ترفندها و فنون بدیع و آرایه سخن است، که یک سخنور فرزانه و فصیح همواره آن را مورد ت_وجه قرار می دهد. سجع انواع مختلف دارد که برای آشنایی به تمام ابعاد آن به کتاب های ادبیات و معانی و بیان باید مراجعه نمود. لیکن برای اینکه کاربرد این فن بدیع در قرآن نیز قدری آشکار گردد، توضیح مختصر در مورد اقسام سجع داده می شود.

اقسام سجع

اشاره

انواع سجع عبارتند از: سجع متوازی، سجع متوازن، سجع مُطَرَّف. آنچه که سجع قرآن را در هر سه قسم ممتاز می کند انسجام سجع با عمق مفاهیم می باشد.

الف_ سجع متوازی

س_ج_ع متوازی که زیباترین نوع سجع می باشد عبارت است از موزون و متماثل بودن واژه های آخر ج_م_ل_ه_ا. ه_م_ا از ل_ح_ا_ظ وزن (هجاء) و هم از لحاظ رَوی (حرف اصلی آخر واژه) مانند آزاد با آباد، ش_ا_د_ا_ب با آ_ا_د_ا_ب د_ل_ی_ر_ب_ا ک_و_ی_ر. در قرآن این نوع سجع فراوان به چشم

می خورد مانند: فی سدر مخضود و طلح منضود و ظل ممدود (۱) «اصحاب یمین در سایه درختان سدر پر میوه بدون خار هستند، درختان پر برگ سایه دار، سایه ای کشیده شده بلند».

و م_ان_ن_د: و ال_ش_مس و ضحیها و القمر اذا تلیها و النهار اذا جلیها و الیل اذا یغشیها و السما و ما بناها و الارض و م_ا_ط_ح_ی_ها و نفس و ما سویها فالهمها فجورها و تقویها قد افلح من زکیها و قد خاب من دسیها کذبت ثمود بطغویها اذ انبعث اشقیها (۲) «سوگند به آفتاب و نورانیت آن و سوگند به ماه که به دنبال آفتاب در حرکت است و سوگند به روز و زمانی که روشنایی می دهد و سوگند به آسمان و بنای با عظمتش و قسم به زمین و آنکه آن را بگستراند و قسم به نفس انسان و آنکه آن را نیکو آفرید و نیکی و بدی را بر او الهام نمود، به یقین آن_ان که خویشتن را از آلودگی ها پاک کنند رستگارند و آنان که آن را آلوده نمایند زیان کارند؛ ق_وم ثمود تقوا و هدایت خویش را تکذیب نمودند و پست ترین آنها برخواست و ناقه صالح را پی کرد».

م_لا_ح_ظ_ه می فرماید چ_گونه سوره مبارکه در پانزده آیه مسجع به سجع متوازی با مفهوم عمیق و رسا مطالب را ت_ن_ظیم نموده است. که هر مقدار در آن تدبر شود به مفاهیم عمیق تر راه پیدا می شود. بدون این که خ_ل_ل و ک_استی در آن مشاهده شود. همین نکته موجب اعجاز در سجع قرآن است. و الا_سجع معمولی با مواردی از اشکال و کاستی در سخن انسان نیز ممکن است.

و مانند: نحن اقرب الیه من جبل الوریذ اذ یتلقى المتلقیان عن الیمین و عن الشمال قعید ما یلفظ من قول الالدیه رقیب عتید ... و جائت کل نفس معها سائق و شهید لقد کنت فی غفله من هذا فکشفنا عنک غطاء ک فبصرک الیوم حدید و قال قرینه هذا مالدی عتید القیا فی جهنم کل کفار عتید. (۳)

ص: ۲۱۱

۱- واقعه، ۲۸ و ۳۱.

۲- شمس، ۱ تا ۱۳.

۳- ق، ۱۶ تا ۲۴.

«ما برهـرانـسان از رگ گردن نزدیک تر هستیم و دو فرشته مراقب که از سمت راست و چپ او آمده نشستند و هر سخنی را از او سر می زند آن را ضبط می کنند، تا آن هنگام که لحظه سخت جـان دادن فـرا رسـد و هر نفسی را حرکت دهنده و گواهی همراه اوست. تو ای انسان از این واقـعه در غفلت بودی، اکنون که پرده ها را کنار زدیم چشم های تو تیز بین شده حقایق را می بینی. پـس هـمراه او گوید این همان انسان است که نزد من آماده و مهیا بوده، آنگاه ندا رسد که کافران لجوج را به جهنم افکنید».

ب ـ سجع متوازن

سـجـع مـتوازن و آن در مواردی است که واژه های آخر جمله و پاراگراف تنها در وزن نه در روی هماهنگ باشند مانند «تیغ، تیز» «کیف، دیو» زار، ساک».

در قـرآن مـان نـد و الـسـمـاء و الـطـارق و ما ادریک مالطارق النجم الثاقب ان کل نفس لما علیها حـافـظ (۱) «سـوگـن د ب ه آسمان و طارق، و تو چه می دانی طارق چیست؟! آن ستاره ای درخشان است که نورش فرو می رود، برای هر نفسی از سوی خدای سبحان مراقب وجود دارد».

و مانند: الحاقه ما الحاقه و ما ادریک ما الحاقه کذبت ثمود و عاد بالقارعه فاما ثمود فأهلکوا بالطاغیه و اما عاد فأهلکوا بريح صر صر عاتیه ... کانهم اعجاز نخل خاویه فهل تری لهم من باقیه (۲) «روزی که ه حقایق آشکار شود، آن روز را نمی دانی چگونه روزی است، همانا قوم ثمود و عاد آن را دروغ می پـنداشتند. اما عاقبت قوم ثمود و هلاکت آنها به خاطر طغیان و سرکشی خودشان بود، و امـا قوم عاد آنها هم با بادهای تند طوفان زا و ریشه کن کننده که به صورت مستمر بر آنها وزیدن گـرفت، هلاک شدند به طوری که همانند نخل هایی که از ریشه برآیند ریشه کن شدند»، بسیاری از واژه های پایانی آیات قرآن مزین به سجع متوازن است.

ص: ۲۱۲

۱- طارق، ۱ تا ۴.

۲- الحاقه، ۱ تا ۶، ۷ تا ۸.

س- جمع مطرف و آن توازن حروف واژه‌ها در «رَوِي» یعنی حرف اصلی آخر کلمه است مانند شاد با آزاد. در قرآن م-ان-ن-د: ال-م تر کیف فعل ربك باصحاب الفيل الم يجعل كيدهم في تضليل و ارسل عليهم طيراً ابابيل ترميهم بحجارة من سجيل (۱) «آیا نمی بینی که پروردگار تو با اصحاب ف-یل چه کرد، آیا کید آنان را در تخریب خانه خدا بی نتیجه نکرد؟ آیا بر آنان پرندگان ابابیل را مأمور نساخت که با سنگریزه‌ها آنها را هدف قرار دهند؟!

و م-انند: و الصبح اذا اسفر إنها لاحدى الكبر نذيراً للبشر لمن شاء منكم ان يتقدم او يتاخر (۲) «س-و گند به صبح هنگامی که روشنایی بخشد، همانا که قرآن یکی از بزرگترین نشانه‌های الهی است-ت ک-ه ب-رای بشر نذیر و هشدار دهنده است تا هر کس خواست به سوی آن رود یا از آن بازماند (ایمان بیاورد یا کفر ورزد)».

و م-ان-ن-د: یا ایها المدثر قم فانذر و ربك فكبر و ثيابك فطهر (۳) «ای رسول که به لباس در پیچیده ای بر خیز و هشدار بده و خدا را به بزرگی یاد کن و جامه‌های خویش را پاکیزه گردان».

قرآن از انواع سجع در جای جای آیات بهره برده است به طوری که وقتی دقت شود معلوم می‌شود که اکثر متن قرآن نشر مسجع است. تا آن مقدار که قرآن را شعر و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را شاعر خواندند. اینها برخی محورهای زیبایی ظاهر سخن بود که به طور فشرده مطرح گردید.

ص: ۲۱۳

۱- سوره فیل، ۱ تا ۴.

۲- مدثر، ۳۴ تا ۳۷.

۳- مدثر، ۱ تا ۴.

ابعاد معارف قرآن

تاکنون محور سخن پیرامون زیبایی های ظاهر سخن بود؛ گرچه به محتوای آن نیز اشاره می شد. در این بخش محور سخن، «سخن زیبا» بودن و اعجاز محتوایی قرآن است. محتوای قرآن که از سوی مَلِكُوت و وحی ال-هی می باشد، در ابعاد گوناگون معارف انسانی اعجاز است. یعنی در بعد معارف، احکام و ایدئولوژی، اخلاق، حکومت و سیاست، حقوق اجتماعی و اقتصادی و ... دستاوردهای وحی اع-ج-از است، یعنی معارف الهی به نوعی است که در فکرس علوم و دانش بشری نیست و انسان بدون استمداد از وحی هرگز به آنها راه ندارد.

ابعاد انسان

انسان از لحاظ ظرفیت و استعداد فراگیری موجود بی نهایت است. ظرفیت انسان از تمام موجودات هستی حتی از فرشتگان مجرد الهی فراتر است. که شناخت انسان بدین نحو تنها توسط وحی ممکن است و بدون وحی کسی قادر نیست این چنین ابعاد وجودی انسان را ارائه دهد. قرآن در مورد ظرفیت فراگیری انسان می فرماید فرشتگان در هنگام آفریدن انسان در اندیشه بودند که انگیزه آفرینش این موجود چیست، حتی هنگامی که از اراده و مقصد خدا در این رابطه اطلاع یافتند در محضر الهی سؤال کردند که برای چه انسان می آفرینی، اتجعل فیها من یفسد فیها «آیا کسی را در زمین قرار می دهی که فساد به پاکند».

خدای سبحان در پاسخ فرشته ها فرمود من چیزی می دانم که شما به آن آگاهی ندارید، اِنِی اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۱) و آن موضوع ظرفیت فراگیری انسان است. شما هم اگر به این حقیقت آگاه شوید دیگر چنین سوالی نخواهید کرد. وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ اَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۲) «آدم را از تمام حقایق آگاه

ص: ۲۱۴

۱- بقره، ۳۰.

۲- بقره، ۳۱.

ساخت آنگاه آن حقایق را بر فرشتگان عرضه نموده، از آنها خواست که اگر آگاهی دارند، مرا از آن حقایق آگاه سازید.»

ش_ن_ا_خ_ت_ا_ب_ع_اد_و_ج_ود_ی_و_ن_ی_از_ه_ای_ان_س_ان_ب_ا_ک_ا_وش_ه_ای_خ_ود_ق_اد_ر_ن_ی_س_ت_ا_ب_ع_اد_و_ج_ود_ی_و_د_رو_ن_ان_س_ان_را_رو_ان_ک_ا_وی_ک_ن_د_ا_ن_س_ان_ت_و_ان_م_ن_د_ن_ی_س_ت_ت_ا_ز_ز_و_ای_ای_رو_ح_ی_ان_س_ان_ب_ه_ط_و_ر_د_ق_ی_ق_ا_ط_ل_اع_ح_ا_ص_ل_ک_ن_د_و_د_ر_ص_د_د_ت_أ_م_ی_ن_خ_وا_س_ت_ه_ه_ای_ا_و_ب_ر_آ_ی_د_ا_ن_ک_ه_ان_س_ان_را_م_ی_ش_ن_اس_د_خ_د_ای_ان_س_ان_ا_س_ت_ه_م_ان_ک_ه_ب_ع_د_از_آ_ف_ر_ی_ن_ش_ان_س_ان_ب_ه_ع_ن_وان_ز_ی_ب_ا_ت_ر_ی_ن_م_خ_ل_وق_،_ب_ر_آن_ع_م_ل_ب_ا_ع_ظ_م_ت_،_خ_ود_را_س_ت_ود_،_ف_ت_ب_ار_ک_اللّهِ_ا_ح_س_ن_ال_خ_ال_ق_ی_ن_.

دو مبدأ، دو گرایش

اشاره

ق_ر_آن_ب_رای_آ_ف_ر_ی_ن_ش_ان_س_انی_د_و_م_ب_د_أ_ع_ن_وان_م_ی_ک_ن_د_ز_ی_را_ک_ه_و_ج_ود_ان_س_ان_و_ج_ود_ت_ر_ک_ی_ب_ی_از_م_اد_ه_و_م_ج_رد_ا_س_ت_ا_ن_س_ان_ب_ه_ن_وع_ی_آ_ف_ر_ی_د_ه_ش_د_ه_ک_ه_ب_ع_د_و_ج_ود_ی_ا_و_ب_ا_ج_س_م_و_م_اد_ه_س_ر_و_ک_ار_د_ار_د_ح_قی_ق_ت_ان_س_ان_د_و_م_ب_د_أ_م_ی_ط_ل_ب_د_ک_ه_ه_م_ج_ن_ب_ه_م_اد_ی_و_ه_م_ج_ن_ب_ه_ت_ج_رد_ا_و_را_ت_أ_م_ی_ن_ن_م_ای_د_ب_ه_ه_م_ی_ن_س_ب_ب_ق_ر_آن_و_ج_ود_ع_ن_ص_ری_و_ج_س_م_ان_س_ان_را_ب_ه_آ_ب_و_گ_ل_ن_س_ب_ت_م_ی_د_ه_د_،_و_ل_ق_د_خ_ل_ق_نا_ال_ان_س_ان_مِن_س_لا_له_مِن_ط_ی_ن_»(۲) «ما انسان را از خالصی گل آفریدیم». ا_م_ا_ح_ق_ی_ق_ت_و_ج_و_د_ی_ان_س_ان_ک_ه_رو_ح_ا_و_ا_س_ت_م_ب_د_أ_آن_را_ع_ال_م_م_ل_ک_وت_م_ی_د_ان_د_،_و_ن_ف_خ_ت_ف_ی_ه_مِن_رو_ح_ی_،(۳) «در او (انسان) از روح خود دمیدم».

گرایش فطری

ب_ه_ل_ح_ا_ظ_د_و_م_ب_د_أ_د_ر_آ_ف_ر_ی_ن_ش_ان_س_ان_،_د_و_گ_ر_ای_ش_ه_م_ا_ه_ن_گ_ب_ا_د_و_م_ب_د_أ_ن_ی_ز_د_ر_د_رو_ن_ان_س_ان_ن_ه_اد_ه_ش_د_ه_ا_س_ت_م_ب_د_أ_م_ل_ک_وت_ی_ان_س_ان_گ_ر_ای_ش_ب_ه_ا_ص_ل_خ_ود_ی_ع_ن_ی_ع_ال_م_م_ل_ک_وت_د_ار_د_ب_ر_ه_م_ی_ن_ا_س_اس_ک_ش_ش_ه_ای_ف_ط_ری_ان_س_ان_ه_م_و_ا_ر_ه_ب_ه_س_وی_خ_دا_م_ی_ب_اش_د_و_خ_وا_س_ت_ه_ه_ای_ب_ی_ن_ه_ای_ت_ف_ط_رت

ص: ۲۱۵

۱- مومنون، ۱۴.

۲- مومنون، ۱۱.

۳- حجر، ۲۹.

انسان به سوی شناخت و پیوند با اصل خویشتن است، فطرت الله التي فطر الناس عليها. (۱) انسان از این بعد به شناخت و پرستش خدا مفطور شده است.

در مقابل بعد طبیعی انسان نیز گرایش به اصل خود یعنی عالم مُلک و عالم ماده دارد، همان طور که هـ فـ طـ رت گـ رایش به ملکوت دارد، طبیعت انسان گرایش به فجور دارد؛ خدای سبحان انسان را به دو جنبه گـ رایش وجودی خویش آگاه ساخت، و نفس و ما سویها فالهمها فجورها و تقویها (۲) تسویه نـ فـ س و مـ ستوی القامه بودن نفس انسانی به این است که هم بر گرایش های فطری خود آگاه اسـ ت و هـ م گـ رایش های طبیعی را می شناسد.

گرایش های فطری به سوی تکامل و پاکی است. گـ رایش های فطری به سوی برتری از فرشتگان است. گـ رایش های فطری به سوی نور و صفا و محبت است. گرایش های فطری به آن جهت است که انـ سـ ان در دانش، ظرفیت تعلیم و فراگیری همه حقایق را دارد، و عَلم ادم الاسما کَلَّها، گرایش فـ طـ ری جـ ذبـ هـ بـ ه سوی کمال است تا آنجا که مسجود فرشته قرار گیرد، و اذ قال للملائکه اسجدوا لادم. (۳)

در بُـ عـ د عـ مـ ل و تـ زکـ یه تا بدانجا تعالی پیدا کند که در جذب منافع، دیگران را بر خود مقدم شایسته تر داند، یعنی «ایثار» نماید، و یـ وُثـ رون عـ لی انفسهم و لو کان بهم خصاصه (۴) «در مواردی که خود نیازمندند دیگران را بر تأمین نیاز خود بر می گزینند».

چنین کسی نه تنها عادل و منصف و به حق خویش قانع بوده، بلکه از حق خود نیز باشدت نیاز، به نـ فـ ع دیگران گذشت می کند. تزکیه و تقویت بُعد فطری تا به این حد زمینه رشد و تعالی دارد که البته به این مراحل محدود و خلاصه نمی شود، بلکه بُعد تقوا و پاکی نهایت و پایان ندارد تا به آنجا راه پیدا می کند که جز خدا چیزی نخواهد و جز خواسته

ص: ۲۱۶

۱- روم، ۳۰.

۲- شمس، ۷.

۳- بقره، ۳۴.

۴- حشر، ۹.

الهی چیز طلب نکند، و مـا تـشـاءون الا ان یـشاء الله (۱) «چـیـزی را نـمی خواهد مگر آنکه ذات مقدس نیز آن را بخواهد».

گرایش طبیعی

اشاره

در مقابل بعد مادی انسان که طبیعت گرای است، گرایش های آن هم بی پایان است. انسان هلوع و حـریـص اسـت. انـسان در بعد طبیعت مناع للخیر است. انسان در گرایش طبیعی افزون طلب است، الهیکم التکاکثر (۲) «افزون طلبی شما را از یاد خدا غافل کرده است».

إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا (۳) «انسان حریص آفریده شده است. انسان هنگامی که ناملایمی به او می رسد جزع و ناشکیبایی می کند و وقتی نعمت برای او فراهم می شود از دیگران آن را منع می کند.» و احـضـرت الانـفـس الشـح (۴) «بخل در درون نفس انسان همواره حاضر شده است».

بعد طبیعت ظـلـوم و جهول یعنی طغیانگر و بسیار جاهل است، انه کان ظلوماً و جهولاً (۵) انسان تجاوز کـار و سـفـاهـت پـیشه آفریده شده است، ظلم و طغیان انسان هم بی پایان است، کلا ان الانسان لـیـطغی ان راه استغنی (۶) «انسان آنگاه که بی نیازی احساس کند طغیانگر است».

طغیانگری انـسان تا بدان جاست که، انا ربکم الاعلی (۷) سر می دهد. خوی تفرعن و تفوق طلبی در نهاد همگان است. همه در مقابل لاله الا الله که گرایش فطری است، گرایش

ص: ۲۱۷

۱- انسان، ۳۰.

۲- تکاکثر، ۱.

۳- معارج، ۱۹ تا ۲۱.

۴- نساء، ۱۲۸.

۵- احزاب، ۷۲.

۶- علق، ۸.

۷- نازعات، ۲۴.

بی پایان طبیعی دارند که «لا اله الا انا» می باشد؛ «قدرت و تصمیم تنها تصمیم من است»، گرایش او در دو سو بی نهایت است که، منهومان لایشبعان طالب علم و طالب دنیا (۱) «دو گرسنه سیر نمی شوند طالب علم و فضیلت و طالب دنیا».

دو راهنما، دو سرنوشت

ای_ن_دو_گ_رای_ش_را_که_از_درون_انسان_شعله_ور_است_دو_راهنما_از_بیرون_هدایت_می_کنند. راهنمای ف_ط_رت_خ_دا و ان_ب_ی_ا و ف_رش_ت_گ_ان_اند. راهنمای طبیعت شیطان است. پیام خدا، قد افلح من زکیها (۲) «آن کسی پیروز و رستگار شد که نفس خود آراست.» پ_ی_ام_ش_یطان، قد افلح الیوم من استعلی (۳) است «پیروزی از آن کسی است که سلطه پیدا کند.» که پیروزی را به قدرت و تفوق طلبی می داند.

پ_ی_ام_خ_دا_تعدیل_خواهش_های_نفسانی_است، و من یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون (۴) «هرکس بخل خویش را باز دارد و سرکوب کند رستگار است.» پ_ی_ام_شیطان_شعله_ور_کردن_خواسته_های_نفسانی_است، زین للناس حب الشهوات (۵) پیام خ_دا_دعوت_به_صراط_مستقیم_است، ان هذا صراطی مستقیماً فاتبعوه (۶)، «این راه راست و هموار من است که باید از آن پیروی نمایید.» پیام شیطان سر راه م_س_تقیم_نشستن_و_راه_را_گرفتن_است، فبعزتك لاقعدن لهم صراطک المستقیم. (۷) «به عزت تو سوگند که به سر راه مستقیم تو خواهم نشست.»

سرانجام و عاقبت راه خدا نعیم است و فرجام راه شیطان جحیم است. و ام_ا_م_ن_خ_اف

ص: ۲۱۸

۱- نهج البلاغه، حکمت ۴۵۷.

۲- شمس، ۹.

۳- طه، ۲۰.

۴- حشر، ۹.

۵- آل عمران، ۱۴.

۶- انعام، ۱۵۳.

۷- اعراف، ۱۶.

مقام ربّه و نهی النفس عن الهوی فان الجنه هی المأوی (۱) «کسی که از ع_ظ_م_ت خدا بترسد و خواهش های نفس را توجه نکند، جایگاهش بهشت است». اما شیطان انما ی_دع_وح_زب_ه لیکونوا من اصحاب السعیر (۲) «او پیروان خود را دعوت می کند تا به جهنم بکشاند که حزب شیطان جایگاهش جهنم است». ای_ن تبیین روح و روان انسان گرایش های متضاد آن و راه و چاه و سرنوشت انسان از دیدگاه قرآن اس_ت.

قرآن که کتاب هدایت و نور است به صورت موضوعی در تمام زمینه ها رهنمود داده است. از مبدأ آفرینش گرایش ها و راهبرها و سرنوشتها خبر می دهد، آنگاه می گوید هذا بیان للناس (۳) «این (قرآن) بیان و پیام آشکار برای مردم است.»

آیا این گونه معارف در میان علوم بشری قرار دارد، و انسان بدون بهره گیری از وحی می تواند این گونه شناخت صحیح از انسان و گرایش ها و راه و سرنوشت او ارائه دهد؟ آیا این معارف از آن سوی ه_س_ت_ی و از م_لکوت نمی باشند؟ و آیا اینها مصادیق یعلمکم ما لم تکونوا تعلمون نیست؟ آیا این معارف نشان اعجاز محتوایی و سخن زیبا بودن قرآن نیست؟! چون م_ح_وره_ای محتوایی اعجاز قرآن بسیار است، برای رعایت اختصار تنها برخی محورهای دیگری که کمتر به آنها پرداخته شده است، می پردازیم.

قرآن و روابط سیاسی و بین المللی

از وی ژگ_ی_ه_ای_م_ه_م_ق_ر_آن_ن_س_ب_ت_ب_ه کتاب های آسمانی پیشین این است، که قرآن در ابعاد گ_و_ن_ا_گ_و_ن_ن_ی_ا_زه_ای_انسان، یک برنامه جامع و کامل پیش بینی نموده است. به همین لحاظ م_ح_دود به زمان و مکان نیست. به دیگر سخن پیام قرآن جهانی است، جهانی و فراگیر بودن پیام قرآن تنها از آیاتی که تصریح به این ادعا می کنند به دست نمی آید، مانند

ص: ۲۱۹

۱- نازعات، ۴۰.

۲- فاطر، ۶.

۳- آل عمران، ۱۳۸.

آیه: انا ارسلناک کافه للناس (۱) «ما تو را برای تمام مردم مبعوث نموده ایم» و یا: و ما کان محمد ابا احد من رجالکم و لکن رسول اللّٰه و خاتم النبیین (۲) «محمد پدر احدی از شما نمی باشد، محمد فرستاده خدا و آخرین پیامبر آسمانی است». آیات ای از قبیل خود ادعای جهانی بودن قرآن را مطرح می نمایند، مهم این است که محتوای قرآن این ادعا را تثبیت کند. یعنی محتوای قرآن از لحاظ جهانی و نیز ایدئولوژی به نوعی باشد که مَدی_ری_ت_ج_هانی را عهده دار باشد.

این نکته روشن است که آن مرام و مذهبی می تواند ادعای مدیریت جهانی داشته باشد، که در تمام شئون عمومی و روابط سیاسی دخالت کند. زیرا مدیریت صحیح بر اس_اس روابط با دیگران است و مرامی که روابط با دیگران را نادیده می گیرد به انزوا کشیده شده در محدوده خود نیز نمی تواند مدیریت صحیح بدهد، تا چه رسد به جامعه جهانی.

زندگی اجتماعی ان_س_ان_زن_دگی روابط است، بدون تنظیم روابط صحیح ایجاد مدیریتی جهانی هیچ گاه مقدور نخواهد بود. اس_لام_ک_ه_م_دعی پیام آور جهانی است در صورتی در این ادعا صادق خواهد بود، که با گروههای مختلف جامعه و ملتها و دولتها رابطه برقرار کند. زیرا این چنین نیست که در جامعه اسلامی همه مردم مسلمان باشند و یا همه مردم جهان، مسلمان باشند. بلکه عقیده های گوناگون مانند شرک و ن_یز_اهل کتاب همواره وجود خواهند داشت. اگر دین مدعی به مدیریت جهانی است باید موضع خود را در قبال اعتقادات و گروه ها تبیین نماید. زیرا بی پایگی این سخن روشن است که یک دین ادعای مدیریت جهانی نماید، آنگاه دیدگاهش این باشد که با اعتقادات و گروه های مخالف قطع رابطه نماید!

قرآن چون شناخت صحیح از ارزش های الهی و انسانها دارد. و نیز شناخت دقیق از روحيات گروه ها و م_س_ل_ک_ه_ای مختلف دارد در جهان سیاست نیز از اصول و معیارهای ثابت بهره مند است، حتی اس_ت_راتژی ثابت در جهان سیاست و ایجاد روابط تنظیم نموده

ص: ۲۲۰

۱- سبأ، ۲۸.

۲- احزاب، ۴۰.

است. این خود نوعی اعجاز محتوایی قرآن است که با آگاهی از واقعیات و ارزشها و شناخت گروه ها موضع ثابت اتخاذ می کند.

افزون بر حقوق اجتماعی و سیاسی جامعه اسلامی، برای انسانها از آن بعد که انسان هستند با هر مرام و مسلک حقوق قایل است و این حقوق را محترم می داند. ایجاد روابط انسانی حسن معاشرت و احترام متقابل و پای بند بودن به موثقی و تعهدات بین المللی از جمله اصول استراتژیک اسلام است.

قرآن و حقوق انسانی

اشاره

ایجاد روابط و برخورد عادلانه و عادلانه با انسان ها پایه و اساس روابط سیاسی اسلام است. قرآن با یک جمله موضع خود را که ثابت و استوار است تبیین می کند، قولوا للناس حسناً (۱) «با مردم به نیکی برخورد کنید». بامردم در هر مرام مسلک که هستند در برخوردهای اجتماعی، سیاسی، حقوق انسانی را رعایت کنید.

این اصل را علی بن ابی طالب علیه السلام در مورد والی و حاکم اسلامی این چنین تبیین می کند: «وَأشع ر قلبك الرحمة للرعیه ... فانهم صنفان اما اخ لك فی الدین او نظیر لك فی الخلق (۲) «قلب خویش را مأوای رحمت به مردم قرار ده و نسبت به آنها مهربان باش زیرا مردم دو گروهند یا برادر دینی تو هستند و یا اگر مسلمان هم نباشند همانند تو انسان می باشند.» حق انسانی آنها باید رعایت شود. و می فرماید: و انصف الناس (۳) «با مردم به انصاف رفتار کن».

پیمانها

از جمله دل‌ده‌های ثابت قرآن در برخورد دیگران رعایت پیمانهاست. قرآن قراردادها را در زمینه های گوناگون محترم می شمارد و به عنوان یک ارزش و حقوق عمومی پایبند به آنهاست. حتی اگر قرارداد سیاسی با دشمن هم که باشد اجازه نقض

ص: ۲۲۱

۱- بقره، ۸۳.

۲- نهج البلاغه، عهدنامه مالک اشتر.

۳- همان.

یک جانبه پیمان را نمی دهد، ان العهد کان مسئولاً. (۱)

در مورد دشمن می فرماید: الا الذين عاهدتم من المشركين ثم لم ينقضوكم شيئا و لم يظاهروا ع لى ك م احدا فاتهموا اليهم عهدهم الى مدتهم ان الله يحب المتقين. (۲) «پیمان خود را با مشرک ان ی ک ه ق رار دادهای خود را نقض نکرده اند و با دشمنان شما هم پیمان نشده و کمک کار و پشتیبان آنان قرار نگرفته اند، محترم بدانید و تا آخرین لحظه پیمان به عهد خود وفادار باشید که اگر این کار را انجام دهید تقوا خواهید داشت که خدا انسان با تقوا را دوست دارد».

م ل ا ح ظه می کنید سفارش به رعایت عهد و پیمان با مشرک است که خصم کینه توز علیه اسلام و مسلمانان است، ل ت ج د ن ا ش د ال ن اس ع داوه للذين امنوا اليهود و الذين اشركوا (۳) «مشرکین و یهود را ش د ی دترین دشمنان مسلمانان می یابی.» با چنین دشمنی هم وفای به عهد و رعایت حقوق انسانی محفوظ است همچون رعایت مفاد قرار دادهای سیاسی و نظامی.

عدالت

رع ا ی ت ع د ال ت در جامعه انسانی اصل دیگری است که نقش محوری در روابط با دیگران دارد. ع د ال ت م ا ی ه ق و ام جامعه انسانی و بقاء حکومت است. قرآن بر رعایت این اصل اصرار دارد و اجازه ن می دهد در هیچ شرایط این اصل نادیده گرفته شود. آن چه همواره عدالت را تهدید می کند دو م وضوع است؛ ی کی سودجویی برای خود یا برای وابستگان و خویشاوندان، دیگری عداوت و دشمنی با دیگران. این دو انگیزه مهم در عدول از عدالت است.

قرآن به هر دو مورد اشاره می کند، یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین بالقسط شهداء لله و لو علی انفسکم او الوالدین و الاقربین (۴) «م و منان باید پیادارنده عدالت و قسط باشند

ص: ۲۲۲

۱- اسراء، ۳۴.

۲- توبه، ۴.

۳- مائده، ۸۲.

۴- نساء، ۱۳۵.

قرآن آنها را تدوین کرده و همواره پایبند به آنها است. اگر برخی از این اصول مانند حسن معاشرت کلی باشد سه اصل دیگر، اصول استراتژیک قرآن در روابط سیاسی است. موضع قرآن ایجاد روابط مسالمت آمیز و رعایت اصل حَسَن معاشرت است.

با محور قرار دادن اصل رعایت حقوق انسانی، جهانی بودن پیام قرآن آشکارا ثابت می شود. زیرا چنین مسلکی توان مدیریت جهانی را خواهد داشت. چون با پذیرش این اصول تمام گروه های مختلف جامعه جهانی که از نظر ایده و دین متفاوت می باشند تحت پوشش قرار خواهند گرفت.

تفاوت در روابط

ایجاد روابط با گروه ها و ملت ها و دولت ها اصل ثابت است و بر اساس تفاهم عمومی و مسالمت و همکاری استی شکل می گیرد. چون مرام ها و گروه ها در موضع گیری خود یکسان نیستند، موضع قرآن هم در برابر آنها یکسان نمی باشد. بر همین اساس در کنار اصول یاد شده معیارهای دیگری نیز مورد توجه است، که در ایجاد روابط با اید به طور دقیق مورد توجه قرار گیرد. قرآن در این رابطه ارائه گر رهنمودهایی است، که بر اساس عقیده های متفاوت طرف اتخاذ می شود.

در محدوده جامعه اسلامی معیارهایی همچون ایمان و تشکل و صبر و پایداری مورد توجه است. اما نسبت به خارج از حوزه اسلامی موضع گیری قرآن بر اساس تفاوت موضع گیری دیگران است. قرآن مردم بیرون از حوزه اسلامی را به دو گروه عمده «مُشْرِك» و «اهل کتاب» تقسیم می کند. البته این دو گروه در دشمنی و عداوت با اسلام و مسلمانان همانند نیستند، لتجدن اشد الناس عداوه للذین آمنوا الی هود و الذین اشرکوا و لتجدن اقربهم موده للذین آمنوا الذین قالو انا نصاری (۱) «سخت ترین دشمنان نسبت به مسلمانان، یهود و مشرکان می باشند. در صورتی نزدیک ترین گروه ها در مهرورزی به مسلمانان مسیحیان هستند». ملاحظه می کنید بین دو گروه از اهل کتاب (یهود و مسیحیت) تا چه

ص: ۲۲۴

اندازه تفاوت وجود دارد. یکی «اشد الناس عداوه» است، دیگری «اقرّب الناس موده» است. مشرکان هم مانند اهل کتاب به معاند و غیر معاند تقسیم می شوند.

روابط سی-سی-اسی و اج-تماعی قرآن با این گروه‌ها بر اساس موضع‌گیری‌های متفاوت آنهاست. باید تمام این اصولی-موردت-وجه قرار گیرند که ایجاد روابط با بیگانگان باعث تمایل و جذب آنها به حق شود. اف-زون ب-رای-ن-ه-م-واره این خطر را هشدار می‌دهد که ایجاد روابط با بیگانگان نباید جهت‌تأثر و منفی داشته باشد، روابط نباید هویت جامعه و امت اسلامی را تهدید کند، که به شرح چند اصل و یا استراتژی در این راستا می‌پردازیم.

دوستی با کفار!

در ای-ج-اد روابط با کفار و حتی اهل کتاب باید روابط به نوعی باشد که موجب دوستی با آنها نشود. ای-ج-اد راب-طه غیر از پیمانهای مودت و دوستی است. پیمان دوستی خطر خوپذیری را به صورت جدی در پی دارد. قرآن در عین حال که اصل را بر ایجاد روابط و معاشرت انسانی می‌داند. از بستن پی-مان دوستی با کفار بر حذر می‌دارد و گوشزد می‌کند که روابط با کفار نباید منجر به دوستی با آنها شود. زیرا جامعه اسلامی در معرض خوپذیری از اعتقادات کفر آنها قرار خواهد گرفت، ای-ایها الذین آمنوا لا تتخذوا عدوی و عدوکم اولیاء تلقون الیهم بالموده (۱) «مؤمنان نباید دش-منان خدا و خود را ولی خویش قرار داده و طرح دوستی با آنها بریزند.» آیه از دوستی با کفار ش-دیداً پرهیز می‌دهد. اگر «ولی» به معنای رهبری باشد نکته دیگری را نیز ایفاد می‌کند که ولایت کفار را نباید پذیرا باشند.

پذیرش ولایت کفار!

وق-ت-ی-ان-ع-ق-اد پیمان دوستی ممنوع باشد، پذیرش سلطه و رهبری کفار نیز به طور قطع ممنوع خ-واه-د ب-ود. به همین خاطر در ای-ج-اد رابطه با کفار به ویژه کفار معاند نباید ولایت آنها را پذیرفت. نباید در زمینه‌های گوناگون، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی،

ص: ۲۲۵

کفار تصمیم گیرنده امور مسلمانان ب_اش_ن_د. م_سلمانان نباید زیر سلطه کفار قرار گیرند، زیرا که مشخص است پذیرش سلطه آنها چه خ_طرهایی را در پی خواهد داشت. سلطه کفار سلطه کفر و فساد است و جامعه اسلامی را از هویت خ_وی_ش_ت_ه_ی_م_ی_کند. و مسلمانان را هم‌رنگ و هم کیش خود خواهند ساخت، ان یثقفو کم یكونوا لکم اعداء و یسوطوا الیکم ایدیهم و السنثم بالسوء و دوا لو تکفرون (۱) «اگر آنان بر شما دسترسی پیدا کنند چون دشمن شما هستند سلطه و قدرت خویش را بر شما گسترش داده و و با هجمه فرهنگی آنچنان حمله ور می شوند، تا شما را به کفر برگردانند».

ارتداد و برگشت از دین ن_ت_ی_ج_ه_پ_ذی_رش_ولای_ت_کفار خواهد بود. به لحاظ اهمیت این خطر قرآن در این ج_ه_ت_پ_اف_ش_اری دارد که موضع خود را خیلی آشکار و فراگیر بیان می کند. قرآن جامعه اسلامی را ب_ه_هیچ وجه اجازه نمی دهد کمترین سلطه از سوی کفار را بپذیرد، و لن یجعل الله للكافرين علی الم_وم_ن_ی_ن_س_ب_ی_لا (۲) «خدای سبحان در هیچ زمینه ای سلطه کفار را بر مومنان روا نمی دارد».

ای_ن_ی_ک_اصل_ف_راگ_ی_راس_ت_شامل تمام زمینه های اعتقادی و فرهنگی اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و حقوقی می شود. رعایت این اصل نقش محوری در مصونیت بخشیدن به جامعه اسلامی و حفظ هویت اسلامی آن دارد، که اگر ایجاد رابطه هم باشد باید با رعایت این اصول انجام پذیرد.

حفظ اسرار

حفظ اسرار اصل دیگر مورد توجه قرآن در این رابطه است. جامعه اسلامی برای حفظ هویت و کيان خ_وی_ش_ب_ای_د_م_راقب اسرار خود باشد. هیچ بیگانه ای به اندرون جامعه و به مراکز تصمیم گیری ج_ام_ع_ه_اس_لام_ی نباید راه پیدا کند. زیرا در صورت نفوذ دشمن به مراکز تصمیم گیری از اسرار آگاهی حاصل نموده جامعه اسلامی از سوی آنان آسیب پذیر خواهد

ص: ۲۲۶

۱- ممتحنه، ۳.

۲- نساء، ۱۴۱.

شد، ی ایها الذین آمنوا لا- تتخذوا بطانه من دونکم لا- یألونکم خیالاً و دوا ما عنتم (۱) «مؤمنان بیگانگان را محرم اسرار خویش قرار ندهید که آنان از اخلال در امور شما هیچ گاه دریغ ندارند و با آگاهی از اسرار شما مشکلات بزرگی برای شما پدید می آورند و شما را به زحمت خواهند افکند».

هوشیاری سیاسی و دفاعی

اشاره

اصل دی گ ر در رواب ط ب ا ب ی گ انگان، هوشیاری است؛ یعنی مراقبت مستمر از اوضاع سیاسی و ت ص م ی م گ یری های جهان بیگانه. قرآن جامعه اسلامی را هشدار می دهد که باید تحرکات س ی اس ی و ت ص م ی م گیری های عمومی و به ویژه نظامی دشمنان باشند، تا غافل گیر نشوند. مسئولین جامعه اسلامی نباید از خطر دشمن و بیگانه آسوده باشند. بلکه باید همواره م راق ب دش من باشند. این مهم در صورتی تحقق می یابد که از روابط سیاسی و تصمیمات ع م م ی و ن ق ش ء آن ه ا م ط ل ع ب اشند، تا توان مقابله و دفاع داشته باشند، و لیأخذوا حذرهم و اسلحتهم (۲) «باید هم هوشیاری خود را حفظ کنند و هم سلاح خویش را بگیرند».

مسلمانان همواره هوشیار، آماده، مراقب دشمن باشند. زیرا کفار درصدد غفلت شما هستند؛ آنان در پی آنند که شما از آمادگی دفاعی و اقتصادی غافل شوید، آنگاه با یک تهاجم همه جانبه شما را از پای درآورند، و د ال ذی ن ک ف روا لو تغفلون عن اسلحتکم و امتعتکم فیمیلون علیکم میله واحده (۳) «کفار ه م واره م ی خ واه ن د که شما از سلاح و متاع (امور نظامی) (امور اقتصادی) خود غافل شوید، تا با تهاجم همه جانبه بر شما حمله ور شوند». م لاح ظه می کنید قرآن چگونه روحیات و استراتژی دشمن را تبیین می کند و در جهان سیاست ق رآن چ گونه بیان و هدایت و رهنمود است، که هذا بیان للناس بودن قرآن با این

ص: ۲۲۷

۱- آل عمران، ۱۱۸.

۲- نساء، ۱۰۲.

۳- نساء، ۱۰۲.

موضع گیری ها به خوبی آشکار می شود. ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم؛ به خوبی تبیین می شود، که قرآن در همه عرصه ها ره نمود منحصر بر فرد دارد. واقعیات موجود در جهان خارج همواره طبق رهنمودهای آن مصداق عینی می یابند.

تصمیم گیری قرآن در برابر کفار معاند کاملاً تفاوت می کند. قرآن در ایجاد روابط سیاسی حساب کفار معاند مشرک و سرسخت را از دیگران جدا نموده است. اگر در مورد ساین اصل بر حسن معاشرت و مسالمت و ایجاد رابطه است، در کفار معاند موضع گیری شدید است.

البته این بدین معنا نیست که اصول انسانی را در مورد معاند نادیده بگیرد، بلکه با حفظ اصول انسانی موضع قرآن هم به خوبی روشن است. زیرا عناد و استکبار آنها در مقابل حق و تهمد آنان با اهل حق این تصمیم شدید و موضع قاطع را باعث می شود. قرآن در این رابطه موضع خود را به صورت حتی موردی و ریز و اسات راتژی بیان نموده است؛ در عین حال که روحيات کفار معاند به ویژه یهود و صهیونیست و استکبار جهانی را تبیین می کند. موضع تند و خشن در برابر آنان می گیرد. قرآن در این رابطه هم استراتژی دشمن را به خوبی تشریح می کند و هم اینکه با چنین دشمنی چگونه باید برخورد نمود، رهنمود می دهد. در این فرصت به برخی محورها به طور خلاصه اشاره می گردد.

الف _ جنگ ستیزی کفار

از روحیات ذاتی و اسات راتژی کفار معاند و استکبار جهانی، جنگ و ستیز همیشگی با اسلام و مسلمانان است. آنان از هیچ فرصتی در مشتعل نمودن شعله های جنگ دریغ نمی کنند. اگر در زمانی ملاحظه شود که آتش جنگ از سوی استکبار شعله ور نیست، نه به این دلیل است که دست از ستیزه جویی برداشته است. بلکه از سر ناتوانی و ناکامی است.

توجه فرمایید رهنمود معجزه آسای قرآن را، و لا یزالون یقاتلونکم حتی یردوکم عن دینکم ان استطاعوا (1) «آنان (کفار) همواره در جنگ و ستیز با شما هستند، تا چنان که بتوانند شما را به کفر و ارتداد باز گردانند».

ص: ۲۲۸

ب_ توطئه و خیانت کفار

قرآن در تبیین اصل دیگر از شناخت دشمن معاند به ویژه صهیونیست، بیان توطئه های گوناگون آن_ان علیه اسلام و امت اسلامی است. استکبار به همراهی اینان همواره در صدد نقشه علیه عزت و اع_ت_لای_ج_ام_عه اسلامی هستند و با ایجاد تفرقه و تجزیه یک پارچگی مسلمانان، آنان را تکه تکه نموده تا ب_ل_ع_ی_دن آن_ها آسانتر باشد. واقعیاتی که همواره در طول تاریخ و این زمان شاهد آن بوده و هستیم.

ق_ر_آن در تبیین این روحیه می فرماید: و لا_تزال تطلع علی خائنه منهم (۱) «شما همواره از خ_یانت های نقشه های شوم (اسرائیل و یهودیان صهیونیست) علیه مسلمانان آگاه می شوید آنها همواره علیه کیان امت اسلامی توطئه می کنند».

ج_ جاسوسی کفار

قرآن تعیین استراتژی سیاسی را در برابر دشمن دقیق و مشخص مطرح می کند و به طور مستقیم م_ورد را آش_ک_ار_می_س_ازد. ق_ر_آن از م_وارد خیانت کفار معاند و به ویژه یهود صهیونیست پرده بر می دارد. از آن_ان ب_ه_ع_ن_وان «دروغ پ_رداز»، س_ماع_کذب و «جاسوس» نام می برد، و من الذین هادوا س_م_اع_ون ل_ل_کذب سماعون لقوم آخرین (۲)، «برخی از یهودیان علاوه بر اینکه سماع کذب می باشند، گوش و چشم و جاسوس دیگران هستند.» اگر روحیه جاسوسی برای دیگران تنها در م_وردی_ه_ود_خ_یر بود چه ارزشی و اعتباری داشت که قرآن آن را مطرح کند. جاسوسی برای د_ی_گ_ران روش ای_نهاست، سیره مستمره اینان است.

همانطور که هم اکنون مشاهده می شود، اینان گ_وش و چشم استکبار و جاسوس جیره خوار آن هستند. از این راه زندگی ننگین خود را ادامه می دهند. س_ازم_ان_ج_اس_وس_ی «م_وس_اد» چ_ه_ن_قشی در اطلاع رسانی به ویژه در خاورمیانه برای کفار م_ع_اند دارد؟! آیا امروز صهیونیست غلام حلقه به گوش استکبار نیست و زیر سلطه استکبار در ننگ ذل_ت_ب_ه_سر نمی برد؟! این چنین نیست که اینان از عزت و سرافرازی بهره داشته باشند! زیرا که مهر

ص: ۲۲۹

۱- مائده، ۱۳.

۲- مائده، ۴۱.

ذلت بر پیشانی صهیونیست تا ابد حک شده است. **ضربت علیلهم الذله و المسکنة (۱)** «مهر ذلت و درماندگی بر آنان «یهود» نقش بسته است.» اینان حیات ننگین خود را با حلقه به گوشی استکبار ادامه می دهند، و **حبل من الناس (۲)** زنجیر استکبار بر گردن اینهاست.

امروز طناب سلطه استکبار در گردن صهیونیست است و صهیونیست خبر رسان و جاسوس استکبار است. قرآن در مقابل این روحیه بر خورد مناسب دارد. قرآن به جامعه اسلامی خطر اینان را هشدار داده است و با معرفی کامل دشمن، خطرهای آن را توجه داده است و جامعه را از پذیرش دوستی و رهبری و سلطه آنان بر حذر می دارد. قرآن به مسئولین و امت اسلامی دستور شدت و غلظت در برابر اینان می دهد، **محمّد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و الذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم**، «محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرستاده خدا، وی و همراهان او با کفار شدید و خشن هستند و بین خود عطف و مهربانند».

انما ای نهیکم الله عن الذین قاتلوکم فی الدین و اخرجوکم من دیارکم و ظاهروا علی اخراجکم ان تُولوهم و من یتولهم فاولئک هم الظالمون (۳) «خدا دوستی با کفار معاند را نهی می کند، هم آنان که شما را از وطن تان آواره کردند و آنان که دست به دست دادند تا شما را از دیارتان آواره کنند».

این حقایق تهمت هم اکنون هم مصداق بارز دارد، گویا این آیه هم اکنون در مورد اوضاع سیاسی خاورمیانه و عملکرد «اسرائیل» یعنی اشغالگران قدس نازل شده است. سخن قرآن در هر زمان سخن روز و تازه است نه طرح اصول و کلیات. موضع قرآن در قبال اینان مذاکره نمودن نیست **سیت زی را آنها به پیمان پایبند نیستند موضع قرآن فقاتلوا ائمه الکفر انهم لا ایمان لهم (۴)** است. «با سران کفر که به هیچ پیمانی پایبند نیستند بجنگید».

ص: ۲۳۰

۱- بقره، ۶۱.

۲- آل عمران، ۱۱۲.

۳- فتح، ۲۹.

۴- توبه، ۱۲.

موضوع قرآن مَقَابِلَ بَاتِ هَاجِمَاتِ استکبار است. موضع قرآن و اعدوا لهم ما استطعتم من قوه (۱) است. امت اس لامی ت م ام ت وان م قابله با دشمن را به کار گیرد، که شامل ابعاد گوناگون به خصوص مسئله دفاع است.

موضع قرآن حفظ هوشیاری و مراقبت دائم از توطئه های دشمن است، حتی آنان که به ظاهر پیمان و روابط با امت اسلامی دارند، نباید از توطئه های آنان غافل شد. زیرا چه بسیار موارد که مشرک به لحاظ اینکه در موضع ضعف قرار دارد روابط سیاسی برقرار نموده و پیمان می بندد. هنگامی که ت وان و فرصت پیدا کرد پیمان و عهد برای او مفهوم ندارد! کیف و ان یظهوروا علیکم لا یرقبوا فی ک م الا و لا ذم ه (۲) «اگر بر شما قدرت پیدا کنند مراقب رابطه و نگهدار پیمان خویش نخواهند بود.» آن را یک جانبه نقض می کنند.

موضع قرآن در قبال چنین سیاست این است که مراقب ک م ل بوده و به محض اینکه احساس کردی درصدد توطئه هستند و می خواهند پیمان خود را یک جانبه نقض کنند، با نقض عهدنامه آنان، با آنها مقابله کنند، (و اما تخافن من قوم خیانه فانبد الیهم علی سواء ان الله لا یحب الخائنین (۳) «آنگاه که خطر پیمان شکنی دشمن را احساس کردی پیمان نامه را بر روی آنان بیفکن» چون این کار از سوی آنان شروع شده است از ای ن جهت شما اقدام به مثل نموده اید، در این صورت شما حقوق انسانی را نادیده نگرفته اید زیرا از جانب آنها خیانت را احساس کردید آنگاه پیمان را نادیده انگاشتید.

اعجاز قرآن در تنظیم روابط سیاسی و پیام جهانی از آن جهت است که بر خاسته از علم و آگاهی و شناخت صحیح گروه های مختلف می باشد. موضع قرآن بر معیارها و ارزش های ثابت استوار است. موضع قرآن قابل انطباق با اوضاع در هر زمان است. در جهان سیاست نیز سخن قرآن سخن روز است؛ چنین موضع گیری صحیح و به جا و دقیق در حیطه فهم و توان بشر نیست به خصوص در جهان سیاست که ناپایداری ملازم همیشگی آن است.

ص: ۲۳۱

۱- انفال، ۶۰.

۲- توبه، ۸.

۳- انفال، ۵۸.

اگر امت اسلامی این معیارها را نصب العین خود قرار دهد به طور قطع عظمت و مجد خواهد یافت. اگر امت اسلامی این اصول را در سیاست خود ملاک قرار دهد هرگز زیر سلطه کفار معاند نخواهد رفت. افسوس بر اوضاع اسف انگیز حاکم بر امت اسلامی، و به امید آن روزی که این ارزشها مورد توجه قرار گیرد.

اعجاز و دانش بشر

موضوعاتی که در حیطه دانش بشر است همواره مورد کاوش بشر قرار گرفته و در بسیاری از موارد بر اسرار پدیده ها اطلاع حاصل شده است. در محدوده دانش بشری پژوهش و تحقیقات فراوان شکل گرفته است. لیکن بسیاری از دستاوردهای دانش بشری فرضیه های علمی می باشند که بعید از سالها تحقیق هم به بار نمی نشیند، زیرا قلمرو دانش بشری نه از ویژگی فراگیری برخوردار است و نه انطباق قطعی بر واقعیات دارد. به همین لحاظ بسیاری از باورهای آن در حد پندار است، که بی پایگی آن با تحقیق روشن می شود. چه بسیار زمان هایی که باوری به عنوان امر قطعی تلقی می شود، آنگاه بی پایگی آن آشکار می گردد. دستاوردهای دانش بشری همواره در نوسان است. گرچه دانش بشری نیز از اظهار نظر قطعی بی بهره نرود.

قرآن کتابی نیست که اظهار نظرهای علمی را مقصد اصلی قرارداد باشد. زیرا موضوع قرآن انسان است و سخن اصلی قرآن در مورد ابعاد وجودی و رهنمودهای انسان می باشد. در عین حال از پدیده های هستی سخن دارد، اظهار نظرهای علمی نیز در قرآن وجود دارد، که از چگونگی پیدایش نظام هستی و نیز چگونگی تدبیر و راز و رمز آن، برای رهنمون ساختن انسان به مبدأ هستی سخن گفته است.

اظهار نظر قرآن در مورد پدیده ها این ویژگی را دارد که چون از منبع علم و آگاهی الهی است، همواره منطبق با واقع می باشد، هیچ گاه خطا و اشتباه در آن راه ندارد و اعجاز آن هم به همین جهت است.

در مورد پیدایش و گردش کرات آسمانی دیدگاه‌های دانش بشری همواره در نوسان و همراه با نـظـرات مـتـضاد بوده است، که آیا خورشید ثابت است یا در حرکت؟ آیا ماه و زمین در حرکت هستند؟ حرکت «دوری» دارند یا حرکت «استقامی»؟ سال‌های سال پنداره‌های هیئت «بطلمیوسی» بر افکار بشر حاکم بود که آسمان‌ها را مانند پوست پیاز محیط و محاط بر روی هم قرار گرفته می‌پنداشتند. زمین را ساکن و مرکز فرض می‌کردند؛ فلک را یک جسم شفاف و لطیف که ستاره‌ها همانند نگین نقره کوب بر روی آن کوبیده شده و نقش بسته می‌پنداشتند. در عصر نزول قرآن هم همین پندارها بر یونان و جزیره العرب و ... حاکم بود. اعتقاد به این پندارها در طول قرون وسطایی هم تداوم داشت. بعـد از رنسانس علمی که از مغرب زمین شروع شد پنداره‌های قرون وسطایی زیر سوال رفت که علم هیئت و نجوم هم از این رنسانس بی بهره نماند.

بعد از رنسانس دیدگاه‌های جدید علمی و منطبق بر واقع در مورد گردش ستارگان ابراز شد، به طوری که هیئت بطلمیوس سست و بی ارزش گشت. زیرا که بر اساس هیئت جدید دیگر سخن از آسمان‌های پوست پیازی و نیز وجود جسم شفافی به نام «فلک» که ستارگان بر آن نقش باشند و سکون زمین و امـثـال این مقولات نبود. از این بابت بی‌پایگی این نظریات آشکار و مبرهن شد. امروزه علم هیئت هـیـچ سـتاره ای را ثـابت نمی‌داند. به این حقیقت پی برده که تمام ستارگان دم دستی مانند ماه و خورشید و نیز ستارگان دور دست در گردش هستند و حرکت فلکی و دوری دارند.

قرآن از این حقایق سال‌ها پیش از دانش بشری خبر داده است. قرآن در مورد حرکت دوری آفتاب و ماه و نیز زمین این چنین اظهار نظر می‌کند، لا الـشمس ینبغی لها ان تدرک القمر و لا الیل سابق النهار و کل فی فلک ینسبحون (۱) «نه خورشید به ماه می‌رسد و نه شب به روز سبقت می‌گیرد، همه در مدار خاص شناورند». قبل از توضیح آیه مفهوم «فلک» را

ص: ۲۳۳

بررسی می کنیم.

در عصر نَزول قرآن در نزد عده ای فلک عبارت از جسم لطیف و شفافی بود که ستارگان بر آن کَوْبیده شده اند. این مضمون با معنای فلک سارَش ندارد، زیرا لغت عرب فلک را مدار معنا می کند ن_ه_ج_س_م_ش_ف_اف، و دان_ش_ام_روز_ه_م_ی_ن_ح_قیقت را اثبات نموده است. و الفلک مجری الکواکب (۱) مفردات فلک را م_دار و مجرای ستارگان معنا می کند. ابن اثیر در نهاییه می گوید... ال_ف_لک و هو مدار النجوم من السماء (۲) فلک عبارت است از مدار ستارگان آسمان. المنجد می گوید: فلک مدار النجوم (۳) فلک یعنی مدار ستارگان. همین معنا را مرحوم شهرستانی در کتاب «الهیئه و الاسلام» از دیگر لغویین نیز نقل می کند. (۴) با این تذکر و توضیح کوتاه به آیه برمی گردیم.

پدیده های جوی

ق_ر_آن_ی_ک_کتاب علمی بدون متداول نیست که موضوعات خاصی را در فصل مشخص جای داده م_ورد_ت_وجه قرار بدهد. روش قرآن در ارائه دیدگاه در موضوعات گوناگون توأم نمودن مطالب ع_ل_م_ی، فلسفی، اجتماعی و اعتقادی با رهنمودها و وعظ در ابواب مختلف است. به همین خاطر نظر و سخن ق_ر_آن را در موردی خاص هیچ گاه نمی توان از یک آیه به دست آورد. باید تمام مواردی ک_ه_ب_ه_نحوی از آن موضوع سخن گفته ملاحظه نمود.

در مورد پیدایش پدیده های جوی مانند باد و ابر و باران و ارت_ب_اط_آن_ه_ا با تابش نور خورشید و شب و روز و گردش زمین و جابه جایی هوا آیات ق_ر_آن اشاراتی دارند که قبل از طرح برخی آیات به توضیحی کوتاه در مورد برخی پدیده های جوی می پردازیم.

باد همان جابه جایی هوا می باشد. تابش مستقیم آفتاب به یک نقطه و نیز تراکم هوا موجب گرمای شدید در یک نقطه می شود. نتابیدن آفتاب در اثر وجود مانع چون ابر و نیز

ص: ۲۳۴

۱- مفردات، ص ۳۸۵.

۲- نهاییه، ج ۳، ص ۴۷۲.

۳- المنجد، ص ۵۹۴.

۴- اسلام و هیئت ترجمه کتاب مذکور، ص ۱۵۱.

تابش مایل آفتاب موجب خنک ماندن نقطه دیگر می گردد. این نواسانات گرمای زمین، از دو جهت تأثیر به سزایی در پیدایش باد دارد. از یک سو با حرکت زمین، تغییر دمای نقاط مختلف زمین می شود، از سوی دیگر حرکت زمین باعث تغییر نقاطی می شود که برابر تابش آفتاب قرار می گیرند، و نیز جابجایی هوا سبب جابه جایی ابرها از نقطه ای به نقطه دیگر شده، موجب پیدایش باران و سایر نزولات جوی می گردند. بنابراین در نزول باران نیز همانند پدید آمدن باد تابش خورشید و حرکت وضعی زمین روز و شب دخالت دارند.

آنگاه حرکت باد نقش اساسی دیگری، افزون بر حرکت ابرها در پیدایش باران دارد. زیرا نزول باران یا برف تا عمل تلقیح صورت نپذیرد تحقق نمی یابد. یعنی باد علاوه بر اینکه گردافشانی و تلقیح نباتات را به عهده دارد. در مورد ایجاد و ریزش باران و برف نیز همین نقش را ایفا می کند.

می دانیم که تابش آفتاب موجب تبخیر آب دریا می شود. آب به صورت ذرات بسیار ریز بلوری در فضا معلق می گردد و چون این ذرات بسیار ریز و سبک هستند به یکدیگر پیوند نمی خورند و وزن پیدا نمی کنند، تا جاذبه زمین آنها را جذب کند. باد ذرات نامرئی نمک را از سطح دریا حرکت می دهد، در هوا به ذرات تلقیح می نماید، آنگاه ذرات بخار وزن پیدا کرده به همدیگر متصل می شوند و سپس به صورت دانه های باران فرود می آیند. در مورد برف بعد از پیوند خوردن ذرات ریز، اطراف برگ های برف را بر طرف و ب-ا-ر-ط-و-ب-ت-ه-و-ا-ت-ل-ق-ی-ح می کنند، آنگاه دانه های برف فرود می آید. ملاحظه می کنید که تلقیح که ت-و-س-ط-ب-ا-د-ا-ن-ج-ا-م-ی-گ-ی-ر-د-چ-ه-ن-ق-ش-م-ح-و-ری-در-پ-ی-د-ا-ی-ش-ب-ا-ر-ا-ن-و-ب-رف-دارد. این ویژگی ها را دانشکده های هواشناسی دانش امروز دست یافته است. که توضیحات بیشتر را در کتاب های مربوطه باید جستجو نمود. (۱) در زمان نزول قرآن کسی از این اسرار اطلاع نداشت و پنداشته های هیئت ق-د-ی-م حاکم بود. با این توضیح کوتاه اینک برخی آیات قرآن را که در این رابطه سخن دارند مطرح می کنیم.

ص: ۲۳۵

۱- از جمله به کتاب «باد و باران» می توانید رجوع نمایید.

ان في خلق السموات والارض و اختلاف الليل و النهار و الفلك التي تجري بما ينفع الناس و ما انزل الله من السماء من ماء فاحيا به الارض بعد موتها و بث فيها من كل دابة و تصريف الرياح و السحاب المسخر بين السماء و الارض لآيات لقوم يعقلون (۱)» به حقيقت در آفرینش آسمان ها و زمین و جانشینی شب و روز، کشتی ها که در دریا در حرکت هـسـتند با منفعتی که دارند، و باران که خدا از آسمان نازل می کند و زمین را با بارش باران زنده کرد بـعد از اینکه زمین مرده بود، و جانداران را بر روی زمین روان ساخت و چرخش بادها و ابر که بین زمین و آسمان مسخر خداست؛ در تمام این ها نشانه های خداست برای کسانی که بیاندیشند».

و اخـتـلـاف الـلـیـل و الـنـهـار و ما انزل الله من السماء من رزق فاحيا به الارض بعد موتها و تصريف الرياح آيات لقوم يعقلون (۲)» «در جـانـشـیـنـی شـدن شب و روز و آنچه به عنوان روزی خدا از آسمان نازل می کند (باران) به وسیله آن زمین را پس از مردگی زنده می کند و چرخش های بادها نشانه هایی برای خدای سبحان است، برای آنان که بیاندیشند».

در آیـه اول سخن از آفرینش زمین و آسمان ها و پدید آمدن روز و شب و پس از آن سخن از نزولات جـوی اسـت. مـعلوم می شود که پدید آمدن روز و شب در اثر گردش وضعی زمین در نزول باران نقش دارد. همان نکته که پیشتر بدان اشاره شد که گردش زمین نقش محوری در جابه جایی نور خـورشید و نیز دمای هوا دارد که موجب پدید آمدن باد می شود و حرکت باد موجب پیدایش باران اسـت. آنگاه سخن از گردش های چرخشی بادها می باشد که پیدایش ابر را سبب می گردد. در آیه دوم نیز بعد از اینکه سخن از پیدایش شب و روز است سخن از نزولات جوی می باشد همانند آیه اول.

دقـت در دو آیه و نیز آیات مشابه، ارتباط پدیده های جوی را بخوبی نشان می دهد.

ص: ۲۳۶

۱- بقره، ۱۶۴.

۲- جاثیه، ۵.

انسجام سخن که در موارد مختلف پیدایش پدیده های جوی را منسجم و هماهنگ و در کنار یکدیگر بیان نموده است. ارتباط تنگاتنگ آنها را رهنمود است، که پیدایش باران ارتباط با حرکت بادهای و نیز حرکت زمین و تابش نور خورشید و پدید آمدن شب و روز دارد. برخی از این اسرار امروز بر بشر آشکار شده است در صورتی که قرآن قرنهای قبل، دیدگاهی منطبق بر علم و دانش ابراز نموده است.

امی بودن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

اشاره

بسیاری از محققان علوم قرآنی و مفسران قرآن، «امی» بودن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را بعد دیگری از اعجاز قرآن مطرح نموده اند، که چون پیامبر درس ناخوانده بود آوردن کتابی زیبا و عمیق چون قرآن از چندی نَشخصی اعجاز است! اینان به این آیه استدلال می نمایند: قل لو شاء الله ما تلوته علیکم و لا ادریکم به فقد لبثت فیکم عمراً من قبله افلا تعقلون (۱) «اگر خدا می خواست قرآن را بر شما تلاوت نمی کردم و شما را از معارف آن آگاه نمی ساختم، من پیش از نزول قرآن یک عمر در بین شما زندگی کردم، آیا شما نمی اندیشید».

اگر قرآن از نزد من است من چهل سال با شما زندگی می کردم چگونه خبری از این سخن ها نبود. پس قرآن به خواست و اراده الهی نازل شده است. منظور این است که سابقه پیامبر بر همه آشکار است. ایشان در مدت چهل سال مکتب نرفته، درس ناخوانده بود. وی در مکه علمی حضور نیافته و شخص امی بود، چگونه ممکن است قرآنی با این معارف عمیق را از پیش خود بسازد و در تمام زمینه ها صاحب نظر باشد؛ از فرد درس ناخوانده چنین امری جز اعجاز چیزی دیگری نمی باشد.

در این باره می توان گفت درس ناخوانده بودن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دلیل بر اعجاز قرآن نمی باشد. زیرا معارف قرآنی چیزی نیستند که حتی در دسترس درس خوانده ها باشند، که فارغ التحصیل های دانشگاه ها بتوانند همانند قرآن زیبا و عمیق سخن بگویند. اگر تمام فرزندان جهان جمع شوند و سال های سال به کاوش تحقیق بپردازند قادر نخواهند بود همانند قرآن

ص: ۲۳۷

بیاورند. زیرا که معارف قرآن فرا س_وی دان_ش ب_ش_ری اس_ت و روی سخن قرآن در فراخوانی به همین مراکز علمی است که تمام دانش وران و فرهیختگان جهان را جمع کنید و همانند قرآن بیاورید. بنابراین اگر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یک عمر هم در مراکز علمی بسر می برد، آوردن قرآن هم چنان اعجاز بود.

اما اینکه قرآن سابقه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم طرح می کند که پیامبر امی بود که مکتب نرفته بود، و ما کنت تتلوا من کتاب و لا تخطه بيمينک اذا لارتاب المبلطون، (۱) «تو پیش از این (پیش از بع_ث_ت) ک_ت_اب ن_م_ی خواندی و خط نمی نوشتی برای اینکه هوادارن باطل تردید نکنند.» (آیه دلالت می کند که حضرت نمی خواند و نمی نوشت، نه اینکه قادر به خواندن و نوشتن نبود) آیه دلالت آشکار بر این دارد که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نمی خواند و نمی نوشت، (گر چه روایت از امام باقر علیه السلام (۲) در این رابطه امی را به معنای منسوب به ام القری یعنی مکه معنا می کند).

در هر صورت حکمت این کار این است که زمینه پذیرش رسالت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بهتر فراهم شود. زیرا اگر درس می خواند یا خط می نوشت، عده ای بهانه جو نسبت های ناروا می دادند. بنابراین امی بودن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم زمینه پذیرش رسالت حضرت را فراهم می سازد. در موضوع اعجاز دخیل نیست.

اعجاز عددی

در برخی نوشته های جدید که در موضوع اعجاز منتشر شده اند، بُعد دیگری در اعجاز قرآن مطرح شده که از آن به «اعجاز عددی» یاد می شود. مطابق این نوشته ها برخی کاربردهای قرآنی با واقعیت های خارجی از نظر تعداد هماهنگ می باشند. از باب نمونه در قرآن واژه «شهر» (به معنای ماه) ۱۲ مورد بکار رفته است، به تعداد ماه های سال می باشد و یا «یوم» به معنای روز ۳۶۵ مورد به کار رفته است، به ت_عداد روزهای سال. «دنیا» با مقابلش «آخرت» ۱۱۵ مورد به کار رفته، «ابلیس» با مقابلش «استعاذه» ۱۱ مورد ب_ه_ک_ار_رف_ت_ه است.

ص: ۲۳۸

۱- عنکبوت، ۴۸.

۲- علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۵۱.

«حیات» با مقابلش «مات» ۱۴۵ مورد، «جهنم» با مقابلش «بهشت» ۷۷ مورد، «طیب» با مقابلش «خییث» ۷ مورد، «قبل» با مقابلش «بعد» ۱۴۹ مورد و ... (۱)

این نوع تحقیق در صورتی که مستند باشد بسیار جالب و اعجاب انگیز است. این گونه پژوهش ها اگر مستدل باشند به بعد دیگری از اعجاز قرآن رهنمود هستند. به ویژه در عصر حاضر که علوم نرم افزاری پیشرفت حیرت انگیزی نموده است، زمینه پژوهش وسیع را فراهم می نماید.

لیکن در این رابطه از یک نکته مهم نباید غفلت نمود که این گونه برداشت ها باید مستدل باشند نه مبتنی بر حدس و گمان. زیرا گمان در این گونه موارد خود موجب ایـجاد تردید خواهد شد. موارد یاد شده برخی غیر تحقیقی به نظر می رسند. مثلاً واژه «یوم» در قرآن کمتر از ۳۶۵ مورد است. و با مشتقات دیگر بیش از ۳۶۵ مورد کاربرد دارد. و یا به چه دلیل ابلیس را مقابل اسـتـعـاذه قرار می دهـیم، شیطان را مقابل استعاذه قرار ندهیم و شبهات بسیاری دیگر. در هر صورت در اعـجـاز مـحـتـوای محورهاى بسیار دیگری مطرح است. مانند انسجام سخن قرآن، تأثیرگذاری قرآن، معانی گوناگون قرآن و ... که از آوردن آنها خودداری می شود. (۲)

ص: ۲۳۹

۱- نقل از کتاب «المعجز، کشف اعجاز قرآن الکریم».

۲- برای توضیح این موارد به کتاب «زیباترین سخن» مراجعه شود.

س_خ_ن از زب_ان و شیوه های گفتاری قرآن از دیرباز تحت عناوین معانی بیان و ادب_یات مطرح بوده است. لیکن طرح این بحث با سبک و شیوه نوین از موضوعاتی است که تازگی ب_ه_ج_مع موضوعات علوم قرآنی پیوسته است.

بر اساس آیه مبارکه و ما أرسلنا من رسول الا_بلسان قومه، (۱) «هیچ پیامبری را مبعوث نکردیم، مگر به زبان قومش» س_ؤالات_ی در اطراف موضوع «زبان قرآن» طرح شده است. مانند این که زبان قوم چیست؟

اصولاً زبان چ_ه ویژگی هایی دارد؟ آیا به زبان قوم سخن گفتن تأثر از فرهنگ قوم است؟

و آیا قرآن در برخی از م_وارد ب_ازت_اب_ف_ره_نگ زمانه خویش می باشد؟

و آیا آیات قرآن که به زبان قوم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم م_ی باشد، مخاطب قرآن چه کسانی هستند؟ آیا قرآن متأثر از دانش و باورهای مخاطبان خود است؟

آیا قرآن در مورد باورهای مخاطبان خود تسامح کرده است؟ و یا باورهای غلط را پذیرفته است؟! یا بی تفاوت از کنار آن عبور کرده است؟! و آیا اصولاً زبان قرآن زبان توأم با تسامح و اغماض است؟

و آیا اگر قرآن بازتاب فرهنگ زمانه خویش ب_اش_د، ب_ا_ج_ه_ان_ی ب_ودن آن س_ازگار است؟ و مانند این گونه سؤال ها.

جهت پاسخ به این گونه س_ؤال ها قبل از ورود به اصل بحث، سخن را از برخی محورهایی که جنبه زمینه سازی دارند، شروع می کنیم.

ص: ۲۴۰

ب_رای رس_ان_دن پ_ی_ام وح_ی به انسان ها پیامبر که گیرنده و واسطه رساندن پیام است، نمی تواند فرشته و نه انسان یک سویه باشد.

اما این که فرشته نمی تواند پیامبر انسان باشد، به این جهت است که پیامبر الگو و راهبر دیگران است. فرشته گان که از لحاظ حقیقت آفرینش تفاوت هایی با انسان دارن_د، الگو و راهبر نمی توانند باشند. بر فرض اگر فرشته از صراط مستقیم و راه حق عدول نکرد، م_مکن است گفته شود چون فرشته است، این چنین است. انسان نمی تواند این چنین باشد.

اما این که ه_ان_س_ان_ی_ک سویه و وابسته به دنیا نمی تواند رسول و راهبر قرار گیرد، خیلی روشن است نیازی به تبیین ندارد؛ زیرا ذات نیافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش، انسان وابسته به دنیا چگونه راهبر ملکوت شود؟!

پیامبر بشر، باید انسان ملکوتی باشد. انسان باشد تا بتواند الگو قرار گیرد. ملکوتی باشد، تا بتواند راه را تشخیص داده و طی کند و راهبر دیگران باشد. از این جهت چهره بشری پیامبر یک حقیقت اج_ت_ن_اب ناپذیر است. به همین خاطر اعتراض افرادی که می گویند چرا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم همانند ما انسان است، غذا می خورد، در بازار راه می رود، انتظار بی جاست، قالوا ما لهذا الرسول يأكل الطعام و یمشی فی الاسواق (۱) ما هذا الا بشر مثلکم یا کل مما تاکلون و یشرب مما تشربون و لئن أطعتم بشراً مثلکم انکم اذا لخاصرون (۲) «این نیست مگر ب_ش_ری_م_انند شما از آنچه شما می خورید، می خورد و از آنچه می آشامید، می آشامد. اگر از بشری مانند خودتان پیروی کنید، به تحقیق در خسران و تباهی خواهید بود».

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در جواب این سخن نمی گوید «من بشر نیستم». بخش اول این ادعا را می پذیرد که ه: قل انما انا بشر مثلکم یوحی الی (۳) «من نیز همانند شما بشر هستم لیکن با یک تفاوت و آن ای_ن_ک_ه_م_ن بشر ملکوتی هستم که در اثر آن وحی بر من نازل می شود».

ص: ۲۴۱

۱- فرقان، ۷.

۲- مؤمنون، ۳۴.

۳- کهف، ۱۱۰.

هل كنت الا- بشراً رس-ولاً، (۱) «آیا من جز بشر پیام رسان می باشم»، چون بشر هستم الگوی شما می باشم و چ-ون م-ل- کوتی هستم راهبر بشر می باشم. بر این اساس بشر بودن رسول به شخص او مربوط می شود. یعنی پیامبر بشر است، نه پیام او. این یک چهره پیامبر است.

اما پیام او وحی و نشأت گرفته از ملکوت می باشد. و این همان چهره دیگر پیامبر است. به همین خاطر پیامبران دو چهره دارند؛ یک چهره بشری، دیگری چهره ملکوتی.

وحی در قالب لفظ

پیامبر برای راهبری مردم ناگزیر از ایجاد انس و سازگاری با مردم است. پیامبری که از مردم فاصله داشته باشد، قادر به راهنمایی آنها نخواهد بود. پیامبر باید از بین مردم و با مردم و مردمی باشد، هو الذی بعث فی الامیین رسولاً منهم یتلوا علیهم آیاته (۲) «او آن چنان خدایی است که از میان مردم اُمی پیام رسانی از خودشان برگزید تا آیات خدا را بر آنان تلاوت کند.» پیامبر باید از بین خود مردم برگزیده شود.

ب-رای ایجاد انس و سازگاری با مردم راه اصلی سخن گفتن است. به همین خاطر پیامبر باید با مردم سخن ب-گوید و پیام خدای سبحان را با سخن که عامل ارتباط بین انسان هاست، پیام رسانی کند. بنابراین وحی گرچه از ملکوت است، گرچه معارف وحی قدسی و آن سویی می باشد، لیکن برای ای-ج-اد ان-س و راب-ط-ه با مردم، ب-ای-د به صورت سخن درآید و در فکرس قرار گیرد، تا سبب ارتباط بین انسان ها و خدای سبحان شود.

در نتیجه گرچه معارف وحی بلند مرتبه در نزد خدای سبحان می باشند، لیکن ب-رای رشد و تعالی انسان باید ریش نموده و به صورت لفظ درآیند و بر بشر تجلی نمایند، انا انزلناه قرآناً عربياً لعلکم تعقلون، (۳) «ما قرآن را به صورت عربی در آوردیم ت-ا-ش-ای-د-ش-ما در آن اندیشه کنید.» تا قرآن به صورت لفظ در نیاید و در فکرس بشر قرار نگیرد نمی تواند

ص: ۲۴۲

۱- اسراء، ۹۲.

۲- جمعه، ۲.

۳- یوسف، ۱.

رهنمود ب_اش_د، ان_ا_جعلنا ق_رَأناً عربياً لعلکم تعقلون و انه فی ام الكتاب لدینا لعلی حکیم، (۱) «ما قرآن را عربی قرار دادیم تا در فکرس شما باشد. شاید در آن تدبیر و اندیشه کنید و الا حقیقت قرآن در ام الكتاب در نزد ماست و بلند مرتبه و حکیمانه است». بدین جهت حقیقت وحی، برای ایجاد انس با انسان مادی در قالب الفاظ در می آید.

سخن و مخاطب

وقتی ارتباط انسان ها با پیام پیامبر شکل می گیرد، این پیام ولو ملکوتی است، لیکن باید قابل فهم مخاطبان پیامبر باشد. اگر پیامبر با زبانی سخن بگوید که مخاطبان آن درک نکنند، هیچ گاه پیام رسالت خود را ایفا نخواهد نمود. اگر سخن پیامبر رمز بین خود و خدای خود باشد و کسی از این راز و رمز آگاه نشود، آن شخص پیامبر این قوم نخواهد بود. بلکه در صورتی که پیامش آشکار و روشن بدون هیچ پرده پوشی بر مردم طرح شود، می تواند پیام رسان باشد.

بر این اساس هم پیامبر در رساندن پیام باید آشکار و واضح سخن بگوید و هم سخن و پیام باید آشکار و قابل درک مخاطبان باشد، فهل علی الرسول الا البلاغ المبین، (۲) «پیامبر باید روان و رسا سخن بگوید»، پیام هم باید روان و رسا باشد، و هذا لسان عربی مبین (۳) «این سخن به زبان عربی آشکار است». زبان وحی باید آشکار و رسا باشد.

زبان پیامبر مبهم و راز و رمزی نمی تواند باشد. «مبین» یعنی شفاف هم وصف ب_رای رس_ول است و هم برای رسالت. و به همین خاطر می فرماید قرآن پیام آشکاری است که قابل درک و فهم همه مخاطبان می باشد. تنها شرط دریافت پیام آن، باور آن و روی کردن به آن است. هر کس در هر زمان متوجه این پیام شود آن را فهمیده و راهنمای او قرار خواهد گرفت، و ل_ق_د یسرنا القرآن للذکر هل من مدکر، (۴) «قرآن را برای فهمیدن آسان

ص: ۲۴۳

۱- زخرف، ۴.

۲- نور، ۵۴.

۳- نحل، ۱۰۳.

۴- قمر، ۱۷.

قرار دادیم، آیا انسان هوشیاری وجود دارد! قرآن آسان و سهل الوصول است. به راحتی می توان قرآن را فهمید. زیرا پیامی آشکار بر اساس فطرت است. تنها انسان هوشمند می خواهد که به سوی پیام آن روی آورد.

«ذکر» تنها به معنای گفتن، و به عبارت دیگر ذکر زبانی نیست، که منظور این باشد قرآن را می توانند تلاوت کنند. این که گفتن ندارد. هر واژه ای و هر کتابی را دیگران می توانند قرائت نمایند. منظور از ذکر، درک و فهم است. مانند فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون، (۱) «اگر نمی دانید به اهل ذکر مراجعه کنید.» یعنی به اهل علم و اهل درک مراجعه کنید تا شما را بهره مند نمایند. قرآن برای همه سهل است. البته درک آن در صورتی میسر است که زبان قرآن را بفهمد. بدین سان انسان حق باور و زبان فهم، در فهمیدن قرآن مشکلی ندارد.

مخاطب قرآن

مخاطب هر سخن، یعنی کسانی که سخن گو پیام و کلامش را در قالب سخن به آنها منتقل می کند، گاهی تنها شنوندگان حاضر می باشند که در این صورت پیام سخن در افرادی که در آن هـنـگـام حـضـور دارند، و سخن را دریافت می کنند، محدود می شود. و گاهی پیام سخن فراتر از حاضران می باشد. ممکن است آیندگان را نیز شامل شود.

بطور مثال اگر قانون گذاری گفت هیچ وسیله نقلیه ای حق عبور از پیاده رو را ندارد، روی سخنش تنها با افرادی که اکنون صاحب وسیله نقلیه هستند نیست؛ بلکه آن کسانی که در آینده دارای وسیله نقلیه می شوند را نیز شامل می شود. حتی کودکانی که هنوز پدید نیآمده اند نیز مخاطب وی هستند. چنین سخن گویی تـنـاسـب دو نوع فضای سخن را باید رعایت کند تا با هر دو مخاطب ایجاد انس و سازگاری نماید.

قرآن چون کتاب همیشگی برای همه انسان هاست، پیام او فراگیر می باشد. یعنی هم

ص: ۲۴۴

انسان های زم_ان_ن_زول را پیام رسانی می کند و هم آیندگان را مشمول خطاب خود می داند. همانند این که هم اکنون از ملکوت نازل می شود و با جامعه سخن می گوید.

بدین سان مخاطبان قرآن تنها حاضران در محضر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و با عرب حجاز نمی باشند، بلکه تمام انسان های عجم را در هر زمان نیز شامل می شود. این گونه مخاطب های غیر عرب برای فراگیری پیام قرآن یا باید با زبان قرآن آشنا شوند و یا زبان قرآن ب_ه زبان در خور فهم آنها ترجمه شده، تا از آن بهره وری کنند. بنابراین مخاطب قرآن هم انسان های زمان نزول قرآن می باشند، و هم انسانهایی که تا روز قیامت به دنیا می آیند. زیرا خطاب قرآن به صورت «قضیه طبیعی» است. با توجه به این نکته قرآن باید به گونه ای سخن بگوید که با هر دو گروه از مخاطبان خود ایجاد انس و سازگاری نماید.

پیامبر و زبان قوم

پیامبر که از بین ملتی مبعوث می شود، باید به زبان همان ملت پیام خود را بیان کند. زیرا اگر با زبان دیگر سخن بگوید و مخاطبان او درک نکنند قادر به ایجاد انس با آنان نخواهد شد و این نوعی بیگانگی از ق_وم_خ_وی_ش_م_حسوب می شود. اگر پیامبر از بین آرامی ها مبعوث می شود، باید پیام او به زبان آرامی، و اگر از بین عبری ها، پیام او به زبان عبری، و اگر از بین قوم عرب است، ولو برای غیر عرب، باید زبان او عربی باشد. تا بتواند با قوم خود ارتباط برقرار کند.

در طول تاریخ رسالت، پیامبران که از بین ملت ها برانگیخته شده اند با زبان همان ملت سخن گفته اند، و ما ارسلنا م_رس_ول_الابلسان قومه، «هیچ پیامبران را نفرستادیم مگر با زبان قومش.» همه پیامبران با زبان قوم خود سخن می گفتند. حال منظور از زبان آ_ی_ فقط فرهنگ گ_فتاری و نوشتاری و گویش واژگانی است، و یا سایر ویژگی های گویشی را همراه دارد. در بحث های آینده روشن خواهد شد. از همین روست که تورات به زبان «عبری» و انجیل به زبان «آرامی» و قرآن به زبان «عربی» نازل شده است.

زبان قوم چیست؟

زبان قوم عبارت است از واژگان گویشی با ویژگی گرامر و عناصر زیبایی. یعنی شیوه های روانی، رسایی و آرایه و فنون کمکی مانند تمثیل، مـجـاز، استـعاره، مبالغه و مانند اینها. زبان قوم عامل اصلی ایجاد ارتباط و انس و رساندن مقاصد می باشد. از این رو زبان قوم از فرهنگ قوم جدا می شود. زیرا که زبان عـامـل و ابـزار رسـاندن مقاصد و فرهنگ هاست. اما فرهنگ، معارف و باورهای حق یا باطل یک قوم مـیـبـاشـد. از لـحاظ ارزشی، ارزش فرهنگ اصیل و محوری است. ولی ارزش زبان ابزاری می باشد. فرهنگ یعنی باورها و پندارها، درست یا نادرست. زبان یعنی ابزار ارتباط و گویش که فرهنگ ها را به یکدیگر انتقال می دهد. با روشن شدن تفاوت زبان و فرهنگ، به برخی از ویژگی های زبان قوم می پردازیم.

ویژگی های زبان قوم

الف: واژگان گویشی

واژگان گویشی که تشکیل دهنده اسکلت هر زبان می باشد، هویت اصلی هر زبان را شکل می دهد. الـبـتـه منظور واژه ها با مفاهیم است که عامل انتقال مقاصد می باشند. و واژه هایی که عامل انتقال مفاهیم مـیـباشند، همواره در حال تغییر و تحولند. یا جایگزین می شوند و یا ساختار آنها تغییر می کند. باروری و پالایش و ویرایش از ویژگی های واژگان گویشی زبان هاست که به زبان تکامل می بخشد.

ب: قرار دادی بودن مفاهیم

رساندن مفاهیم توسط واژه ها یک امر ذاتی نیست. بلکه اعتباری و وابسته به قرارداد محاوره است. این سخن بی پایه است که کسی ادعا کند مفاهیم اثر ذاتی الفاظ می باشند. اگر ذاتی بود باید هر واژه ای برای هر کس همان پیام خاص را می رساند و نیازی به فراگیری زبان نباشد. مثلاً واژه «ما» در زبان عرب مایع روان را می رساند که در فارسی «آب» گفته می شود. اگر رساندن این مفهوم ذاتی واژه بود باید هر کس لفظ «ماء» را می شنید، آن مفهوم به ذهنش می آمد. نیازی به آشنایی با زبان عربی نباید باشد.

بر این اساس رساندن مفاهیم یک امر قراردادی است. در هر زبانی هر واژه ای برای م_فهوم خاصی قرار داد شده است. رساندن آن مفهوم نیاز به آشنایی با قراردادهای آن زبان را دارد ب_دون آشنایی با قراردادهای آن زبان، واژگان آن زبان نامفهوم خواهد بود. مثلاً «ماء» را در مقابل چه مفهومی قرار داده اند. از این قرار داد که ناشی از ایجاد انس بین واژه و مفهوم می باشد تعبیر ب_ه «وضع» می شود و چون قراردادی است نه حقیقی قابل تغییر است اگر فرضاً واژه دیگری به جای «ماء» برای مایع روان در نظر گرفته می شد همان واژه همین مفهوم را می رساند.

ج: قواعد سجاوندی و فنون سخن

هر زبانی قواعد نگارشی و ویرایشی خاص خودش را دارد و همان طور که واژگان زبان قرار دادی می باشد، قواعد سجاوندی (گرامر) و ویرایشی آن نیز امری است قراردادی که برخاسته از ادبیات آن قوم است. با زبان هر قومی سخن گفتن می بایست با رعایت قواعد و فنون آن سخن باشد و یک سخن گو برای روانی و رسایی و شیوایی سخن خود باید از فنون همان زبان بهره گیرد و ویژگی های و عناصر زیبایی همان زبان را باید رعایت کند.

د: فضای سخن

در سخن گفتن باید فضا، یعنی شرایط روحی مکانی و زمانی مخاطب رعایت شود. همان طور که ویژگی های مخاطبان با سطوح گوناگون متفاوت هستند، فضای سخن نیز به فراخور تناسب مخاطب متفاوت خواهد بود. بدین لحاظ فضای گوناگون ب_رای مخاطبان حوزوی، دانشگاهی، مردم کوچه و بازار، صنعتگر و کشاورز و صحرانشین، پدید می آید.

یک سخن گوی آگاه و حکیم باید با آگاهی از فضای سخن خویش تناسب و شرایط مخاطب خویش را در نظر ب_گیرد. اگر با مخاطبان در سطح بالا سخن بگوید، فضای معلومات و گفتار گویشی آنها را رعایت کند. چنان چه با مخاطبان نوجوان و خردسال روبرو است، سطح سخن گفتن را باید به فراخور درک آنها هماهنگ سازد.

چون به کودک سر و کارت فتاد، پس زبان کودکی باید گشاد!

منظور از هماهنگ شدن شیوه سخن گفتن است، نه سطح سخن. یعنی پیام و مطلب

عمیق را با گفتاری ساده و روان ط_رح ک_ند. اگر سخن گو رعایت فضای سخن را نکنند، مخاطب خویش را از دست خواهد داد و با او بیگانه خواهد شد.

بر این اساس رعایت فضای سخن از ویژگی های محاوره می باشد و بازتاب فرهنگ مخاطب نیست. به دیگر سخن رعایت فضای سخن برای ایجاد انس با مخاطب و انتقال پیام به وی می باشد، بازتاب و تأثر از فرهنگ مخاطب نیست. اینها چهار ویژگی مهم می باشند که برای زبان هر قوم و ملت می توان بیان نمود.

قرآن و زبان قوم

ای_ن نکته اشاره شد که هر پیامبری به زبان قومش سخن می گوید. به این حقیقت قرآن نیز تصریح دارد که: م_ا ارس_لنا من رسول الا بلسان قومه. برداشت های متفاوت در بدست آوردن منظور آیه ابراز شده اس_ت.

ب_رخی گفته اند منظور از زبان قوم همان واژگان گویشی هر قوم است که اگر پیامبر از بین عرب ها مبعوث شده با زبان عربی باید سخن بگوید.

برخی دیگر گفته اند زبان قوم یعنی زبان فطرت و چون فطرت همه انسان ها همگون است، رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم با زبان فطرت که زبان همه انسان هاست سخن می گوید و به همین لحاظ رسالت او فراگیر و جهانی است.

دی_دگاه سوم معتقد است که زبان قوم یعنی سطح افق فکری مردم. پیامبر باید سخن خویش را به نوعی که قابل درک قومش باشد، طرح کند و فراتر از دانش مردم سخن نگوید تا مخاطب را توان آموختن باشد.

دیدگاه چهارم منظور از زبان قوم افزون از واژگان گویشی سازگاری و تأثر از فرهنگ و آداب و رسوم قوم می باشد. که پیامبر برای ایجاد انس و ارتباط با مردم باید به نوعی باورهای مخاطب را ارج نهد و از آنها بهره گیری نماید. دیدگاه اول، گرچه ممکن است صحیح باشد، ولی کافی به نظر نمی رسد. زیرا زبان قوم افزون بر واژگان گویشی ویژگی های دیگر را نیز شامل است که شرح آن طرح می گردد.

دی_دگ_اه دوم ن_یز مخدوش است. زیرا زبان فطرت در همگان یکسان است و با همگون

بودن فطرت هـیچ گونه ویژگی برای زبان قوم هیچ پیامبری تصور نمی شود. از این رو زبان هیچ پیامبری زبان اختصاصی قوم نخواهد بود.

دیدگاه سوم نیز با رسالت رشد و تعالی پیامبر ناسازگار است. زیرا پیامبران هیچ گاه هم سطح افق دانـش مـردم سـخن نگفته اند. پیامبران برای تعالی و بالندگی جامعه بشری برانگیخته شده اند و سخنی بـرتر از اندیشه های انسانی دارند. گر چه اگر منظور از این دیدگاه این باشد که پیامبر سطح سخن گفتن خود را نه مرتبه پیام خویش را همگون مردم نماید، امری قابل پذیرش خواهد بود. و به همین جهت فرموده: انـا معاشر الانبیاء أمرنا ان نتكلم الناس علی قدر عقولهم، (۱) «ما پیامبران مأمور هستیم هم افـق درک مـردم سـخن بـگوئیم.» که ممکن است منظور سطح سخن باشد نه سطح پیام. پیامبر ژرفا و عمق سخن خویش را همسان مردم نمی سازد. بلکه پیام عمیق را با گویش ساده و روان زبان قومش به آنان انتقال می دهد. این حقیقت هم سطح شدن در فرهنگ و پیام نیست. بلکه همگون شدن در ابزار انتقال پیام است. (تفاوت این دو گوش زد شد.) گر چه معارف در مراحل عالی بر مردم عرضه نمی شود، ما کلم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم العباد بکنه عقله قط، (۲) «پیامبر هرگز با حقیقت و مرتبه بالای عقل خویش با مردم سخن نگفت.» لیکن معارف بلند قدسی با زبانی درخور درک مخاطب بیان می شوند.

دیـدگـاه چهارم نیز ممکن است این خدشه را داشته باشد که پیامبر پیام حق و صدق محض است. پیامی با این ویژگی ها سازگار با باورهای مردم نمی تواند باشد. زیرا بسیاری از باورها در واقع پنداری بی اساس بیش نیستند، پیام وحی چگونه با پندارها و خرافات همسان می شود؟!؟

دیـدگـاه پنجم

می توان گفت که منظور از زبان قوم واژگان با تمام ویژگی های عناصر زیبایی یک زبان است. قواعد سجاوندی با فنون فصاحت و بلاغت و رعایت فضای سخن به تناسب

ص: ۲۴۹

۱- کافی، کتاب العقل و الجهل، حدیث ۱۵.

۲- همان.

ویژگی مخاطب، از خصوصیات زبان قوم است قرآن که به زبان قوم عرب نازل شده است افزون بر واژگان عربی از تمام قواعد و ترازهای زیبایی در رساندن پیام بصورت روان، و عناصر رسایی و شیوایی بهره برده است و از م_س_اِثلی که موجب کاستی و نقص در محتوای پیام می شده پرهیز نموده است.

ساختار زبان قرآن بگونه ای است که با محتوای «حق» و «صدق» بودن قرآن سازگار باشد. زبان قرآن زبان بی پیرایه از هر گ_ونه باطل گرایی، تسامح و سازگاری با باورهای غلط جامعه می باشد. به همین جهت، کتاب حق اس_ت_وار و به دور از هر گونه ملاحظه کاری است، بالحق انزلناه و بالحق نزل (۱) «قرآن را به حق نازل کردیم و آن هم به حق فرود آمده است». ان_ه_ل_قول فصل و ما هو بالهزل، (۲) «آن سخن جدی و استوار و به دور از شوخی است.» در تحلیل زبان قرآن باید ویژگی های اصلی قرآن در نظر باشد تا ناهماهنگی با محتوای قرآن جلوه نکند.

زبان قرآن از زبان قرآن

در تحلیل این ویژگی ها از خود قرآن نیز می توان کمک گرفت. قرآن زبان خویش را تبیین می کند، ما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه (۳) را تحلیل می کند که همان زبان عربی با خصوصیاتش می باشد، ه_ذا_ك_ت_اب_م_ص_دق لساناً عربياً (۴) «این کتاب، زبان عربی تصدیق کننده» که در آیه دیگر لسان را با همان زبان عربی تبیین می کند_ند لسان الذی یلحدون الیه اعجمی و هذا لسان عربی مبین، (۵) «زبان آن کسی که قرآن را به آن نسبت می دهید اعجمی است، در حالی که قرآن زبان عربی آشکار است» که منظور از زبان در این کاربردها همان واژگان گفتاری با فنون زبان می باشد، نزل به الروح الامین علی قلبک

ص: ۲۵۰

۱- طارق، ۱۴.

۲- احقاف، ۱۲.

۳- ابراهیم، ۴.

۴- احقاف، ۱۲.

۵- نحل، ۱۰۳.

لتكون من المنذرین بلسان عربی مبین، (۱) «فرود آورد جبرائیل قرآن را به زبان عربی آشکار بر قلب تو، تا این که از بیم دهندگان باشی».

بنابراین منظور از آیه ما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه، همین است که در این قبیل آیات بکار گرفته شده است. یعنی همان زبان قوم و واژگان گویشی همراه با سجاوندی و فنون و فضای سخن می باشد و عناصر زیبایی سخن می باشد. زبان قرآن بر اساس زبان قوم عرب می باشد. قرآن از زبان عرب به عنوان ارزش ابزاری، بهره گرفته است. ی_عنی قرآن تمام عناصر زیبایی ظاهر سخن را هماهنگ ساخته و تمام بایسته های سخن را رعایت کرده است.

قرآن محتوای وحیانی و معارف ملکوتی را در حد اعلامی غنای محتوایی در زیباترین قالب الفاظ در فکرس بشر قرار می دهد. آنچه به زبان قوم ارتباط دارد، بایسته های سخن در واژگان گویشی، سجاوندی و فنون روانی و رسایی و شیوایی، یعنی عناصر زیبایی و فضای سخن و امثال اینهاست. که قرآن چون در قالب یکی از زبان ها در آمده است، به صورت طبیعی ناگزیر از رعایت آنهاست. زیرا اینها بایسته های سخن می باشد که هر سخن گو ناگزیر از رعایت آنهاست.

اما آن چه به محور دوم بازگشت دارد که غنای محتوایی می باشد، قرآن معارف وحیانی و آن سویی است که هیچ گونه تأثر از فرهنگ قوم خویش ندارد. آنچه به بازتاب فرهنگ هم ساز است، تأثر در محور دوم است که در این راستا قرآن فرهنگ یعنی آداب و عادات و عقاید و معارف و جهان بینی مردم خویش را ولو به صورت موجه جزئیة عالم و عامداً یا ناخودآگاه در درون کلام خویش راه نداده است، تا چه رسد به این که گفته شود برخی معارف قرآن دیدگاه صاحب سخن نیست. ناخود آگاه بر گرفته از فرهنگ و دانش مخاطب است!

یا گفته شود همراهی نمودن برخی از راه را (مماشات) با قوم خود است ت_ا بتواند در آنها انگیزه های پذیرش ایجاد کند. یا حداقل قرآن در برخی موارد نسبت به باورهای غلط

ص: ۲۵۱

مخاطب خویش ضرورتی نمی دیده است که اظهار نظر قطعی کند. بلکه ب_ه گونه دوپهلوی سخن گفته است که در عین حال که باور غلط را تأیید نمی کند موجب آزرده‌گی خاطر و چالش مخاطب نشود. چه بسا در انتخاب گونه‌ها و مثال‌ها باورهای آنان را مورد ع_نایت قرار داده است تا روزنه نفوذ در جان‌ها باز شود! حتی این مقدار پذیرش آداب و رسوم قوم نیز با ویژگی‌های قرآن مانند قول حق و قول فصل بودن سازگار است. قرآن تنها در بایسته‌های سخن به صورت طبیعی از زب_ان ق_وم بهره گرفته است، که بعد از توضیح کوتاه در مورد ویژگی‌های زبان قرآن برخی محورها که در اطراف آن ایجاد شبهه شده، مانند مثال‌ها و سوگندها و نفرین‌های قرآن و مانند طرح آداب و رسوم قوم یا بهره‌گیری از دانش مخاطب و ... مورد بررسی قرار خواهیم داد. تا این نکته محوری به خوبی روشن گردد که آنچه قرآن به صورت طبیعی به رعایت آن ملزم بوده بایسته‌های سخن است، نه پذیرش فرهنگ زمانه.

ویژگی‌های زبان قرآن

الف: واژگان عربی

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چون از میان قوم عرب برگزیده شده است، برای ایجاد انس و سازگاری با قوم، زبان دین و پیامش عربی می‌باشد. قرآن که به زبان عربی مبین و آشکار فرود آمده است، در گویش خویش واژه اختراع نکرده است. بلکه از همان واژگان گفتاری متداول در عصر نزول بهره گرفته است. که پیامبر واضح واژگان گویشی نیست. بلکه از روان‌ترین و رساترین واژه‌های متداول گفتاری را بسان زیباترین سخن، که همگان را به چالش فرا می‌خواند پدید آورده است.

ب: فنون زبان عربی

قرآن ک_ه ب_ه زبان عربی تجلی یافته است، در بهره‌گیری از گرامر و قواعد صرف و نحو و معانی بیان برای رساندن پیام خویش به شیواترین و روان‌ترین سخن از همان ترازهای زیبایی این زبان ب_ه بهره گرفته است. و چون خدای آگاه و خبیر سخن می‌گوید به تمام رموز و عناصر روانی و رسایی و شیوایی آگاهی کامل دارد و توان بهره‌گیری این فنون را در

هنگام سخن نیز دارد. زیرا فراموشی و ناتوانی نسبت به او راه ندارد. براساس این ویژگی توانسته سخنی در حد اعجاز پدید آورد که دیگران از همانند آوری آن عاجز بمانند. ویژگی سخن قرآن نسبت به سایر زبان ها و زبان عربی این است که برترین مرتبه فنون سخن در آن رعایت شده است، که کلام خدا هم از سایر زبان ها و هم از زبان متداول عرب ممتاز شده است. در عین حال که بر اساس همان قواعد و سجاوندی زبان عرب می باشد.

ج: شیوهای محاوره

قرآن در سخن گفتن از شیوه های محاوره ای بین همه انسان ها بهره گرفته است. نوع معیارهای سخن م_شترک ب_ی_ن زبان ها می باشد. مانند این که در سخن گفتن برای رساندن مقصود از برهان، موعظه، جدل، استعاره، تمثیل، و تشبیه، سوگند و نفرین. رعایت دانش مخاطب و فضای سخن، ت_وصیف و مبالغه کمک گرفته می شود. در هر زبان و فرهنگ جامعه انسانی از این عناصر بهره وری می شود.

قرآن هم از این شیوه ها کاملاً بهره گرفته است. با یک تفاوت عمده، آن این که نوع محورها که در ساختار سخن از جهت روانی و رسایی و شیوایی و رساندن محتوا تأثیر داشته است و موجب کاستی و نقص در مقصود یا س_اختار سخن نمی شده است، آنها را به کار گرفته است. از سوی دیگر از محورهایی که سبب کاستی در ساختار ظاهر سخن، یا در محتوای آن می شده است، به نوعی که موجب کذب مدعا یا بی تفاوتی به موضوع باطل و امثال اینها می شده، فاصله گرفته است. در حقیقت زیبایی های فنون سخن را در حد اعلا به کار گرفته و از تمام عوامل کاستی و نقص پ_رهیز نموده است. از این جهت نسبت به سایر گفتارها ممتاز است.

قرآن مطالب خویش را همراه با برهان القا نموده است و برای نفوذ در اعماق جان از موعظه بهره گرفته است. قرآن شیواترین نوع استعاره را مانند: یا ارض ابلعی مائکک و یا سماء اقلعی، پدید آورده است. البته در پیرامون این محورها در بخش زبان شبیه مطرح نیست، به همین خاطر به قسمت هایی که در پیرامون آنها برخی ایجاد شبه نموده اند و آنها را متأثر از

۱_ مثال های قرآن

قرآن در تبیین معارف و مقاصد خود از تمثیل و تشبیه، فراوان کمک گرفته است و مطالب عمیق توحیدی و معارف را در قالب مثال در خور فهم همگان قرار داده است. مثال ها و تشبیه های قرآن به دو گونه «عینی» و «فرضی» می باشند.

الف: مثال های عینی، مثالهایی هستند که تحقق خارجی دارند. مانند: ضرب الله مثلاً کلمه طیبه کشجره طیبه اصلها ثابت و فرعها فی السماء تؤتی اکلها کل حین. (۱) «خدای سبحان مثال می زند که کلمه طیبه همانند درخت طیبه و پاکی است که ریشه های ثابت و استوار و شاخه های آن در آسمان فراز کشیده است و همواره ثمر می دهد.» در این گزینه کلمه حق به درخت استوار تشبیه شده است که درخت این چنین در خارج تحقق دارد.

م_ قابل همین نکته مثال دیگر انتخاب می کند: و مثل کلمه خبیثه کشجره خبیثه اجتث من فوق الارض مالها من قرار. (۲) «مثال کلمه خبیثه و باطل همانند درختی خبیث و بی ریشه است که بر روی زمین نهاده شده است که ثبات و استقرار ندارد.» با وزش یک نسیم به چپ و راست مایل می شود. در این مثال گزیده گونه، برای تشبیه بی ثباتی باطل، به چنین درخت بی ثباتی بهره گرفته است. که در خارج این چـنین درخت فراوان وجود دارد. قرآن در مورد انسان های بی اندیشه که در اثر خود محوری حاضر به اندیشیدن نیستند؛ این گونه مثال انتخاب می کند: مثل الذین حملوا التوریه ثم لم یحملوها کمثل الحمار یحمل اسفاراً، (۳) «مثل آنان که کتاب آسمانی تورات بر آنها عرضه شد (علمای یهود) ولی آن را

ص: ۲۵۴

۱- ابراهیم، ۲۵.

۲- همان، ۲۶.

۳- جمعه، ۵.

نیاندیشیدند، همانند چهارپایی (ال-غ) که بارش کتاب باشد می مانند، همان گونه که چهار پا از بار کتابش بهره نمی برد، انسانی که حق اندیش نیست و نسبت به دین دگر اندیش است، بهره ای از منابع وحی نمی برد. این مثال نیز عینی است که در خارج چهارپایانی که بارشان کتاب باشد، وجود دارند.

ب: نوع دوم، مثالهای فرضی است، مانند: مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل اللّٰه کمثل حبه انبت سبع سنابل فی کل سنبله ماه حبه، (۱) «مثال آنان که در راه خدا انفاق می کنند همانند آن حبه روی ش اس ت که هفت خوشه برویاند و در هر خوشه صد عدد حبه بار آورد»، که یک حبه هفت صد حبه شود رشد و برکت انفاق این چنین است. ممکن است در خارج چنین گندمی وجود نداشت ه ب اشد، که یک دانه آن هفت خوشه و هر خوشه صد حبه گندم برویاند. لیکن قرآن فرض وجود نموده است. گر چه امر محالی نیست، امکان تحقق خارجی نیز دارد.

و مانند: انها شجره تخرج فی اصل الجحیم طلعتها کانه رؤوس الشیاطین، (۲) «درخت (درخت زقوم) درختی است که از ریشه جهنم روید که طلع و شکوفه ها و میوه های تازه آن مانند سرهای شیطان هاس ت» در آیه تلخی و منظره شوم و میوه درخت زقوم را که در کنار هم اجتماع نموده باشند، به سرهای کریه و بدخیم شیطان ها که در یک جا جمع شده باشند، تشبیه نموده است.

این مثال انتخاب گونه فرضی است. نمی خواهد بگوید در خارج چنین چیزی اجتماع کرده و تحقق دارد. فرض وجود برای آنها می کند. البته این گونه واهی و خیالی که واقعیت خارجی نتواند داشته باشد هم نیست. مثال قرآن براساس باورهای مخاطب و بازتاب فرهنگ زمانه انتخاب نشده است. قرآن متأثر از فرهنگ و باورهای غلط مردم نیست و حتی نخواستن نسبت به باورهای غلط مردم بی تفاوت عبور کند. زیرا باورهای فرهنگی مردم دو گونه است. برخی بر اساس واقعیت هاست. برخی بر اساس خیال و وهم.

ص: ۲۵۵

۱- بقره، ۲۶۱.

۲- صافات، ۶۵.

در بین مردم انسان با پیکر مهیب را می گویند «غول پیکر» است که در خارج غول یک حقیقت ن_ی_س_ت. یک موجود هیولایی و وهمی است. اگر قرآن مثال به غول می زد، می شد کسی بگوید انتخاب مثال، بازتاب فرهنگ زمانه است و بر اساس باور مخاطب مثال زده است. کاری به صحت و سقم آن ن_دارد!

مثال قرآن به «رؤوس الشیاطین» است. شیطان نه در نزد عرب بلکه در نزد همه جوامع و ملیت ه_ا از شروع زندگی انسان همواره مظهر زشتی و بدخیمی بوده است. آن هم نه این که خیال و واهی باشد، حقیقت خارجی دارد. اگر حقیقت هر موجودی به سیرت آن است نه به صورت. دو نماد از یک موجود هر دو حقیقت دارند. «صورت و سیرت»، سیرت شیطان و حقیقت آن زشتی و کریه المنظر بودن و بدخیمی است. درخت زقوم تشبیه به سیرت شیطان شده است که امکان تحقق خ_ا_ر_ج_ی_ه_م دارد.

همان گونه که فرشته مظهر زیبایی و جلوه گری است و انسان زیبا را به فرشته تشبیه می کنند و انسان نیک سرشت را نیز به سیرت فرشته تشبیه می کنند، که فلان شخص فرشته رو است. فلان شخص فرشته خو است. چنان چه وقتی جبرئیل امین علیه السلام به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم متمثل می شد، به صورت زیباترین جوان زمان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم (دحیه کلبی) (۱) متمثل می شد.

در تشبیه به ف_ر_ش_ت_ه_گ_ا_هی صورت و گاهی سیرت در نظر سخن گو است. در تشبیه به شیطان نیز گاهی س_ی_ر_ت مورد عنایت است. سیرت شیطان بد منظر بودن و بدخیمی است و قرآن هم این گونه مثال گزیده است که یک مثال گویا و قابل درک همگان است. زیرا در نزد همگان سیرت شیطان این چنین مطرح است و اختصاص به قوم و فرهنگ خاصی هم ندارد. انتخاب گونه و مثال این چ_ن_ی_ن_ک_م_ک گرفتن از واقعیت های موجود برای معرفی حقیقت و ویژگی های درخت جهنم است، که ناشی از عملکرد زشت و پیروی از شیطان نمودن جهنمی ها می باشد، نه بازتاب فرهنگ زمانه. تا کسی بگوید چنین چیزی در خارج تحقق ندارد.

همچنین در مثل آیه ق_ل_أندعوا م_ن_دون الله م_لا یضرنا و لا ینفعنا

ص: ۲۵۶

اعقابنا بعد اذ هدانا الله كالدی استهوتة الشیاطین فی الارض حیران. (۱) «بگو غیر از خدا را می خوانیم که نه نفعی و نه ضرری به ما می رساند! با این کار که به غیر خدا متوجه ش_دیم برگشت به عقب نمودیم. بعد از آن که خدای سبحان ما را رهنمود فرموده است. همانند آن کسی که شیطان ها او را در پرتگاه سقوط پرتاب نموده باشند، در بیابان حیران و سرگردان مانده باشد.»

در این کریمه انسانی که به دنبال بتها و خدایان دروغین می باشد، به انسانی که شیطان ها او را گ_مراه نموده اند و از صراط مستقیم به پرتگاه پرتاب و سرگردان رها نموده اند، تشبیه شده است. انتخاب مثال فرضی است که امکان تحقق خارجی دارد. مثال فرضی واهی و موهم نیست. مثالی هم نیست ک_ه اکنون عینیت خارجی داشته باشد، تا کسی در بیابان به دنبال شیطان بگردد. که در بیابان شیطان کجا بوده است که موجب ره گم کردن کسی شود؟! و یا گفته شود اصولاً مگر راه گم کردن در بیابان به دخالت شیطان است!؟

آیه می گوید گمراهی ها موجب سرگردانی می شود، همانند ان_س_ان_س_رگ_ردان در ب_ی_ابان که شیطان وی را از صراط مستقیم به پرتگاه افکنده است. سخن از گمراهی شیطان اس_ت نه ره گم کردن گشته. به دیگر سخن در آیه مشبه و مشبه ب_ه گمراهی اس_ت. انسان گمراه و حیران بت پرست به انسان گمراه دیگر تشبیه شده است.

گرچه اگر منظور ره گم کرده نیز باشد، دخالت شیطان بُعدی ندارد، زیرا در نوع گرفتاری های روزمره انسان دخالت شیطان را ن_می توان مردود دانست. هنگامی که همراه موسی علیه السلام طعام خود را فراموش نمود، دخالت شیطان را مطرح کرد، و ما انسانیة الا الشیطان، (۲) «جز شیطان کسی باعث فراموشی من شد». در مورد ربا خوار سرگردان که در محاسبات اقتصادی و زراندوزی و افزون طلبی حیران و س_رگردان است. چنین شخصی استقرار و آرامش خویش را از دست داده، تعادل روحی ندارد و همواره در خیال تکاثر و فردی مختال و فخور است. این چنین کسی همانند

ص: ۲۵۷

۱- انعام، ۷۱.

۲- کهف، ۶۳.

شیطان زده متخبط است. قرآن می فرماید: الذین یأکلون الربا لایقومون الا کما یقوم الذی یتخبطه الشیطان من المس، (۱) «ربا خواران کِه تعادل روحی خود را از دست داده اند، نمی ایستند و قوام ندارند جز مانند کسی که شیطان زده شده است».

این گونه انتخاب مثال نه بازتاب فرهنگ زمانه است، نه بی تفاوتی نسبت به واقعیت ها که با کتاب رهنمود سازگار نباشد. بلکه انتخاب گونه هایی است اگر فرضی هم باشد امکان تحقق دارد و ملموس روزم_ره_ع_م_وم مردم در هر زمان و مکان است. در آیه انسان ربا خوار که تعادل اقتصادی را از دست داده به انسان مصاب که در اثر دخالت شیطان دچار «صیرع» شده تشبیه شده است. دخالت شیطان در پیدایش صرع لزوماً به صورت مستقیم نیست. چه بسا عوامل قریب دیگر در آن دخالت داشته باشد. در آیه دخالت شیطان در پیدایش صرع را اشعار دارد. به خصوص اگر م_نظور شیطان جن باشد هیچ بُعدی ندارد. این نکته ای نیست که دانش بشری در صدد طرد آن باشد. زیرا علم تأثیر شیطان جنی را در پیدایش این گونه پدیده ها به صورت غیر مستقیم و حتی مستقیم نفی نمی کند. بدین خاطر این گونه مثال ها در قرآن برای تبیین حقایق و معارف است، تأثیر از فرهنگ زمانه و یا تأیید باورهای باطل یک قوم نمی باشد.

۲_ سوگند و نفرین

از شیوه های متداول سخن در بین جوامع، بهره گیری از سوگند و نفرین است. در مواردی برای تثبیت مدعا و یا با شکوه جلوه دادن باوری و یا مقدس معرفی نمودن چیزی یا هدف دیگر سوگند یاد م_ی_ک_ند. هر ملتی حق یا باطل بر اساس اعتقادات و باورهای خویش از این شیوه بهره می گیرد. حتی در یک فرهنگ طاغوتی ظلم و ستم این شیوه کاربرد دارد که ساحران فرعون برای بزرگ جلوه دادن س_حر و پیروزی خود و با عظمت طرح نمودن شکوه فرعون، به عزت فرعون قسم یاد می کنند، و بعزه فرعون انا لنحن الغالبون، (۲) «سوگند به شکوه فرعون که ما پیروز خواهیم بود». این شیوه زندگی انسان

ص: ۲۵۸

۱- بقره، ۲۷۵.

۲- شعراء، ۴۴.

است که از جان و مقدسات باورهای خویش برای نفوذ بیشتر در جان مخاطب از آن بهره می گیرد. این نکته اختصاص به زبان خاصی ندارد.

قرآن از این اصل بهره وافر برده است. برای تثبیت مدعا برای با عظمت نشان دادن مخلوقات، برای تأثیر در روح مخاطب و برانگیختن جان و عاطفه مخاطب از سوگند به روز با عظمت قیامت، مقدسات، نوشتار، قلم و ابزار نوشتار، ماه و خورشید و ستارگان، جان انسان ها، روز و شب و ... سخن دارد.

همچنین از شیوه های محاوره این است که وقتی مخاطب از آرمان های سخن گو سرپیچی می کند و عناد و اصرار می ورزد، سخن گو وی را از خویش طرد می کند و محروم از عنایات و توجه خود می نماید. نفرین و اعلان انزجار در مرحله پایانی محاوره صورت می گیرد.

در آن هنگام که سخن گو با بهره گیری از شیوه های گوناگون نتواند مخاطب را جلب کند و مخاطب نسبت به باورهای او عنود و چه بسا چالش گر بوده و برخلاف ارزش های او قدم بردارد، در این صورت نوبت به نفرین و اعلان انزجار می رسد. این شیوه متداول تمام جامعه است. به خصوص در جبهه گیری های سیاسی شعار نفرین «مرده باد» و «زنده باد» زبان زد همگان است.

قرآن نیز از این شیوه بهره گرفته است. انسان هایی که در نهایت عناد با حق هستند هیچ گونه روزنه ای برای تابش نور حق باز نمی نهند و نسبت به نور حق اعمی و اصم هستند، اعلان انزجار می کنند. قرآن آنها را مورد لعن و نفرین قرار می دهد، که در ضمن عبرت برای آنها، هشدار برای دیگران نیز باشد، ان الذین کفروا و ماتوا و هم کفار اولئک علیهم لعنه الله، (۱) «آنان که کفر ورزیدند و به عناد خود ادامه دادند، تا با روحیه کفر مردند از رحمت خدا دور هستند.» ان الذین یکتُمون ما انزلنا الله من البینات و الهدی من بعد ما بیناه للناس فی الکتاب اولئک یلعنهم الله و یلعنهم اللاعنون، (۲) «آنان که بینات و

ص: ۲۵۹

۱- بقره، ۱۶۱.

۲- بقره، ۱۵۹.

رهنمودهای روشن الهی را که آشکار برای مردم بیان کرده ایم ک_ت_م_ان_ک_نند، اینها مورد لعن و نفرین خدای سبحان و همه لعنت کنندگان هستند».

و مانند: قُتِلَ الْخِرَاصُونَ، (۱) «مرگ بر پیروان گمان و معاند حق.» قُتِلَ اصْحَابُ الْاِخْدُودِ، (۲) «مرگ بر اصحاب کافر اُخْدُود» هم آنان که در اثر کفر، مؤمنان را در کوره های آتش سوزاندند. قُتِلَ الْاِنْسَانُ مَا اَكْفَرَهُ، (۳) «مرگ بر انسان که تا این حد ناسپاسی و کفر می ورزد». این همان مرگ بر اصحاب اخدود و مرگ بر انسان عنود و لجوج است. و حتی در صورت نیاز شخص را با اسم لعن می کند، تبت یدا ابی لهب، (۴) «بریده باد دست ابولهب...».

اینها محورها و شیوه های سخن در جامعه بشری است و بهره گیری از آنها متأثر از فرهنگ جامعه نیست. سوگند و نفرین قرآن بازتاب فرهنگ مردم نیست. بهره گیری از شیوه های مؤثر برای نفوذ در مخاطب است. همان گونه که از شیوه ها و فنون فصاحت و بلاغت برای روانی و رسایی در بیان خود بهره می گیرد. از این شیوه ها نیز کمال بهره را می برد. البته سوگندها و نفرین های قرآن با سوگند و نفرین های مردم این تفاوت را دارد که قرآن به اشیاء با عظمت که تقدس یا شکوه واقعی دارند قسم می خورد، نه به چیزهای خیالی مانند عزت فرعون. و نیز نفرین قرآن با رعایت سایر مراحل سخن است اگر آن مراحل تأثیر نگذاشت، در نهایت طرف مورد نفرین قرار می گیرد.

۳_ طرح آداب و رسوم

ه_ کتاب رهنمود مانند قرآن افزون بر طرح معیارهای راهبری به صورت آغازین، در زمینه های ح_قوی، اخلاقی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی که با زندگی و سعادت انسان ارتباط دارد، دخالت می کند. کتاب رهنمود نسبت به ناهنجاری های موضوعات یاد شده نمی تواند بی تفاوت باشد. البته ادعا این نیست که دین و قرآن در تمام شؤون اجتماعی مانند

ص: ۲۶۰

۱- ذاریات، ۱۰.

۲- بروج، ۴.

۳- عبس، ۱۷.

۴- مسد، ۱.

قوانین راهنمایی و رانندگی و ام‌وری مانند کشاورزی، دامداری و ... دخالت دارد. فعلاً سخن در ابعاد دخالت دین نیست. سخن در این است که یک کتاب انسانی و رهنمود نسبت به موضوعاتی که در سرنوشت انسان نقش دارد، نمی‌توان بی تفاوت باشد، که اگر بی تفاوت شد کتاب هدایت نخواهد بود.

قرآن در این راستا از اعتقادات باطل اقوام گذشته و نیز مفساد اجتماعی آنها در زمینه های اقتصادی، اخلاقی، حقوقی سخن دارد. قرآن از استکبار قوم نوح علیه السلام و تمرد قوم ابراهیم علیه السلام و موسی علیه السلام و فساد قوم لوط و کم فروشی و خیانت قوم شعیب: و زنوا بالقسطاس المستقیم و لا تبخسوا الناس اشیائهم، (۱) «با میزان و ترازوی دقیق وزن کنید، در فروختن جنس، چیزی فروگذار نکنید (کم فروشی نکنید)». و نیز ناهنجاری های اعتقادی، اخلاقی و اجتماعی عصر نزول سخن دارد. قرآن در این زمینه ها از هاییل و قایل شروع تا عصر نزول سخن دارد. زیرا باورهای غلط مانند زنجیره هایی است که انسان ها را به بند کشیده است. بدون باز کردن این زنجیرها انسان ها آزاد نمی شوند و توان حرکت در مسیر حق را نخواهند داشت. پیامبران برای رهایی انسان ها از زنجیرهای اسارت مبعوث شده اند، و یض ع ع نهم اصرهم و الاغلال التي كانت علیهم، (۲) «پیامبر سنگینی ها و غل هایی که بر گردن آنها نهاده شده بود بر می دارد».

بر این اساس آداب و رسوم و باورهای غلط اختصاص به باورهای باطل زمان نزول ندارد. یک کتاب رهنمود ناگزیر از طرح و تصحیح آنها می باشد. پیامبر نقش اصلاحی در این گونه محورها را به عهده دارد. نه این که پیامبران مصلحان اجتماعی باشند، بلکه پیامبران رسالت وحی و ملکوتی را به دوش دارند. برای هموار نمودن راه ملکوتی باید موانع را از سر راه بردارند. بر این اساس این موضوع نیز تأثر از فرهنگ زمانه نمی باشد و بازتاب فرهنگ زمانه نیست. بلکه ایفای نقش در اصلاح جامعه است که کتاب رهنمودی چون قرآن هرگز نسبت به آن بی تفاوت نمی تواند باشد. قرآن از آداب و رسوم ناهنجار قوم خود، هیچ گاه بی تفاوت گذر نکرده است. بلکه ناهنجاری ها را از هنجار بخشیده است.

ص: ۲۶۱

۱- شعراء، ۱۸۲.

۲- اعراف، ۱۵۷.

مخاطب یک سخن گو از دو نوع باورها برخوردار است. برخی باورهای غلط خیالی و بی اساس و برخی باورهای بر اساس واقعیت ها. نوع دوم از آگاهی مخاطب، دانش مخاطب است که منطبق با واقع می باشد. یک سخن گوی حکیم باورهای غلط را اصلاح می کند. اما از باورها و آگاهی های صحیح م_خاطب خویش برای رسیدن به اهداف خود کمک می گیرد و مخاطب خویش را به واقعیت های جدید دانش رهنمود می سازد. یک کتاب صدق و حق محض هیچ گاه باورهای باطل را نمی پذیرد. در این صورت کتاب حق نخواهد بود و بی تفاوت هم از کنار آن عبور نمی کند. زیرا در این صورت کتاب رهنمود نخواهد شد.

در زمان نزول قرآن مخاطبان قرآن باورهای نوع اول را فراوان داشتند. طب جالینوس و هیئت بطلمیوس رایج عرب و عجم بود. لیکن قرآن از باورهای غلط رنگ نگرفت و حتی به صورت موقت ه_م آنه_ا رات_آیید نکرد؛ که تأثر از دانش مخاطب باشد. اصولاً این نوع باورها دانش نیستند. قرآن در این گونه مسائل مخاطب را به واقعیت گردش افلاک رهنمود کرد. سخن از حرکت دوری ستارگان و ماه و خورشید و زم_ی_ن ب_ا نظم خاص ب_ه میان آورد، کل فی فلک یسبحون، (۱) «همه در مدار خاص شناورند». هیچ آیه ای از آیه های قرآن تأیید هیئت بطلمیوسی نیست.

برداشت های مسلمانان و یا توجیه برخی افراد از آیه های قرآن و تلاش در تطبیق آنها ب_ا پیش فرض های خویش ربطی به آیه های قرآن ندارد. مثلاً در احتجاج ابراهیم خلیل علیه السلام با نمرود می فرماید: ان الله یأتی بالشمس من المشرق فأت بها من المغرب، «خدای سبحان خورشید را از مشرق پدیدار می کند، اگر تو مدبر نظام می باشی، از مغرب پدیدار کن». واژه «أت_ی» را لغت این چنین معنا می کند: أت النخلة و الشجرة، طلع ثمرها، (۲) پدیدار شدن نخل یا درخت همان پدیداری میوه آن است. مضمون آیه این است که خدا خورشید را از مشرق پدیدار می کند. پدیدار شدن خورشید از مشرق هم با گردش زمین هماهنگ

ص: ۲۶۲

۱- یس، ۴۰.

۲- لسان العرب، ج ۱، ص ۶۸. و اقرب الموارد، ص ۲.

است و هم با گـردش آفتاب سازگار می باشد. لذا سخن قرآن در پدیدار شدن خورشید هماهنگ با هیئت بطلمیوسی نیست.

همچنین طبقات زمین را به انواع خاک های نمناک و شن و ... معنا کردن، مفاد آیه های قرآن نیست. حدس و پندار مفسر است. اگر مفسر این گونه تفسیر کرد دلیل برداشت صحیح از قرآن نیست. اگر اشکال متوجه باشد به برداشت های غلط متوجه است نه به آیه های قرآن. قرآن در این گونه موارد پذیرفته قوم خود را نپذیرفته است. بلکه مخاطب را به واقعیت های هستی رهنمود می نماید. و چون هیئت بطلمیوسی ریشه در فرهنگ مردم حتی مسلمانان داشته برخی آیه ها را به غلط بر این پندارها انطباق داده اند.

۵- رهنمود به واقعیت ها

اما باورهایی در تأثیر سحر و کهنات و چشم زخم که در قرآن سخن از آنها رفته است و یا سخن از وجود فرشته و جن، سخن از سحر و کهنات و علوم غریبه این چنینی، اختصاص به فرهنگ زمانه قرآن ندارد. بلکه سابقه طولانی دارد. زیرا اعتقاد به وجود «فرشته و جن» همزمان با زندگی بشر است و اوج برخی از این باورها به قبل از اسلام به زمان حضرت موسی و سلیمان علیه السلام و ... بازگشت دارد.

افزون بر این، تأثیر این نوع علوم یک حقیقت است. امر پنداری و خیالی نیست. همان گونه که وجود فرشته و جن یک حقیقت است و تمام ملت ها هم به این واقعیت ها باور دارند. سحر و کهنات در ذهن طرف تأثیر واقعی دارد و در او ایجاد خیال می کند و مسحور را با همان خیال های خویش به هر سو که می خواهد حرکت می دهد. سحر تأثیر در واقعیت خارجی ندارد که خارج را تغییر دهد. لیکن در خیال طرف خود اثر می گذارد، و خیال، خود مرحله ای از واقعیت است: سحر و سحر و اعیان الناس و استرهبوهم، (۱) «چشمان مردم را سحر کردند و آنها را ترساندند.» فاذا جبالهم و عصیهم یخیل الیه من سحرهم انها تسعی، (۲) «از سحر ساحران آن هنگام رسن ها و عصاهای آنها در خیال او (احتمال قوی

ص: ۲۶۳

۱- اعراف، ۱۱۶.

۲- طه، ۶۶.

فرعون، احتمال ضعیف موسی) پدیدار شده بود، که گویا این که آنها در حرکت هستند»، اینها تأثیر سحر و کهنانت در خیال مسحور است و این یک واقعیت است.

خدای سبحان تأثیر سحر را که یک امر حقیقی و وجودی است به لحاظ توحید افعالی در تحت سیطره اذن تکوینی خدا معرفی می کند: یفرقون بین المرء و زوجه و ما هم بضارین به من احد الا- باذن الله، (۱) «ساحران با سحر بین همسران جدایی می افکندند و هیچ گونه تأثیر سویی نمی نهند مگر به اذن (تکوینی) خدای سبحان.» با توجه به این حقایق چگونه می توان سحر را امری غیر واقعی معرفی کرد؟!

هم چنین نگاه و چشم زخم تأثیر نگاه و با روح هنگام نگاه کردن امر حقیقی است، و ان یکاد الذین کفروا لیزلقونک بابصارهم لما سمعوا الذکر و یقولون انه لمجنون، (۲) «نزدیک بود هنگامی که کفار آیات قرآن را می شنیدند تو را با چشم زخم بلغزانند. (منظور آسیب رساندن است نه گمراهی) و هم آنان می گویند عجیب شخص دیوانه ای است!!» قرآن به این حقایق اشاره دارد، لیکن ای-ن تأثر از باورهای مخاطب خویش نیست. اینها واقعیت هایی است که تجربه یا دسترسی ندارد و ی-ا در صورتی که برخی ابزار آنها در دسترس علوم تجربی قرار گیرد، از ناحیه آن مردود نمی باشد.

البته نیازی نیست کسی نگران باشد که اگر روزی علوم بشری این باورها را زیر سوال برد، از هم اکنون بگویند قرآن اینها را نپذیرفته است. قرآن که اینها را مطرح می کند به عنوان طرح دانش و باورهای مخاطب ب-وده اس-ت، کاری به صحت و سقم آنها نداشته است! که از این طریق از زمان خویش جلوتر حرکت کرده! و به آیندگان کمک نموده تا در مقابل این گونه شبهات بتوانند از قرآن دفاع ک-نند! شاید سکوت نمودن در همانند این موضوعات بهتر از شبهه افکنی در ذهن جوانان باشد. سکوت بهتر از این است که کتاب رهنمود را بی تفاوت معرفی کنیم. در هر صورت قرآن هیچ گاه با واقعیت های هستی در چالش نیست. پذیرش واقعیت ها تأثر از آنها قلمداد نمی شود.

ص: ۲۶۴

۱- بقره، ۱۰۲.

۲- قلم، ۵۱.

جدال نمودن، در هنگام محاوره برای ایجاد زمینه پذیرش در مخاطب سخن، از شیوه های مؤثر و پذیرفته شده عرف محاوره می باشد. در مواردی که طرف حتی باور خویش را ارج نمی نهند، و ارزش های پذیرفته خویش را نادیده می انگارد، با خاطرنشان نمودن باور مخاطب وی را متوجه فاصله گیری از باورها نموده و زمینه سازی برای پذیرش باورهای طرف مقابل فراهم می شود.

این گونه محاوره «جدال» نامیده می شود که در آن از مقدمات مسلم در نزد طرف بهره گرفته می شود و لو در نزد سخن گو آن باورها اعتباری نداشته باشد.

قرآن در محاوره شیوه های برهانی، موعظه و زیباترین شکل جدال را می پذیرد، که مشتمل بر مقدمات کذب نباشد، ادعای سیل ربك بالحکمه و الموعظه الحسنه و جادلهم بالتی هی احسن، (۱) «به سوی پ_رورش دهنده خویش با برهان و سخن حکیمانه و موعظه و جلب عواطف و جدال احسن دعوت نما». خود قرآن هر سه شیوه را به کار گرفته است. معارف قرآن برهانی و جای جای قرآن تذکر و موعظه است و نیز ب_ا مشرکان و اهل کتاب به شیوه جدال احسن سخن می گوید.

به عنوان نمونه در باورهای مردم برخی فرشتگان را همانند دختر می پنداشتند. آن گاه باور غلط دیگری نیز در کنار این باور وجود داشت، ک_ه پسر برتری بر دختر دارد! با این که در اعتقاد باطل خود پسر را برتر می پنداشتند در هنگام تقسیم برای خدای سبحان دختر بر می گزیدند، و برای خویش پسر! قرآن بر این باورها اشاره دارد، ان الذین لا یؤمنون بالاخره لیسمون الملائکه تسمیه الانثی، (۲) «آنان که به قیامت باور ندارند فرشتگان را زن می نامند». آن گاه در مقام تقسیم، و یجعلون لله البنات و لهم ما یشتهون، «برای خدا دختران را قرار می دهند و برای خود آنچه می خواهند».

ص: ۲۶۵

۱- نحل، ۱۲۵.

۲- نجم، ۲۷.

سپس در تحلیل این تقسیم می فرماید شما که پسر را برتر می دانید چگونه برای خدا دختر و برای خود پسر قرار می دهید؟! بر اساس باور خودتان این تقسیم غیر عادلانه و تنگ نظرانه است، اللهم الذکر و له الانثی تلک اذا قسمه ضیزی، «آیا برای خودتان پسر و برای خدا دختر قرار می دهید، این تقسیم تنگ نظرانه است».

قرآن نمی خواهد باور غلط مردم را در مورد برتری مرد بر زن بپذیرد و یا از کنار آن بی تفاوت عبور کند. تا کسی بگوید متأثر از فرهنگ زمانه شده است، که مرد را برتر از زن می پنداشته اند، بلکه ب_راس_اس باورهای خودشان به این تقسیم اعتراض دارد. در واقع جدال می کند شما که خود م_ی_پ_ذی_رید پسر برتر از دختر است، چرا برای خدا دختر قرار داده اید؟ نکوهش بر اساس باور غلط آنهاست نه پذیرش باور باطل مخاطب.

آنگاه این باور غلط آنها را در جای خودش نکوهش کرده و برابری زن و مرد را در ارزش های انسانی آشکارا تحلیل نموده است. و این شیوه بهره گیری از «جدال احسن» است که از معیارهای پذیرفته شده در محاورات تمام جوامع بشری است.

۷_ فضای سخن

تفاوت هایی که در زمینه های گوناگون در مخاطب سخن وجود دارد، باعث ایجاد فضاهای متفاوت برای سخن گو می باشد. درک مخاطب، میزان دانش وی، علاقه های طبیعی و گرایشهای شغلی وی و سن مخاطب که کودک و نوجوان است. یا جوان، کامل سال، پیر و حتی زن یا مرد بودن مخاطب به لحاظ تفاوت های ثانوی در روح و عاطفه آنها، بسترهای تفاوت در مخاطب می باشد.

بر این اساس هر نوع عرصه ای سخن متناسب با خود را می طلبد که یک سخن گوی آگاه به این عرصه ها در طرح مقاصد خویش باید این ویژگی ها را در نظر بگیرد. وجود این تفاوت ها محدودیت هایی را برای سخن گو ایجاد می کند که اگر در فضای یک دانشگاه یا حوزه سخن می گوید، با فضای یک جمع کارگری و یا کشاورزی تفاوت می کند. اگر روی سخن او با نسل نو پای جامعه است، با دیگر مخاطب ها تفاوت دارد.

به همین خاطر سخن گوی آگاه ناچار به رعایت این تناسب هاست. اگر این تناسب ها را رعایت نکند، مخاطب خویش را همراه نخواهد داشت. از این سو رعایت فضای سخن از بایسته های نظام سخن گفتن است نه تأثر و بازتاب از فضا، همان گونه که رعایت فنون سخن از بایسته های نظام سخن است.

قرآن چون با مخاطب های متفاوت روبرو بوده، در دو فضای کاملاً متفاوت سخن گفته است که تفاوت های این دو فضا محدودیت های نظام سخن را باعث شده است. فضای سیزده سال اول بعثت در مکه یک فضای بسته، توأم با فشار و تهاجم از هر سو می باشد. یک مرام نو پا بـا پیروان اندک، لیکن با یک آرمان توحیدی و جهانی و مصمم در تحقق آن، با انواع چالش ها روبروست. محدودیت ها از هر سو بر آنها فشار می آورد. مشخص است که چنین فضایی محدودیت ایجاد می کند و سخن باید به تناسب این فضا باشد.

قرآن نیز به تناسب همین فضا سخن گفته و در سوره های مکی سخن از توحید، صفات خدا، شرک زدایی، معاد، مقابله با باورهای باطل اعتقادی، اصـلاح ناهنجاری های اخلاقی و اجتماعی و توجه دادن انسان به ارزش های پایه ای می باشد.

اما بعد از گذشت دوران مکه و هجرت به مدینه الرسول صلی الله علیه و آله و سلم فضا کاملاً تفاوت کرده است. در مدینه در اثر قدرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و هوادارنش و تشکل و همسویی مسلمانان و استقبال تعداد چشم گیری جمعیت از اسلام، افق جدیدی را باز نموده است. در مدینه سخن از قدرت و توان مندی جامعه اسلامی است. سخن از تشکیل حکومت سیاسی اسلام، سخن از تجهیز یک ارتش مجهز و پرتوان برای دفاع از توحید است. سخن از ایجاد روابط بین المللی با دیگر ملیت ها و حکومت های جهان می باشد.

در مدینه سخن از تشکیل میزگردهای مذاکره با صاحبان ملل و مذاهب و ادیان و دعوت به تشکل و همسویی همه پیروان ادیان آسمانی است. در مدینه سخن از فروعات فقهی و حقوقی در ابعاد گوناگون خانوادگی، اقتصادی، اجتماعی و ... می باشد. که از این سخن ها در مکه یا وجود نداشت، یا کمتر به گوش می رسید. و این تفاوت به لحاظ تفاوت مخاطب سخن و فضای سخن است.

و یک سخن گوی آگاه و حکیم ناگزیر از رعایت این محدودیت است. آیا اگر قرآن در فضای بسته و خفقان و زور مداری مکه سخن از نظام سیاسی، یا طرح مسائل فرعی و فقهی می نمود، می توانست سخن او حکیمانه و عالمانه باشد؟! بر این اساس رعایت این عناصر که همگی بازگشت به بایسته های سخن دارد، رعایت ضوابط سخن و عناصر زیبایی سخن است نه پذیرش و بازتاب فکر و فرهنگ مخاطب.

۸- شأن نزول و طرح سؤال

حوادثی که در پی آنها برخی آیه های قرآن نازل شده اند، که به آنها «شأن نزول» گفته می شود؛ و یا سؤالاتی که از جانب مخاطبان قرآن طرح شده و قرآن به آنها پاسخ داده است، دو محور دیگری هستند که در ایجاد فضا نقش دارند.

عرب جاهلی مبتلا به انواع نابسامانی در نظام خانوادگی بود، که نوع آنها ناشی از مرد سالاری و خود محوری «مرد» در تصمیم گیری در تمام شؤون اجتماعی و خانوادگی شده بود. آداب جاهلی مانند این که باظهار کردن همسر، همسر همانند مادر می شود. یا لعان و طلاق را دست آویزی برای بازیچه قرار دادن زندگی و شخصیت زن قرار داده بودند.

برخوردهای این چنین موجب اعتراض زنان نسبت به حقوق خویشتن و شکوه در نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به پیشگاه خدا می شد. این رخدادها فضای جدید پدید می آورد، آنگاه آیاتی چون سوره مجادله جهت پاسخ دادن به این خواسته ها نازل می شوند، قد سمع الله قول التي تجادلک فی زوجها و تشتکی الی الله و الله یسمع تحاورکما ان الله سمیع بصیر، الذین یظاهرون من نساءهم ما هنّ امهاتهم، (۱) «خ-دای سبحان سخن آن زنی که با تو در مورد همسرش مجادله می نمود می شنود، که آن زن در پیش تو به خدای سبحان شکوه می کرد و البته که خدا گفتگوی شما را هم می شنود، زیرا که خدا شنوا و آگاه است. آنان که همسران خود را «ظهار» (۲) می کنند و خیال می کنند با این عمل همسر مثل مادر می شود، این

ص: ۲۶۸

۱- مجادله، ۸.

۲- «ظهار» کردن. یعنی گفتن این جمله به همسر که «پشت تو همانند پشت مادر من است.» توضیح بیشتر را در کتاب های فقهی می توان جستجو نمود.

چنین نیست و همسران مادران آنها نیستند.

همچنین حوادثی موجب می شد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم برخی مباحات را بر خود ممنوع کند. و سبب نزول برخی آیات شود مانند: یا ایها النبی لم تحرم ما احل الله لک ... (۱) «ای پیامبر چرا برخی چیزها که خدا بر تو حلال کرده (برخی مباحات) بر خود ممنوع می کنی»

این گونه حوادث جهت و فضای خاصی به سخن قرآن می دهند.

همچنین طرح سؤلهایی چون: یسئلونک ماذا ینفقون، (۲) «از تو سؤال می کنند چه چیز انفاق کنند»، یسئلونک عن الالهه، (۳) «از تو سؤال می کنند چگونه ماه به صورت هلال در می آید»، یسئلونک عن الیتامی، (۴) «از تو سؤال می کنند با یتیمان چگونه رفتار کنند، یسئلونک عن الشهر الحرام قتال فیه، (۵) «از تو در مورد جنگ در ماه حرام می پرسند و نظر تو را در مورد شراب و قمار جویا می شوند، یسئلونک عن الخمر و المیسر. از تو درباره ذوالقرنین می پرسند، یسئلونک عن ذی القرنین، (۶) و یا از احکام بانوان در حال قاعدگی می پرسند، یسئلونک عن المحیض. (۷)

طرح سؤال ها برای سخن گو سمت و سوی خاص ایجاد می کند. قرآن هم همانند سایرین سؤال مخاطب خویش را پاسخ می دهد. پاسخ دادن به سؤال مخاطب و یا بروز حادثه ای که ایجاب کند آن حادثه تحلیل شود و حکمش روشن گردد، تأثر از باورهای جامعه نیست. اگر این حوادث اتفاق هم نمی افتاد آن مقدار از تحلیل ها و احکام که برای رهنمود جامعه لازم بود، قرآن طرح می کرد. ولو سؤالی مطرح نمی شد. یا حادثه ای

ص: ۲۶۹

- ۱- تحریم، ۱.
- ۲- بقره، ۲۱۵.
- ۳- بقره، ۱۹۸.
- ۴- بقره، ۲۲.
- ۵- بقره، ۲۱۷.
- ۶- کهف، ۸۳.
- ۷- بقره، ۲۲۲.

اتفاق نمی افتاد و در طرح سؤال های مخاطب هم آن نوع سؤال هایی که طرح و پاسخ به آنها پیام و رهنمود برای همگان است طرح می شده است، این چنین نبوده که هر چیزی مخاطب طرح کرد، قرآن پاسخ دهد.

۹- قرآن و تاریخ

داستان سرایی ها را به سه دسته می توان تقسیم نمود. قسم اول بیان رخداد های گذشته یا انگیزه انتقال آنها به نسل های آینده، بدون تحلیل و نگرش به روش ها و سرنوشت ها. ارزش این نوع داستان نگاری همان خبرنگاری تنها در انتقال وقایع می باشد، که آیندگان را از گذشته آگاه می سازد.

قسم دوم بیان روی دادهای گذشته با انگیزه تحلیل روش ها و سرنوشت ها و بازتاب های روش ها. این روش از ارزش بس والا و برتر بهره مند است، که به لحاظ همگون بودن روش ها و سرنوشت ها و سنت های الهی، گذشته را آینه عبرت برای آینده قرار می دهد.

قسم سوم داستان سرای و در واقع قصه گویی بدون سوژه های رخدادها. در واقع داستان سرایی خیالی و بافتنی های نویسنده. همانند رمان ها و قصه های خیالی. البته این نیز به دو قسم تقسیم می شود.

الف: داستان بافی خیالی بدون هیچ گونه سوژه های نتیجه گیری، مانند بیشتر رمان ها و قصه گویی های متداول. بر این گونه قصه سرایی نتیجه چندانی مشاهده نمی شود. زیرا سخن خیال بافی و نوعی سرگرمی می باشد. افزون بر این که آسیب هایی نیز بر اندیشه مستدل و برهانی متوجه می سازد. و مخاطب را مختال و خیال باف باز می آورد!

ب: قصه پردازی با انگیزه ها و گنجاندن ارزش های اخلاقی انسانی و الهی، پرداختن به ناهنجاری های اجتماعی، اخلاقی مانند داستان های موش و گربه، ملا نصرالدین، کلبله و دمنه. ارزش این نوع داستان سرایی به مقدار سوژه ها و بهره وری های این روش است، که تا چه مقدار در هنجار بخشیدن به ناهنجاری ها توفیق فراهم آورد.

قرآن از گذشتگان بسیار سخن دارد. از اقوام گذشته، رهبری های حق و باطل، روش ها و سنت های الهی گذشته حق یا باطل. انگیزه قرآن از قصص و بیان تاریخ کدام یک از محوری های یاد شده می تواند باشد؟

به طور قطع تنها محور دوم از دیدگاه قرآن صحیح می باشد، که قرآن بازگو نمودن قصص را برای رهنمود و پیام رسانی و عبرت آیندگان انجام می دهد. به همین خاطر ویژگی های تاریخی را نمی پردازد، که فلاں حادثه در کدام منطقه در چه تاریخ در چه مدتی پدید آمده است. پدید آورندگان آن داستان چه تعدادی و در چه سن و سالی و از چه ملیتی بودند. این گونه مطالب را قرآن نمی پردازد. بلکه روش ها و سرنوشت ها را تحلیل می کند. تا برای مخاطبان مفید و رهنمون باشد. بدین خاطر قرآن کتاب تاریخ و قصه نیست، قرآن کتاب هدایت و رهنمون است. در پرداختن به این موضوع نیز از انگیزه های خود فاصله نگرفته است.

با توجه به این نکته در برخی موارد قرآن به ویژگی های تاریخی اشاره دارد، که این موضوع مورد سؤال و گاهی شبهه افکنی برخی شده که قرآن در این موارد از اهداف خویش فاصله گرفته است. چه بسا بازتاب فرهنگ زمان خویش و تأثر از فرهنگ مخاطبان می باشد. چند نمونه یادآوری می شود.

در داستان اصحاب کهف قرآن سخن از مقدار مدتی که اصحاب کهف در خواب بودند دارد، و لبثوا فی کهفهم ثلاث مآه سنین و ازدادوا تسعاً. (۱) «آنان ۳۰۹ سال در غارشان ماندند.» در مورد مدت رسالت حضرت نوح می فرماید: فلبث فیهم الف سنه الا خمیس عاماً. (۲) «نوح در میان قوم خویش ۹۵۰ سال ماند.» در مورد حضرت یونس می فرماید: وارسلناه الی ماه الف او یزیدون. (۳) «وی را (یونس) به سوی بیش از صد هزار نفر فرستادیم.»

بیان ۳۰۹ سال در داستان اصحاب کهف و ۹۵۰ سال در جریان حضرت نوح علیه السلام و بیش از صد هزار نفر در قصه یونس علیه السلام ویژگی های تاریخی می باشند، که با اهداف قرآن سازگاری ندارد. این گونه موارد تأثر از فرهنگ و داستان سرایی زمانه خویش می باشد که در قرآن نیز مشاهده می شود!

ص: ۲۷۱

۱- کهف، ۲۵.

۲- عنکبوت، ۱۴.

۳- صافات، ۱۴۷.

لیکن از این موارد می توان پاسخ داد. زیرا در برخی موارد ویژگی های تاریخی نکته مهمی را در بر دارد که آن نکته باعث می شود به این ویژگی ها پرداخته شود. در جریان اصحاب کهف مدتی که آنان در خواب بودند مدت مورد نگرش است و بازگو کردنش برای دیگران عبرت است. زیرا که خدای سبحان بیش از سه قرن عده ای را در خواب بدون آب و غذا زنده نگه نداشته است. آنگاه آنان را برانگیخته چنین توان مندی به موضوع معاد و بعثت عظیم قیامت نیز تواند خواهد بود.

در جریان حضرت نوح علیه السلام قوم نوح مستکبرانه در برابر حق اصرار می ورزیدند، به طوری که پیامبر خدا نه یکسال و نه ده سال، بلکه قریب هزار سال آنان را به سوی خدا فرا می خواند، لیکن آنان توجه نمی کردند. چنین ملتی با این پیشینه سوء مستحق عذاب و تباهی و نابودی می باشند، که طوفان همه آنان را فرا گیرد.

یا در مورد یونس علیه السلام وی در استقرار حق پایداری لازم را انجام نداد. با این که رهنمود هزاران نفر را به عهده داست. یک نفر و یا ده نفر نبود بیش از صد هزار نفر را مسؤولیت رهنمون داشت، لیکن پایداری لازم را انجام نداد و از قوم خویش فاصله گرفت. در تمام این موارد نکات تاریخی در راستای اهداف قرآن است و هیچ گونه شبهه در اطراف آنها مطرح نمی باشد.

البته در مورد داستان اصحاب کهف پاسخ دیگری نیز گفته شده است و این که قرآن ۳۰۹ سال را به عنوان مدت خواب آنها نمی پذیرد، بلکه دیدگاه دیگران (اهل کتاب) را که بر این باور بودند که اصحاب کهف ۳۰۹ سال در خواب بودند نقل و نقد می کند. قرآن این مدت را تأیید نمی کند. همان گونه که تعداد افراد اصحاب کهف را تأیید نمی کند.

این پاسخ که با آثار روایی سازگاری ندارد، زیرا در روایات مقدار خواب اصحاب کهف را همان ۳۰۹ سال عنوان می کند، (۱) افزون بر این با ظاهر و سیاق آیات نیز ناهماهنگ است. زیرا آیات در صدد رد پندارها و تخمین های دیگران مانند اهل کتاب می باشند که بدون دلیل عدد و یا مدتی را عنوان می نمایند. قرآن پندارهای آنان را رد می کند

ص: ۲۷۲

و می فرماید مقصداری که قرآن بیان می کند (۳۰۹) صحیح می باشد. زیرا که خدای سبحان به ویژگی های این حوادث آگاهی دارد. قل الله اعلم بما لبثوا. (۱) در هر صورت پرداختن به برخی ویژگی های تاریخی نیز بازتاب فرهنگ مخاطبان قرآن نمی باشد. بلکه در راستای اهداف قرآن است. در داستان اصحاب کهف آنچه برای قرآن اهمیت دارد این است که این گروه با ایمانی راسخ و رفتاری سترگ در برابر آلودگی و ناهنجاری اجتماعی جوان مردانه پایداری کردند. قرآن از روش الگوپذیری آنان ستایش می کند، انهم فتیه امنوا بر بهم. (۲) «آنان جوان مردانی بودند که به خدای خویش ایمان آورده بودند.» اما این که مقدار آنها چند نفر بودند. در چه زمانی از تاریخ در کدام منطقه از جغرافیا و ... به این نوع مسائل نمی پردازد.

۱۰_ توصیف ها

شبهه تأثر از فرهنگ زمانه در توصیف های قرآن از بهشت و نعمت های آخرت نیز مطرح شده است. گفته می شود که قرآن در ترسیم نعمت ها و نیز بهشت تحت تأثیر علاقه های عرب قرار گرفته است. مخاطب قرآن عرب صحرائین و دور از آب و سبزه و درخت، ساختمان و فرش فروش، انس گرفته با بیابان کویرسوزان می باشد. قرآن وقتی می خواهد وی را دل باخته بهشت کند، سخن از سرسبزی و سایه های ممتد دارد، جنات تجری من تحتها الانهار، نه‌های ملون و گوناگون، درخت های زیبای پرتمر، آن هم میوه هایی مانند انگور و انار و انجیر و خرما که عرب مزه آن را چشیده است، مطرح می کند، فیها فاکهه و نخل و رمان. (۳) «در آن بهشت میوه ها و درخت خرما و انار است.»

توصیف مسکن های مدرن و زیبا و مفروش با زیباترین فرش ها و پستی ها با پذیرایی

ص: ۲۷۳

۱- کهف، ۲۶.

۲- کهف، ۱۳.

۳- الرحمن، ۶۸.

حور و غلمان ... متکئین علی رف رف خ ض ر و ع ب ق ری ح س ان، (۱) «بهشتیان در حالی که بر بساطهای سبز و نادیده‌های زی‌با تکیه داده‌اند» فی سدر مخضود و طلح منضود و ظل ممدود و ماء مسکوب و فاکهه کثیره، (۲) «در سایه درختان پرمیوه و بدون خار سدر، و در سایه درختان پر برگ سایه دار، و در سایه‌های کشیده شده و آب‌های ریزش‌کننده زلال و میوه‌های فراوان».

انتخاب این گونه‌ها برای عرب مخاطب قرآن جاذبه دارد. و اما برای انسان‌هایی که در مناطق و آب و هوا و سرشار از میوه و سبزه و آبشار و ... زندگی می‌کنند این توصیف‌ها جاذبه چندانی ندارد!

به نظر می‌رسد زمینه‌شبهه در توصیف نعمت‌های بهشتی خیلی کم‌رنگ و ضعیف است. زیرا این توصیف‌ها آن‌هم با آن کیفیت که قرآن طرح می‌کند، برای همه انسان‌های کویر نشین و بیابان‌گرد، تا شهروند و مأنوس با زندگی باغ و سبزه و آبشار و آب‌هوای پاک و شاداب، برای همگان جاذب است. این توصیف‌ها سازگار با انس و علاقه‌مندی همگان است. زمینه‌شبهه در این گونه موارد فراهم نیست.

زمینه‌شبهه را به نوع دیگر می‌توان طرح کرد، که در بیان نعمت‌های دنیایی مانند میوه‌ها، مسکن، مرکب، لباس، زراعت و ... از نعمت‌های در دسترس عرب سخن دارد. مانند و التین و الزیتون، (۳) «قسم به انجیر و زیتون». و مَن ثمرات النخیل و الاعناب تتخذون منه سکراً و رزقاً حسناً، (۴) «از میوه‌های خرما و انگورها که از آنها نوشابه‌های شیرین و روزی نیکو و گوارا تهیه می‌کنید.» نبت لکم به الزرع و الزیتون و النخیل و الاعناب، (۵) «می‌رویانند برای شما زراعت و زیتون و درخت‌های خرما و انگور». در مورد مرکب و

ص: ۲۷۴

۱- الرحمن، ۷۶.

۲- واقعه، ۲۲.

۳- تین، ۱.

۴- نحل، ۶۷.

۵- همان، ۱۱.

و مانند: و جعل لكم من الفلك و الانعام ما تركبون لتستوتوا على ظهوره ثم تذكروا نعمه ربكم اذا استويتم عليه و تقولوا سبحان الذي سخر لنا هذا و ما كنا له مقرنين. (۱) «خدای سبحان برای شما از کشتی و چار پایان نعمت هایی قرار داد که بر پشت آنها سوار می شوید و متذکر و متوجه نعمت های پروردگارتان شده و هنگامی که بر پشت آنها قرار گرفتید خدای سبحان را تسبیح کنید و بگویید منزّه است از هر نقصی آن خدایی که این نعمت را در اختیار ما قرار داد که اگر خدا نعمت نمی داد اینها در دسترس ما قرار نمی گرفتند».

این شیوه در تبیین معارفی مانند عدل الهی و تحلیل توحید افعالی نیز به وضوح به چشم می خورد. هنگامی که سخن از زدودن ظلم از ساحت قدس الهی است، می فرماید: و لا يظلمون فتیلاً، (۲) «به مقدار نخ به هم پیچیده مانند داخل شیار هسته خرما هم ظلم نمی شود.» که سخن از هسته خرماست. و یا سخن از قطمیر یعنی پوست روی هسته خرما می باشد، و الذین تدعون من دونه ما تملكون مَن قطمیر، (۳) «آنان که غیر از خدای سبحان را می خوانند، حتی صاحب اختیار پوست نازک هسته خرما هم نیستند».

در تحلیل انتخاب این نوع محورها می توان گفت که قرآن دو نوع مخاطب دارد و به همین خاطر دو نوع فضای سخن را باید رعایت کند. وقتی مخاطب فعلی قرآن (هنگام نزول) قرآن اعراب حجاز است، برای ایجاد انس و سازگاری با این مخاطب باید در انتخاب مثال شیوه ای در پیش گیرد که برای مخاطب ملموس باشد. قرآن در این گونه موارد سخن از نعمت های دم دستی جامعه دارد و می خواهد با تذکر دادن به نعمت ها، مخاطب را به ولی نعمت متوجه کند. قرآن در این گونه موارد به درون زندگی و خانه مخاطب خویش آمده و بهره وری های او را سوژه قرار داده، تا او را متوجه خدای سبحان نماید. در این گونه موارد یک

ص: ۲۷۶

۱- زخرف، ۱۳.

۲- نساء، ۷۷.

۳- فاطر، ۱۳.

سخن گوی آگاه و حکیم چگونه سخن می گوید؟ آیا گونه هایی انتخاب می کند که مخاطب خبر از آنها ندارد، یا اینکه از زندگی ملموس او سخن خواهد گفت؟ آیا قرآن وقتی می خواهد به درون زندگی عرب بیاید می تواند سخن از آناناس، پرتقال، موز و امثال اینها داشته باشد. آیا می تواند سخن از قصر کاخ که در سرزمین کویر چادر نشینی حجاز خبری از آن نیست، سخن بگوید؟ آیا می تواند فرضاً از مرکب های هزار سال آینده مانند پرنده های آهنی امروز سخن بگوید. که در خیال انسان مخاطب نزول قرآن نمی گنجید. اگر چنین سخن می گفت ناسازگاری و بیگانگی با مخاطب خویش نبود؟! اگر این شیوه بیگانگی است برای ایجاد الفت با مخاطب از همان نعمت های ملموس باید سخن می گوید. از خرما و انگور و انجیر، از خیمه ها و چادر نشینی از پوست و گوشت و پشم و کرک گاو و گوسفند، سخن از اسب و استر، شتر و الاغ و کشتی که مخاطب قدری با آن آشنایی دارد، سخن به میان می آورد. اگر قرآن غیر از این سخن بگوید مخاطب حاضر خویش را از دست نخواهد داد؟ سخنی که دو نوع مخاطب دارد. در انتخاب گونه ها باید به شکلی عمل کند که هم مخاطب عصر صدور سخن را دریابد و هم مخاطبان آینده را پیام رسانی کند.

افزون بر این، نوع این نعمت ها انحصاری عرب نمی باشد و همواره در همه جوامع مطرح می باشد. سخن گوی حکیم در انتخاب گونه نمونه ای انتخاب می کند که در عین داشتن پیام فراگیر، ملموس مخاطب نیز باشد. نه این که سخن را نسبت به مخاطب صدور کاملاً بیگانه کند. قرآن در این گونه موارد گونه هایی انتخاب نموده است که در ضمن این که فراگیری می باشند و همه مردم جهان با آن نعمت ها سر و کار دارند. ملموس مخاطب عصر نزول قرآن (یعنی عرب) نیز باشد. و این نیست جز رعایت ضوابط سخن حکیمانه و آگاهی دقیق از فضای سخن و انتخاب راه مؤثر در نفوذ به اعماق جان ها.

همچنین در انتخاب مثال برای تبیین معارف الهی مانند توحید، و عدل و نیز ویژگی های جهان آخرت، از گونه هایی که ملموس مخاطب حاضر است در عین حال در دسترس همه مردم جهان قرار دارد، مانند خصوصیات دانه های خرما و هسته خرما بهره می گیرد. و پیام اصلی قرآن در این گونه موارد فراتر از گونه های مثالی است، و آن توجه به ولی نعمت

است. اگر انتخاب مورد در آیه اسب و استر است پیام اصلی این است: سبحان الذی سخر لنا هذا و ما كنا له مقرنین، می باشد که بر هر مرکب در هر زمانی مستقر شدی مستحب است این جملات را بر زبان آورده و به یاد ولی نعمت که نعمت فراهم آورده باشی بر اسب سوار باشی یا بر هواپیما.

۱۱_ فرهنگ مردگرایی

همین شبهه به گونه ای دیگر در خطاب های قرآن مطرح است. که چون فرهنگ عصر نزول قرآن از یک سو مرد سالاری بود. زورمداری مرد در محیط خانه و جامعه تمام حقوق خانوادگی و اجتماعی و مدنی را از زن سلب کرده بود. قرآن هم همین موضوع را تأیید نموده است، که دیدگاه قرآن در این راستا بازتاب باورهای فرهنگ زمان نزول است که می فرماید: الرجال قوَّامون علی النساء، (۱) «مردان قوام بر زنان هستند» تدبیر امور زنان به لحاظ سترگی مردان به عهده مردان است. و یا برتری مرد بر زن را صریح می پذیرد، و للرجال علیهن درجه، (۲) «مردان درجاتی از برتری بر زنان دارند».

از سوی دیگر روی کرد سخن قرآن همواره مرد است. حتی پیام های مشترک بین زن و مرد، زن را مخاطب قرار نمی دهد. پیام رسانی قرآن به زنان از طریق خطاب به مردهاست. تعبیر «یا ایها الذین آمنوا» که در جای جای قرآن به چشم می خورد خطاب به مردهاست، با این که پیام آن مشترک است. و یا مانند: و لقد خلقناکم ثم صورناکم، (۳) «شما را خلق کردیم آنگاه شما را صورت نگاری نمودیم.» و مانند: ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا ... (۴) «اگر شما در مورد قرآنی که بر بنده خویش نازل کرده ایم در شک هستید.» در نوع این موارد خطاب قرآن به مردهاست در عین حال که پیام مشترک است.

ص: ۲۷۸

۱- نساء، ۳۴.

۲- بقره، ۲۲۸.

۳- اعراف، ۹۱.

۴- بقره، ۲۳.

این همان بازتاب فرهنگ عرب است که در خطاب های سخن تنها مردها را مخاطب قرار می دادند و زن را قابل خطاب نمی دانستند! و این همان تأیید فرهنگ مردگرایی است که بازتاب فرهنگ زمانه نزول قرآن می باشد!

در پاسخ از قسمت اول این سؤال بیان مبسوطی در پیشگفتار کتاب «فاطمه سلام الله علیها الگوی زندگی» آمده است، که برتری مردان بر زنان در ارزش های انسانی نیست، بلکه بازتاب تفاوت های طبیعی میان مرد و زن است. (۱)

خطاب های قرآن

اما در مورد خطاب های قرآن می توان گفت قرآن دو نوع خطاب برای مرد و زن جامعه دارد. یک خطاب اختصاصی به مرد یا زن. دوم خطاب مشترک. در پیام های اختصاصی روی کرد قرآن به مرد یا زن جداگانه است، و الوالدات یرضعن اولادهن حولین کاملین، (۲) «مادران فرزندان خود را دو سال کامل شیر بنوشانند.» للنساء نصیب مما اکتسبن، (۳) «زنان مالک دست رنج خویش هستند.» و اللاتی یأتین الفاحشه من نساءکم فاستشهدوا علیهن ...، (۴) «زنانی که دچار بزهکاری می شوند بر آنان گواه بگیرید.» قل للمؤمنات یغضضن من ابصارهن و یحفظن فروجهن، (۵) «بر زنان مؤمن بگو نگاه خویش را از نامحرمان پوشانند و عفت و کرامت خویش را حفظ کنند.» و القواعد من النساء، (۶) ان المسلمین و المسلمات. (۷)

ص: ۲۷۹

۱- فاطمه سلام الله علیها الگوی زندگی، ص ۲۵ به بعد.

۲- بقره، ۲۳۳.

۳- نساء ۳۲.

۴- نساء، ۱۵.

۵- نور، ۳۱.

۶- نور، ۶۰.

۷- احزاب، ۳۵.

در مورد مردان: للرجال نصيب مما اكتسبوا، (۱) «مردان مالک دست رنج خویش هستند». و آتوا النساء صدقاتهن نحله، (۲) «کابین زنان خویش را با کمال میل و بخشش پرداخت نمایید». و ان خفتم الا تقسطوا فی الیتامی فانکحوا ما طب لکم من النساء. (۳) «اگر ترس دارید که در مورد یتیمان به عدالت رفتار نکنید با زنان دیگر ازدواج کنید. (با مادران یتیمان ازدواج نکنند)».

در پیام های مشترک نیز قرآن به سه شیوه عمل نموده است، گاهی عنوان فراگیر انتخاب نموده است. مانند عنوان «مردم» یا «انسان» مانند یا ایها الناس اتقوا ربکم، (۴) «مردم از پروردگار خویش پروا داشته باشید.» یا ایها الناس اعبدوا ربکم، (۵) «ای مردم پروردگار خویش را بپرستید.» یا ایها الانسان ما غرک بربک الکریم، (۶) «ای انسان چه چیز تو را نسبت به پرورش دهنده ات مغرور نموده است». منظور بخش اول خطاب است که به «مردم» یا «انسان» متوجه شده است.

و گاهی هم هر دو را به صورت خاص مورد خطاب قرار می دهد، من عمل صالحاً من ذکر او انثی و هو مؤمن، (۷) «آن که عمل سازنده و شایسته، انجام دهنده مرد یا زن باشد تفاوتی ندارد». انی لا اضیع عمل عامل منکم من ذکر او انثی. (۸) «من کار هیچ کارگری از شما چه مرد و چه زن را تباه نمی کنم.» در این گونه خطاب ها، خطاب را هنگامی که توضیح می دهد، آشکار می گردد مقصود مرد و زن است. گرچه خطاب در شکل خطاب مرد است. (مانند: منکم)

ص: ۲۸۰

-
- ۱- نساء ۳۲.
 - ۲- نساء ۴.
 - ۳- نساء ۳.
 - ۴- نساء ۱.
 - ۵- بقره، ۲۱.
 - ۶- انفطار، ۶.
 - ۷- غافر، ۴۰.
 - ۸- آل عمران، ۱۹۵.

بنابراین روی کرد سخن قرآن عموماً به مرد نیست، بلکه هم خطاب خصوصی به زنان دارد و هم خطاب با عنوان فراگیر به زن و مرد دارد. که «انسان» یا «مردم» را مخاطب قرار می دهد.

اما نوع سوم از خطاب های قرآن که در پیام های مشترک فقط مرد را مخاطب قرار می دهد، بیشترین خطاب های قرآن از این قبیل است. اگر شبهه ای باشد در این گونه خطاب ها مطرح است. مانند «یا ایها الذین آمنوا» و امثال اینها. این شبهه افکنی قرآن پژوهان و نیز مفسران را وادار به دفاع و پاسخ گویی نموده است، که برخی آنها را مورد نگر قرار می دهیم.

۱- برخی در پاسخ این شبهه افکنی گفته اند این خطاب ها هیچ کدام اختصاصی به مرد ندارند. بلکه این خطاب ها هم شامل مرد و هم زن می باشند! لیکن این جواب در حقیقت انکار بایسته های دستور زبان است. زیرا دستور زبان هر فرهنگ ادبیات خطاب مخصوص مردان و زنان و نیز مشترک را دارد. و خطاب های مختص به مردان یا زنان را نمی توان شامل هر دو انگاشت. قرآن در بسیاری از خطاب ها با روی کرد به مرد پیام مشترک را ابلاغ نموده است.

۲- پاسخ دیگری که مطرح شده و بسیاری آن را پسندیده اند این که این خطاب هایی که حامل پیام مشترک برای مرد و زن می باشند خطاب به مرد به خاطر تغلیب است. روی کرد سخن و پیام خطاب گر چه به هر دو گروه است، لیکن یکی را بر دیگری غلبه داده و پیام مشترک با خطاب به یکی از آنها شکل می گیرد. مانند اینکه در عربی از أب و أم (پدر و مادر) «ابوین» یاد می شود از مغرب و مشرق، مشرقین یا مغربین یاد می شود. انگیزه این تغلیب را دو چیز عنوان نموده اند. برخی گفتند این طبیعت فرهنگ و زبان عرب است. برخی دیگر گفته اند طبیعت زبان نیست، بلکه طبیعت محاوره و گفتگو است.

این بیان را گر چه بسیاری از مفسران می پسندند، لیکن این سؤال هنوز باقی می ماند که خاستگاه تغلیب هر کدام از این دو باشد. چرا تغلیب به جانب مرد است؟ پاسخ شبهه داده نشده است. این بیان در حقیقت پذیرش اشکال است که قرآن با یک زبان و ادبیات مرد گرایی سخن گفته است. افزون بر این علت نسبت اب و ام به «أب» گفته می شود به

لحاظ شرافت بیشتر اب این تغلیب انجام می گیرد. بر این اساس معیار غلبه مرد بر زن مطرح است و فرهنگ مردگرایی آن آشکارتر می گردد.

واقعیت های اجتماعی

۳- جواب دیگر این که این روی کرد براساس امتیاز مرد بر زن نیست. این گونه خطاب ناشی از یک واقعیت اجتماعی می باشد. و آن عبارت از ایفاء نقش برتر در جریان های اجتماعی و نیز اجرایی و دفاعی و اقتصادی و حتی فرهنگی توسط مرد است.

آن واقعیت انکارناپذیر این است که در امور اجتماعی و اجرایی و اقتصادی و دفاعی و فرهنگی نقش اول به عهده مرد است. مرد است که جریان های اجتماعی را پدیدار می سازد. و آن را به سمت و سوی اهداف مشخص رهنمون می سازد. گرچه زن نیز مشارکت دارد. نظام اقتصادی جامعه به دست توان مند مرد در گردش است. گرچه زن نیز سهم بسزایی دارد. در حراست از هویت ملی و قومی و اجتماعی یک جامعه که مورد تعدی متجاوز قرار می گیرد، مرد است که در دفاع نقش اول و محوری را به دوش دارد. و حتی در امور فرهنگی جامعه نقش مرد بر زن فزونی دارد. (گرچه می توان گفت در این مستوی ممکن است توازن برقرار باشد یا حتی نقش زن در ظرفیت های خاص به مرد فزونی یابد) لیکن تا کنون در طول تاریخ زندگی اجتماعی انسان نقش اصلی از آن مرد بوده است. همچنین در امور اجرایی و مدیریت ها تاکنون مسئولیت های اصلی بر عهده مرد بوده است. گرچه زن نیز در این راستا همیاری داشته است.

در مجموع در محورهای اجتماعی، اجرایی، سیاسی، دفاعی، اقتصادی و فرهنگی نقش اول از آن مرد بوده است. تصمیم گیری در فرایندها ابعاد یاد شده که باعث گردش و دگرگونی در این معیارها می باشد به عهده مرد بوده است. گرچه نوع این مسئولیت ها با مشارکت زنان انجام می پذیرد. و در برخی موارد آن زن نیز سهم عمده به دوش گرفته است. لیکن گردش این گونه امور به محوریت مرد در چرخش است. و تصمیم گیری و نقش اول به عهده مرد است.

این نکته نیز نباید از نگرها دور باشد که خاستگاه این واقعیت ها نه به امتیازها و برتری های ارزشی مرد بازگشت دارد و نه برای مرد ارزش حقوقی انسانی پدیدار می سازد. بلکه خاستگاه این واقعیت ها تفاوت های میان زن و مرد در آفرینش بازگشت دارد.

به دیگر سخن علت این تفاوت مسئولیت ها در میان مرد و زن، بازگشت به تفاوت های آفرینشی زن و مرد از جهت روحیات و اندام دارد. هیچ اندیشمندی و هیچ انسانی این تفاوت ها را نمی توان نادیده انگارد.

البته تفاوت های زن و مرد نه در فطرت است و نه در ارزش های انسانی و الهی. این نوع تفاوت ها به طبیعت و آفرینش اندام زن و مرد و نیز روحیات و علاقه ها و تمایلات متفاوت این دو بازگشت دارد. همان که در یک بُعد باعث تفاوت مرد بر زن است که، الرجال قوامون على النساء، بما فضل الله بعضهم على بعضهم و بما انفقوا من اموالهم. (۱) این برتری ها همان تفاوت اندام مرد با زن است که مرد از اندامی سترگ و مقاوم، بهره مند است. زن از اندامی ظریف و نازک و نازنین بهره مند است. مرد تمایلات به برخی کارهای اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی دارد. زن به کارهای هنری و ظرافت ها علاقه مند است.

تفاوت در اندام و توان مندی ها و خواسته ها، تفاوت در مسئولیت های این دو (مرد و زن) می باشد. این تفاوت ها باعث تفاوت ایفاء نقش در بسترهای گوناگونی اجتماعی و دفاعی و اقتصادی و فرهنگی می گردد. و چون تفاوت در آفرینش پایدار و همیشگی است، بازتاب ها نیز تغییرناپذیر خواهد بود. این گونه نیست که روزی با ایجاد دگرگونی در فرهنگ و روابط اجتماعی زن و مرد بتوان بنیان این تفاوت ها را دگرگون ساخت. زیرا تفاوت ها در آفرینش و تغییرناپذیر است. تلاش برای دگرگونی آنها تلاش بیهوده خواهد بود. در واقع شناکردن بر خلاف جریان رودخانه آفرینش است، که تنها باعث فرسایش توان و از پای درآمدن شناگر ناشی خواهد شد. در روند جریان رودخانه هیچ گونه دگرگونی فراهم نخواهد شد. بر همین اساس اگر در برخی از بخش ها مانند بخش فرهنگی،

ص: ۲۸۳

توازن بین زن و مرد ایجاد شود، در سایر بخش‌هایی که خاستگاه آنها آفرینش می‌باشد، دگرگونی امکان ندارد.

اینک اگر یک سخن‌گوی حکیم و عاقل و اندیشمند بخواهد با جامعه انسانی با این گونه تفاوت‌ها که در عین مشارکت زن و مرد، نقش محوری در این بسترها از مرد می‌باشد، خطاب‌های اجتماعی و اقتصادی، دفاعی و فرهنگی داشته باشد، به نظر شما چگونه باید خطاب کند؟ خطاب اگر بر زنان جامعه باشد نادیده انگاشتن نقش محوری مردان خواهد بود. اگر خطاب‌ها تفکیک باشد هر کدام خطاب ویژه و مختص منظور کند باز هم در خطاب نقش یکسان در نظر گرفته، و نقش محوری مرد را نادیده انگاشته است.

حکیمانه‌ترین سخن این خواهد بود، که روی کرد سخن با این بار مشترک، با خطاب به گروهی که نقش اول را ایفا می‌کند، یعنی «مردان» باشد.

این نکته نیز مورد توجه است که این نوع خطاب‌ها نه امتیاز برای مردان است و نه کم‌شمردن شخصیت زنان. این خطاب‌ها نه در مورد حقوق و ارزش‌هاست و نه در مورد امتیازها. زیرا امتیازها براساس ارزش‌های انسانی و الهی است که زن و مرد در آن یکسان هستند.

بر این اساس بازگشت روی کرد خطاب‌های قرآن براساس واقعیت، الرجال قوامون علی النساء می‌باشد. چون مرد نقش اول را ایفا می‌نماید. بدین خاطر لبه تیز خطاب متوجه مرد است. در عین حال که پیام آن مشترک است.

۴- افزون بر این رعایت آداب سخن نیز همین روش را ایجاب می‌کند. این شیوه قرآن در سخن گفتن با زنان برگرفته از فرهنگ قرآن و نگرش آن به ارزش‌های انسانی و براساس رعایت حرمت زنان نیز می‌باشد. قرآن در عین حال که در ارزش‌های پایه‌ای و انسانی زن و مرد را یکی می‌داند، زیرا اصولاً در ارزش‌های انسانی نگرش به زن یا ویژگی‌های مرد ندارد. بلکه به کرامت انسانی روی کرد نموده است و زن و مرد را پدید آمده از یک حقیقت و یک فطرت و از یک نوع گرایش فطری می‌داند. و راه رشد و بالندگی آنها را به صورت یکسان هموار نموده است.

در عین حال قرآن در نگرش به زن و مرد تفاوت های روحی و جسمی آنان را نادیده نگرفته است. بلکه براساس آن تفاوت ها مسؤولیت های سیاسی و اجتماعی و اقتصادی را تنظیم نموده است. قرآن حضور هر دو را در نوع مسؤولیت ها پذیرفته است. گرچه واقعیت های متفاوت موجب تفاوت در مسؤولیت ها نیز می باشد. و این گونه حقایق نیز از دیدگاه واقع گرای قرآن دور نبوده است. همان فاصله و دوری که فرهنگ غرب، و باورهای دانش امروز آن را پدید آورده و خود نیز در پی آمده های آن سخت گرفتار آمده است.

قرآن در عین پذیرفتن زنان در عرصه های فرهنگی، اجتماعی، سیاسی از یک نکته اساسی غافل نمی باشد، و آن ارج نهادن به حرمت و کرامت زن است. قرآن اگر حضور زن را در جامعه تشویق می کند، به نوعی برنامه تنظیم می نماید که حضور زنان در این عرصه ناسازگار با کرامت و عفت آنان و نیز جامعه نباشد. کدام انسان آگاه است که نپذیرد حضور خانم ها در مجامع عمومی همراه با خطرها می باشد. کدام جامعه واقع بین است که این نکته را واقف نباشد، که اختلاط زن و مرد در عرصه های گوناگون پی آمده های ناهنجار دارد. مگر بسیاری از ناهنجاری های کنونی جامعه بازتاب حضور بی بند و باری زنان در جامعه نمی باشد؟!

قرآن زنان را محصور در چهاردیواری خانه نمی کند. به آنان اجازه حضور در عرصه ها را می دهد. لیکن با حفظ حرمت و کرامت آنان زن نباید کرامتش دست آویز قانون تساوی، و یا عرصه های تبلیغاتی قرار گیرد. در برخوردها و محاوره زن و مرد باید ادب و محجوب بودن هر دو طرف توجه شود. و چون زن همانند جواهر و مروارید نحیف است، باید برای ایجاد مصونیت در آن، بیش از مرد مستور و محجوب باشد. در معاشرت محجوب در محاوره مؤدبانه و عقیف.

قرآن در عرصه های گوناگون عمومی هم از حضور بی جا و غیر ضروری و در دست و پا قرار گرفتن زنان پرهیز می دارد. به همین لحاظ خطاب به آنها را مؤدبانه انجام می دهد. بر این اساس اگر در بسیاری از پیام های مشترک زن و مرد خطاب به مرد است برای تحقیر زنان

نیست، برای حفظ حرمت آنان است که مؤدبانه، محجوب و مستور با آنها سخن گفته باشد.

این حقیقت فرهنگ عمومی انسان ها نیز می باشد. صرف نظر از شعارهای فریبا و دروغین که فرهنگ غرب در اذهان ایجاد کرده است، فرهنگ اصیل جوامع انسانی در محاورات و معاشرت عمومی این گونه محورها را رعایت می کنند. در محاوره و گفتگو مرد با زن، زن را پیش پا قرار نمی دهند. تلاش بر مستور بودن زن و خطاب به صورت کنایه و اکتفا به حداقل نیاز می باشد.

البته قرآن تابع معیارهای مردم نیست. قرآن معلم جامعه است. قرآن طراح جامعه متمدن و رشید و بالنده است. از رسوم و آداب مردم رنگ و خو نمی گیرد. در محاورات و معاشرت های عمومی نیز پیام رسانی می کند، که برای پرهیز از ناهنجاری ها و برای هموار نمودن راه رشد و تعالی جامعه، باید نکات این چنینی را در نظر بگیرد. این ادب سخن گفتن و معاشرت با زن و مرد است که مستور، محجوب و مؤدب و بدون هر گونه تلطیف صدا و عشوه گری و حتی المقدور با خطاب غیر مستقیم باید انجام گیرد. بدین سبب نوع خطاب های مشترک قرآن به زنان غیر مستقیم می باشد. این نکته برخاسته از یک فرهنگ مردگرایی نیست و بازتاب فرهنگ زمانه نیز نمی باشد. بلکه توجه دادن به یک محور اساسی در معاشرت های اجتماعی زنان است. تا معاشرت ها و محاوره ها، پی آمدهای ناهنجار به دنبال نداشته باشند. این دو جواب یعنی جواب سوم و چهارم قابل پذیرش است و پاسخ مناسب برای این نوع شبهه افکنی ها می باشند.

۱۲_ تسامح و مبالغه

قرآن که بر زبان مردم سخن می گوید، عناصر زیبایی را به کار می گیرد، لیکن کاستی ها و نواقص فنون سخن را نمی پذیرد. قرآن از آنچه که موجب کاستی در ظاهر سخن و یا ناسازگاری با محتوای سخن می شود، به گونه که با اهداف و ویژگی های محتوای سخن حق نا هماهنگ باشد، پرهیز می کند. قرآن کتاب صدق خالص و حق مدار است. هر گونه ایجاد ناسازگاری با این محورها از روش قرآن دور است. پذیرفتن محاوره عرفی مردمی لزوماً به معنای پذیرفتن کاستی های آن نیست.

تسامح در سخن از نقص و کاستی می باشد و اگر قرآن بر اساس فرهنگ و زبان قوم و مردم سخن می گوید، بدین معنا نیست که همان گونه که در محاوره مردم تسامح و یا مبالغه وجود دارد در زبان قرآن هم تسامح و مبالغه وجود داشته باشد. زیرا که مبالغه و تسامح اگر کذب هم نباشد با اهداف رهنمود قرآن ناسازگاری است. زیرا رهنمود با تسامح امکان تحقق ندارد، رهنمود به صراط مستقیم باید بدون اعوجاج و انحراف و بدون کوچکترین تسامح تحلیل شود. یک مهندس که طراح یک بزرگ راه است، باید آن چنان طراحی نماید که اتوبان از هر جهت ایمن از خطر باشد. نمی تواند فرضاً یک کیلومتر آن را تسامح نموده منحنی طراحی کند. یا یک قسمت راه را از زیرسازی و تأمین صرف نظر کند! زیرا صرف ایجاد انحراف در یک محور ولو کوچک و یا تسامح در یک قسمت راه ولو اندک خطر جانی برای عابران آن راه خواهد داشت و در رساندن عابران به مقصد اطمینان حاصل نمی شود. یک مهندس طراح نمی تواند خطر جانی آنان را نادیده انگارد.

قرآن کتاب هدایت و رهنمود به صراط مستقیم و مقصد نهایی بدون کوچک ترین کاستی است، ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم، (۱) «این قرآن به استوارترین راه رهنمود است اگر کوچکترین کاستی و اغماض و تسامح ملاحظه شود، راه استوار و فخیم نخواهد بود، زیرا خطر بزرگ با کوچک ترین انحراف آغاز می شود. حوزه رهنمود تسامح بردار نیست.

البته این سخن با «شریعت سهله» ناسازگار نیست، شریعت سهله در رهنمود نیست. در فراگیری و عمل است که بر پیروان حق سخت گیری نمی شود. در یادگیری هم چه بسا سؤال شود: هلا تعلمت، چرا دین نیاموختی، در عین حال زمینه گذشت وجود دارد. همان گونه که در بی توجهی در رفتار، راه گذشت هموار است. سخت گیری نمی شود که دین دین حرج و مشقت نیست. دین سازگاری با زندگی روزمره مردم است. دین، دین رحمت و شفقت است، نه این که در رهنمود و تحلیل حقایق تسامح در کار باشد.

ص: ۲۸۷

اما تعبیراتی مانند: یود اchiedم لو یعمر الف سنه، (۱) «آنان (برخی یهود) دوست دارند هزار سال زندگی کنند.» دنیا طلبانی همانند یهود دوست دارند هزار سال زندگی کنند! این نه تسامح است نه مبالغه بلکه بیان افزون طلبی و دنیا طلبی یهود است. بیان کثرت است. فرق است بین مبالغه و تسامح با بیان کثرت. در مبالغه و تسامح آن عدد به زبان آمده مقصود نیست. مثلاً می گوید صد بار این سخن را گفتم در حالی که ممکن است ده بار هم نگفته باشد. که عدد «صد» اصلاً منظور سخن گو نیست. برای بزرگ جلوه دادن می گوید صد بار گفتم. اما در جایی که سخن از بیان کثرت است، چه بسا همان عدد و افزون تر از آن نیز هم منظور سخن گو باشد.

مثلاً- در مورد منافقین به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید برای آنها استغفار مکن که اگر هفتاد مرتبه هم استغفار کنی خدا آنها را مشمول مغفرت قرار نمی دهد، لو استغفرت لهم سبعین مره فلن یغفر الله لهم، (۲) «اگر هفتاد (یا بیش از هفتاد) مرتبه هم استغفار کنی بی اثر است.»

در آیه لو یعمر الف سنه، هم سخن از کثرت عدد است که از همین تعبیر رایج در بین مردم که می گویند هزار سال به این سال ها که در مراسم دید و بازدید عید نوروز رواج دارد. این ضرب المثل در بین عرب ها هم رواج پیدا کرده که: عشت الف نیروز، هزار نوروز (سال) عمر کنی. در این تعبیر قرآن روحیه دنیاطلبی یهود را ترسیم می کند که می خواهد هزار سال یا بیشتر در دنیا بماند! مبالغه و تسامح نیست. واقعاً دنیا گرایان یهود خواهان عمر هزار سال و یا حتی بیش از آن می باشند.

در احتجاج ابراهیم خلیل علیه السلام که می گوید: هذا ربی هذا اکبر، (۳) «این (خورشید) خدای من است. این بزرگتر از دیگری (ماه) است»، تسامح در کار نیست. بلکه مماشات با قوم در کنار میزگرد احتجاج است. همانند: ان ایاکم لعلی هدی او فی ضلال مبین، (۴) «یا ما بر

ص: ۲۸۸

۱- بقره، ۹۶.

۲- توبه، ۸۰.

۳- انعام، ۷۲.

۴- سبأ، ۲۴.

حقیم و شما باطل، و یا ما در گمراهی هستیم و شما در صراط مستقیم!» در این برخورد حضرت با آنها مماشات می کند. یعنی برای تلطیف روحیه و برانگیختن عاطفه آنها در ظاهر قدری با آنها همراه می شود و این چشم پوشی و تسامح نیست. حضرت یک لحظه در حق بودن خود یا در گمراه بودن آنها تردید ندارد و نمی خواهد حتی یک لحظه کمترین تردید در موضع خود راه بدهد.

تسامح این است که لحظه ای از حق بودن خود یا قدری در باطل بودن طرف تردید نکند. ابراهیم خلیل علیه السلام در حق بودن راه خویش و نیز باطل بودن بت پرستی تردید ندارد. بلکه وقتی می بیند آنها در اثر مشاهده زیبایی های ماه و خورشید آنها را پرستش می کنند، می گوید زیبایی قابل پرستش است. من هم در این جهت با شما همراه هستم. اما کدام زیبایی. زیبایی ناپایدار ماه و خورشید! یا زیبایی حق محض و جاوید. می خواهد از این سوژه ها برای توجه دادن طرف به مبدأ هستی و منبع زیبایی بهره گیرد.

بنابراین در قرآن تسامح و مبالغه وجود ندارد. با تسامح و مبالغه نمی توان جامعه را راهبری نمود. تسامح و گذشت و چشم پوشی در ارتکاب خلاف، فرضی صحیح دارد، نه در هدایت و راهبری.

بازتاب فرهنگ زمانه

از آنچه در این چند محور بررسی و نقد شد، می توان نتیجه گرفت که نزول وحی به زبان قوم پیامبرش در هر زمانی به معنای سخن گفتن وحی با واژگان گویش قوم آن پیامبر است. این شیوه سخن گفتن باید ویژگی ها و بایسته ها و عناصر زیبایی سخن را رعایت کند. این کاملاً مغایر با سخن گفتن بر اساس باورها و اندیشه های قوم می باشد.

التزام به محور اول که در غالب لفظ در آمدن وحی ناگزیر از آن است، لزوماً به معنای تاثیر از باورهای قوم نیست. زیرا محور اول نقش ابزاری در رساندن پیام غنی وحی و محتوای ملکوتی آن دارد. وحی تعلیم قدسی است. وحی از آداب و رسوم و باورهای مردم فاصله فراوان دارد. پذیرش محور اول پی آمد و ناهنجاری ندارد و با اهداف رسالت و ویژگی های قرآن که صدق و حق بودن است، هم خوانی دارد.

اما پذیرش محور دوم بازتاب ها و ناهنجاری های غیر قابل جبران در پی دارد. زیرا پذیرش تأثر وحی از فرهنگ و رسوم قوم، با فرا بشری بودن وحی و اهداف رسالت که رهنمود بشر است، ویژگی های قرآن که لسان صدق، و حق محض و سخن فصل و حرف آخر است و صراط اقوم و مطمئن می باشد، ناسازگار است. رسالت و رهبری جامعه با همسان شدن با مردم، سازش، تسامح، و انتخاب نمودن شیوه های باطل برای رسیدن به حق همخوانی ندارد. و نیز تأثر از دانش بی اساس در واقع جهل مخاطب و حتی همسان قرار دادن قرآن با سایر کتاب های بشری است، که با ملکوتی بودن و غنای قدسی آن و جاوید و همیشگی بودن آن ناسازگار است. این پذیرش ها به هر انگیزه ای که باشد تعرض به ساحت قدسی قرآن و معجزه خالده رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می باشد، که همگان بویژه عزیزان محقق و قرآن پژوه باید نسبت به آن احساس خطر کنند.

نگاهی به آنچه گذشت

در این بخش از نوشتار بایسته های سخن از فرهنگ و آداب و رسوم جداگانه تحلیل شد. آنچه قرآن یا هر سخن گوی آگاه و حکیم ناگزیر از رعایت آن است، محور اول است نه دوم. در این بخش بررسی شد که قرآن ب_رای ایجاد ارتباط و انس با مخاطبان خود، ناگزیر از سخن گفتن با آنان است و همان گونه که در سخن گفتن باید با واژگان گویشی همان زبان سخن بگویند، باید فنون ادبیات، فضای سخن و عناصر زیبایی را نیز رعایت کند. رعایت این محورها تأثر از فرهنگ نیست، بلکه رعایت ترازهای سخن و ویژگی های زبان و ایجاد تناسب با فضای مخاطب می باشد.

قرآن در رساندن پیام خویش از تمام فنون به بهترین شیوه بهره برده و از تمام روش هایی که سبب کاستی در زیبایی و یا محتوای سخن می شود، پرهیز نموده است. پذیرش زبان قوم پذیرش کاستی های آن نیست. قرآن زیبایی ها و ویژگی های زبان عرب را انتخاب نموده است. نه پیرایه ها و نارسایی های آن را.

با توجه به جدایی فرهنگ و باورهای قوم از اسلوب و شیوه های سخن، آنچه در موضوع زبان قوم، قرآن پذیرفته شیوه های سخن است. نه فرهنگ و باورهای قوم. بر این

اساس قرآن بازتاب آرزوها، باورها، ان_دیشه ها و آداب و رسوم قوم خویش حتی در برخی موارد نیست. قرآن پایه گذار معارف قدسی و اصلاح گر رسوم و آداب ناهنجاری و تصحیح گر کژراه های جامعه است.

رعایت شیوه های زبان قوم پذیرش تسامح و مبالغه و بی تفاوتی به باورهای غلط قوم نیست. قرآن کتاب صدق و حق و قول فصل است و با مبالغه و بی تفاوتی و تسامح سازگار نیست. شگفت از برخی عزیزان است که تسامح در کتاب های علمی را نمی پذیرند، آنگاه در کتاب هدایت و رهنمود و صدق خالص تسامح روا می دارند!! قرآن همان گونه که کاستی های ظاهر سخن را پذیرا نیست، محورهایی که به اهداف رهنمودی قرآن ناسازگار است، نیز پذیرا نیست. قرآن سخنی ویرایش شده و پالایش شده از هر گونه پیرایه های ساختار سخن و محتوا می باشد.

قرآن در طرح آداب و رسوم اصلاح گر کژ راهه ها می باشد. هیچ گاه بر اساس باورهای غلط و دانش بی اساس مخاطب خویش سخن نگفته است. که بی تفاوت و بدون نقد از کنار آن عبور کرده باشد. قرآن در انتخاب مثال، در انتخاب گونه و توجه دادن به نعمت های الهی به گونه ای عمل نموده است، که هم مخاطب زمان نزول را همراه داشته باشد و هم پیام و رهنمود خویش را به آیندگان برساند.

قرآن در توصیف زندگی آخرت، آرزوها و خواسته های قوم عرب را بر آورده نکرده است. بلکه بر اساس خواسته ها و تمایلات عموم مردم سخن گفته است. ب_ه همین جهت پذیرش زبان قوم هیچ گونه ناسازگاری با جهانی بودن قرآن ندارد. زیرا در تمام م_واردی ک_ه ب_ه لحاظ رعایت بایسته های سخن قواعد سخن را پذیرفته است. رهنمود خود را با رعایت این محورها به آیندگان رسانده است. این حقیقت هماناست که عترت علیه السلام که سخن گوی قرآن می باشد تحلیل نموده است و زبان قرآن را معرفی کرده است. که زبان قرآن محدود به عصر زمان و قومیت خاصی نیست، بلکه زبان همگان در هر زمان است.

امام صادق علیه السلام قرآن را این چنین معرفی می کند: یجری کما یجری الشمس و القمر. (۱) «قرآن همانند گردش خورشید و ماه هر روز تازه و جدید است.» سخن او هر روز سخن روز است. اگر قرآن خو گرفته از فرهنگ زمانه خویش بود با کهنه شدن فرهنگ زمانه سخن قرآن نیز کهنه می شد، عن الباقر علیه السلام: و لو ان الآیه اذا نزلت فی قوم ثم مات اولئک ماتت الآیه لما بقى من القرآن شیء و لیکن القرآن یجری اوله علی آخره ما دمت السموات و الارض و لکل قوم آیه یتلوها، (۲) قرآن و آیه های آن همواره زنده هستند همانند شب و روز و خورشید و ماه در گردش می باشند. اگر قرآن بازتاب فرهنگ زمان نزول خویش بود با سپری شدن آن زمان عصر قرآن نیز به پایان می رسید. این همان پی آمد تأثر از فرهنگ است، لیکن پذیرش زبان قوم این نوع پی آمدها را ندارد.

زبان دیگر قرآن

آنچه تا کنون گذشت بیان ویژگی های زبان محاوره ای قرآن بود، که قرآن در سخن گفتن با مردم این ویژگی ها را رعایت نموده است و سخنی روان و رسا و مردمی است. به گونه ای که هم عالم و دانشور و هم کارگر و سایر سطوح به قدر فهم خود از آن بهره می گیرند و سفره پر نعمت گسترده است، که هر کس به مقدار اشتیاق خویش از آن تناول می کند و هیچ انسان سلیم از کنار این سفره بی بهره بر نمی خیزد.

لیکن قرآن را زبان دیگری است که در پایان این بخش به آن نیز اشاره می شود. این زبان با زبان محاوره ای کاملاً متفاوت است. در زبان محاوره ای شرط بهره گیری درک مفهوم سخن قرآن آشنایی با قواعد محاوره بود. اما در فهمیدن زبان دیگر طهارت و تقوا شرط است. سلوک و تزکیه کارساز است. خطاب آن زبان به همگان بود. اما پذیرای این خطاب حق یاوران سالک هستند، که به حقایق این دریای ژرف دسترسی دارند. و تا این

ص: ۲۹۲

۱- عیاشی، ج ۱، ص ۲۲.

۲- تفسیر فرات کوفی، ص ۵.

شرط حاصل نشود. شایستگی خطاب فراهم نمی شود. مراحل عالی از معارف قرآن را با زبان محاوره نتوان رسید. با زبان نورانیت و پیروی از قرآن می توان چشید. که با آن حقیقت تنها انسان های پاک راهیابی و تماس دارد، لا یمسه الا المطهرون، (۱) با آن حقیقت جز انسان پاک از هر گونه آلودگی فکری و علمی دسترسی ندارد. همان زبان که با اهلش و با ترجمانان وحی به سخن می نشیند، هذا القرآن انما خط مستور بین الدفتین لا ینطق بلسان و لا بد له من ترجمان، (۲) «این قرآن نوشتار بین دو جلد است با همه سخن نمی گوید، ترجمان می خواهد» ذلك القرآن فاستنطقوه و لن ینطق و لکن اخبرکم عنه، (۳) «این قرآن را به حرف درآورید، لیکن با شما سخن نمی گوید. من (علی علیه السلام) از آن خیر می دهم.» این زبان را عترت و پیروان خالص آنها ترجمان هستند. که با اینها نه همگان سخن می گوید. در حالی که روی کرد زبان محاوره ای قرآن با همگان است.

ص: ۲۹۳

۱- واقعه، ۷۹.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۱۲۵، ص ۱۲۳.

۳- همان، خطبه ۱۵۸، ص ۱۵۹.

قرآن بر تلاوت قرآن تأکید فراوان دارد، قال الله سبحانه، ورتل القرآن ترتیلاً (۱) «قرآن را با ترتیل یعنی آرامش و اندیشه و با نظم زیبا بخوانید.» فاقروا ما تیسر من القرآن (۲) «هر مقدار که میسر است قرآن بخوانید.» خداوند به تلاوت کننده گان قرآن، سوگند یاد می کند، فالتالیات ذکرا (۳) «سوگند به تلاوت کننده گان قرآن.»

قرآن به این نکته نیز پافشاری می نماید که تلاوت و نگرش به قرآن باید با اندیشه و تدبر باشد، کتاب انزلناه الیک مبارک لیدبروا آیاته. (۴) «کتابی که بر تو فرود آوردیم که با برکت و میمون است، تا این که در آیات آن بیاندیشند.» قرائت قرآن باید با آرامش همراه باشد، قرآناً فرقناه لتقرأه علی الناس علی مکث. (۵) اینها برخی از آیات قرآن که همگان را به تلاوت و اندیشه در قرآن فرا می خواند. این از یک سو.

از سوی دیگر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و عترت نیز مانند قرآن نسبت به تلاوت و اندیشیدن در قرآن پافشاری می نمایند و همگان را بر این فضیلت بزرگ فرا می خوانند. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم افضل

ص: ۲۹۴

۱- مزمل، ۴.

۲- مزمل، ۲۰.

۳- صافات، ۳.

۴- ص، ۲۹.

۵- اسراء، ۱۰۶.

العباده قرائه القرآن. (۱) «قرائت قرآن عبادت است.» امیرالمؤمنین علیه السلام البیت الذی یقرء فیہ القرآن تحضره الملائکة و تهجره الشیاطین. (۲) «خانه ای که در آن قرآن قرائت شود فرشتگان در آن حاضر می شوند و شیاطین از آن فرار می نمایند.» امام صادق علیه السلام القرآن عهد الله الی خلقه فقد ینبغی للمرأ ان ینظر فی عهده و ان یقرأ منه فی کل یوم خمسین آیه. (۳) «قرآن عهد و پیمان خدا با خلقش است، سزاوار است هر انسانی در روز پنجاه آیه (حداقل) از آن را قرائت کند.»

در روایت دیگر از امام صادق علیه السلام این گونه آمده که هر کس قرآن را از روی مصحف بخواند، خداوند سبحان از عذاب والدین وی تخفیف می دهد، گر چه آنان کافر باشند. در روایت برترین مؤمن را انسانی می داند که قرآن بیاموزد و به دیگران یاد بدهد. خیرکم من تعلم القرآن و علمه. (۴)

یادگیری قرآن تا آن مقدار اهمیت دارد که پیروان عترت اگر در دنیا قرآن نیاموخته اند، پس از مرگ در عالم برزخ به آنها قرآن می آموزند، موسی بن جعفر علیه السلام من مات من اولیائنا و لم یحسن القرآن عُلِّم فی قبره. (۵)

براین اساس عامل مهم دیگر روی کرد مردم به قرآن، تشویق رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و عترت می باشد. این دو عامل یعنی تشویق خود قرآن و نیز رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عترت و هم چنین زیبایی و شیرینی و جذابیت فوق العاده قرآن کریم باعث شده است که، از آغاز نزول قرآن تا به امروز و تا قیامت هر انسان پاکی با حرص و شوق شگفت انگیز به این کلام جاوید و سخن زیبا روی آورد.

ص: ۲۹۵

۱- وسائل، ج ۴، ص ۸۲۵.

۲- کافی، کتاب فضل القرآن، باب البیوت التی ... ج ۳.

۳- همان، باب فی قرائته، ح ۱.

۴- محججه البیضاء، ج ۲، ص ۲۱۰.

۵- همان، ص ۲۱۷.

در بهره‌وری از نعمت الهی چون قرآن، همانند سایر نعمت‌ها باید آداب آن رعایت شود. در این فرصت برخی از آداب تلاوت یادآوری می‌شود. رعایت این آداب باعث فزونی بهره‌وری و فیض بیشتر می‌گردد.

۱- قاری قرآن در مرحله نخست باید با وضو باشد. که رسیدن به حقیقت قرآن، و نیز بهره‌وری از فضایل قرآن با طهارت و وضو ممکن است، لا یمسه الا المطهرون. (۱)

لا یقرء العبد القرآن اذ کان علی غیر طهور حتی یتطهر. (۲) چه بسیار خوب که انسان همواره با وضو و طهارت باشد. نه فقط هنگام تلاوت قرآن.

۲- رو به قبله نشستن از آداب دعا و تلاوت قرآن می‌باشد. و می‌توان این نکته را از برخی روایات به دست آورد. زیرا برخی روایت‌ها دلالت دارند که سزاوار است، انسان همواره رو به قبله بنشیند، کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اکثر ما یجلس تجاه القبلة (۳) «رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لم بیشتر اوقات رو به قبله می‌نشست.» در مورد دعا می‌فرماید رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هنگامی که در عرفات وقوف داشتند رو به قبله دعا خواندند تا آفتاب غروب کرد، استقبال القبلة و لم یزل یدعو حتی غربت الشمس. (۴) در حالت‌های گوناگون، در هنگام خواب حتی بعد از مرگ نیز انسان مؤمن روبروی قبله می‌آرمد.

۳- سومین نکته که هنگام قرائت باید رعایت نمود، مسواک زدن است. قاری پیش از شروع قرائت، دهان خود را با مسواک زدن خوشبو نماید، قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نظفوا طریق القرآن قیل یا رسول الله ما طریق القرآن، قال افواهم قیل بماذا، قال بالسواک. (۵) «رسول

ص: ۲۹۶

۱- واقعه، ۷۹.

۲- وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۸۴۸.

۳- کافی باب الجلوس، ج ۴.

۴- محججه البیضاء، ج ۲، ص ۲۸۸.

۵- بحار، ج ۸۹، ص ۲۱۳.

الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود راه قرآن را پاکیزه کنید، پرسیدند، راه قرآن کدام است و چگونه، فرمود دهان های شما با مسواک نمودن.»

۴- در آغاز قرائت اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بگوید، فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم. (۱) «هنگامی که می خواهی قرآن تلاوت کنی به خدا پناه ببر از شر شیطان پست و رانده شده» با توجه به مفاد آیه تنها استعاذه از آداب تلاوت است، بسم الله گفتن عنوان نشده است و روایتی هم که آمده امام کاظم علیه السلام بعد از استعاذه بسم الله گفتند آنگاه بخشی از آیه ها را تلاوت نمودند، مسند و معتبر نیست. (۲) (مرفوعه است) و الله سبحانه هو العالم.

۵- در جابجایی قرآن و به دست گرفتن آن قرآن را تکریم نماید. از زبان امام صادق علیه السلام این گونه روایت است که خدای سبحان سوگند یاد می کند هر کسی قرآن را تکریم نماید، مورد عنایت خاصی قرار می گیرد، لا-کرمَن الیوم من اکرمک. (۳) به همین خاطر قاری قرآن باید در هنگام تلاوت مؤدب نشسته و قرآن را روی دست بگیرد یا در داخل رحل قرار دهد. بعد از قرائت، قرآن را در جایگاهش قرار دهد. از نهادن قرآن در کنار خویش به ویژه در بین صف های نماز جماعت جداً پرهیز نماید. البته تکریم اصلی قرآن در رفتار به معارف و احکام قرآن است.

۶- پیش از شروع به قرائت بخشی از دعاها را بخواند مانند دعایی که از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است، اللهم انی استلک اخیاک المخبین و اخلاص المؤمنین و مرافقه الابرار و استحقاق حقایق الایمان ... (۴) «خدایا من از تو خشوع انسان های خاشع و اخلاص انسان های یقین باور، همراهی با نیکان و شایستگی حقیقت ایمان را درخواست می کنم.»

۷- بعد از فراغ از آیات قرآن نیز دعا بخواند: فاجعل لی أنساً فی قبری و أنساً فی

ص: ۲۹۷

۱- نحل، ۹۸.

۲- البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۴۸۳.

۳- وسائل، ج ۴، ص ۸۲۷.

۴- بحار، ج ۸۹، ص ۲۰۶.

حشری و اُنساً فی نشری و اجعله لی برکه بكل آیه (۱) «خدایا قرآن را مونس من در قبر هنگام محشور شدن و هنگام نشر قرار بده. در برابر هر آیه ای برکت بر من تفضل فرما.» بعد از ختم قرآن: اللهم اشرح بالقرآن صدري و استعمل بالقرآن عملي و نور بالقرآن بصري ... (۲)

۸- ترتیل، قرآن را با صدای زیبا و با ترتیل و نظم و آرامش أداء حق حروف قرائت نماید، و رتل القرآن ترتیلاً. (۳) رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم زیّنوا القرآن باصواتکم (۴) «قرآن را با صداهای خویش زیبا نمایید.» رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان لكل شیء حلیه و حلیه القرآن الصوت الحسن. (۵) «هر چیزی آرایه و زیبایی دارد و زیبایی قرآن به صدای زیباست.» ان علی بن الحسین علیه السلام کان احسن الناس صوتاً بالقرآن یرفع صوته حتی یسمعه اهل الدار (۶) «امام سجاد علیه السلام زیباترین صوت را داشت و قرآن را با صدای بلند تلاوت می نمود تا دیگران نیز بشنوند.» در مورد امام باقر علیه السلام نیز همین گونه روایت شده که با زیباترین صدا قرآن تلاوت می نمود. هنگام تلاوت قرآن رهگذران می ایستادند و به قرائت قرآن حضرت گوش می دادند. (۷)

۹- تحزین، قرآن را با صوت حزین بخواند، امام صادق علیه السلام ان القرآن نزل بالحزن فاقروه بالحزن. (۸) رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به کسی که در هنگام قرائت یا گوش دادن به قرائت قرآن گریه

ص: ۲۹۸

۱- همان ص ۲۰۷ و ص ۲۰۸.

۲- همان، ص ۲۰۹.

۳- مزمل، ۴.

۴- بحار، ج ۹، ص ۱۹۰.

۵- اصول کافی باب ترتیل القرآن ... حدیث ۹.

۶- وسائل، ج ۴، ص ۸۵۸.

۷- همان.

۸- همان، ص ۸۵۷.

کند برای او بهشت است و حتی اگر خود را به حالت گریه درآورد. فمن تباکی فله الجنة. (۱)

۱۰- رعایت تجوید و قواعد لحن عربی که به زیبایی آن می افزاید و در اعماق جان قاری و مستمع نفوذ می کند، از آداب دیگر تلاوت است، و الله نزل احسن الحدیث کتاباً متشابهاً تقشعر منه جلود الذین یخشون ربهم. (۲) «خدا زیباترین سخن را نازل کرد کتابی که آیات آن مانند یکدیگرند (در حق و وحی بودن) آنان که از خدای خویش می ترسند از شنیدن قرآن پوست بدنشان دگرگون و گلگون می شود.»

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اقرؤا القرآن بالحن العرب و اصواتها. (۳) «قرآن را با لحن عربی بخوانید.» امام صادق علیه السلام أعرّب القرآن فانه عربی، (۴) قرآن را عربی قرائت کنید زیرا قرآن به زبان عربی نازل شده است.» عربی خواندن قرآن همان رعایت قواعد تجوید و زیبا خواندن قرآن است. افزون بر صدای زیبا.

۱۱- هنگام قرائت قرآن سکوت نموده و از سخن گفتن و سرگرم شدن به هر کاری پرهیز کند. به قرائت قرآن گوش کند. اذا قرء القرآن فاستمعوا و انصتوا لعلکم ترحمون. (۵) «هنگامی که قرآن خوانده می شود گوش دهید و ساکت باشید تا شاید مورد رحمت خدای سبحان قرار گیرید.» امام صادق علیه السلام اذا قرء عندک القرآن وجب علیک الانصات و الاستماع. (۶) «هنگامی که در نزد تو قرآن تلاوت می شود لازم است سکوت نموده و به آن گوش دهی.»

۱۲- قرائت از روی عبارت قرآن باشد، رسول الله و النظر فی المصحف یعنی صحیفه

ص: ۲۹۹

۱- همان، و محجه البیضاء، ج ۲، ص ۲۲۵.

۲- اعراف، ۲۰۳.

۳- کافی، باب ترتیل القرآن، حدیث ۳.

۴- همان، حدیث ۵.

۵- همان.

۶- بحار، ج ۸۹، ص ۲۲۱.

القرآن عباده. (۱) و نیز از زبان حضرت روایت شده است: آدم النظر فی المصحف. (۲) «هماره به قرآن نگاه افکن.»

۱۳- دیگر این که می توان گفت از آداب مهم قرائت قرآن تدبیر در آیات آن است. زیرا در هنگام قرائت قرآن خدای سبحان با بنده اش سخن می گوید. سزاوار است انسان به سخنان خدای سبحان توجه نموده و با اندیشه در آنها عبور نماید. تا با اندیشیدن در آیات قرآن به ژرفای معارف قرآن بهتر رهنمون شود، کتاب انزلناه الیک مبارکک لیدبروا آیاته. (۳) در دعا از زبان امام صادق علیه السلام از خدا این گونه تلاوت در خواست می کنیم که تلاوت همراه با اندیشه باشد. و قرائتی فیه فکرأ. (۴) «تلاوت مرا با اندیشه قرار ده.»

۱۴- در مواردی قرآن تلاوت نمی شود: در حال رکوع، در حال سجده، در حال دستشویی، در حال استحمام، انسان جنب، خانم که زایمان نموده و از خون زایمان پاک نشده است و خانمی که در حال عادت ماهانگی است، و نیز در حالت عریان، عن الصادق علیه السلام ... سبعة لا- یقرؤن القرآن: الراكع، و الساجد، و فی الکنیف، و فی الحمام، و الجنب، و النفساء و الحائض. (۵)

در این رابطه این نکته مورد توجه باید باشد که در این گونه موارد منظور کم شدن پاداش قرائت است. یعنی در این گونه موارد قرائت قرآن ثواب کمتر دارد. و در عین حال همین قرائت نیز اصل پاداش قرائت را خواهد داشت. همانند سایر موضوعات و محورهای عبادی که عبادت در آن حالت ها مکروه می باشد.

ص: ۳۰۰

۱- همان، ص ۱۹۹.

۲- همان، ص ۲۰۱.

۳- ص، ۲۹.

۴- بحار، ج ۸۹، ص ۲۰۷.

۵- همان، ص ۲۱۲ و ۲۱۶.

در بحث‌های علوم قرآنی مناسب است برخی روش‌هایی که در تفسیر کار برد دارند بررسی شوند، گرچه مناسب‌تر برای طرح این موضوع پیش‌گفتار تفسیر است، لیکن به لحاظ این‌که آشنایی با مناهج همانند علوم قرآن پیش‌نیاز و راه کارهای تفسیر می‌باشد. بررسی آنها در اینجا نیز مناسب است.

از هنگامی که سفره پر نعمت الهی بر گستره زمین گسترده شده، همه دل‌باختگان از هر قوم و مرام بـا حرص و اشتهای بی‌پایان در کنار این سفره نشستند. هر کسی به قدر اشتهای خود بهره گرفت و چون مائده الهی بود، القرآن مآدبه الله؛ (۱) «قرآن سفره الهی است.» سفره‌ای که برای همگان یکسان گسترده شده است، تفاوت بهره‌وری از آن به تفاوت میزان اشتها و علاقه افراد و روش‌ها و راه کارهای آنان بازگشت دارد. قرآن کوثر معارف و آبشخور رشد و بالندگی انسان می‌باشد، که بر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ارزانی شده است، انا اعطیناک الکوثر؛ (۲) «ما به تو کوثر عطا کردیم.» که منظور همان معارف آسمانی و رهنمود الهی است؛ به دو منبع معارف، قرآن و عترت که انسان را تا سرمنزل مقصود رهنمود هستند، می‌باشد.

برای رسیدن بـه سرچشمه کوثر این چنین نیست که هر کس از هر سو بتواند وارد شود.

ص: ۳۰۱

۱- بحار، ج ۹۳، ص ۱۹.

۲- کوثر، ۱.

برای نوشیدن آب از این چشمه زلال همانند سایر چشمه ها باید از شریعت آن وارد شد. بی گدار نمی توان ره پیمود که نه تنها موجب بهره وری و سیراب شدن نخواهد شد، چه بسا سبب غرق شدن نیز می شود.

به این لحاظ هر روشی به تفسیر قرآن و فهم قرآن منتهی نمی شود. روی کرد به قرآن باید از شیوه صحیح آن باشد. این نکته بررسی روش های گوناگون را بایسته می نماید. تامل صحیح از بین آنهـا_ بازشناسی و انتخاب شود. روش ها در این راستا بسیار متفاوت و بین افراط و تفریط قرار دارند، به برخی از آنها که عمده ترین می باشند، پرداخته می شود. به این امید که از کژ راهه های خطر مصون مانده و بتوان فرجام برخی از دام های خطر را تبیین نمود. بازشناسی روش ها و انتخاب روش صحیح از خطر تحمیل پیش داوری ها و نیز برداشت های کژ و بی راهه مصونیت خواهد بخشید.

روش ها

الف: تفسیر به مآثور با روایی

اشاره

از روش های سـ_ ابقه دار در حوزه تفسیر، تفسیر قرآن به روایات و آثاری که از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است، می باشد. بسیاری از مفسران این سبک را در پیش گرفته و اگر مفسر شیعه بوده، افزون بر روایات نبوی صلی الله علیه و آله و سلم روایات رسیده از عترت طاهره علیها السلام را نیز اضافه کرده است. این گروه از مفسران در توضیح آیات ب_ روایات مربوطه اکتفا می کنند و از تبیین قرآن با برهان و یا روش های علمی به دلایلی که به برخی از آنها اشاره شد، خودداری می کنند. خاستگاه دیدگاه این گروه مطالب ذیل است.

ت_ ف_ سیر قرآن به غیر روایات در حد گمان است، در معارف گمان و ظن کار ساز نیست. افزون بر این که قرآن نیز از دنباله روی گمان پرهیز می دهد، لا تقف ما لیس لک به علم؛ [\(۱\)](#) «از چیزی که علم و یقین آور نیست پیروی مکن.» ان الظن لا یغنی من الحق شیئا؛ [\(۲\)](#) «گمان انسان را به حق نمی رساند».

ص: ۳۰۲

۱- اسراء، ۳۶.

۲- نجم، ۲۸.

روایات هم از اعتماد به عقل در تفسیر قرآن و فهمیدن آن پرهیز می دهند، عن الصادق علیه السلام لیس شیء أبعد من عقول الرجال عن القرآن؛ (۱) «عقل انسان ها چه بسیار از فهم قرآن دور است».

نکته دیگری که این گروه به آن توجه نمودند و آنان را از توجه به غیر روایات باز داشته است، این ک_ه تفسیر به غیر روایت و آثار رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و عترت اِعمال رأی است و روایات بسیاری که نهی از تفسیر به رأی می نماید، این روش را مردود می دانند. که شرح این روایات خواهد آمد.

افزون بر اینها، روایات مخاطب قرآن را مشخص می کنند، هر کس شایستگی فهم قرآن را ندارد. بلکه افراد خاص که مخاطب قرآن هستند آن را درک می کنند، انما يعرف القرآن من خوطب به؛ (۲) «قرآن را مخاطبان آن درک می کنند».

از جانب دیگر حدیث ثقلین به گونه ای آشکار دلالت دارد که قرآن را نباید از عترت جدا کرد. تفسیرهای غیر از آثار عترت جدایی قرآن از عترت است. بر این اساس این گروه به روایات اکتفا نموده اند که تفسیر آنها «تفسیر روایی» یا «تفسیر به مأثور» نامیده می شود.

از تمام این مطالب می توان پاسخ داد، اما نکته اول که تفسیر به غیر روایات تفسیر به علم و یقین نیست. اولاً مگر تفسیر به روایات تفسیر به یقین است؟! روایات رسیده از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه اطهار علیهم السلام اگر سند هم داشته باشند، در حد خبر واحد بیش نیستند. خبر متواتر در تفسیر قرآن در موارد ان_دک مانند آیات محوری ولایت و رهبری، مانند داستان غدیر یا حدیث ثقلین، وجود دارد. این گروه از مفسران هم در کتاب های خود روایات آحاد را نقل نموده اند.

افزون بر این اگر تفسیر قرآن با تدبر و بر اساس اصول و روش محاوره قرآن یعنی زبان قرآن باشد، چرا یقین آور نباشد؟ بسیاری از برداشت های اعتقادی، یقینی می باشد ولو

ص: ۳۰۳

۱- تفسیر برهان، ج ۱، ص ۵.

۲- وسائل، ج ۱۸، ص ۱۴۹.

روایتی هم آن را دلالت نکند.

اما آیه ها و روایاتی که اشاره شد که از پیروی ظن و گمان یا اعتماد به عقل پرهیز می دهند، منظور آن روش های ظنی است که از اصول محاوره و برهان فاصله گرفته و موجب یقین نمی شود. و یا اعتماد به عقل و فهم از راه های غیر صحیح که مورد تأیید زبان قرآن نیست می باشد. نه تدبر و اندیشه در فهم قرآن با اسلوب صحیح که خود قرآن دستور می دهد.

همچنین روایات «تفسیر به رای» متوجه تفسیر قرآن با روش محاوره ای قرآن و تدبر در آن نیست. این روایات پرهیز از تحمیل پیش فرض ها به قرآن است، که شرح آن خواهد آمد. تفسیر قرآن با قرآن و تدبر در آن نه تنها جدایی قرآن از عترت نیست، بلکه سیره عترت است و قرآن و عترت هر دو مشوق آن هستند.

پی آمد این روش

در هر صورت این روش در تفسیر، روش پسندیده نمی باشد، زیرا فرجام آن جمود بر روایات است که هم قرآن و هم روایات از آن پرهیز می دهند. قرآن و عترت جامعه را رشید و بالنده پرورش می دهند، که باید برای درک و فهمیدن قرآن استعدادهای فطری و دینه های عقول را، شکوفا نمایند و با روش صحیح همواره در قرآن اندیشه نمایند. اما بازدهی این روش خمودی و رکود است. اصولاً این روش تفسیر قرآن نیست، زیرا نقل روایات در ذیل آیات می باشد نه تفسیر آیات.

پیروان این روش را اخباریون بزرگوار تشکیل می دهند، که هم در بین شیعه و هم اهل سنت وجود دارند. به برخی از آنها اشاره می شود. (البته تمام مؤلفان تفسیرهای روایی، اخباری به معنای اصطلاحی نیستند) در بین شیعه تفسیر علی بن ابراهیم قمی (درگذشت ۳۰۷) «تفسیر عیاشی» سمرقندی (درگذشت اواخر قرن سوم) و نیز تفسیر ابوالقاسم فرات بن ابراهیم بن فرات کوفی معاصر کلینی (رحمت الله) را می توان نام برد.

از بین پسینیان «البرهان فی علوم القرآن» سید هاشم بن سلیمان الحسینی بحرانی (درگذشت ۱۱۰۷) و تفسیر «نور الثقلین» عبد علی بن جمعه حویزی (درگذشت ۱۱۱۲)

می توان نام برد. (۱) اما «تفسیر صافی» مرحوم فیض کاشانی که فردی متکلم، فیلسوف، عارف و فقیه می باشد، (۱۰۹۱-۱۰۰۷) چون در ضمن نقل روایات تبیین و تحلیل و اظهار نظر دارد نمی توان گفت فقط تفسیر روایی است.

از بین اهل سنت تفاسیر زیر را می توان نام برد: «جامع البیان فی تفسیر القرآن» ابو جعفر محمد بن جریر طبری شافعی (۳۷۵-۳۱۰)، «معالم التنزیل» ابو محمد حسین بن مسعود بغوی (در گذشت ۵۱۰) «البحر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز» ابو محمد عبدالحق بن غالب (در گذشت ۵۴۶) «زاد المسیر» جمال الدین عبدالرحمن (۵۹۷-۵۱۰)، «تفسیر القرآن العظیم» اسماعیل بن کثیر القرشی (۷۷۴-۷۰۱)، «الجواهر الحسان فی تفسیر القرآن» ابوزید بن عبدالرحمن بن محمد بن مخلوف ثعالبی (۸۷۵-۷۸۶) (۲) و برترین اثر اهل سنت در این راستا «در المثور» سیوطی (در گذشت ۹۱۱) می باشد.

ب: بی نیازی از روایات

در مقابل تفریط که در روش اول مشاهده می شود، افراط روش دوم است که بر این باور است که در تفسیر قرآن هیچ گونه نیازی به غیر قرآن وجود ندارد؛ بلکه برای فهمیدن مفاهیم و مقاصد قرآن باید به خود آیات قرآن مراجعه نمود.

قرآن کتابی است که در تبیین آن در هیچ زمینه ای نیازی به روایات نمی باشد. حتی در آیات الاحکام قرآن هم باید به خود قرآن اکتفا نمود. فرضاً در مورد زکات قرآن اصل لزوم پـرداخت آن را بیان می کند. مقدار زکات به امت واگذار شده است.

این روش که تفسیری مانند: «الهدایه و الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن» (۳) مشاهده می شود، کژ راهه ای بیش نیست، مشابه همان سخنی است در صدر اسلام گفته شد که «حسبنا کتاب الله» و چون در مورد نیاز به روایات در بخش بعدی سخن گفته شده است؛ بی اساس بودن این روش آشکار می گردد.

ص: ۳۰۵

۱- به مقدمه این تفاسیر و نیز «المفسرون و منهجهم» مراجعه شود.

۲- برای توضیح بیشتر به التفسیر و المفسرون مراجعه شود.

۳- برای شناخت مؤلف این تفسیر به «التفسیر و المفسرون ذهبی»، ج ۲، ص ۵۰۹ مراجعه شود.

روش دیگری که در تفسیر مشاهده می شود، روش اهل عرفان است، که بر این باورند که تمام انسان ها در معرض فیض الهی هستند و همه می توانند الهامات و مکاشفات باطنی داشته باشند. فیض و بشارت الهی محدود به هیچ فردی نیست و این خود مرتبه ای از مراتب نبوت است که در همگان وجود دارد. (۱)

از طرف دیگر قرآن مشتمل بر نکات دقیق و لطیف و مشتمل بر کنایه و اشاره است، لذا در به دست آوردن مقاصد قرآن نمی توان در قید و بند الفاظ بود. بلکه باید خود را از ایمن قیدها رهانید و بر اساس الهام و اشارات تفسیر نمود. البته تفاسیر باطنی در یک سطح نیستند، برخی خود را به ظواهر الفاظ نیز متعبد می دانند. برخی از این نوع تفاسیر عبارتند از «لطایف الاشارات» ابوالقاسم عبد الکریم بن هوازن (۴۶۵-۳۷۶)، «کشف الاسرار و عده الابرار» میبیدی (درگذشت ۵۲۰)، «بیان السعاده» سلطان محمد بن حیدر گنابادی شیعه صوفی (۱۳۲۷-۱۲۵۱)، «عرایس البیان» ابو محمد روزبهان، «مخزن العرفان» بانوی اصفهانی (۱۴۰۳-۱۳۱۳)، «تفسیر القرآن الکریم» منسوب به محی الدین عربی. البته برخی از این نوع تفاسیر از روش محاوره ای قرآن فاصله زیادی دارند که برای آشنایی بهتر به نمونه هایی از تفسیر منسوب به محیی الدین می پردازیم.

وی در بیان آیات مربوط به کعبه و بیت و حج می گوید، بیت یعنی قلب، مقام ابراهیم یعنی روح. مصلی مشاهده و مواصله الهیه، بلد امین، سینه انسان، بیت معمور قلب عالم و حجر الاسود یعنی روح. (۲) در تفسیر آیه، ان ناشئه اللیل اشد وطأ؛ می گوید ناشئه اللیل نفس منبعث از مقام طبیعت است. (۳) در مورد آیه: واذکروا اسم ربک، می گوید منظور خود انسان است «الذی هو انت» (۴) در آیه: یوم ترجف الارض و الجبال؛ ارض را نفس، جبال را

ص: ۳۰۶

۱- فتوحات مکی، ج ۱، ص ۲۷۹. نقل از مبانی و روش های تفسیر قرآن.

۲- تفسیر القرآن الکریم، ج ۱، ص ۸۶.

۳- همان، ج ۲، ص ۷۲۰.

۴- همان.

هیئت و صفات نفس معنا می کند. (۱) در آیه کلا و القمر و اللیل اذا ادبر و الصبح اذا اسفر؛ قمر را قلب، لیل را ظلمت نفس، و اسفر را نورانیت قلب معنا می کند. (۲) و در آیه و الارض وضعها للانام...؛ ارض را بدن معنا می کند. (۳)

اینها نمونه هایی از این روش تفسیری است که خود را از هر ضابطه رها می پندارد. این سخنان را نمی توان تفسیر قرآن نامید. اینها خارج از معیارهای زبان محاوره ای قرآن است و توجیهاتی بیش نمی باشند. (البته تفسیرهای عرفانی همگی در این حد از توجیه نمی باشند).

د: تفسیر شهودی

روش دیگری در تفسیر وجود دارد و آن برداشت از قرآن بر اثر مشاهدات و مکاشفات، که بازتاب سیر و سلوک و طهارت و تقوای مفسر می باشد، است. این شیوه در صورتی که با حفظ ظواهر آیه های قرآن باشد، با رعایت معیارهای زبان قرآن صورت بگیرد. برای سالک این راه می تواند مفید باشد، گرچه قابل انتقال به دیگری نیست. در حقیقت تفسیری محاوره ای نمی باشد. زیرا این نوعی یافتن حقایق است، که یافته های خویش را نمی توان به دیگر بنمایاند. بازگو کردن یافته تنها نمودی از آن خواهد بود.

ه: علم گرایی

اشاره

روش دیگری که بیشتر در دو قرن اخیر مشاهده می شود، «علم گرایی» است. می توان گفت مفسران اهل سنت در این راه پیش قدم بوده اند و برخی از مفسران شیعه نیز از این روش متأثر شده اند. این گروه تلاش می کنند آیات قرآن را بر اساس علوم تجربی در ابعاد گوناگون فیزیک و شیمی، جنین شناسی، هیئت، نجوم، طبیعت شناسی و ... تفسیر کنند. طنطاوی خود به این روش در مقدمه تفسیر خود افتخار می کند و می گوید: پیشرفت علوم باعث تبیین آیه ها و خدمت بزرگی ب_رای جامعه اسلامی می باشد. و این موضوع را

ص: ۳۰۷

۱- همان، ج ۲، ص ۷۲۲.

۲- همان، ۷۳۰.

۳- همان، ۵۷۱.

تفسیر «الجواهر فی تفسیر القرآن کریم» طنطاوی (۱۳۵۸-۱۲۷۸) مصداق بارز این روش است. هم چنین تفسیر «المنار» که تقریرات درس شیخ محمد عبده (۱۳۲۳-۱۲۶۶) تا اواسط سوره نساء و تا اواخر سوره ی_وس_ف_ه_م توسط رشید رضا (۱۳۵۴-۱۲۸۲) دنبال شده است. (۲) نمونه دیگر از این گونه روش است. عبده در تفسیر آیه یتخبطه الشیطان من المس؛ شیطان را میکروب معنا می کند. که باعث اختلالات عصبی در انسان مصاب و مبتلا به صرع می شود. (۳) عبده در مورد طیر ابابیل که با سنگ ریزه ها لشکر اصحاب فیل را نابود کردند می گوید: پاهای این پرندگان مسموم و آلوده به میکروب وبا و حصبه بوده است، وقتی با لشکریان اصحاب فیل تماس حاصل کردند باعث انتشار وبا و حصبه شده و آنها را در این بیماری به هلاکت رساندند. (۴) در مورد معجزات حضرت عیسی علیه السلام در ذیل آیه، انی اخلق لکم من الطین ... می گوید اینها ادعاهای پیامبر یعنی عیسی بوده است. این آیه و آیه مائده دلالت بر وقوع این معجزه ها ندارند! نص قطعی هم که دلالت بر وقوع این معجزات داشته باشد نرسیده است! (۵)

این سخنان نوعی تلاش ب_رای انکار معجزه است. و این که ایشان شیطان را به میکروب معنا می کند، با زبان قرآن س_ازگار نیست. زیرا شیطان در زبان قرآن موجودی مختار است که به لحاظ سوء استفاده از اختیار خود مورد نکوهش است. و عوامل طبیعی مانند میکروب نکوهش ندارند.

«التفسیر العلمی للآیات الکونیه» حنفی احمد که سخنان عبده را نیز عنایت می کند، و نیز «التفسیر الآیات الکونیه فی القرآن الکریم» عبد المنعم و تفسیر «بلاغی» محمد مصطفی بلاغی (۱۳۷۱-۱۳۰۰) از زمره این تفاسیر می باشند. و تفسیر «کشف الاسرار النورانیه

ص: ۳۰۸

۱- تفسیر الجواهر، ج ۱، ص ۳.

۲- مجله فصل نامه پژوهش های قرآن، شماره ۷- ۸ ص ۲۵۳.

۳- المنار، ج ۳، ص ۹۶.

۴- تفسیر عم جزء، ص ۱۶۱، ذیل سوره فیل.

۵- المنار، ج ۳، ص ۳۱۱.

القرآنیہ فیما یتعلق بالا-جرام السماویہ و الارضیہ» اسکندرانی (درگذشت ۱۳۰۶) که در سه بخش گیاه ش_ناسی، حیوان شناسی، و هیئت و نجوم تنظیم شده است، نیز نمونه دیگر از این روش است. در بین مفسران شیعه نیز تفاسیر دوره ای در ۲۷ جلد و چهار جلدی و نیز تک جلدی که به فارسی نگاشته شده اند، متأثر از این روش هستند.

بررسی

ق_رآن کتاب انسان شناختی و رهنمود است. در عین حال به برخی موضوعات علمی نیز پرداخته اس_ت. کاوش های علمی، تجربی اگر قطعی و برهانی باشد، که در اثر علوم تجربی در زمینه های گوناگون در دسترس انسان قرار گرفته باشد که بتوان به بازدهی آن اطمینان نمود، در تحلیل آیات قرآن می تواند راه کار مطمئن باشد. لیکن اگر دیدگاه در حد فرضیه و گمان و حدس باشد و کسی بخواهد آیات قرآن را با آنها تطبیق کند، مصداق دیگری تفسیر به رأی و تحمیل پیش داوری ها به قرآن خواهد بود. این موضوع دام خطرناکی است که با منتفی شدن آن فرضیه ها، موجب ایجاد تردید و تضعیف روحیه پیروان قرآن خواهد شد.

توجیه آیات قرآن و تطبیق آن ها با هیئت «بطلمیوسی» نمونه های از این روش است. اینها آیات قرآن را بهطبقات آسمان و زمین، پدیدارشدن خ_ورشید از ش_رق و ... ت_وجیح نموده اند. که در واقع قرآن را می خواهند با باورهای غلط و جاهلانه تفسیر نمایند. گرچه برخی در این وادی پا را از این مرحله هم فراتر گذارده اند و تلاش دارند حتی معجزات آشکار و قطعی را با فرضیات علمی! در واقع خیالی توجیه کنند.

و: روش الحادی و مادی

در کنار تفسیرهای علم گرا، برخی اظهارات افراطی قرار دارد که تلاش کامل و بی ثمر در توجیه آیات قرآن دارند. اینان حتی در توجیحات خود فرضیه های علمی را نیز معتبر نمی دانند بلکه در اثر گرایش های مادی و الحادی به نام تفسیر و برداشت از قرآن، تمام معارف غیبی، وحی و اعجاز و احکام الهی را مورد خدشه و تردید قرار می دهند!

این گونه دیدگاه ها که متأثر از علوم تجربی نیز می باشند، به صورت پراکنده در

مجلات و در گوشه و کـ نار منتشر می شود. که برخی از آنها را در «التفسیر و المفسرون» مورد اشاره و نقد قرار داده شده است. (۱) نوع این دیدگاه به انکار غیبت، فرشته، جن و احکام الهی در حدود و تعزیرات و معجزه های انبیا منجر شده است.

مانند تفسیری به نام « کتاب الهدایه و الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن » که بدون ذکر نام مؤلف به تفصیل در این راستاسخن گفته است. این کتاب در دسترس نمی باشد؛ لیکن مشابه آن را می توان تفسیر « القرآن و هو الهدی و الفرقان » سید احمد خان هندی را نام برد (۱۳۱۵-۱۲۳۲). این کتاب که به فارسی ترجمه شده است، (۲) شرم آور است که نام آنرا تفسیر قرآن گذاشت. به وضوح عناد و الحاد از اول تا آخر آن آشکار است و به جرأت می توان گفت دست دشمن از آستین این گونه افراد بیرون می آید که چنین نوشتارهایی را می نگارند و یا ترجمه می کنند! در مقدمه ترجمه چه تمجیدهایی از این کتاب الحادی اظهار شده است!

در هر صورت این کتاب مشابه کتاب «آیات شیطانی» فرد ملحد و مرتدی چون سلمان رشدی می باشد. و جالب این نکته است که دشمنان قرآن و مسلمانان همواره در پیدایش و نیز حمایت از این افراد نقش اصلی داشته است، همان گونه که سلمان رشدی هندی با حمایت انگلیس کتاب آیات شیطانی در تیراژهای میلیونی منتشر کرد و با حمایت این دولت زندگی ننگین خویش را ادامه می دهد. سید احمد خان نیز از طرف سفارت انگلیس حمایت می شده. و لقب «سیر» از این سفارت به وی عنوان شده است! (۳)

وی در تحلیل وحی می گوید: وحی ... همان خود گوشی است که کلام بی حرف و صوت خدا را می شنود، از خود دل او کـه عرش الهی است وحی همانند فواره جوشش می کند و بعد بر خود او نازل می گردد. (۴) این سخن همان تحلیل و درون جوشی پیامبر و در واقع انکار وحی است.

ص: ۳۱۰

۱- التفسیر و المفسرون، ج ۲، ص ۴۹۹.

۲- این کتاب توسط فردی به نام فخر دایی گیلانی، ترجمه و چاپ آفتاب هم اقدام به نشر آن نموده است.

۳- التفسیر و التفاسیر الحدیثه، ص ۵۲.

۴- القرآن هو الهدی و الفرقان، ج ۱، ص ۶۰.

در مورد شکافته شدن دریا در اعجاز موسی علیه السلام که از درون دریا راه خشک برای بنی اسرائیل پدید آورد. قرآن می فرماید: ف_اضرب لهم طريقاً فی البحر یبساً، (۱) «از دریا راه خشک برای آنان (بنی اسرائیل) پدید آور.» که از معجزات انکار ناپذیر این پیامبر بزرگ است که با زدن عصا بر آب، دریا شکافته شد، و همانند کوهی در دو طرف راه خشک، روی هم انباشته شد. ان اضرب بعصاک البحر فانفلق فکان کل فرقٍ کالطود العظیم؛ (۲) «عصای خود را بر دریا بزن آنگاه دری_ا شکافته شد هر قسمت آب دو طرف شکاف همانند کوهی بزرگ شد.» وی می گوید جابجایی آب در اثر جزر و مد دریا بوده، و اعجازی در کار نبوده است! (۳) آن گاه نقشه ای ارائه می دهد و با کمال اطمینان محل جزر و مد و عبور قوم موسی علیه السلام را نیز مشخص می کند! (۴)

وی در م_ورد اعجاز دیگر موسی علیه السلام که عصای خود را بر سنگ زد و ۱۲ چشمه از آن جوشید: قلنا اضرب بعصاک الحجر فانفجرت منه اثنتا عشره عیناً؛ «عصای خود را بر سنگ بزن که با زدن آن ع_صا ناگهان دوازده چشمه جوشیدن گرفت.» می گوید موسی در بیابان در میان تپه ها عصای خ_ود را ب_ه زمین می زد و ب_ه دنبال پیدا کردن چشمه های آب شیرین که در آن مناطق وجود داشت_ت، راه می رفت! (۵) اصولاً از سخن ایشان بر می آید که معجزه را برخلاف فطرت بشری م_ی پندارد و می گوید در قرآن امری برخلاف فطرت وجود ندارد و اعجازهای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هم دلیل بر وقوع آنها نیست و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ادعای معجزه ندارد! (۶) اینها نمونه هایی از انکارهای این فرد است، که عناد و شرارت نسبت به معارف الهی از قلمش شراره می کشد. در سبک شناسی و مناهج می باید چنین روش های باطل تحلیل شود،

ص: ۳۱۱

۱- طه، ۷۷.

۲- شعراء، ۶۳.

۳- القرآن هو القرآن و الفرقان، ج ۱، ص ۱۳۲.

۴- همان، ۱۳۷.

۵- همان، ۱۵۰.

۶- همان، ۱۲.

تا افرادی ناآگاه در دام آنها گرفتار نشوند. اینان همان هایی هستند که با پف دهان پر شرر خویش می خواهند نور آفتاب را خاموش کنند که بسی تلاش بی ثمر، یریدون لیطفئوا نور الله بافواههم و الله متم نوره؛ (۱) «اینان تصمیم بر خاموش کردن نور خدا با گفتار و دهان های خویش دارند؛ در صورتی که خدای سبحان نور خود را همواره درخشنده و تابان می نماید، ولو کافران را خ_وش آیند نباشد.»

این افراد همان کسانی اند که عاجزانه در تلاش و چالش مقابله با قرآن ه_س_تند، و الذین سعوا فی آیاتنا معاجزین؛ (۲) «آنان که تلاش عاجزانه در برابر آیات ما دارند.» در هر صورت خطر این روش ها همواره بزرگ است. انسان های هوشمند باید از آن برحذر باشند.

ز: تفسیر قرآن به قرآن

از روشهای مهم که سابقه در روایات دارد تفسیر قرآن به قرآن است. چون آیات قرآن به یکدیگر متناظرند و در واقع تعاطف دارند؛ مانند دو آجری که به صورت عمودی به یکدیگر تکیه نموده باشند، آیات قرآن «مثنایی» هستند که یکدیگر را معنا می کنند، الله نزل احسن الحدیث کتاباً متشابهاً مثنایی؛ (۳) «خدای سبحان زیباترین سخن را نازل کرد. کتابی که آیه های آن به یکدیگر تشابه و تناظر دارند و به هم دیگر تکیه نموده اند.»

با توجه به این که ویژگی آیات قرآن برای بدست آوردن مفاهیم و مقاصد قرآن باید از آیات مشابه بهره گرفت. با چینش آیات مشابه در کنار هم، امکان دست یابی به مفهوم صحیح خواهد شد. این روش چون به دست آوردن مفاهیم قرآن به خود قرآن تکیه می کند، «تفسیر قرآن به قرآن» است. این روش گرچه در بدست آوردن منظور محاوره ای قرآن خود را بی نیاز از غیر قرآن می بیند؛ لیکن انتخاب این روش لزوماً به معنای بی نیازی قرآن از عترت نمی باشد. زیرا این روش در محورهای گوناگون خود را نیازمند عترت و روایات می بیند.

ص: ۳۱۲

۱- صف، ۸.

۲- زمر، ۲۳.

۳- حج، ۵۱.

در بین تفسیرها مصداق بارز این روش را در تفسیر قیم «المیزان» (۱) می‌تواند مشاهده کرد. مفسر کبیر المیزان در مقدمه موجز آن روش‌ها را مورد بررسی و نقد قرار می‌دهد و مسلک‌های مانند روایی، علم‌گرایی، فلسفی و عرفانی را نقد می‌کند. شخص ایشان با این که فیلسوف مشرق زمین است و عارف و سالک کم‌نظیر می‌باشد، روش فلسفی و عرفانی را در تفسیر قرآن نقد می‌کند. گنگ‌رچه فیلسوف بودن ایشان و نیز طرح مباحث فلسفی به صورت مستقل در المیزان زمینه اتهام به سوی ایشان را از سوی برخی فراهم آورده است، که تفسیر المیزان از دید فلسفی وارد شده است!

لیکن هرگز این چنین نیست، زیرا روش علامه تفسیر قرآن به قرآن با بهره‌گیری از روایات است. و بحث‌های فلسفی یا ادبی یا اجتماعی را از مباحث تفسیری جدا نموده است و به صورت مستقل طرح کرده است. البته ایشان بحث‌های روایی را نیز مستقل طرح نموده است. لیکن طرح مباحث روایی به این شکل هرگز به معنای بی‌نیازی ایشان از عترت و روایات نمی‌باشد. زیرا چکیده مطالب روایات را در بیان تفسیر منعکس نموده است. و خود به مقام و منزلت عترت هم در مقدمه (۲) و هم در جای جای تفسیر خویش اعتراف دارد.

البته المیزان در بدست آوردن مفاهیم محاوره‌ای قرآن هیچ چیز را حتی روایات را دخیل نمی‌داند. در این جهت از هیچ چیز کمک نمی‌گیرد. که مفهوم واژگانی و محاوره‌ای آیه‌ها را بدست آورد. وی به این امر تصریح هم می‌کند. (۳) لیکن این سخن به معنای بی‌نیازی از عترت و روایات نیست که شرح آن در دیدگاه منتخب خواهد آمد.

ح: تفسیر موضوعی

اشاره

تفسیر موضوعی نیز از جمله روش‌ها، در تبیین و تحلیل قرآن می‌باشد که برخی اخیراً مدعی هستند مبتکر این روش می‌باشند. این تفسیر مقابل روش تفسیر ترتیبی است. به جای این که سوره‌ها را آیه به آیه به ترتیب بحث کند، موضوعی را که در قرآن مطرح شده

ص: ۳۱۳

۱- المیزان فی تفسیر القرآن، مرحوم علامه محمد حسین طباطبایی.

۲- المیزان، ج ۱، ص ۱۱.

۳- همان، ص ۱۲.

است انتخاب نموده، و با بررسی تمام آیات مربوط به آن موضوع، نظر نهایی قرآن را درباره آن موضوع به دست می آورد.

پیشینه این روش

این روش را نمی توان ابتکار معاصرین دانست. زیرا تفسیر موضوعی به دو گونه در کتاب های تفسیری و علوم قرآنی سابقه دارد.

الف- از ابتدا ک-ه درباره قرآن نوشتار منتشر شده کتاب های فراوانی تحت عنوان ناسخ و منسوخ، مفردات قرآن، آیات الاحکام، محکم و متشابه، آیات و الولایه و ... منتشر شده است. در مورد ناسخ و منسوخ ده ها کتاب، در مورد مفردات قرآن بیش از دویست جلد نوشتار (۱) و در موضوع محکم و متشابه و نیز آیات الاحکام کتاب های متعدد نگاشته شده است، آیات ولایت مانند ما نزل فی القرآن فی علی علیه السلام؛ (۲) و تفاسیر فراوان علم گرا که در مورد هیئت و نجوم، گیاه شناسی، پدیده های جوی باد و باران و یا طب و طبیعت شناسی و امثال اینها نگاشته شده است؛ همگی تفسیر موضوعی می باشند.

ب- نوع دوم در بحارالانوار مجلسی (ره) مشاهده می شود. وی در موضوعات اعتقادی ابتدا آیات مربوطه را طرح و شرح می کند، آن گاه به روایات می پردازد. و نیز در تفسیر قیم المیزان این شیوه به وضوح مشاهده می شود که در هر موضوعی آیاتی که ارتباط به موضوع دارد تفسیر می کند. تفسیر المیزان در عین حال که تفسیر قرآن به قرآن است نوعی تفسیر موضوعی نیز می باشد، که در بسیاری موارد موضوعات را مستقل و جامع بررسی می نماید.

به عنوان نمونه در ذیل آیه ۲۱۳ بقره بحث ه-ای گسترده در مورد پیدایش انسان، اجتماعی شدن زندگی انسان، و نیز نبوت بحث نموده است. در پایان سوره آل عمران

ص: ۳۱۴

۱- برای آشنایی با فهرست این کتاب ها به مقدمه کتاب «غریب القرآن» ابوبکر حمد بن عزیز سجستانی و مقدمه تفسیر «غریب القرآن» منسوب به زید بن علی که بیش از سیصد و شصت مورد کتاب نام برده است، مراجعه شود.

۲- حسین بن حکم مسلمه حیدری کوفی (متوفای ۳۶۸)

مباحث مبسوط اجتماعی و جامعه‌شناسی را تحت پانزده فصل بررسی می‌کند. در سرتاسر المیزان مباحث علوم قرآن به صورت موضوعی طرح شده است. که اگر جمع آوری شود یک کتاب مستقل می‌شوند.

در هر صورت این روش که اخیراً روی کرد به آن زیادتر شده است، یک امتیاز بزرگ نسبت به تفسیر ترتیبی دارد و آن جامع طرح نمودن موضوع می‌باشد. و اگر موضوع با همه جوانب و سؤال‌ها و شبهات طرح شود، بهتر مخاطب را ارضاع می‌کند، و حالت انتظار یا ابهام و شبهات بدون جواب، ایجاد نمی‌کند. با این روش دیدگاه نهایی قرآن را در آن موضوع ممکن است به دست آورد.

در عین حال یک مشکل بزرگ سر راه این روش وجود دارد و آن این که شرط موفقیت تفسیر موضوعی احاطه کامل به قرآن می‌باشد. چون قرآن همانند کتاب‌های متداول نیست که موضوعات را تحت عنوان مشخص در یک جا طرح نموده باشد. بلکه قرآن یک موضوع را و حتی یک روی داد را در جاهای مختلف و از زاویه‌های گوناگون طرح نموده است. به این لحاظ به دست آوردن دیدگاه قرآن در یک موضوع کار آنچنان آسانی نخواهد بود، که با دیدن چند آیه کسی بگوید دیدگاه قرآن را به دست آورده است! و یا با مطالعه کلمات هم خانواده و با استفاده از معجم المفهرس خواهد دیدگاه قرآن را دست‌یابی کند.

به همین جهت تفسیر موضوعی کار هر کسی نیست. مفسر باید از یک سوی کاملاً محیط به کل فضای قرآن باشد، از جانب دیگر باید ژرف اندیش و عمیق باشد، تا بتواند موضوعی که انتخاب می‌کند جامع بررسی نموده و بتواند مقصود قرآن را در آن رابطه به دست آورد. در هر صورت کتاب‌های ذیل را می‌توان از این گروه از تفاسیر نام برد.

«تفسیر موضوعی قرآن مجید» حضرت آیت‌الله جوادی آملی (حفظه الله). «سنت‌های تاریخ در قرآن» و «المدرسه القرآنیه» شهید محمد باقر صدر (رحمه الله). «معارف قرآن» آیت‌الله مصباح یزدی. «و المدخل الی تفسیر الموضوعی للقرآن الکریم» سید محمد باقر ابطحی. «پیام قرآن» آیت‌الله مکارم شیرازی و جمعی از نویسندگان. «منشور جاوید» آیت‌الله جعفر سبحانی.

منهج ها را از لحاظ انگیزه هم می توان به گروه های متفاوت تقسیم نمود. برخی انگیزه اصلی آنها تبیین مفردات به خصوص واژه های مشکل قرآن است. که ریشه یابی ادبی می کنند. برخی دیگر بدست آوردن احکام فقهی هدف اصلی آنهاست که بیشتر به تفسیر «آیات الاحکام» می پردازند. برخی ب_ه_م_سائل کلامی مذهب خویش توجه دارند، تلاش می کنند آیات قرآن را بر مذهب خود تطبیق کنند. برخی موضوعات اجتماعی و خانوادگی و نیز شناخت انسان و تربیت آن را در تفسیر پی می گیرند. برخی به صورت تند روی به دنبال نکات ادبی صرف و نحو و معانی بیان هستند.

در بین انگیزه های متفاوت بهترین انگیزه همان است که هدف اصلی قرآن را تبیین کند. قرآن کتاب رهنمود و تربیت انسان است. قرآن کتاب انسان شناختی، جامعه شناختی و راه یابی در انگیزه های نظری برای انسان است. قرآن راه کارهای عملی زندگی بالنده و رشید انسان را پی ریزی نموده است.

انگیزه مهم و همگام با اهداف قرآن آن است که در تفسیر قرآن، تعلیم و آگاهی دادن به انسان، جامع نگری و طرح شناخت ابعاد وجودی انسان و سنت ها و فرجام آن سنت ها و خلاصه قرآن را به زندگی جامعه، در ابعاد گوناگون فردی، اجتماعی، خانوادگی، سیاسی و حکومت داری همسو کند. قرآن کتاب یک بعدی نیست که اگر کسی آن بعد را پی گیری نمود هدف اصلی را پی گیری ک_رده باشد. قرآن در زمینه انسان شناختی به صورت کامل و جامع راه یاب های نظری و راه کارهای عملی را تبیین و تحلیل نموده است. مفسر جامع و نزدیک به اهداف قرآن، کسی است که به تأمین این هدف نزدیک باشد.

قرآن کتاب آخرت گرای یک بعدی نیست، برای رساندن انسان به سعادت آخرت و معنویت تنها راه کارهای آخرتی را تبیین نموده قرآن طراح و معمار زندگی آباد می باشد؛ تا با بهره وری بهینه از نعمت های مادی و مراقبت از روح لطیف انسان، در ساختار هویت معنوی با تأمین شئون عبادی، حقوقی، خانوادگی، اجتماعی و سیاسی، انسان را رهنمود می باشد. زیرا اینها محورهای اصلی زندگی دنیا و آخرت انسان است، که بدون طراحی و دخالت در آنها امکان تأمین و سعادت آخرتی نیز وجود نخواهد داشت. مفسر آگاه آن کسی است که اهداف

محوری قرآن را صحیح تبیین و تحلیل نماید. نه قرآن را آخرت گرامعرفی کند و نه یک بعدی و تنگ نظری دنیایی بلکه کتابی که در عین شفاف نمودن راه زندگی دنیایی و آبادگری، توجه نسان را به عاقبت و آخرت وی معطوف می دارد.

تفسیر به رای چیست؟

تا کنون برخی روش ها مورد بررسی و نقد قرار گرفت. قبل از تحلیل دیدگاه منتخب توجه به یک کژراهه در عرصه تفسیر بایسته می باشد. و آن خطری است که در پیش روی هر مفسری ممکن است قرار داشته باشد. در آثار عترت شدیداً نسبت به آن هشدار داده شده است. از این موضوع با عنوان «تفسیر به رأی» یاد شده است. قبل از طرح برخی دیدگاه ها در این راستا به چند روایت توجه می کنیم.

از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است که: من فسر القرآن برأیه فقد افتری علی الله الکذب؛ (۱) «کسی که قرآن را تفسیر به رأی کند، بر خدا به دروغ افترا بسته است». امام سجاد علیه السلام نیز از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چنین نقل می کند: من قال فی القرآن بغير علم فلیتؤا مقعده من النار؛ (۲) «کسی که درباره قرآن سخن بی پایه و ناآگاهانه بگوید، جایگاه او در آتش است.» و عن الباقر: ویلک یا قتاده ان کنت انما فسرت القرآن من تلقاء نفسک فقد هلکت و اهلکت...؛ (۳) «وای بر تو ای «قتاده» اگر قرآن را از پیش خود تفسیر کردی، هم خود را به هلاکت رساندی و هم دیگران را نابود کرده ای.» ما آمن بی من فسر برأیه کلامی؛ (۴) «کسی که کلام مرا تفسیر به رأی کند به من ایمان نیاورده است.»

دیدگاه ها در برداشت از این روایات متفاوت است. اخباریون تفسیر به رأی را تفسیر به غیر روایات معنا کرده اند، که هر کس بدون روایت قرآن را تفسیر کند، مشمول مفاد این

ص: ۳۱۷

۱- همان.

۲- وسائل، ج ۱۸، ص ۱۴۰. تفسیر طبری، ج ۱، ص ۵۸.

۳- وسائل، ج ۱۸، ص ۱۳۶.

۴- همان، ص ۱۳۷.

روایات است. و نیز برخی استحسان های عقلی را تفسیر به رأی می دانند. سخن جالبی فیض کاشانی دارد می فرماید: تفسیر به رأی مفهومی است که سیاق و نظم لفظی و معنوی آیه آن را تأیید نکند.

با توجه به روایات می توان گفت چون قرآن بر اساس ضوابط خاصی که همان ویژگی ها و فنون زبان قرآن می باشد، سخن گفته است و هر سخنی بر اساس ضوابط خودش به مخاطب پیام می رساند. تفسیر به رأی عبارت از برداشتی است، که خارج از ضوابط و فنون زبان قرآن باشد. مفهومی که بایسته های زبان، آن را طرد می کند. یعنی با سیاق و ظاهر و فضای سخن ناسازگار است. در واقع تفسیر به رأی مفهومی است که از زبان قرآن به دست نمی آید من درآوردی و از پیش خود است.

در روایات اشاره شده بود که تفسیر به رأی آن است که از پیش خود باشد، انما فسرت القرآن من تلقاء نفسك؛ و یا می فرماید: من فسر القرآن برأیه. از پیش خود تحمیل کند که افترا بر خداست. زیرا سیاق زبان قرآن آن مفهوم را نمی رساند و مفهوم ناسازگار با فنون سخن قرآن است.

دیدگاه دیگر

با توجه به ویژگی های زبان قرآن، که واژگان گویشی عربی و ویژگی ها و زیبایی های زبان عرب است. و با توجه به این که مخاطب قرآن عموم مردم هستند، و نیز با توجه به فراخوانی قرآن برای تدبیر و اندیشه نمودن در قرآن، کتاب انزلناه الیک مبارک لیدبروا آیاته؛ (۱) «کتابی است که بر تو فرو فرستادیم و با برکت است برای این که مردم آیه ها آن را اندیشه کنند»، اگر روی سخن، همه مردم است و اگر همه مردم را دعوت به اندیشیدن در قرآن می کند. معلوم می شود قرآن قابل درک همگان است. همان گونه که خود قرآن بیان می کند، و لقد یسرنا القرآن للذکر؛ (۲) «قرآن را برای درک، آسان قرار

ص: ۳۱۸

۱- ص، ۲۹.

۲- قمر، ۱۷.

دادیم». فانما یسرناه بلسانک؛ (۱) «همانا با زبان تو قرآن را آسان قرار دادیم».

با توجه به ویژگی های قرآن که از خود قرآن به دست می آید؛ زبان قرآن یک زبان مردمی و محاوره ای است و قابل دسترسی همگان (اهل فن و آشنایان به زبان قرآن) همه می توانند سخن قرآن را درک کنند. همه مفاهیم محاوره ای قرآن را با آشنایی به اصول محاوره قرآن به دست می آورند.

به همین خاطر با رعایت این محورها اگر کسی مفهومی به دست آورد، آن مفهوم الهی و قرآنی خواهد بود. آنگاه تفسیر به غیر از این روش خارج از اصول و محاوره ای قرآن و تفسیر به رأی خواهد بود. بنابراین روش صحیح در تفسیر قرآن این است که شخص با آشنایی به خصوصیات زبان قرآن به تدبر و مطالعه آن پردازد و هر مقدار که آشنایی شخص به فنون زبان قرآن بهتر و صحیح تر باشد، برداشت های او به مقصود قرآن نزدیک تر خواهد بود.

افزون بر این در به دست آوردن مفاهیم محاوره ای قرآن نیاز به غیر قرآن حتی روایات و عترت نمی باشد. نیازی نیست کسی در فهمیدن مقصود واژگانی و اصول محاوره ای آن به سراغ غیر قرآن برود. قرآن یک زبان سلیس و روان و قابل درک همگان است. حتی یک مورد پیدا نمی شود که در فهمیدن منظور محاوره ای قرآن نیازی به روایات باشد، زیرا روایت مفهوم واژگانی یا روش محاوره ای آن را تبیین نمی کنند. مفاهیم محاوره ای قرآن مستقلاً معتبر است.

این همان نکته اساسی است که اصولیون و فقها بر آن اصرار دارند و می فرمایند، ظاهر آیات قرآن حجت و معتبر است یعنی اگر کسی براساس ویژگی های زبان قرآن مفهوم ظاهری عرفی و همگانی آن را به دست آورد، آن مفهوم صحیح و حتی اعتبار فقهی و قانونی دارد. بر این اساس در به دست آوردن مفهوم محاوره ای قرآن نیازی به غیر قرآن نیست. پیش نیاز این مهم آشنایی به زبان عرب و عناصر زیبایی زبان عرب می باشد.

در عین حال این سخن به معنای بی نیازی از عترت نمی باشد، گرچه در به دست آوردن

ص: ۳۱۹

مفهوم محاوره ای نیازی به غیر قرآن نیست، لیکن در ب_ه_دس_ت آوردن مفاهیم عمیق، مقاصد و تاویل قرآن و نیز ویژگی های قصص قرآن نیاز به عترت، مبرم است. قرآن و عترت از یکدیگر جدایی ندارند که به لحاظ اهمیت موضوع قبل از تحلیل محورهایی که به عترت نیازمند است، دو موضوع دیگر را یکی نقش عقل در فهم قرآن، دیگر مقام و منزلت عترت را بررسی می نمایم.

نقش عقل

در میزان دخالت و اعتبار برداشت های عقل دیدگاه ها متفاوت است. برخی نقش عقل را در عرصه دینی مردود می دانند و بر این باورند که شرع را از آثار دینی مانند آیات و روایات باید به دست آورد. میزان دخالت عقل در حد یک مفتاح است. یعنی همان گونه که نقش یک کلید در ورود به یک منزل تنها در گشودن در است و بعد از گشودن در، نیازی به کلید نیست. نقش عقل برای ورود به دین و شریعت است.

از دیدگاه اینان عقل «مفتاح الشریعه» است که تنها برای فهمیدن ظاهر آیات و روایات کاربرد دارد. بیش از این عقل گرایی و تفسیر به رأی می دانند. برخی در مقابل این دیدگاه برای عقل نقش بسیاری می بینند، به گونه ای که عقل را میزان و م_عیار قرار داده و داده های دینی را با آن مقایسه می کنند. اگر حکم و دستوری با عقل سازگار بود پذیرفته و اگر ناسازگار بود آن حکم را مردود می پندارند. اینها عقل را «میزان الشریعه» می دانند.

اگر روش و دیدگاه اول کُند روی و مردود باشد، این دیدگاه نیز تُوُند روی خواهد بود. که میزان در شریعت الهی عقل بشر باشد و اگر دستوری به ظاهر ناسازگار با عقل و فهم بشری شد، آن را مردود بدانند. چنین سخنی از دیدگاه روایات نیز مردود است.

عن الصادق علیه السلام ان السنه اذا قیست محق الدین؛ (۱) «سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و دین اگر قیاس در آن دخالت کند دین محق و نابود می شود.» عن الصادق علیه السلام: ان دین الله لا یصاب بالمقایس؛ (۲) «دین خدا را با دیدگاه و قیاس های عقلی نمی توان سنجید.» و ده ها روایت

ص: ۳۲۰

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۲۵.

۲- همان، ص ۲۷.

دیگر که این روش را به شدت نکوهش می کنند و می گویند منبع دین عقل و دیدگاه بشری نمی تواند باشد. منبع دین وحی است. بنابراین نمی توان عقل را میزان الشریعه قرار داد.

طرد دیدگاه دوم موجب پدیدار شدن این سؤال می شود که نقش عقل در دین چیست؟

آیا عقل هیچ گونه نقشی در دین ندارد؟

اگر عقل مطرود دین است چرا قرآن این مقدار دعوت به تدبر و تعقل می کند؟ اگر عقل نمی تواند میزان باشد، چرا روایات عقل را یکی از دو حجت الهی معرفی می کنند.

امام صادق علیه السلام طبق نقل کلینی (رحمه الله) به هشام می فرماید: یا هشام ان لله علی الناس حجّین، حجه ظاهره و حجه باطنه فاما الظاهره فالرسل و الانبیاء و الائمة علیهم السلام و اما الباطنه فالعقول، (۱) «هشام خداوند سبحان دو حجت یکی آشکار، دیگری پنهان بر مردم دارد؛ حجت آشکار خدا، پیامبران و ائمه علیهم السلام هستند و حجت پنهان خدا عقل ها می باشند».

افزون بر این در فقه اسلام یکی از دلیل های معتبر، عقل شمرده می شود. وقتی دلیل های شرعی ردیف می شوند. کتاب و سنت و اجماع و عقل در کنار هم قرار دارند و در اصول فقه به عنوان یک قاعده مورد تسالم فقها می باشد که آنچه را عقل حکم کند دین حکم می نماید و آنچه را که دین حکم کند عقل به رسمیت می شناسد. کلمات حکم العقل بحسنه حکم الشرع بوجوبه و کلمات حکم العقل بقبحه حکم الشرع بتحريم؛ (۲) «هر چیزی را که عقل زیبایی و حسن آن را درک کند دین انجام آن را لازم می داند و هر چیزی را که عقل زشتی آن را درک کند. دین از انجام آن پرهیز می دهد»، اگر عقل اعتباری ندارد چگونه میزان و دلیل فقهی قرار می گیرد؟!

در پاسخ به این سؤالات می توان گفت، عقل هیچ گاه مطرود دین نیست در عین حال که میزان فروع دینی هم نمی تواند باشد. نقش عقل تنها مفتاح و کلید نیست که بتوان با آن در باز گشود، آن گاه از تعقل صرف نظر نمود! زیرا تعقل اساس در فهم متون دینی است. برداشت از متون دینی قرآن و سنت باید با تدبر و تعقل و عالمانه باشد نه

ص: ۳۲۱

۱- کافی کتاب العقل و الجهل، حدیث ۱۲.

۲- کافی کتاب العقل و الجهل، حدیث ۱۲.

پیروی کورکورانه و بی دلیل و حتی در برخی موارد عقل می تواند میزان قرار گیرد. در جاهایی که عقل واقعاً حکم صریح و درک قاطع داشته باشد.

در توضیح این مطلب می توان اضافه کرد که عقل محورهای کلی و کلان را که «مستقلات عقلی» نامیده می شوند درک می کند، مانند: حسن عدالت، قبح و حرمت ظلم، حسن امانت داری، قبح و حرمت خیانت و امثال این ها. این گونه موارد را عقل درک قاطع دارد اگر هیچ دلیل شرعی از آیات و روایات دلالت نکنند که ظلم حرام است، خیانت حرام است، عقل درک بدون تردید از حسن آن دارد، حکم شرعی را نیز به دنبال دارد. عقل حکم به حرمت این موارد می دهد، و حجت خداست و میزان می تواند باشد.

اما در فروع دینی چون احاطه به مصالح و مفاسد ندارد، درک قاطع ندارد و چون درک قاطع ندارد حکم هم ندارد. آن چه مورد نکوهش روایات است، میزان قرار گرفتن عقل در فروع دین است که فقه را کسی بخواهد با قیاس و رأی خودش سازمان دهی کند. روی سخن امام صادق علیه السلام با امثال ابو حنیفه و پیروان وی است که در فروع دینی به سراغ درک عقل خودشان می روند.

این روایات به صورت کلی عقل و تعقل را از اعتبار ساقط نمی کنند. این روایات می گویند در فروع ج_زئی، عقل حکم ندارد و مصالح را نمی تواند درک کند و نمی تواند حکم قاطع داشته باشد. در فروع عقل یک حکم دارد و آن این که چون این فروع از جانب خدای سبحان و آگاه و حکیم است، باید از آنها پیروی شود. اصولاً فروع حوزه دخالت عقل نمی باشد. اگر فقها سخن از اعتبار عقل دارند در محورهای کلی و مواردی است که عقل حکم قاطع دارد. لذا عقل را به عنوان دلیل شرعی در این محورها می پذیرند.

افزون بر این در فهم متون شرعی آیات و روایات، عقل نقش همیشگی دارد. برای به دست آوردن مقاصد متون تدبر و تفکر و تعقل لازم است. در این گونه موارد عقل «مصباح الشریعه» است با چراغ عقل می توان متون دینی را فهمید. دین «صراط» است؛ عقل «چراغ» است. با چراغ و روشنایی عقل صراط را می توان تشخیص داد. باید صراطی و راهی باشد تا با چراغ بتوان آن را تشخیص داد.

نقش عقل در درک متون دینی فقط این نیست که همانند کلید در را با آن باز کنند و با عقل خدا حافظی کنند، بلکه نقش چراغ است که همواره باید همراه یک عالم و مفسر دینی باشد. تعقل باید عالمانه و بر اساس اصول استدلال و استنباط باشد در معارف در فقه و فروع در تمام شؤون دینی فهم و درک دینی باید بر اساس تفکر عالمانه باشد.

تعقل غیر عالمانه و خارج از ضوابط و معیارهای علمی ارزش و اعتبار ندارد، و ما یعقلها الا العالمون؛ (۱) «در مثال های قرآن جز اندیشمندان تعقل نمی کنند.» تعقل عالم ارزش و اعتبار دارد، اگر تعقل عالمانه نباشد در هیچ عرصه ای اعتبار ندارد. در به دست آوردن معارف و یا فقه ک_سی نمی تواند بدون حفظ روش اصول استنباط وارد شود و برداشت ها را محصول تعقل بنامد. باید آشنا به ضوابط و قواعد استنباط باشد، تا تعقل آن عالمانه بوده و حجت و معتبر قرار گیرد. با این بیان نه عقل میزان الشریعه است که کسی بگوید اگر حکمی را عقل پذیرا نبود شرع نباید صادر کند؛ و نه عقل مفتاح الشریعه است که فقط در بازگشایی در، از آن بهره گرفته شود، و نه عقل مطرود شریعت است.

عقل در محورهای کلی میزان است و در فروع مصباح الشریعه و چراغ است. در تفسیر قرآن هم روش اول که عقل را حتی در فروع میزان قرار می دهد، عقل گرایی بوده و اع_تبار و ارزش ندارد. با این بیان جایگاه عقل در شریعت تحلیل و تبیین شد. سؤالات مطرح شده پاسخ داده شدند.

مقام رفیع عترت علیهم السلام

بعد از تبیین جایگاه عقل اینک به محور دوم، مقام و جایگاه عترت علیهم السلام می پردازیم. بدون شک در حدیث شریف متواتر ثقلین عترت همتای قرآن معرفی شده است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا بعدی ابداً و لن یفترقا حتی یردا علی الحوض؛ (۲) «من دو چیز گران قدر در بین شما

ص: ۳۲۳

۱- عنکبوت، ۴۳.

۲- حدیث شریف به عبارت های گوناگون در متون روایاتی آمده است از جمله به البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۲۴. مراجعه شود.

امانت می گذارم، که یکی کتاب خدا قرآن است و دیگری عترت من است، تا زمانی که به هر دو تمسک کنید گمراه نخواهید شد و این دو از یکدیگر جدا نمی شوند، تا در حوض کوثر بر من وارد شوند».

در پیرامون این حدیث بحث های زیادی مطرح است، که در بحث علوم قرآن نمی توان به آنها پرداخت. این محور حدیث که می فرماید کتاب خدا از عترت جدایی پذیر نیست با موضوع قرآن پ_ژوهی ارتباط دارد. از این محور حدیث دو معنا شده است. معنای رایج این است که موضع گیری عترت در تمام مسائل، معارف و فروعات و ... از موضع کتاب خدا جدایی ندارد. عترت آگاهان اصلی به مفاهیم قرآن هستند و پیروان واقعی قرآن هستند. در تمام موضع گیری ها قدمی از راه قرآن فراتر نمی گذارند.

مفهوم دیگری از این محور حدیث این است، که اصولاً قرآن و عترت دو چیز نیستند که بخواهند از هم جدا شوند. قرآن و عترت یک حقیقت هستند که به دو صورت جلوه نموده اند، هر دو وحی ه_ستند، یکی وحی صامت دیگری وحی ناطق. هر دو متصل به عالم ملکوت و قدس هستند، که به دو صورت جلوه یافته اند. در واقع یک حقیقت هستند. این معنای دیگری است که از حدیث شریف ش_ده است. با توجه به ویژگی های قرآن و عترت که در خصوصیات محوری هر دو از ویژگی های همسان بهره ورنند، این معنا به حقیقت نزدیک تر است که با بررسی محورهای اتحاد قرآن و عترت این نکته بهتر آشکار خواهد شد.

محورهای اتحاد قرآن و عترت علیهم السلام

الف: حق محوری

اگر قرآن حق مدار و صدق خالص است، باطل هیچ گونه راهی به سوی آن ندارد،

بالحق انزلناه و بالحق نزل؛ (۱) «به حق قرآن را نازل کردیم و به حق هم نازل شده است.» لا یاتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه؛ (۲) «باطل از هیچ جانب به سوی قرآن راه ندارد».

ص: ۳۲۴

۱- اسراء، ۱۰۵.

۲- فصلت، ۴۲.

عترت نیز از مقام عصمت بهره ور است عترت حق محض و بدون لغزش است. عترت از هر باطل و آلودگی بـه دور است، انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً؛ (۱) «خدای سبحان اراده نموده که اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از هر گونه آلودگی پاک و منزّه باشند. (منظور از اهل بیت فاطمه زهرا علیها السلام و دوازده امام علیهم السلام است) علی مع الحق و الحق مع علی یدور حیث ما دار؛ (۲) «علی حق محور است همراه حق و حق نیز همراه علی علیه السلام می باشد.» هم مع القرآن و القرآن معهم؛ (۳) «عترت با قرآن است و قرآن با عترت می باشد».

ب: صراط مستقیم

اگر قرآن بزرگ راه هدایت است و بدون هیچ گونه انحراف رهنمود به راه مطمئن است که انسان را به مقصد می رساند، یهدیهم الی صراط مستقیم؛ (۴) «قرآن آنان را به راه راست رهنمود است.» ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم؛ (۵) «قرآن به مطمئن ترین راه رهنمود است».

عترت نیز این چنین است، انتم السبیل الاعظم و الصراط الاقوم؛ «شما بزرگ راه هستید و شما راه مطمئن هستید.» نحن الصراط المستقیم؛ (۶) «ما بزرگ راه رهنمود هستیم».

ج: کوثر معارف

قرآن و عترت هر دو کوثر معارف هستند، همان گونه که قرآن دریای ژرف و بی پایان معارف الهی است: بحرّاً لا یدرک قعره؛ (۷) «دریایی که عمق آن ناپیدا است.» عترت نیز منبع

ص: ۳۲۵

۱- احزاب، ۳۳.

۲- الغدیر، ج ۴، ص ۱۷۷.

۳- تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۱.

۴- مائده، ۱۶.

۵- اسراء، ۹.

۶- بحار، ج ۲۴، ص ۲۴۶.

۷- نهج البلاغه، خطبه ۱۹۸، ص ۲۳۴.

معارف و علوم قدس می باشد: جعلنا خزان علمه؛ «خدای سبحان ما را خزینه علم خویش قرار داده است.» نحن اهل بیت النبوه و مختلف الملائکه و مهبط الوحی و معدن الرحمه و خزان العلم؛ (۱) «ما اهل بیت پیامبر و رسالت هستیم محل رفت و آمد فرشتگان و نزول وحی و معدن رحمت و خزینه ها علوم الهی هستیم.»

د: عروه الوثقی

همان گونه که قرآن حبل الله المتین است که فرمود: و اعتصموا بحبل الله جميعا؛ (۲) «به ریسمان محکم الهی چنگ اندازی کنید که عروه الوثقی مطمئن برای نجات است.» عترت نیز عروه الوثقی است، عن الرضا علیه السلام نحن کلمه الحق و العروه الوثقی. (۳) از امام رضا علیه السلام نقل می کنند «ما کلمه حق و عروه الوثقی (طنا ب محکم) هستیم.» عن الباقر علیه السلام جعلنا العروه الوثقی؛ (۴) «خدای سبحان ما را عروه الوثقی قرار داد.» و ده ها روایت دیگر که در فضایل محوری، قرآن و عترت را یک حقیقت معرفی می کنند.

بنابراین سخن عترت همانند قرآن و وحی است، جعلنا خزان علمه و تراجمه وحیه؛ (۵) «خدای سبحان ما را ترجمان وحی خویش قرار داده است.» ترجمان وحی الهی عترت است. عترت مفاهیم عمیق وحی را سخن گواست. عترت مقاصد اصلی قرآن را رهنمود است. با تبیین مقام منزلت عترت اینک به محورهای نیاز به عترت در تفسیر و تبیین قرآن می پردازیم.

ص: ۳۲۶

- ۱- من لا یحضر، ج ۲، ص ۳۷۰. مفاتیح الجنان. زیارت جامعه کبیره.
- ۲- آل عمران، ۱۰۳.
- ۳- بحار، ج ۲۴، ص ۱۸۴.
- ۴- بحار، ج ۲۵، ص ۵.
- ۵- همان.

قرآن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را مفسر قرآن معرفی می کند، و انزلنا الیک الذکر لتبین للناس ما نزل الیهیم؛ (۱) «قرآن را بر تو فرستادیم تا بر مردم تبیین، و تفسیر نمایی» وحی الهی ترجمان و مبین می خواهد لا بد له من ترجمان (۲) رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از همگان به مقاصد قرآن آگاه تر است. مبین احکام و مفاهیم عمیق معارف می باشد.

بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عترت که مقام رفیع آن تبیین شد، مبین و مفسر قرآن می باشد. وقتی عترت، عدل و همتا و سخن گوی قرآن باشد، از همگان به مفاهیم و مقاصد اصلی قرآن آگاه تر خواهد بود. عترت ترجمان وحی الهی می باشد. البته منظور از ترجمان در مفاهیم محاوره ای قرآن نیست. زیرا همان گونه که قبلاً به اثبات رسید در مفاهیم محاوره ای قرآن بی نیاز از غیر است. منظور در بیان احکام و مقاصد اصلی الهی است، که در محورهای گوناگون معارف و احکام به عترت نیازمند است. عترت میزان و صراط مستقیم در بیان مقاصد قرآن است. راه عترت اصلاح گر کژراهه های دیگر است. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و عترت همان گونه که در احکام و معارف بسیاری از حدود و احکام را خود به عنوان وحی الهی تبیین نموده اند. در بسیاری از موارد آیات الاحکام نیز آیات را آنها بیان کرده اند.

در این گونه موارد نمی تواند خود را پیرو قرآن دانست و از عترت بی نیازی پنداشت. زیرا قرآن منهای عترت، قرآن منهای قرآن است. مفسر مقاصد قرآن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و عترت می باشد که دیدگاه آنها بر همه مقدم است، که چند نمونه از بیان مقاصد قرآن توسط رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و عترت اشاره می شود.

از نظر اصول محاوره اهل بیت به همسر، دختر، مادر، خواهر و فرزندان اطلاق می شود. اگر کسی گفت منظور از اهل بیت در آیه تطهیر زنان پیامبر نیز هستند، از این نظر خلاف نگفته است. لیکن وقتی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مفسر قرآن است و آگاه به مقاصد قرآن، اهل بیت را محدود می کند به ع-لی بن ابی طالب علیه السلام و دختر گرامیش فاطمه زهرا علیها السلام و حسنین علیهم السلام و نه

ص: ۳۲۷

۱- نحل، ۴۴.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۱۲۵، ص ۱۲۳.

فرزند پاک و مطهر از نسل حسین علیه السلام یعنی ائمه اطهار علیهم السلام و حتی طبق روایات فریقین وقتی ام سلمه همسر پاک دامن و مؤمن و برجسته رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خواست در جمع اهل بیت وارد شود حضرت اجازه ندادند. (۱) «رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نمی خواهد مفهوم واژگانی اهل بیت را معنا کند. آن مفهوم بر همگان روشن است. وی می خواهد مقصود آیه را روشن کند، که منظور چه افرادی می باشد و مقام عصمت را چه کسانی احراز کرده اند.

در آیه حد سرقت که می فرماید: السارق و السارقه فاقطعوا ایدیهم؛ «دست مرد و زن دزد را ببرید.» از لحاظ محاوره ای «ید» همان دست یعنی از سر انگشتان تا مچ می باشد. لیکن عترت مقصود آیه را بیان می کند که تا آخر انگشتان مراد است: عن ابی عبدالله علیه السلام: القطع من وسط الکف؛ (۲) امام صادق علیه السلام قطع دست دزد از کف دست است. قال ابوا عبدالله علیه السلام یقطع من السارق اربع اصابع؛ (۳) «از امام صادق علیه السلام نقل می کنند که چهار انگشت دزد قطع می شود».

در آیه: «فقدیه من صیام او صدقه او نسک؛ (۴) «کسی که بیمار است و یا در دسر دارد که باید موهای خود را در حال احرام بتراشد، باید فدیة بدهد، که یا روزه و یا صدقه و یا نسک که در روایت نسک» به گوسفند قربانی کردن تفسیر شده است، پردازد، عن الصادق علیه السلام: ... فصیام ثلاثه ایام و الصدقه علی عشرة مساکین یشبعهم و النسک شاه ی ذبحها؛ (۵) «روزه سه روز، صدقه به ده فقیر که آنها را سیر کند. و نسک قربانی کردن یک گوسفند».

مفهوم محاوره ای نسک دامن گسترده ای دارد، همه اعمال عبادی انسان را شامل است،

ص: ۳۲۸

۱- نور الثقلین، ج ۴، ص ۲۷۰ و در المنثور، ج ۵، ص ۱۶۸.

۲- وسائل شیعیه، ج ۱۸، ص ۴۸۹.

۳- همان.

۴- بقره، ۱۹۶.

۵- وسائل الشیعیه، ج ۹، ص ۲۹۷.

از لحاظ محاوره و گفتار واژگانی می توان گفت هر گونه کاری که عبادت به حساب آید، نسک است. لیکن عترت آن را به قربانی کردن یک گوسفند برای رضای خدا تفسیر می کند. چنین سخنی گر چه هماهنگ با واژه نسک است، زیرا مصداقی از مصادیق آن می باشد؛ لیکن لفظ نسک هیچ گونه دلالت واژگانی بر قربانی گوسفند ندارد. اما عترت آگاه از مقاصد است آن را تفسیر به قربانی گوسفند می کند.

همچنین معارف عمیق توحیدی و خصوصیات عالم آخرت و قیامت در آیه ها و بیان ویژگی های قصص قرآن را می توان از زبان صدیق عترت شنید. (البته منظور روایات جعلی و اسرائیلیات نیست که در این باره تـوضیح خواهد آمد.) در این گونه زمینه ها در بهره وری از قرآن نیاز به عترت است، که قرآن ناطق می باشد. همان که فرمودند قرآن با شما سخن نمی گوید عترت آن را به سخن در می آورد، ذلک القرآن فاستنطقوه و لن ینطق و لکن اخبرکم عنه؛ (۱) «این قرآن را به سخن در آورید لیکن با شما سخن نمی گوید، من از قرآن خبر می دهم.» همان که گفته می شود قرآن را مخاطب اصلیش می فهمد، انما یعرف القرآن من خوطب به؛ (۲) «مقاصد اصلی قرآن را مخاطب اصلی آن، آگاه است.» آنان اهل بیت نبوت می باشند، و اهل البیت ادری بما فی البیت.

آنان که آشنا به مقاصد قرآن آگاه می باشند، قال ابو عبدالله علیه السلام انه لایسعکم فیما ینزل بکم مما لا تعلمون الا الکف عنه و الثبیت و الرد الی ائمه الهدی حتی یحملوکم فیہ علی القصد و یجلو اعنکم فیہ العمی؛ (۳) «در جایی که منظور از ما انزل الله را نمی دانید باید بایستید اظهار نظر نکنید و مورد را به ائمه علیهم السلام هدایت و اهل بیت واگذار کنید، تا آنها شما را به مقصود راهنمایی کنند و گره ها را باز کنند».

پیام این روایات این نیست که مفهوم محاوره ای قرآن را کسی غیر از عترت متوجه

ص: ۳۲۹

۱- نهج البلاغه، خ ۱۵۸.

۲- روضه کافی، ص ۱۱۲.

۳- وسائل، ج ۱۸، ص ۱۱۲.

نمی شود، زیرا مفهوم محاوره ای قرآن برای همگان است. منظور این روایات مقصود قرآن، مفاهیم ژرف و عمیق و تأویل قرآن می تواند باشد.

روش صحیح در تفسیر قرآن

بنابراین روش صحیح در تفسیر قرآن، این است که ابتدا با آشنایی به ویژگی های زبان قرآن مفهوم محاوره ای آیه ها را به دست آورد، لیکن مفسر خود را نباید بی نیاز از عترت بداند. بعد از برداشت مفهوم مَح_ا_وره ای به سراغ روایات و سیره عترت رفته از آنها بهره بگیرد. برداشت خود را عرضه بر مفاد روایات نماید. و نیز مفاهیم عمیق را از آثار عترت بدست آورد و در بدست آوردن احکام، روایات معتبر را ملاک و میزان قرار دهد، نه قیاس و دیدگاه های عقلی را ملاک قرار ندهد.

این روش از تفسیر به رای در امان خواهد ماند. این روش از کندروی و تندروی و عقل گرایی و علم گرایی مصون خواهد ماند. همان راهی که مفسر کبیر المیزان در این عصر پیمود. آن هم در موقعیتی که تفاسیر اهل سنت به گ_رای_ش ه_ای علمی و اجتماعی افراطی روی آورده بودند و در فضایی که حوزه ها و مفسران شیعی نیز متأثر از روش برخی اهل سنت به علم گرایی و عرفان زدگی روی آورده بودند. المیزان افق روشنی در این فضا باز نموده، حوزه تفسیر را از پیرایه ها پالایش نموده، کژ راهه های خطر را هشدار دادند.

این روش در عین تفسیر قرآن به قرآن عترت را هم دوش قرآن قرار می دهد و نیز از عل_وم در ع_رص_ه های گوناگون، هیئت، جنین شناسی، طبیعت شناسی و گیاه شناسی و ... بهره می جوید. ای_ن روش در بهره وری از قرآن عقل و تدبر را همانند چراغ همواره به همراه دارد، نه همانند جمود اخباری به مفاد اخبار اکتفا می کند و نه عقل را میزان شریعت دانسته و دین را با آن می سنجد که عقل گرا باشد. و نه در تلاش است که آیات را با فرضیه های دانش بشری تطبیق نماید، که علم گرا باشد. بلکه در فهم دین و قرآن چراغ او عقل است که صراط را راهیابی کند و البته م_س_تقلات عقلی که با درک قاطع عقل می باشد نیز، مورد پذیرش این دیدگاه است.

بدون شک سخن و سیره رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و نیز گفتار و رفتار عترت مبین قرآن می باشند. اگر گفتار و نیز روش و سیره آنها به تواتر رسیده باشد که بدون تردید ملاک تفسیر قرار می گیرد. لیکن روایات متواتر بسیار اندک است به خصوص در فروع دینی کمترین بهره از روایت متواتر است. از سوی دیگر احادیث ساختگی و سخنانی به عنوان سخن رسول یا امام فراوان است دست های ناپاک کعب الاخبارها همواره از آستین جعل بیرون می آید و بر مقام رفیع رسول و عترت دروغ می بیند. بر این اساس هر عبارتی که به عنوان روایت مطرح است نمی توان اعتماد نمود.

در تفسیر قرآن همانند سایر عرصه ها از روایات ساختگی مانند «اسرائیلیات» در زمینه های گوناگون به خصوص در ویژگیهای قصص انبیاء و شأن نزول ها، جداً باید پرهیز نمود. تفسیر قرآن باید از این گونه پیرایه ها پالایش شود، که در عرصه تفسیر کنونی توجه شایانی به این موضوع شده است. بعد از طرد این اکاذیب اگر روایتی با مضمون محاوره ای قرآن سازگار باشد، در آن صورت می تواند در تبیین و تفسیر کمک و مؤثر باشد و بی نیاز به بررسی سند در این گونه موارد می باشد و اما اگر روایتی بخواهد توضیح و تقیید و یا تخصیص نسبت به آیه ها داشته باشد، اگر در عرصه فقهی باشد، در صورتی که سند آن معتبر و موثق باشد مورد اعتماد خواهد بود. اما اگر در عرصه اعتقادی چنان روایتی وارد شده، در صورتی که از شواهد و قرائن دیگر اطمینان به آن روایت حاصل شود می توان به آن اعتماد نمود در غیر این صورت عقیده با گمان و خبر واحد حاصل نمی شود. بنابراین خبر غیر متواتر معتبر در عرصه فقه است، در میدان اعتقاد اعتبار ندارد، مگر از راه دیگر اطمینان حاصل شود.

روایت مخالف قرآن

اما اگر روایتی در عین حال که از لحاظ سند صحیح است، با آیات قرآن تعارض و تنافی (تنافی به تباین نه اطلاق و تقیید و عام و خاص) داشته باشد، چنین روایتی ارزش و اعتبار در هیچ زمینه نخواهد داشت. چنین روایتی در واقع روایت نـیست. زخرف و باطل

است که به نوعی به عترت نسبت داده شده است. آثار رسیده از عترت این گونه روایات را مطرود می‌داند و می‌فرماید روایات ما را به قرآن عرضه کنید، آنچه موافق قرآن باشد معتبر و آن چه با قرآن معاند و معارض باشد، باطل است. چنین سخنی را ما نگفته ایم، عن ابی عبدالله علیه السلام قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان علی کل حق حقیقه و علی کل صواب نوراً فما وافق کتاب الله فخذوه و ما خالف کتاب الله فدعوه؛ (۱) «بر هر حقی حقیقتی وجود دارد بر هر کار شایسته ای نورانیت است، آنچه موافق کتاب خداست آن را اعتماد کنید و آن چه مخالف کتاب خداست آن را طرد کنید.»

عن ابی عبدالله علیه السلام ما لم یوافق من الحدیث القرآن فهو زخرف؛ (۲) «از امام صادق علیه السلام نقل می‌کنند آنچه از روایت موافق قرآن نباشد زخرف و باطل است». و احادیث بسیار دیگری که در این رابطه رهنمود هستند.

خلاصه آنچه گذشت

در این فصل از نوشتار ضمن بیان اهمیت سبک شناسی و مناهج، روش های تفسیر به مأثور و پی آمد آن و روش تفسیر عرفانی و باطنی مورد بررسی قرار گرفت. هم چنین روش علم گرایی که در قرون اخیر دامن گیر برخی مفسران شده و خطرهای آن گوش زد شد. در این قسمت از روش الحادی و عناد با قرآن که با نام تفسیر قرآن معارف قدسی را مورد تردید و خدشه قرار داده، پرده برداری شده و خطر آن هشدار داده شد. روش تفسیر موضوعی و امتیاز آن و نیز مشکل بزرگی که در سر راه آن وجود دارد، مطرح شد.

تفسیر قرآن قرآن، بهترین روش در تفسیر قرآن معرفی شد. البته توضیح کامل در این رابطه داده شده که پی آمد این روش بی نیازی از روایات و سیره رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و عترت طاهره علیهم السلام نمی‌باشد. بلکه در مقاصد اصلی قرآن در عرصه فقه و نیز معارف عمیق قرآن و خصوصیات

ص: ۳۳۲

۱- وسائل، ج ۱۸، ص ۷۸.

۲- همان.

قصص قرآن نیاز به عترت است. عترت عدل قرآن و همتای قرآن است.

همچنین در این بخش مقام رفیع عترت که نه تنها همتای قرآن است، بلکه خود وحی است و از مقام عصمت بهرمنند است، تبیین شد. و لذا سخن، رفتار و حتی سکوت عترت معتبر و حجت شرعی است. یک مفسر اگر عترت را نادیده گرفت درحقیقت قرآن را که سند اعتبار عترت است نادیده انگاشته است. راه عترت راه قرآن است و تبیین و تفسیر عترت اصلاح گر کژراهه ها در عرصه تفسیر و فقه است.

در بخش دیگر این فصل، تفسیر به رأی مورد بررسی قرار گرفت. با طرح و نقد دیدگاه ها، مفهوم صحیح از تفسیر به رأی برداشت های خارج از ضوابط فنون محاوره ای قرآن عنوان شد. این نکته نیز اشاره شده که نقش عقل در فهم قرآن نه تفسیر به رأی است و نه عقل گرایی، بلکه عقل همانند چراغی است که برای یافتن صراط و راه باید همراه یک مفسر باشد و مفسر قرآن هیچ گاه نمی تواند خود را بی نیاز از عقل و عترت پندارد. این احساس بی نیازی کژراهه خطر است که فرجام آن گرفتار آمدن در دام تفسیر به رأی و ضلالت و خطر بزرگ تر از آن اضلال و گمراه نمودن دیگران است.

ص: ۳۳۳

آلاء الرحمن محمد جواد بلاغی انتشارات وجدانی

اسدالغابه فی معرفه الصحابه عز الدین ابن التیر دار الاحیاء التراث العربی

الاتقان فی علوم القرآن عبدالرحمن طبرسی مؤسسه الاعلمی

الاستیعاب فی معرفه الاصحاح قرطبی دار الکتب العلمیه

البدایه و النهایه الحافظ اسماعیل بن کثیر دار الاحیاء التراث العربی

البرهان فی تفسیر القرآن هاشم بحرانی مؤسسه الاعلمی

البرهان فی علوم القرآن محمد بن عبدالله الزرکشی دار الکتب العلمیه

البیان سید ابوالقاسم الخوی مطبعه الادب نجف

البیان فی تفسیر القرآن محمد حسن طوسی مکتبه الاعلام الاسلامیه

التفسیر و التفاسیر الحدیثه بهاء الدین خرماشاهی دار الروضه بیروت

التفسیر و المفسران ذهبی دار القلم بیروت

التفسیر المنیر الزحیلی دار الفکر بیروت، دار الفکر دمشق

التهمید فی علوم القرآن محمد هادی معرفت مؤسسه النشر الاسلامی

الجواهر فی تفسیر القرآن طنطاوی جوهری دار الفکر بیروت

الذکرى للشیعه محمد بن مکى (شهید اول) چاپ سنگی

السیره الحلبيه علی بن برهان الدین الحلبي دار المعرفه

الغدیر عبد الحسین الاحمد الامینی دار الکتاب العربی

الفتوح محمد بن احمد بن اعثم دار الکتب العلمیه

القرآن و هو الهدی و الفرقان سید احمد خان هندی چاپ آفتاب

الكامل في التاريخ عز الدين بن اثير دار الكتاب العربي

الكشاف محمود بن عمر (جار الله) الزمخشري نشر أدب الحوزه

الحججه البيضاء فيض كاشاني انتشارات الاعلمي بيروت

المستدرک محمد بن عبدالله الحاكم النيشابوري دار الكتب العلميه

المعجزه كشف اعجاز القرآن عدنان رفاعي طبع ١٤١٥

المفردات حسين بن محمد (راغب اصفهاني) مكتبه المرتضويه

المفسران و مناهجهم محمد علي ايازي ارشاد اسلامي

المنار محمد عبده دار المعرفه بيروت

المنجد لويس معلوف اسماعيليان

الميزان علامه محمد حسين طباطبائي دار الكتب العلميه

النشر في قراءات العشر محمد بن حمد (ابن جزري) دار الكتب العلميه

النهايه في تفسير الحديث محمد الجزري (ابن الاثير) اسماعيليان

امالي محمد بن علي (صدوق ره) انتشارات كتابچي

باد باران مهدي بازرگان مؤسسه مطبوعاتي دار الفكر

بحار الانوار محمد باقر مجلسي دار الاحياء التراث العربي

بينات مجله شماره ٢٦ مؤسسه معارف اسلامي امام رضا عليه السلام

پژوهش های قرآنی مجله شماره ٨ - ٧ دفتر تبليغات اسلامي

تاريخ القرآن ابو عبدالله زنجاني دار الحكمة

تاریخ القرآن محمد باقر حجتی نشر فرهنگ اسلامی

تاریخ الكوفه احمد البراقی دار الاضواء

تاریخ البغداد خطیب بغدادی دار الکتب العلمیه بیروت

تاریخ قرآن رامیار چاپ سپهر

تاریخ و علوم قرآن زندی انتشارات اسلامی

تاریخ یعقوبی احمد بن ابی یعقوب مؤسسه الاعلمی

تحریر الاحکام علامه حلی مؤسسه آل البيت

تحف العقول حسن بن علی حرانی انتشارات اسلامی

تذکره الفقهاء علامه حلی مؤسسه آل البيت علیهم السلام

تفسیر الصافی محسن فیض کاشانی کتاب فروشی اسلامیة

تفسیر العلمی للآیات الکوئیة فی القرآن ----- دار المعارف مصر

تفسیر القرآن الکریم منسوب به محیی الدین عربی ناصر خسرو

تفسیر القمی علی بن ابراهیم قمی مؤسسه الاعلمی

تفسیر عم جزء محمد عبده دار و مکتبه الهلال

تفسیر العیاشی محمد بن مسعود عیاشی مؤسسه الاعلمی

تفسیر فخر رازی فخر رازی دار الکتب العلمیه تهران

تفسیر فرات فرات ابن ابراهیم وزارت ارشاد

تصحیح الاعتقادات الامامیه (صدوق و مفید) دار المفید

تلخیص التمهید محمد هادی عرفت انتشارات اسلامی

جامع البیان فی تأویل القرآن (تفسیر طبری) ابو جعفر محمد بن جریر طبری دار الکتب العلمیه بیروت

جامع المقاصد محمد حسن النجفی دار الاحیاء التراث العربی

حدائق الناظره شیخ یوسف بحرانی انتشارات اسلامی

حیاه النبى و سیرته قوام الدین و شنوی دار الاسوه

در المنثور عبدالرحمن سیوطی مکتبه المرعشیه

روض الجنان زین الدین بن علی (شهید ثانی) مؤسسہ آل البیت

روضه الکافی محمد بن یعقوب کلینی دار الکتب الاسلامیه

زیباترین سخن حبیب الله احمدی انتشارات فاطیما

سفینه البحار شیخ عباس قمی انتشارات فراهانی

سیره ابن هشام ابن هشام دار الجیل

صحیح اللغه اسماعیل بن حماد الجوهری دار العلم

صحیح بخاری محمد بن اسماعیل دار الاحیاء التراث العربی

صحیح مسلم ابن مسلم قشیری دار الجیل

طبقات القراء شمس الدین الذهبی چاپ ریاض

علل الشرایع محمد بن علی (صدوق رحمه الله) مؤسسہ اعلمی

علوم القرآن عند المفسرین مکتبه الاعلام الاسلامی مکتبه الاعلام الاسلامی

عیون اخبار الرضا علیه السلام محمد بن علی (صدوق رحمه الله) مؤسسہ الاعلمی للمطبوعات

غریب القرآن ابوبکر حمد بن عزیز سجستانی قاهره عالم الفكر

غريب القرآن زيد بن علي عليه السلام مكتبه الاعلام الاسلامي

فاطمه الكوي زندگي حبيب الله احمدي انتشارات فاطيما

فتوح البلدان بلاذري دار الكتب العلميه

فتوحات مكى محي الدين عربي —

فقه اللغة و سر العربيه ابو منصور ثعالبى دار الكتب العلميه

فهرست ابن نديم ابن نديم چاپ تجدد

قرآن در اسلام علامه طباطبائي انتشارات اسلامي

قرآن هرگز تحريف نشده (فصل الخطاب) حسن حسن زاده انتشارات قيام

كتاب الخصال محمد بن علي (الصدوق) انتشارات اسلامي

كتاب العين خليل انتشارات اسلامي

كتاب المصاحف عبدالله بن ابي داود (السجستاني) دار الكتب العلميه

كشف الغطاء شيخ جعفر كاشف الغطاء مكتبه الاعلام الاسلامي

لسان العرب ابن منظور دار احياء التراث العربي

مباحث في علوم القرآن صبحي الصالح دار العلم للملايين

مباني و روش ها عميد زنجاني ارشاد اسلامي

مجمع البيان فضل بن الحسن (امين الاسلام) مكتبه العلميه الاسلاميه

مجمع الفايده و البرهان محقق اردبيلي انتشارات اسلامي

مدارك الاحكام سيد محمد عاملي مؤسسه آل البيت عليهم السلام

مدرسه القرآن محمد باقر صدر دار التعارف

مستند العروه الوثقى ابوالقاسم الخويي چاپ خانه علم

معتزك القرآن في اعجاز القرآن عبدالرحمن سيوطي دار الكتب العلميه

معجزه خالده هبه الدين شهرستاني _____

معرفه قراء الكبار شمس الدين الذهبي مؤسسه الرساله

مفاتيح الجنان شيخ عباس قمي _____

مقدمه ابن خلدون عبدالرحمن بن خلدون مؤسسه الاعلمى

من لا يحضره الفقيه محمد بن علي (الصدوق) دار الكتب الاسلاميه

مناهل العرفان عبدالعظيم زرقاني دار الكتب العلميه

منتخب كنز العمال متقى هندي _____

منتهى المطلب علامه حلي آستانه رضويه

نامه مفيد مجله شماره ۸ دانشگاه مفيد

نهج البلاغه دكتور سيد جعفر شهيدى انتشارات علمى و فرهنگى

نور الثقلين عبد علي بن جمعه حويزى اسماعيلان

وسائل الشيعه محمد بن الحسن الحر العاملى دار الاحياء التراث

وفاء الوفا سمهودى دار الاحياء التراث

وفيات الاعيان شمس الدين بن خلکان دار صادر

ص: ۳۳۶

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

